تاریخ عمومی

تألیف

آلبر ماله

و

ژول ایزاک

تاریخ

قرون وسطی

تا جنگ صد ساله

ترجمه :

عبدالحسین هژیر

قسمت دوم

تاریخ قرون وسطی

تا جنگ صد ساله

تألیف

آلبرماله و ژول ایزاك

با

۳۰ گراور و ۷ نقشه

ترجمهٔ

عبدالحسین هژیر

چاپ دوم ـ خورداد ماه ۱۳۳۵

بسرمایهٔ : کتابفروشی ابن سینا

چاپخانهٔ آتشکده

دیباچهٔ چاپ اول

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشاره مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب از ده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها درصفحهٔ بعد ذکر میشود معین ومنتخب شد تادراین امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و ولازم میدانند بکنند هیئت مزبور پس ازمطالعات لازمه نظامنامهٔ نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید واجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه در نظامنامه مقرر است اعانه‌هائی جمع آوری کنند و آنرا در امور معارفی عام المنفعه بطور الاهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق درابتدای کار مبلغ هشت‌هزار و نهصد وهفتادوسه تومان وده شاهی اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه در بانك گذاشته شد تا در موقع لازم بترتیب مقرر بمصرف برسد.

کمیسیون قبلادر نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمهٔ بعضی از کتب مفیدرا که قابل استفادهٔ محصلین مدارس و سایرین باشد فراهم و از محل اعانهٔ جمع آوری شده بطبع رسانیده منتشر نماید.

چون دورهٔ تاریخ عمومی عالم تألیف پروفسور آلبرماله وژول ایزاك فرانسوی که از طرف کمیسیون معارف وسائل ترجمه وطبع آن فراهم شده بود در این زمان کمیاب وبقیمت گزاف وبازحمات زیاد بدست میآمد اینك طبع دوم تاریخ قرون وسطی بوسیلهٔ آقای ابراهیم رمضانی مدیر کتابفروشی ابن‌سینا (که خواستار تجدید طبع آن بودند) انجام ومنتشر میشود.

کارمندان اولیهٔ کمیسیون معارف (بترتیب الفباء)

شادروان اعتصامی	یوسف «اعتصام‌الملک»
« بدر	احمد «نصیرالدوله»
« پیرنیا	حسن «مشیرالدوله»
« پیرنیا	حسین «مؤتمن‌الملک»
« تدین	سیدمحمد
« دولت‌آبادی	یحیی
« علامیر	محمود «احتشام‌السلطنه»
« مرتضائی	اسمعیل «ممتازالملک»
« هدایت	مهدیقلی «مخبرالسلطنه»
آقای دکتر مصدق	دکتر محمد «مصدق‌السلطنه»

کارمندانی که تاهنگام وفات عضویت داشته اند :

شادروان اسکندری	سلیمان میرزا
« شاهرخ	ارباب کیخسرو
« مرزبان	دکتر حسین
« هدایت	رضا قلی «نیرالملک»

کارمندان فعلی کمیسیون معارف

آقای ابراهیم حکیمی	«حکیم‌الملک»	رئیس
آقای نصرالله خلعتبری	«اعتلاءالملک»	نایب رئیس
آقای ابراهیم شریفی		دبیر
آقای مهربان مهر		خزانه‌دار
آقای احمد سعیدی		
آقای سید محمد حجازی		

صفحه	فهرست مندرجات
	مقدمه
۲	**فصل اول**
	خاک گل از عهد دیرین تا آخر مائه پنجم
	I
۲	آبادی سر زمین گل
۲	حدود گل . . . .
۳	خاک گل . . . .
٤	سکنهٔ ازمنهٔ ماقبل تاریخ . . . .
٥	سکنهٔ گل درازمنهٔ تاریخی ، قوم لیگور . . . .
٦	قوم ایبر قوم سلت . . . .
٧	قوم بلژ . . . .
٨	اهالی فنیقیه ومردم یونان . . . .
	II
۹	نظامات وعادات و رسوم قوم گل
۹	پاشیدگی خاک گل درراه جمع آوری . . . .
١٠	نظامات سیاسی ترکیب جامعه روحانیون . . . .
١١	بزرک زادگان وملازمان . . . .
١٢	عوام الناس مسکن، بلاد . . . .
١٣	پوشاک اسلحه . . . .
١٤	فردکاملی از قوم گل عادات ورسوم . . . .
١٥	مذهب . . . .
١٦	عادت ، قربانی انسان . . . .

فهرست مندرجات	صفحه
III	
گل روم	۱۷
تسخیر خاصیت استیلای روم	۱۷
اصلاحات شوارع	۱۸
بلاد ، ابنیه	۱۹
زراعت و صناعت	۲۰
اصلاحات معنوی ، انتشار زبان لاتن مدارس ، نویسندگان	۲۱
نصرانیت درخاك گل حوزه بندی روحانیت	۲۲
اهمیت مقام اساقفه	۲۳
فصل دوم	۲٤
اروپا در اواخر مائه پنجم	
امپراطوری روم و امارات امم جاهله	
قرون وسطی	۲٤
I	
ممالك	۲۵
اروپا در حوالی سال ٤۸۰	۲۵
ایستادگی امپراطوری روم	۲٦
رومیة الصغری	۲۷
قوم استروگت ورومیة الصغری قوم استروگت درایطالیا	۲۸
دولت تئودریك	۲۹
قوم ویزیگت درآکی‌تن واسپانیا	۳۰
قوم بورگند در جنوب شرقی گل	۳۱
قوم فرانك	۳۲
قوم فرانك درشمال گل	۳۳
II	
جامعه	
مدنیت وجاهلیت عقده معاصرین	۳٤

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
	I
٥٧	استیلای کلویس بر گل
٥٧	جلوس کلویس . . . .
٥٨	گل در ٤٨١ . . . .
٥٩	تاریخ کلویس . . . .
٦٠	کلویس پادشاه فرانك . . . .
٦١	کلویس صاحبمنصب قشون روم و والی . . . .
٦٢	کلویس واهل علم . . . .
٦٣	کلویس ووحدت قوم فرانك . . . .
	II
٦٥	جانشینـان کلویس
٦٥	تـاریخ سلاطین خاندان مروه } پسران کلویس . . . .
٦٦	جنگهای خانگی . . . .
٦٧	شیلپریك } داگوبر . . . .
٦٨	تجزیهٔ مملکت فرانك . . . .
	III
٧٠	نظامات و عادات و رسوم بعهد خاندان مروه
٧٠	مشخصات دولت خاندان مروه . . . .
٧١	قوانین دورهٔ جاهلیت ، دیه . . . .
٧٢	امتحان } عادات و رسوم . . . .
٧٤	روحانیت . . . .
٧٦	فصل پنجم
	هجوم اخیر اقوام ژرمن و مقـام پاپ ـ گرگوار کبیر
	I
٧٦	قوم لمبار ـ گرگوار کبیر
٧٦	ایطالیا قبل از هجوم لمبار . . . .
٧٧	مقام پاپ . . . .

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	صفحه
جهاد / مراحل جهاد	۱۰۲
موجبات فیروزی عرب / وقفهٔ پیشرفت	۱۰٤
تجزیهٔ دولت عرب	۱۰٥
خلفـا	۱۰٦
II	
مدنیت عرب	۱۰۷
مدنیت عرب / کشت‌وزرع	۱۰۷
صناعت / تجارت	۱۰۸
علم وادب / فنون	۱۱۰
قصورومساجد / نتیجه	۱۱۲
فصل هفتم	۱۱۳
خاندان شارل ـ امپراطوری شارلمانی	
I	
جلوس خاندان شارل	۱۱۳
پادشاهان بیکاره	۱۱۳
پیشکاردرخانه / پیشکاران استرازی	۱۱٤
شارل مارتل ۷٤۱ـ۷۱٥ / نیل خاندان شارل بسلطنت	۱۱٥
خصیصهٔ سلطنت تازه / تکوین مملکت پاپ	۱۱٦
قدرت پین لوبرف	۱۱۷
II	
جنگهای شارلمانی ـ امپراطوری مغرب	۱۱۷
شارلمانی ۸۱٤ ـ ۷٦۸	۱۱۷
جنگهای شارلمانی	۱۱۸
جنگهای ایطالیا	۱۱۹
جنگهای اسپانیا	۱۲۰

فهرست مندرجات	صفحه
جنگهای ساکس	۱۲۱
اهمیت تسخیر ساکس اقوام اسلاو و نرمان و آوار	۱۲۳
امپراطوری شارلمانی	۱۲٤
شأن شارلمانی	۱۲٦
III	
حکومت شارلمانی	۱۲۷
شمایل شارلمانی	۱۲۷
وضع زندگی امپراطور املاك سلطنتی	۱۲۸
حکومت مرکزی مجالس، فرامین	۱۳۰
حکام واساقفه مفتشین کل	۱۳۱
خصیصهٔ حکومت شارلمانی	۱۳۲
قشون	۱۳۳
سرکرده و دولتخواه	۱۳٤
وخامت این طرز حکومت	۱۳٥
IV	
مدنیت درعهد خـاندان شارل	۱۳٦
بیداری بعهد خاندان شارل	۱۳٦
مدارس ، خوشنویسی ادب	۱۳۷
فنون افسانهٔ شارلمانی	۱۳۸
فصل هشتم	۱٤۰
پاشیدگی امپراطوری فرانك ـ استقرار حکومت ارباب ملك	
I	
پاشیدگی امپراطوری ـ عهدنامهٔ وردن	۱٤۰
سبب پاشیدگی	۱٤۰
لوئی لوپیو (خداشناس)	۱٤۱

صفحه	فهرست مندرجات
۱۴۲	عصیان
۱۴۳	سوگند استراسبورک – عهدنامهٔ وردن
۱۴۴	حسرت برگذشته
	II
۱۴۵	هجوم تازه
۱۴۵	پاشیدگی ممالك – هجوم تازه
۱۴۶	قوم نرمان
۱۴۷	قوم نرمان در فرانسه
۱۴۸	محاصرهٔ پاریس
۱۴۹	استقرار قوم نرمان در فرانسه
۱۵۰	نتایج هجوم
۱۵۲	محکمه ، سرکردگان – پاشیدگی مملکت
۱۵۳	وضع حکومت ارباب‌ملك
	III
۱۵۳	عاقبت خاندان شارل
۱۵۳	خاتمهٔ امپراطوری خاندان شارل
۱۵۴	سلطنت انتخابی
۱۵۵	خانوادهٔ ربرلوفر – هوگ کبیر
۱۵۶	انتخاب هوگ کاپه
۱۵۸	**فصل نهم**
	اروپای غربی درمائه دهم و مائه یازدهم
	I
۱۵۸	مملکت آلمان ـ امپراطوری مقدس روم وژرمن
۱۵۸	آلمان
۱۵۹	ایالات و مرزها
۱۶۰	خاندان ساکس
۱۶۱	اتن کبیر
۱۶۲	اتن در آلمان
۱۶۳	اتن در فرانسه وایطالیا

فهرست مندرجات	صفحه
امپراطوری مقدس روم و ژرمن	۱۶۵
اهمیت امپراطوری مقدس	۱۶۷
خاتمهٔ دوران سلسلهٔ ساکس	۱۶۸
II	
مملکت فرانسه ـ خاندان کاپه در آغاز کار	۱۶۹
فرانسه در ۹۸۷	۱۶۹
امارات	۱۷۰
مقام سلطنت واملاك سلطنتی حکومت سلطنتی	۱۷۱
تبرك	۱۷۲
سلاطین خاندان کاپه در آغاز کار	۱۷۳
دووقعه	۱۷٤
اردو کشیهای ارباب ملك	۱۷٥
III	
تسخیر انگلستان بدست قوم نرمان	۱۷٦
انگلستان وقوم نرمان	۱۷٦
ادوارلو کنفسور گیوم نرماندی	۱۷۷
هاروله و گیوم	۱۷۸
خاصیت اردو کشی گیوم	۱۷۹
جنك هاستینك	۱۸۰
اطاعت انگلستان انضباط امر تسخیر	۱۸۱
قدرت سلطنت نرمان	۱۸۲
رقابت پادشاهان فرانسه وانگلستان	۱۸۳
وحدت آنگلو نرمان مدنیت فرانسه در انگلستان	۱۸٤
فصل دهم	۱۸٥
جامعهٔ ارباب ملك در فرانسه	
۱ــ سرکردگان	
I	
حکومت ارباب ملك	۱۸٥
خواص عمومی جامعه	۱۸٥

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
بلوا	۲۰۷
بهبودی حال رعایا	۲۰۸
II	
بلاد ـ نهضت استقلال طلبانهٔ آنها	۲۰۸
بلاد ، قصبات	۲۰۸
بلاد و ارباب ملك	۲۰۹
همقسمی ، فرمان	۲۱۰
بلاد مرفه‌الحال / بلاد نو	۲۱۱
جمهوریهای مختار	۲۱۲
جمهوری مختار لائون	۲۱۳
تشکیل طبقهٔ مرفه‌الحال	۲۱۵
فصل دوازدهم	۲۱۸
جنگهای صلیب	
I	
منشأ جنگهای صلیب	۲۱۷
تعریف وخصوصیات واهمیت جنگهای صلیب	۲۱۷
علل عمومی جنگهای صلیب ، قوم ترك	۲۱۸
ایمان / علل دیگر جنگهای صلیب	۲۱۹
II	
جنك اول صلیب	۲۲۰
دعوت بجنك اول صلیب	۲۲۰
پطروس ناسك / اردوی عوام الناس	۲۲۱
اردوی سرکردگان / قشون صلیب	۲۲۲
قشون صلیب و امپراطوری بیزانس	۲۲۳
عبور ازآسیای صغیر	۲۲٤
قشون صلیب درشام	۲۲۵
تصرف بیت المقدس	۲۲٦
تشکیل مملکت لاتن دربیت المقدس	۲۲۷
فرق مذهبی و نظامی	۲۲۸

فهرست مندرجات	صفحه
مرگ گرگوار هفتم – خاتمه مشاجره درباب نصب امنای دین	۲۵۰
II	
فردریك باربروس	۲۵۱
جلوس هوهانستوفن – فردریك باربروس	۲۵۱
خیالات فردریك – حکومت فردریك درآلمان	۲۵۳
توسعهٔ آلمان و بسط ید امپراطوری	۲۵٤
ایطالیا دراواسط مائه دوازدهم – فردریك در روم	۲۵۵
مجمع رنکاگلیا	۲۵۷
فردریك باربروس وپاپ – ائتلاف بلاد لمبار	۲۵۸
عهد نامهٔ ونیز و کنستانس	۲۵۹
قدرت فردریك درآلمان	۲٦۰
پایان سلطنت	۲٦۱
III	
پاپ اینوسان سوم ـ امپراطور فردریك دوم	۲٦۱
وراثت فردریك باربروس	۲٦۱
اینوسان سوم – اینوسان سوم وروحانیت	۲٦۲
اینوسان سوم و پادشاهان	۲٦۳
فردریك دوم	۲٦٤
فردریك دوم وپاپ	۲٦۵
خاتمهٔکار خاندان هوهانستوفن – عواقب امر، ضعف پاپ	۲٦٦
هرج ومرج درایطالیا وآلمان	۲٦۷
فصل چهاردهم	۲٦۸
روحانیت در مائه دوازدهم و سیزدهم	
I	
دربار روم ـ اهل‌علم صاحب مسند	۲٦۸

فهرست مندرجات	صفحه
حوزه بندی روحانیت	۲۶۸
حکومت سلطنتی پاپ درباریان پاپ	۲۶۹
عوائد پاپ	۲۷۰
اهل علم صاحب مسند	۲۷۱
عادات واخلاق اهل‌علم صاحب مسند	۲۷۲
II	
اهل‌علم تارك دنیا ـ سن برنار ـ فرق مساکین	۲۷۳
اهل‌علم تارك دنیا	۲۷۳
فرقه کلونی فرقه شارتروزوفرقه سیتو	۲۷٤
سن برنار	۲۷۵
کارسن برنار ضعف فرق تارك دنیا	۲۷٦
سن فرانسوا	۲۷۷
سن دمینیك خصوصیات فرق مساکین	۲۷۸
III	
زندگی در زیرنفوذ دیانت ـ حربه روحانی	۲۸۰
شأن و مقام روحـانیت	۲۸۰
اعتقاد	۲۸۱
آثار متبرکه ، زیارت	۲۸۳
تکفیر	۲۸٤
تحریم توبه	۲۸۵
IV	
قلمرو امت نصاری و تقسیمات آن ، بدعت ، دیوان تفتیش عقاید	۲۸٦
بسط قلمروامت نصاری	۲۸٦
تفریق بـا رومیة الصغری	۲۸۷
بدعت ، مساکین لیون	۲۸۸

فهرست مندرجات	صفحه
	۳۰۶

فهرست مندرجات	صفحه
فصل شانزدهم	۳۰۸
بسط سلطنت خاندان کاپه	
فیلیپ اگوست ۱۲۲۳-۱۱۸۰	
I	
فتوحات فیلیپ اگوست	۳۰۸
فیلیپ اگوست	۳۰۸
آغاز سلطنت زد وخورد با پلانتاژنه	۳۰۹
فیلیپ وریشار	۳۱۰
محکومیت ژان سان تر	۳۱۲
محاصره محکمه گایار	۳۱۳
انقیاد نرماندی و پراتو	۳۱٤
II	
ائتلاف برضد فیلیپ اگوست - بووین	۳۱۵
ائتلاف برضد فیلیپ اگوست	۳۱۵
محاربهٔ بووین	۳۱٦
اهمیت بووین	۳۱۷
توسعهٔ خاك درعهد فیلیپ اگوست	۳۱۸
III	
حکومت فیلیپ اگوست	۳۱۹
پیشرفت قدرت ونظم ونسق سلطنت امرای دیوان	۳۱۹
تغییر وضع دربار	۳۲۰
فیلیپ اگوست ومردم بلاد وقصبات ضمان شاهی ، پیمان دستیاری	۳۲۱
پادشاه و حکومت ارباب ملك	۳۲۲
مرکزیت پاریس	۳۲۳
مرك فیلیپ اگوست	۳۲٤

صفحه	فهرست مندرجات
۳۷۷	قواعد کار
۳۷۸	خواص صناعت
۳۷۹	حال کارگر
۳۸۰	جمعیت‌های مذهبی
	II
۳۸۱	تجارت - بازارگاه
۳۸۱	تجارت درقرون وسطی
۳۸۲	رونق تجارت
۳۸۳	انجمن تجار
۳۸٤	تجارت ازسمت دریای مغرب
۳۸٥	تجارت ازسمت اقیانوس راه خشکی
۳۸٦	بازارگاه
	III
۳۸۷	زندگی مردم شهر نشین
۳۸۷	ظاهر بلاد معابر
۳۸۹	جنب وجوش در کوچه حفظ نظم
۳۹۰	حریق
۳۹۱	ناخوشی
۳۹۲	شهرهای بزرك
	IV
۳۹۲	زندگی خصوصی - بازی واعیاد
۳۹۲	وضع سر ولباس
۳۹۳	لباس مائه دوازدهم لباس مائه سیزدهم
۳۹٤	وضع سر وطرح پاپوش ودستکش
۳۹٥	غذا و اثاث البیت
۳۹٦	بازیها واعیاد
۳۹۷	اعیاد مذهبی
۳۹۸	عدم تهذیب عادات و رسوم

فهرست مندرجات	صفحه
فصل بیست و یکم	۳۹۹
مدنیت درمغرب زمین	
۲ـ نشرعلوم ، ادب وهنر	
جنبش علوم و فنون	۳۹۹
I	
دارالعلم	٤۰۰
بسط مدارس	٤۰۰
تشکیل دارالعلم پاریس قدرت دارالعلم	٤۰۲
انضباط امور دارالعلم	٤۰۳
دروس	٤۰٤
امتحانات ، مدرسین	٤۰٥
زندگی طلبه	٤۰٦
دارالعلمهای فرانسه و سایرممالك اروپا	٤۰۸
II	
ادبیات	٤۰۸
ادبیات بزبان لاتن	٤۰۸
زبان عوام	٤۰۹
تصانیف داستانی ، قصص	٤۱۰
منظومهٔ بزمی و هجا	٤۱۱
تاریخ نویسان نخست	٤۱۲
بسط زبان فرانسه ادبیات سایر ممالك اروپا	٤۱۳
III	
مظاهرهنر	٤۱٤
مشخصات کلی	٤۱٤
طرح نمازخانه	٤۱٥
نمازخانهٔ سبك رومی	٤۱٦
مشخصات نمازخانه‌های رومی تزیینات سبك رومی	٤۱۷

فهرست مندرجات	صفحه
نمازخانه‌های عمدهٔ رومی	٤١٨
معماری سبك فرانسوی / مشخصات این سبك	٤١٩
تزیینات ، شیشه بند ، حجاری	٤٢٠
بنای نمازخانه بسبك هلالیهای متقاطعه	٤٢٣
ابنیهٔ این سبك و معماران آن	٤٢٥
بسط هنرفرانسوی / رونق هنردرایطالیا	٤٢٦
اولین نقاشان بزرك	٤٢٧

فهرست گراور ها

صفحه

فهرست گراورها	صفحه

فهرست نقشه ها

تاریخ قرون وسطی
تا جنگ صد ساله

بسمه تعالی

فصل اول

خاك گل(۱) از عهد دیرین تا آخر مائه پنجم

نویسندگان گذشته کلمهٔ « گل» را بخطه‌ای اطلاق میکردندکه حدجنوبیش جبال پیرنه[۲] و حد شرقیش کوههای آلپ[۳] و رود رن[٤] بود .

درین خطه از عهد سنگ تراشیده بیعد اقوام عدیده سکونت اختیار نموده با هم خلطه پیدا کردند.

عاقبت الامر در مائه ششم قبل از میلاد اقوام سلت[٥] وگل تقریباً تمام این‌خاك را بحیطهٔ تصرف آوردند .

قوم گل هنگامیکه ربقهٔ اطاعت‌قیصر روم را بگردن‌گرفت (۵۱قبل‌ازمیلاد) هنوز بمدنیت کامل نرسیده بود لکن چیزی نگذشت که تمدن روم را اخذ کرد و خاك وی تا اوان هجوم اقوام ژرمن یکی از آباد ترین ایالات امپراطوری روم محسوب میشد.

I

آبادی سرزمین گل

حدود گل متقدمین گل را ناحیه ای میدانستندکه حد شرقیش رودرن و جبال آلپ و حد جنوبیش جبال پیرنه بود.

(۱) - Gaule. (۲) - Pyrénées. (۳) - Alpes. (٤) - Rhin. (٥) - Celtes.

این حدود را بعدها سرحد طبیعی فرانسه نامیدند و سلاطین فرانسه مدتها باین خیال بودند که قلمرو سلطنت خود را تا آنجا بسط داده و بنا بتعبیر ریشلیو[1] وزیر عالیمقام آن مملکت« هرجا جزء گل قدیم بوده ضمیمهٔ خاك فرانسه نمایند».

این فکر مدتها مبنای سیاست خارجی سلاطین مزبور و منشأ بسیاری از جنگهای ایشان گردید.

خطهٔ گل با این حدود خاك فعلی فرانسه و بلژیك و قسمتی از هلند و ایالت رنانی[2] و لوکزامبورك و نصف سوئیس را شامل میشد.

خاك گل

تاریخ گل از حوالی مائه ششم قبل از میلاد شروع میشود. در آن عصر وضع جغرافیائی این سرزمین با وضع کنونی آن تفاوتی نداشته و بتقریبی همین کوه ودشت وهمین انهار و سواحل برجای بوده لکن صورت خاك بوجه دیگری جلوه مینموده زیرا جزء عمدهٔ جلگه و کوهستان را جنگلهای عظیم نبع و بلوط میپوشانده است چنانکه اکنون نیز آنچه جنگل درحول و حوش پاریس پدیدار است واز آن جمله بیشه هائی که بر سر آرگون[3] نشسته یا بدامان سون[4] آویخته همه از بقایای جنگل کهن سال سرزمین گل میباشد. در میان این جنگل گاهگاه دنبالهٔ درختها قطع میشد و زمین هموارى پدید میآمد. جای اینگونه زمینها بیشتر در جنوب رود لوار[5] بود.

از این گذشته جنگل در مجاورت رودخانه ها نیز ناپدید میشد ولی چون در آن اوقات عقل بشر قاصر بود جریان آب را تحت قاعده‌ای در آورد کنار رودخانه‌ها خلاب وسیعی بیرون میآمد و نواحی معظمی مانند سلنی[6] و دومپ[7] زیر برکه و مرداب مستور میماند. باین ترتیب سرزمین گل ششصد سال قبل از میلاد بی شباهت ببعضی از صفحات پر جنگل سودان امروز نبود منتهی در وفور رستنی وتنوع وجود و کثرت انهار بپای سودان نمیرسید و هوایش نیز اعتدال داشت.

---

(۱) – Richelieu. (۲) – Rhénanie. (۳) – Argonne. (٤) - Cévennes.
(٥) – Loire. (٦) - Sologne. (۷) – Domdes.

خاك گل در آن ایام ببهائمی انس داشت که امروز بکلـی بر افتاده یا لااقل بنظر مردم فرانسه غریب میآید مثلا در آن صفحات خرس و گوزن و گاو میش پیدا میشد، گرگ و گراز جنگلها را فرا گرفته بود، اغنام و احشام در جوار مردم آسوده‌وخوك نیمه وحشی بسیاری که قد کشیده داشت در سایهٔ جنگلهای‌بلوط افتاده بود .

این خاك ازهمان زمان ممرمماش عدیده برای گذراندن مردم آماده کرده‌بود زیرا علاوه بر دواب کثیرالعدد و چوب جنگل ، گندم فراوان میآورد و رودخانه و دریائی پر از ماهی و طلا و آهنی وافر داشت .

موقع مناسب دره و دشت مراوده‌را بر مردم‌گل آسان کرده و بالنتیجه‌تجارت ایشان را در میان خود و با اقوام مجاور سهل نموده بود .

استرابن[1] جغرافی دان یونانی که بروزگار اگوست[2] امپراطور روم میزیسته متوجه حسن‌موقع این نواحی شده ودر وصف آن‌چنین گفته است: «رودهای‌سرزمین گل عموماً از سینهٔ جلگه یا از پای پشته‌هائی میگذرد که شیب ملایم آن دست‌وپای کشتی رانی را نمیگیرد . از این گذشته زوایای این خاك چنان بـوضع مناسب از رود خانه ها نصیب برده که رساندن اجناس ازدریائی بدریای دیگر بسیار آسان‌شده زیرا هرچند در طی طریق باز بـارابه حاجت میافتد لکن قسمت خشکی‌راه‌مسافتی ندارد و زمین هم بسبب همواری سهل‌العبور است ، از آنکه بگذریم راه همه جا دنبال رودخانه را گرفته‌گاه باجریان آب وگاه بر خلاف جهت آن میرود ... انسان از دیدار این وضع مناسب که گوئی بر حسب نقشهٔ عقلائی صورت پـذیرفته است نه بصرف اتفاق میخواهد معتقد بشود که این مجموع ساختهٔ دست ذات پروردگار می باشد».

سکنهٔ ازمنهٔ ماقبل تاریخ

باین لحاظ سرزمین گل از دیر زمانی مسکون گردیده‌وخیلی پیش از مائه ششم قبل از میلاد و در خلال هزاران سالـی که دورهٔ ازمنهٔ ماقبل تاریخ طول کشیده اقوام عدیده درین خطه

(۱) - Strabon· (۲) – Auguste-

مستقر شده با یکدیگر خلطه پیدا کردند.

اقوام ناشناس مزبور که اسامی آنها بر ما مجهول است در حکم ریشهٔ مردم فرانسه میباشند.

چنانکه در محل خود آمده[1] در اواخر عهد سنگ تراشیده که پانزده‌یابیست هزار سال قبل را شامل میشود دره و غار پریگر[2] مأوای مردمانی هنرمند بوده که استعداد غریبی در امور ذوقی داشته اند. پریگر که مرکز آن مردم وفی‌الواقع‌در ازمنهٔ ماقبل تاریخ سواد اعظم بوده نزدیك آبادی ایزی[3] ودر کنار رود وزر[4] قرار داشته است .

بعد ها در عهد سنگ صیقلی اقوام دیگری آمده در خاك گل بساط اقامت گستردند و دست بآبادی وکشت آن گذاشتند . پاره ای از آنها در میان دریاچه یا برکه‌ای صفه ها از تنهٔ درخت تعبیه‌کرده منزل خود راکه کلبه محقری پوشیده‌ازنی بود روی آن ساختند تا باین وسیله از هجوم مردم و درندگان در پناه باشند. باین ترتیب در میان آب بلادی پدید آمد .

دلمن[5] و من‌هیر[6] را همین مردم برپا داشته‌اند در صورتیکه سابقاً بانی آنرا قوم گل میپنداشتند.

سکنهٔ گل در ازمنهٔ تاریخی.

از میان سکنهٔ قدیم گل بعضی‌را میشناسیم. درمیان‌ایشان آنکه زماناً بردیگران مقدم است قوم لیگور میباشد.

قوم لیگور(۷)

قوم لیگور علی‌الظاهر مدتی متمادی برگل وقسمت عمدهٔ اسپانیا وایطالیا استیلا داشته ومحتمل است‌که سلطه‌اش برگل در تمام عصر مفرغ (تقریباً از ۱۸۵۰ تا ۹۰۰ قبل از میلاد) دوام کرده باشد ولی عاقبت بدرهٔ رن[8] و سپس بکوهستانهای مجاور دریای مغرب رانده شد. تا یك مائه قبل از میلاد هنوز مردمی از قوم لیگور در کوهسار های پروانس[9] و حوالی خلیج ژن[10] پیدا میشدندکه کوتاه و قوی بنیه و چابك بودند . از پیاده روی

(۱) ــ بتاریخ ملل شرق و یونان صفحه «۵» ومابعد رجوع شود .

(۲) - Prigord· (۳) - Eyzies· (٤) - Vézère· (۵) - Dolmen· (٦) - Menhir·
(۷) - Ligures· (۸) - Rhône· (۹) - Provence· (۱۰) – Gêens.

نمی ماندند، در فلاخن اندازی مهارتی بخرج میدادند و بغارتگری هراسی ازخود در دلها انداخته بودند.

قوم لیگور در جنوب از جلوی قوم ایبر[1] پس زد و در شمال ازمقابل‌قوم‌سلت جا خالی کرد.

قوم ایبر

قوم ایبر که معلوم نیست ازکدام‌ریشه سر بر زده دردرۀرود ابر[2] (اسپانیا) شالودۀ دولت مقتدری ریخت. کسی بدرستی نمیداند که این قوم در چه عصری از جبال پیرنه گذشته است. میتوان احتمال داد که این واقعه ازمائه هفتم‌قبل‌از میلاد باشد. قوم ایبر سلف خود قوم لیگوررا یابکلی رانده یا مطیع خود نمود و خطۀ واقعه فیمابین دریای مغرب و خلیج گاسکنی[3] یعنی صفحۀ گارن[4] و ناحیه ای را که زمانی لانگدوك[5] نام داشته است قبضه کرد.

ملت روم ایـن مردم را قوم آکی‌تن[6] مینامید. امـروز قسمتی از سکنۀ کوهستانهای غربی پیرنه را که به باسك[7] معروف‌اند اعقاب قوم ایبر میشمارند.

قوم سلت

قوم سلت را مـردم یونـان گـالات[8] و ملت روم گـالی[9] میخواندند، این لفظ مأخذ کلمۀ گل گردید. زبان این‌قوم بازبان‌مردم یونان وروم یك‌ریشه داشت و بهمین مناسبت گفته‌اند که قوم سلت‌نیزمانند ملت یونان وروم شاخه ای از نژاد آریائی (هند و اروپائی) است.

از تاریخ قوم سلت چیز درستی در دست نیست. علی‌الظاهر در حوالی ۸۰۰ ـ ۹۰۰ قبل از میلاد در اروپا مبسوط الید شده اند واحتمال میرود که در بدو امر از آلمان شمالی ودانمارك سرازیر شده باشند و در هر صورت رفته رفته جـزء عمدۀ گل و اسپانیا وشمال ایطالیا و جنوب آلمان و بهم[10] و اطریش وتقریباً تمام حوضۀ رود دانوب را تصاحب کردند و بعهدی که اسکندر مقدونی دست بکار تسخیر ایران شده بود (۳٤٤ قبل‌از میلاد) بنیان ممکتی را گذاشتند کـه از تنگۀ جبل طارق تـا دریای سیاه کشیده میشد.

---

(۱) – Ibères· (۲) – Eber· (۳) - Gascogen. (٤) – Garonne. (٥) – Languedoc· (٦) – Aquitaine· (۷) - Basques· (۸) Galates. (۹) – Galli. (۱۰) – Bohême·



نقشه بسط ید اقوام سلت در اروپا

قوم سلت که‌جنگاورانی بی امان وقوی هیکل داشت مدتها‌دل اقوام کناردریای‌مغرب را بلرزه در آورد وچشم ترس سختی‌از ملت روم گرفت وحتی در۳۸۷ قبل از میلاد شهر روم را نیز تصرف نمود، محتمل‌است که قوم سلت درحدود ششصدیاپانصد سال قبل از میلاد در خاك فرانسه رحل اقامت افکنده باشد و بهر جهت در میان کلیه عماراتی که‌کرده آنچه درین سرزمین از خود بیادگار گذاشته از همه استوارتر و پا برجاتر بوده و بهمین لحاظ این خاك با اختصاصی ممتاز آمده و نام قوم مزبور را برداشته سلتیك [۱] یا گل‌نامیده شد

قوم‌بلژ (۲) قوم سلت نتوانست دست مردم ایبر را بکلی کوتاه کند واین قوم هرطور بود از جنوب گارن قدم فروتر نگذاشت.

در اوایل مائه سیم قبل از میلاد قوم دیگری موسوم به بلژ که با قوم سلت همزبان‌بودسررسیده همزبانهای خودرا تاجنوب مارن [۳] پس نشانید. قوم‌نورسیده‌چون تا آنروز در ماورای رن مقیم بود باندازهٔ قوم سلت نیز از مدنیت بهره نداشت. با قدوم قوم بلژ طوایف سلت بجستجوی مأوای تازه بحرکت آمدند. پاره‌ای بجانب

(۱) - Celtique. (۲) - Belges. (۳) - marne.

مشرق متوجه شده ، خاك یونان را فـرا گرفته ، معبد دلف[1] را بباد غارت داده دولت گالاتی[2] را در آسیای صغیر تأسیس نمودند (۲۷۵ ـ ۲۸۰) . گروهی بسمت روم روانه شدند لکن تیرشان بسنگ آمد و افواج رومی در جنگ معروف بهرأس تلامون[3] بسیاری از ایشان را طعمهٔ شمشیر ساختند . زمره ای بجزایـر بـریطانیای کبیر و آرموریك[4] رو آوردند و حال آنکه اسلافشان هیچگاه بـآن صفحات قدم نگذاشته بودند .

اهالی فینیقیه و مردم یونان

اهالی فینیقیه و یونان قبل از قوم سلت بسواحل گل دردریای مغرب راه یافته بودند ومحتمل است که دریانوردان صور در کاپ کرو[5] و پرواندر[6] کـه پناهگاه پیرنه شرقی و آلپ است و همچنین در موناکو[7] که در خلیج ویلفرانش[8] واقع شده بازارگـاه دائـر کرده باشد . ملاحان مزبور مخصوصاً درین نقاط بداد و ستد فلزات مشغول بوده و قلع کرنوای[9] را لابد از راه گل تحصیل مینمودند.

چون اوان زوال صور فرا رسید مقام وی نصیب مردم یوناناگردید.درحوالی ششصد قبل از میلاد مردمی از فسه[10] که از آسیای صغیر آمده بودند در خاك قوم لیگور ونزدیك مصب رن ماسیلیا[11] (مارسی) را بنا نهادند . اینشهر عاقبتجمهوری بزرگی شد وپیشهٔ عمدهٔ مردم آن سوداگری بود و در تمـام سواحل دریایمغرب از نیس[12] (نیکه ، بندر نصرة) گرفته تا ملاقهٔ[13] اسپانیا همه جا بازارگاه تأسیس کرد. مردم فینیقیه ویونان چندانتأثیری درتربیت اهـالی گل نداشتند وعلیالظاهر سکنهٔ گل جز الفبای یونانی و کتابت و رواج پول چیزی از ایشان اخذ نکرد . باین لحاظ گل تمدن را از روم دارد نه از یونان.

(۱) - Delphes. (۲) - Galatie. (۳) - Cap Tèlamon. (٤) - Armorique.
(٥) – cap Creux. (٦) - port Vendres. (۷) - Monaco. (۸) - Villefranche.
(۹) – Cornouaille. (۱۰) - Phocèens.
(۱۱) – Massilia. بتاریخ ملل شرق ویونان بصفحه «۱۸۱» رجوع شود (۱۲) - Nice.
(۱۳) - Malaga.

II

نظامات و عادات و رسوم قوم گل

پاشیدگی خاك گل

در اواسط مـائه اول قبل از میلاد قیصر روم در خاك گل سه عشیرهٔ متمایز تشخیص داده‌بود .

۱ ـ عشیره آکی‌تن درجنوب گارن .

۲ ـ عشیرهٔ سلت فیمابین گارن و سن[۱] ومارن و رن و آلپ واوقیانوس‌اطلس.

۳ ـ عشیره بلژ در شمال سن و مارن .

هریك از این عشایر نیز بچندین طایفه مجزا قسمت میشدند چنانکه ۹طایفه از عشیرهٔ آکی تن و۳٦ طایفه از عشیرهٔ سلت و ۱۵ طایفه از عشیرهٔ بلژ بودندوعده آنها رویهمرفته به ٦۰ میرسید .

در راه جمع آوری

با اینهمه حال همیشه بر این منوال نبود بلکه گاهگاه بعضی از طوایف قـوی مانند طایفه آرورن[۲] کـه در اورنی[۳] کنونی خانه داشت بر تمام خاك گـل مستولی شدند . دو مائه قبل از میلاد تمام طوایف گل بفرمانروائی لوئرن[٤] پادشاه آرورن که تمکن وتجملش مایهٔحیرت سیاحان بیگانه بود اذعان داشتند. بنا بقول پوزیدونیوس[٥] « این پـادشاه هنگامیکه بر ارابه نشسته میگذشت جمع کثیری از دنبالش روان بودند و او از هرطرف‌سیم‌و زر بر آنها نثار میکرد . گـاه بفرمان او دور میدان بزرگی بـوسعت ۲۵۰۰ ذرع مضروف خوراکی بسیار و دوستکامیهائی پر از مشروب گوارا میچیدند وچندین‌روز تمام هر کـه میخواست میتوانست بلا مانع وارد آن محوطه شده و از آن نعمت بی دریغ بهره یابد.

قشون روم جانشین لوئرن را که بیتوئی[٦] نام داشت مقهور نموده باسارت‌بروم برد وباین ترتیب دولت آرورن از میان رفت[۷] . بعد از یك مائه سلتیل[۸] نامی که

---

(۱) – Seiue. (۲) - Arvernes. (۳) – Auvergne. (٤) - Luern

(٥) - Pozidonios. (٦) – Bituit. (۷) – بتاریخ روم صفحه «۱۱۷»رجوع شود

(۸) - Celtill.

از رؤسای آرورن بود دستی بالا زد تا دولت از میان رفته را از نو زنده کند لکن بسعی بزرگان گل هلاك شد وخاك گل مانند سابق متلاشی ماند.

طوایف گل در اوانی که برای حفظ استقلال خود میجنگیدند در دم بازپسین (۵۲ قبل ازمیلاد) یکدل شده ربقهٔ اطاعت «ورسن ژتوریکس»[۱] پسرسلتیل‌رابگردن گرفتند ولی در آنموقع دیگر کار از کار گذشته بود.

نظامات سیاسی در خاك گل انواع حکومتها وجود داشت از قبیل حکومت سلطنتی وجمهوری و ممتازه وجوامع متحده لکن‌حکومت سلطنتی تقریباً بکلی برافتاد و باعث انقراض آن درگل نیز مثل یونان و روم صنوف ممتازه بودند. مردم علی‌الرسم افسوس دوران سلطنت را میخوردند و با هر اقدامی که برای اعادهٔ آن بعمل میآمد مساعدت میکردند و بهمین مناسبت بود که علی‌رغم بزرگ زادگان در میان افراد طایفهٔ آرورن پشتیبان ورسن‌ژتوریکس‌گردیده او را بسلطنت برداشتند. در غالب بلاد حکومت بامجلسی بود که غالباً عدهٔ زیادی عضویت آنرا داشتند. عشیرهٔ ادون[۲] هر سال یك والی انتخاب میکرد.

ترکیب جامعه برخلاف وضع حکومت که در میان هر طایفه وجهه‌ای خاص داشت ترکیب جامعه و عقاید مذهبی و عـادات و رسوم کلیه اقوام سلت و بلژ تقریباًمشابه بود. مردم سه طبقه بودند: روحانیون، بزرگ‌زادگان و عوام‌النـاس. دو طبقه اول صنوف ممتازه راتشکیل میدادند واهمیت‌سیاسی‌منحصر بایشان بود.

روحانیون در یونان وروم بمردمی از افراد ذیحقوق بلادروحانی‌میگفتند که مأمور قربان بودند و اوراد و اذکاری را کـه برای جلب لطف خدایان بود بهتر میدانستند. لکن درس مذهبی و تعلیمات اخلاقی را بر عهدهٔ ایشان نمیگذاشتند در صورتیکه روحانیون گل و مؤبدان ایران و پیشوایان دیانت نصاری طبقهٔ مخصوصی از مردم بودند و در نتیجهٔ تحصیلات متمادی‌برای قیام‌بوظایف

(۱) - Vercingètorix. (۲) - Educns.

مذهبی تربیت میشدند و بامور دیگر نمی‌پرداختند .

روحانیون گل از میان طلبه انتخاب میشدند و طلبه درامکنه ای‌شبیه بمدارس مذهبی تعلیم میگرفتند ،تحصیلات‌تا بیست‌سالگی طول میکشید .روحانیون رئیسی انتخابی داشتند که فرمانش درباره آنها کاملاساری ونافذ بودوسالی یکبارهمه در جنگل خاك کارنوت[1] دورهم نشسته وشورمیکردند .

روحانیون نه فقط در مراسم مذهبی ریاست داشتند بلکه در امور جنائی و حقوقی وقتل و مسائل ارث نیز حکومت باآنها بود. بعلاوه جوانان را تعلیم‌میدادند و آنچه از هیأت و طب وفلسفه میدانستندبایشان میآموختند باین ترتیب‌روحانیون در آن واحد سمت کشیش و قاضی و عالم و آموزگار داشتند.

قیصر روم مینویسد: « روحانیون معناً شأن ومقام بلندی دارند. هرگاه کسی از اطاعت آنها سر باز زند در قربانی راه ندارد . قوم گل این تنبیه را سخت ترین عقوبتها میداند وآنکه‌مستحق چنین‌مجازاتی‌شود در انظارگمراه وپلید بشمارمیرود وهمه‌کس از اوکناره میگیرد واز دیدار وصحبت او می‌پرهیزد و بچشمی‌باومینگرد که‌گوئی مرض مسری دارد . هیچکس مایل نیست نزدیك او برود ».

شعرا هم که در زی خوانندگان سیاریونان قدیم و اروپای قرون وسطی‌بودند در سلك روحانیون منسلك میشدند و افسانه هائی راجع بخدایان ومردافکنی هائی از پهلوانان بآواز خوانده بمقام آن چنگ مینواختند ودرکلیهٔ اعیاد جانشان‌درقرب پادشاهان ورؤسای مقتدر بود .

بزرگ زادگان وملازمان قیصر روم بزرگ زادگان گل را سوار می‌نامد . از این قرار درگل مثل روم بزرگ زادگان مردم با مکنتی بودند که اسب داشتند. هنگام جنگ سواره نظام لشگراز ایشان وزمام حکومت بلد تقریباً همه جا در کف ایشان بود زیرا هم از سایرین داراتر بوده و هم ملازم بسیار داشتند .

---

(۱) - Carnute که امروز Chartres d'orlèans نام دارد .

بزرگ زادگان گل را نیز مانند روم ملازمان احاطه کرده بودند. ملازمان مزبورگاه کسانی بودندکه از زورگوئی اقویا عاجز شده پناهی می جستندهمچنانکه بعدها در قرون وسطی نیز مردم ناتوان زیر سایهٔ امرا میآمدند و گاه بدهکارانیکه از ادای دین خود فرو مانده در سلك‌چاکران طلبکار مقام میکردند واز این گذشته مردمی که مصاحب فرماندهٔ جنگ بودند و نظیر آنها در میان اقوام ژرمن نیزدیده میشد . این ملازمان که فرمانده جنگ معاملهٔ دوست در بارهٔ ایشان روا میداشت شریك خوشی وتلخی ایام عمر او گردیده و تا دم مرگ از او منفك نمیشدند.

بزرك زادگان علاوه بر ملازمان گروه بیشماری زرخرید داشتند و از آن جمله قیصر یکی را نام میبرد که عده زرخریدان او از ده هزار کمتر نبوده است.

عوام‌الناس عوام‌الناس مرکب از مردم آزادی بودند که زیر دست‌بزرك‌زادگان جای داشتند. این مردم اغلب در صحرا بسر میبردند و مانند قبایل کوه نشین مراکش یا آلبانی امروز زندگی میکردند. مختصرزراعتی داشتند، اندك بشبانی میپرداختند ، درشکار ماهر و همه باحربه بودند.

موقع جنك قوم گل افزار کار را بیك سو نهاده سلاح بر میداشت و ما حصل امر آنکه دهقان مرد میدان میشد لکن نه از افراد هیئت سرباز داشتند ونه صفوف صورت قشون ، بلکه گروهی بودند عاری ازنظم ونسق وبیخبرازحرکات جنگی تا آنجا که در مقابل افواج روم حالشان حال جنگیان قبایل افریقای امروز بود در برابر قشون فرنگ .

مسکن.بلاد مردم گل در کلبه های مدور گلی یا چوبی سر میکردند و با کلش یاسرشاخه سقف مخروطی بر آن میزدند. جای‌آتش را در وسط کلبه قرار میدادند و جز در و روزنه‌ای که دود را بکشد منفذ بجهت آن نمیگذاشتند. از اینگونه کلبه‌ها امروز هم در دهکده های سربستان و آلبانی دیده میشود .

قوم گـل بلاد خود را اپیدم[1] (ابه) مینامید و آنرا در نقاطی میساخت که بالطبیعه از دستبرد مصون باشد مانند جزیره یاجایگاه بلندی‌که از فراز آن اطراف رابسهولت زیر نظر گرفته خطر را از دور ببیند چنـانکه‌لوتس[2](پاریس‌امروز)رادر جزیره ساخت و ژرگوی[3] (قرب کلرمون فران[4]) را بـر فلات چهار گوش مرتفعی بنا نهاد. در پیرامون شهر تخته سنگهای گونیا نشده را بدون ملاط روی‌هم گذاشته حصاری ناهنجار میـکشید و برای چوب کشی آن‌که تـا حدی موجب استواری‌بود گاهگاه تیری چند چپ و راست خوابانده از سنگ میپوشانید .

ابه هم بمنزلهٔ شهر بود و هم حـکم حصن حصین را داشت زیرا درموقع‌جنگ برزگران حول وحوش‌را پناه میداد.

ابه‌گل برخلاف بلاد یونان وروم از ابنیهٔ پاینده مانند معبد و جایگاه عمومی خالی وفقط مجموعه‌ای از این کلبه ها بود . سیسرون[5] میگوید از ابه گل بدنماتر چیزی ندیده‌ام.

پوشاك پوشاك مردم گل ظاهر جاهل پسندی داشت زیـرا اقمشهٔ تند راه راه و پیچازی را لباس میـکردند و رشته ها از زر و سیم ومس در آن میـکشیدند، شلوار را تا بند پا میآوردند و نیم تنه را باکمربندی بتن چسبانیده ردائی روی آن میانداختند، پاپوشی موسوم به گالیکا[6] داشتند کـه شبیه کفش چوبی بود ، مفتون آرایش و جـلا بودند ، جـواهر بخـود میزدند ، دستبند بلندی را چند بار دور مچ میگرداندند ، سینه ریز پر مایه می بستند و در جنگ‌هم آنرا نمی‌گشودند .

اسلحه قوم‌گل چون ازمرگ نمی‌اندیشید زیاد در بند حفظ‌جان‌خود نبوده جز مغفر و سپر چیزی بر نمیداشت . سپر را ابتدا از نی میساخت لـکن پس از چندی از چوب تراشیده با مفرغ میآراست و رنگ تندی بر آن میزد . زره زبوری جهت رؤسا بیش نبود . حربـهٔ قوم گـل یکی تبر بود ،

(۱) – L' oppidum. (۲) - Lutèce. (۳) - Cergovie. (٤) - Clermont.Ferrand.
(٥) – Cicéron. (بعضی از دانشمندان گالوش‌را از این‌کلمه مشتق دانسته‌اند) gallica -(٦)

دیگر نیزه‌ای یك دزعی که ناوکی عریض داشت و کار زو نیزهم میکرد وجز این آهنین قدارهٔ بی ضامنی که تیغه بلند و عریض و دو دم داشت و بیشتر بکار بریدن میرفت و بزنجیری آیخته برران راست میافتادو کاردی که سر سفره بدرد میخورد برنیام آن نصب بود.

فرد کاملی از قوم گل

برای تصویر قوم گل باید مردمی در نظر آورد زورمند و استوار وبلند بالا وخوش اندام. لحنی خشن‌وآمرانه داشتند وبینی بزرگ و خمیده و در دو جانب دهان بروت بورو کشیده. موی سررا بآب آهك‌قرمز کرده‌گاه به پشت سر برده روی شانه میریختند وگاه بمغز سر برگردانده می تابیدند و بشکل شرابهٔ مغفر بیرون میدادند.

شمایلی که نویسندگان گذشته از قوم‌گل آورده وقصصی که از ایشان روایت کرده‌اند آن قوم را رشید جلوه میدهد لکن ازلاف زدن نیز بری نبوده‌اند چنانکه بعضی از آنها وقتی به اسکندر گفتند: اندیشه ماففط ازآن است که آسمان برسرمان خراب‌شودولی آسمان‌راهم بانیزه‌های‌خودنگاه‌خواهیم‌داشت».

قوم گل میخواست از همه چیز مطلع شو و ضمناً در میهمان نوازی‌نیز اصرار داشت چنانکه سیاحان و سوداگران را نگاه‌داشته وبوضع مردمی از یونان که ذکرشان در ادیسه آمده آنها را ضیافت میکرد تا ایشان سر گذشت خود را در داستانها بگویند

قوم گل قلبی گشاده ودستی باز داشت وزبان آورو شیفتهٔ فصاحت بود چون کلام دلنشین بگوشش میرسید بی درنگ‌ازدنبال گوینده راه میافتاد. مدام عقب چیز تازه میگشت عبث به نظم ونسق‌تن‌نمیداد زود بشور و شعف میامد و زود هم‌مایوس‌مشید،تلون وبی‌عزمی‌مجموع صفات‌خوب ویرازائل‌مینمود. فرانسوایان امروز دربسیار ازاموربقوم‌گل‌شباهت دارند.

عادات ورسوم

همچنانکه امروز در میان اهل ده‌متداول است در نزد قوم گل‌نیز جشن بی‌ولیمه نمیشد. مردم‌گل کباب یا گوشت پخته

را در خوانچه ها چیده با دست میخوردند، شراب و آبجو بسیار مینوشیدند و بعموم حضار بایك جام که اغلب کاسهٔ سر دشمن بود شراب میپمودند. باقتضای طبع جنگجوی خود در آخر مجالس سور شبیهی از قتال ترتیب میدادند که اغلب بجای سخت میکشید و کسی در آن میانه کشته میشد. از این گذشته بعضی ازعادات دورهٔ جاهلیت نیز هنوز در میان ایشان معمول بود چنانکه دیودور دوسیسیل[1] مینویسد، : «قوم گل چون دشمنش از پای درآید سر اورا بریده بگردن اسب خود میآویزد وچون بر میگردد سر را در خانه میخکوب میکند مثل اینکه سرحیوان درنده‌ایست که درشکار کشته. سر دشمن نامی خودرا روغن ارز مالیده بااحتیاط تمام‌درمحفظه‌ای نگاه میدارد و ببیگانگان نشان داده بمناعت میگوید آنرا بهیچکس نمیدهم ولو اینکه در ازای آن مبلغ هنگفتی بپردازند یا هموزن آن طلا بریزند».

مذهب

قوم گل جان خود را آسان بمهلکه میانداخت زیرا ببقاء روح وعالم دیگر اعتقاد داشت. تعلیم روحانیون گل چنان بود که انسان پس از مرگ بعالم دیگر میرود و باین لحاظ بسیاری از مردم قرض میدادند که بدهکار در آخرت دین خود را ادا کند. قوم گل نیز مانند مردم یونان آیات طبیعت را بمقام ربوبیت رسانیده میپرستید مانند آب وجنگل و رعد و نور اما تا اوان استیلای روم خداوندان خود را بصورت انسان تصویر نمینمود.

در میان قوم گل ترن[2] ربالنوع صاعقه بمنزلهٔ ژوپیتر[3] در نزد ملت روم بود. ترن خداوند نور و حرارت وهم وجود فیاضی بود که حاصل او را میرسانید گاه او را بشکل پتك آهنگری میکشیدند و گاه مانند چرخی که مظهر خورشید شمرده میشد. در ماه ژوئن که هنگام انقلاب صیفی است جشنهای بزرگی بافتخار او میگرفتند. این جشنها عاقبت منشأ جشنهای سن‌ژان[4] گردید. خداوندگار چشمه سارها و دریاچه ها برو[5] بود. نام این ربالنوع در بسیاری از آبهای معدنی باقی مانده است مثل بوربول و بوربن‌له‌بن و بوربن‌لانسی[6] و غیره. قوم

(۱) - Diodore de Sicil. (۲) - Tarann. (۳) - Jupiter. (٤) - Saint-Jean.
(٥) - Borvo. (٦) - Bourboule 'Bourbonne - les - Bains ' Bourbon - Lancy.

گل بالخاصه توتاتس [1] « خداوندگار راه و سفر » را را هنمای غیبی خود دانسته می‌پرستید . مردم روم این خداوند را با مریخ رب النوع یکی دانستند . از عدهٔ نقاطی که معبد توتاتس درآنجا برپا بوده و نقاطی که این رب النوع نام خود رابانها داده مانند مرکور و میرکور و غیره مون مارتر [2] که سابقا مون مرکور [3] نام داشته میتوان قیاس کرد که‌علی‌الظاهر این رب النوع مدتها محترم‌ترین‌خدای‌قوم گل بوده است. بزرگترین و مجلل ترین معابدگل روم پرستشگاهی بوده که برقلهٔ پوی دو دوم [4] بنا شده و به مرکور آرون اختصاص داشت .

عبادت . قربانی انسان

عباداتی که در حق این خدایان روا میداشتندیکی قربانی بود ودیگر نذر و نیازی که بدریاچه ها انداخته یا بشاخه های بلوط میاویختند . قربانی اغلب انسان بود که گاه سر بریده، گاه بدار کشیده، گاه در هیاکل عظیمه میسوزاندند . این عادات حتی در مائه اول قبل از میلاد هم که قیصرروم به‌گل آمدباقی‌بود.

پلین [5] می نویسد : « پرستش جنگل متضمن چیدن گی [6] نیز بود . گی گیاهی است که ندرة روی شاخ بلوط میروید . بنظر روحانیون از گی و درخت بلوطی که این گیاه بر آن است چیزی مقدس تر نمیباشد ... اگر گی روی بلوطی دیده شد آنرا با تشریفات زیاد در روز ششم ماه که غرهٔ شهور آنهاست می‌چینند... بموجب مراسم مقرر، زیردرخت متبرك قربانی‌حاضر میکنند و ولیمه ترتیب میدهند دو گاو میش سفید که شاخهای آنها پیش از آن بسته نشده است‌میاورند. روحانی سفید پوشی از بلوط بالا رفته با داس طلائی گی را میبرد و گی در پارچهٔ سفیدی میافتد آنگاه قربانیها را ذبح میکنند و ضمناً از خداوند درخواست مینمایندکه گی را بکسانی که عنایت فرمود مبارك گرداند » .

---

(۱) - Teutatès. (۲) - Montmartre. (۳)- Mont Mercure. (٤) -puy de Dôme.
(٥) – Pline l' Ancien. (٦) – gui.

III

گل روم

تسخیر

در مائه اول قبل از میلاد قوم گل آثاری از خصائل طبیعی از خود بروز میداد لکن هنوز دورهٔ جاهلیت رابسر نرسانده از ادارهٔ خود عاجز واز آنچه اساس تمدن است مانند علم و ادب وهنر تقریباً بکلی عاری بود. غلبهٔ روم یکباره باین وضع خاتمه بخشیده گـل را بدنیای متمدن پیوند داد.

قشون روم از اواخر مائه دوم قبل از میلاد وارد گل‌شد و تمام صفحهٔ جنوب شرقی آنرا بنام پروانس[۱] ضمیمهٔ خاك خود نمود (۱۱۸ ـ ۱۲۳) . پس از شصت سال قیصر به تسخیر تمام خاك گل کمر بست و در ظرف ۸ سـال با ده اردو کـه مجموعاً از شصت تا هشتاد هزار نفر میشدند پنج بار به گل اردو کشیده این مهم را کاملا از پیش برداشت (۵۱ ـ ۵۸ قبل از میلاد)[۲].

خاصیت استیلای روم

قوم گل چون مقهور شد بآسانی زیر بار استیلای روم رفت و از آن‌بعد هیچگاه بجد برنخاست تااستقلال رفته‌را بازبدست آورد واز قیام ایشان جز دونمونه نمیتوان ذکر کرد یکی در عهد تیبر[۳] (۲۱ میلادی) بدست ساکرویز[۴] با اردوئی که عده اش بهشت هزار مرد مکمل هم نرسید ودیگری در عهد وسپازین[۵] بـدست سابینوس[۶] (۷۰ میلادی) که در همان اوقات هم‌نمایندگان قوم‌گل دررنس[۷] جمع شده ازسابینوس‌تبری‌جستند ویاغیان را بترك اسلحه دعوت‌کردند بنا بر این هنوز صدسال از غلبهٔ روم نگذشته بود که در خطه‌گل آب از آب تکان نمیخورد و روم تا توانست از ساخلو خود در آن خاك کاست و در آنجا بیش از سه هزار نفر کـه برابـر با یك فوج پیاده نظام فرانسه است باقی نگذاشت. این پیش آمد را علت آن بودکه روم سیاستی عاقلانه

---

(۱) - Province.

(۲) - برای آگاهی از تسخیر گل بتاریخ روم صفحهٔ ۱۷۵ «فصل هیجدهم» رجوع شود.

(۳) - Tibère. (٤) - Sacrovir. (۵) - Vespasien. (٦)-Sabinus. (۷)- Reims.

اختیار کرد واین سیاست باید برای کلیهٔ مللی کـه در صدد آبادی محلی برمیآیند سرمشق باشد باین معنی که بطوایف مختلفهٔ گل دست نزد و عادات و رسوم ایشان را محترم شمرد و چون بجنگجوئی راغب بودند صفوف قشون را بروی ایشان باز گذاشت وبجهت اشخاص و طوایفی که خوب خدمت میکردند امتیازاتی قائـل شد و مخصوصاً آنها را بدائرهٔ افراد ذیحقوق روم راه داد و باین وسیله دیگران را هم تشویق کرد که در خدمتگذاری صداقت بخرج بدهند. این بود که امنیت سرتاسر گل را فرا گرفت.

تاسیت[1] مینویسد که بعد از عصیان سابینوس یك سرکـردهٔ رومی میتوانست قوم گل را طرف خطاب قرار داده بگوید: «خاك گل آشیانه خودسری وزدوخورد بود تا اینکه شما ربقهٔ اطاعت مارا بگردن گرفتید. ما با شما معاملهٔ غالب ومغلوب نکردیم مگر تاحدی که برای استقرار امنیت لازم بود زیرا بی لشکر امنیت نماند وبی خراج جیرهٔ نبـاشد. از این گذشته ما درکلیهٔ امور یکسانیم. شما در اردوهای ما فرماندهی دارید ودر ولایات حکومت میکنید. میان شما و ما هیچگونـه سدی حائل نشده است. . . پس این شهر را که فیمابین غالب و مغلوب تفاوت نمیگذارد دوست بدارید ومحترم بشمارید».

بنا بگفتهٔ فوستل دو کولانژ[2] «قوم گل این اندازه شعور داشت که بفهمد مدنیت از وحشیگری بهتر است» وبـاین لحاظ قدر محاسن استیلای روم را میدانست و این استیلا که بیش از پانصد سال طول کشید گذشته از نتایج سیاسی فواید مادی و معنوی نیز داشت.

اصلاحات شوارع نگاهداری گل موقوف براه بودتاقشون رابسهولت بتوان از نقطهای بنقطهٔ دیگر برد. علیهذا افواج روم جنگلهارا شکافت، مردابها را خشکانیده پرکرد، پلها بست و راههائی محکم تر از آنچه بود احداث نمود. در آن اوقات این راهها بمنزلهٔ راه آهن ولیون[3] مرکز آنها شمرده

---

(۱) - Tacite. (۲) - Fustel de Coulanges. (۳) - Lyon.

میشد. از این شهر پنج رشته راه سنگفرش جدا شده باطراف مملکت رو میآورد. این خطوط در جنب رود رن‌بهمایانس[1] منتهی میشد : در ساحل دریای مانش به بولونی[2] میرسید. در حاشیهٔ اقیانوس اطلس به برست[3] و بردو[4] ختم میگردید ودرکنار بحرالروم تا مارسی میرفت. درین راهها برسر هر میل علامتی نصب کرده بودند که در حکم بنای یادگاری بود. علاوه بر این از خطوط اصلیه طرق فرعی نیز منشعب میشد چنانکه هریك از بلاد معتبر گل چندین رشته راه داشت وشهری ازبلاد قدیم فرانسه نیست که درحول‌وحوش آن آثاری از جادهٔ روم مشهود نباشد.

بلاد - ابنیه

از آنجاکه احداث راه باعث سهولت مبادلات میگردیدتجاری از روم مهاجرت کرده در خاك گل متوطن شدند و عادات وسبك زندگانی ایطالیا را نیز همراه خود آوردند. ببرکت نفوذ مهاجرین و کسب ثروت مردم گل که سابقاً درده بسر میبردند کم کم صاحب شهر شدند و قصبات محقر آن خطه که مرکب از اطلال وکلبه ها و عاری از ابنیهٔ پاینده‌بود جای خود را بشهرهائی داد که بسبك روم مستقیم واز سنك ساخته شده و خانه هائی داشت مزین بخاتم کاری و ستون و اشیاء نفیسه و ابنیهٔ زیبا وآثار آن هنوز بر جاست. باین ترتیب مردم گل در نتیجهٔ نفوذ روم بخرج خود مجاری ساختند مثل پل گار[5] و میدانهائی مثل میدان نیم[6] و آرل[7] و پاریس و معابدی مثل مزون کاره نیم[8] و معبد وین[9] و معبد مریخ رب‌النوع در پوی دو دوم و نمایشگاههائی مثل‌تماشاخانهٔ آرل و ارانژ و گرمابه هائی مثل گرمابهٔ پاریس و طاق های نصرتی مثل طاقهای نصرت ارانژ ورنس وسن رمی[10].

در همان ایام که بلاد قدیم بصورت تازه در میآمد شهرهای تازه‌ای هم ساخته شد از قبیل اك[11] درجنوب و لیمژ[12]، اتون[13]، کلرمون (که جانشین ژرگوی و مرکز خاندان آرورن گردید) در مرکز وتور[14] در کنار رود لوآر و تروا،

---

(۱) - Mayence. (۲) - Boulogne. (۳) - Brest. (٤) - Bordeaux.
(٥) - Gard. (٦) - Nimes. (۷) - Arles. (۸) - Msison Carrèe de Nimes.
(۹) - Vienne. (۱۰) - saint - Rèmy. (۱۱) - Auch. (۱۲) - Limoges.
(۱۳) - Autun. (١٤) - Tours.

بوه[1] ، سوآسون[2] در شمال ومشرق و از همه مهمتر لیون کـه در ۴۱ قبل از میلاد ساخته شده در حکم پایتخت گل در آمد و هر سال نمایندگان تمام بلاد گل در آنجا جمع میآمدند.

ازن[3] شاعر که در مائه چهارم میزیسته در وصف بـردو مسقط‌الرأس خویش چنین میگوید: «ای وطن! توکه صیت شهرت شراب وانهار ومردان بزرگ و آداب وفطانت سکنه ونجابت مجلست همه جا رسیده. در گرداگرد حصار چهارگوشه‌ات بروج باشکوه بقدری بالا گرفته که سر آن بابر میساید، در درون شهر کوچه‌ها از هر طرف یکدیگر را میبرد. خانه ها در استقامت‌هم قرار گرفته، میدانهاعریض است ودروازه ها بخط مستقیم بچهار راهها میرسد. در وسط شهر مجرای رودخانه‌ایست که از چشمه ها آب میگیرد . هنگام جذر که اقیانوس (پدر آبها) امواج خود را بآن میریزد خوب پیداست که تمام دریا باکشتیهای خود بآنجا وارد میشود».

زراعت و صناعت

زراعت نباتات تازه نیز در خاك گل معمول شد باین‌معنی که در آن خاك از سابق گندم و شاهدانه و کتان بعمل میآمد لکـن نشاندن مو از عهد استیلای روم متداول گـردیده در بورگنی[4] و صفحهٔ بردو وتپه های لانگدوك رونقی یافت. محتمل است کـه گردو و بلوط و اغلب درختان میوه دار مانند گیلاس و آلو و هلو نیز بـدست مردم روم در خاك گل غرس شده باشد .

قبل از غلبهٔ روم مردم گل از صناعت بکلی بی بهره نبودند زیرا فلز کاری را میدانستند وزرگری میکردند و مینا ساخته بودند و حتی برنس بـافت لانگر[5] و سن تونژ[6] بروم میرفت اما در اوان امپراطوری ایـن صنایع بسط یـافت چنانکه لااقل یازدهٔ کارخانهٔ سلطنتی مخصوص بافندگی ورنگرزی بود. هشت شهر کارخانهٔ اسلحه داشت و سه شهر ضرابخانه. ترو، استراسبورگ ، متز ، رنس ، سواسون ،

---

(۱) -Beauvais. (۲) -Soissons. (۳)-Ausone. (۴) -Bourgogne.
(۵) - Langres. (٦) - Saintonge.

اتون ، ماکون ، لیون ، وین و آرل مهمترین مراکز صنعتی شمرده میشد.

اصلاحات معنوی انتشار زبان لاتن

مهمترین اصلاحات این بود که بجای زبان محلی زبان لاتن رواج یافت ولی این منظور هم بدون فشار حاصل گردید یعنی روم زبان خود را تحمیل نکرد بلکه در بدو امر بزرگزادگان که مدام با اولیای امور و صاحبمنصبان روم مراوده داشتند و آرزو میکردند کـه در شمار افراد ذیحقوق روم وارد بشوند زبان لاتن را فرا گرفتند و پس از چندی زبان لاتن در میان مردم منتشر شده و اهالـی بخودی خود آنـرا از سربـازان و مهاجرین وتجار آموختند اما رویهمرفتـه رواج این زبـان بـکندی پیش رفت و زبان بومی فقط در اواخر مائه پنجم تقریباً بکلی معدوم گردید . بعلاوه بـا زبان لاتن در گل همان معامله شد که امروز در بعضی از مستعمرات فرانسه بـا زبـان فرانسوی میشود باین معنی که چون مردم زبان لاتن را ازدهان سربـازان و مهاجرین فرا میگرفتند بجای زبان ادبی زبان محاوره که نوعی از زبان عامیانه و خیلی دور از زبان ادبی است منتشر شد و در نتیجه زبانی بوجود آمد موسوم بزبان رومی که مرحلهٔ اول تکوین زبان فرانسهٔ فعلی را تشکیل میدهد .

مدارس ، نویسندگان

چیزی نگذشت که خاك گل وطن علم وادب شد . مدارس مارسی ، بردو، لیون ، تولوز و اتون در سرتاسر امپراطوری روم شهرتی یافتند ودر واقع حکم دارالعلمی را پیدا کردند کـه زبان لاتن و یونانی و حقوق وفلسفه و طب را تدریس مینمود و طلبه بود کـه دسته دسته بآنجا روی میآورد. یك عده از نویسندگان روم از خاك گل برخاسته‌اند از قبیل کرنلیوس گالوس[۱] شاعر دوست و یرژیل[۲] وتروك پمپه[۳] مورخ و پترون[٤] داستـان سرا که رفیق محرم نرون[٥] بود و استاد کنتی لین[٦] ، آفر[۷] . آفر در بردو متولد شده ودر اشعار خود مناظر خاك گل را وصف نموده است.

(۱) -Cornelius Gallus (۲) -Virgile (۳) -Trogue-Pompée. (٤)- Pétrone.
(٥) - Néron. (٦) - Quintilien. (۷) - Afer.

نصرانیت در خاک گل

در اوایل غلبهٔ روم درعقاید مذهبی اقوام گل تغییری حاصل نشد زیرا مردم روم را باخدایان ملل مغلوب کاری نبودبلکه عموماً تدبیری هم بخرج داده خدایان آنهارا در جرگهٔارباب انواع خود وارد کرده آنها را باهم مشتبه مینمودند چنانکه در خاك گل نیز همین رویه را پیش گرفته ژوپیتر را در ترن و مارس را در توتـاتس دیدند. از آن ببعد رفته رفته سایر ارباب انواع روم نیز بشهر های گل راه یافت وهنگامی هم کهخدایان مشرق زمین از قبیل ایزیس و مهر پا بروم بازکرد راه گل را نیز پیش گرفت .

دین نصاری در مائه اول در گل رخنه کرده در مائهٔ دوم و بعهد مارك‌اورل[1] پوتن[2] که از ازمیر آمده بود بانی نمازخانهٔ معتبری در لیون شد و لکن در ۱۷۷ عذاب سختی چشیده شربت شهادت نوشید[3] .

در خلال مائه سیم جهدی بعمل آهد که تمام خاك گل پیرو انجیل شود. در ۲۵۰ میلادی هفت نفر از امنای دین از روم بیرون آمده در بلاد ناربن[4] ، آرل ، تولوز ، لیمژ ، تور ، کلرمون و پاریس نشسته بموعظه و دعوت پـرداختند و عاقبت دو نفرشان بشهادت رسیدند: سن ساتورنن[5] در تولوز وسن دنیس در پاریس.

آزار نصاری درگل نیز مانند سایر نقاط امپراطوری روم باین نتیجه رسید که ایمان معتقدین محـکمتر شدهوهرروزبرعده کسانی که بدین تازه درمیآمدندمیافزود.

در اوایل مائه چهارم پیروان مسیح در گل بالنسبه زیـاد بوده است و بهمین جهت قسطنطین که در۳۱۲ داوطلب مقام امپراطوری بوده شـکل‌صلیبی بالای بیرق خود گذاشت تا خود را بـکمك ایشان مؤید بدارد .

حوزه‌بندی روحانیت

با غلبهٔ قسطنطین نصاری در اجـرای مراسم خود آزاد شده رسماً درکنف حمایت امپراطـور در آمدند و از همان اوان انضباطی در حوزهٔ روحانیت مقرر شد. درگل‌نیز مثل سایر

---

(۱)-Marc Aurèle (۲) Pothin (۳)- بتاریخ‌روم‌صفحهٔ ۲۹۱رجوع شود.
(٤)-Narbonne· (٥) - Saint Saturnin·

نقاط امپراطوری نصاری همان تشکیلات اداری روم را پذیرفتند باین معنی که خاك گل را بچندین ولایت و هر ولایت را بچندین بلد قسمت کردند و هر قسمت را بکسی سپردند. مدیر هر ولایت در بدو امر مطران وبعد ها خلیفه لقب یافت و مدیر هر بلده اسقف نامیده شد.

باین ترتیب در خاك گل هفده مطران نشین وصد و بیست ویك اسقف‌نشین بوجود آمد. تقسیمات روحانی مزبور تا زمان انقلاب کبیر در فرانسه باقی‌ماند.

رفته رفته اسقف مهمترین شخص هر بلد شد زیرا از طرف اهل علم (یعنی مجموع کسانی که عمر خود را وقف امور دیانت کرده بودند) واهالی بلد انتخاب میشد واز این جهت که عموم مردم بطیب خاطر او را بریاست برداشته بودند بسیار متنفذ بود و از این گذشته اعتبار تقوی و علم خود را نیز بر آن می افزود.

اهمیت مقام اساقفه

در اواخر مائه چهارم ودر طی مائه پنجم اساقفه در گل حائز مقام مهمی گردیدند. امپراطوری روم که مورد حملهٔ امم جاهله‌قرارگرفته وامپراطورانی نالایق بر آن حکومت‌داشتند رفته رفته از هم میپاشید، مؤدیان از هستی ساقط شده مالیات دیوان لاوصول مانده بود، قشون وجود خارجی نداشت و از سال ۳۹۵ که تئودز [۱] امپراطوری را دو قسمت کرد، رومیة‌الکبری از قدرت امپراطوری جز نام چیزی ندیده قریب یك مائه در هرج و مرج واقعی میسوخت. در طی این مدت اساقفه رؤسای حقیقی بلاد شدند زیرا هم امر قضا را انجام میدادند، هم در مواقع قحط و غلا آذوقه بشهر میرسانیدند، هم باامم جاهله وارد گفتگوی صلح میشدند، هم‌درموقع لزوم بدفاع پرداخته مؤمنین را بجنگ میبردند چنانکه سن‌لو [۲] اسقف تروا و سن انیان [۳] اسقف ارلئان بلاد خود را از هجوم قوم هون نجات دادند. آنچه مردم روم برای آبادی خاك گل کردند در حملهٔ اقوام ژرمن بهمت اساقفه تا حدی محفوظ ماند.

---

(۱) - Théodose. (۲) - Saint Loup. (۳) - Saint Aignan.

فصل دوم

اروپا در اواخر مائه پنجم
امپراطوری روم و امارات امم جاهله

اروپا در اواخر مائه پنجم بکلی بهم ریخته بود .

امپراطوری روم بکلی از بین نرفته بلکه در مشرق هنوز پایدار مانده و در مغرب نیز با اینکه اختیار بدست امرای اقوام جاهله است امپراطوران قسطنطنیه هنوز اسماً نفوذی دارند.

اقوام جاهله دو امارت معتبر تشکیل داده‌اند : امارت ویزیگت[1] در خاك گل واسپانیا و امارت استروگت[2] در ایطالیا.

قوم بورگند[3] بخطه رن مستولی شده و قوم فرانك شمال گل را تصاحب نموده است. وضع زندگی هر دسته از مردم با دستهٔ دیگر متباین است وخشن‌ترین اقوام جاهل در حوار کاملترین ملل متمدن بسر میبرند . از خلط و مزج این دو دنیای تازه ای بوجود خواهد آمد .

قرون وسطی با حلول مائه پنجم وحملات پیاپی، دورهٔ قدیم که قسمت اول ازمنهٔ تاریخی را شامل است خاتمه پذیرفته دورهٔ جدیدی که قرون وسطی نام داردشروع میشود.

با اینکه قرون وسطی از دورهٔ قدیم زماناً بما نزدیکتر است لکن رویهمرفته گذارش آن بیشتر مجهول مانده ودرك كنه آن از وقایعی که هزار سال پیشتر در روم ویونان اتفاق افتاده مشکلتر است . این مطلب را بدو علت اصلی معللمیدارند: یکی آنکه در قرون وسطی تعلیم وتعلم کمتر از عهد یونان وروم بسط داشتهوباین جهت نویسنده ومخصوصاًنویسندهٔزبردست بندرت پیدا شده و آنچه از قرون وسطی بما رسیده چندان قدر وقیمتی ندارد و اطلاعی که میدهد یا ناقص است یا ناپسند.

---

(۱) - Wisigoths· (۲) - Ostrogoths· (۳) - Burgondes·

دیگر آنکه مردمان آن دوره در تفکر وتأثر وهم درعمل سبکی داشتند که باسبك امروز فرنگ مباین است وباین لحاظ درك آن صعوبت دارد. دموستن [1] آتنی و سیسرون [2] رومی بـا اینکه متجاوز از دو هزار سال پیش زندگی میکرده اند از حیث افکار و عواطف واعمال بـاروپای امروز نزدیـك تراند تـا هوگ کاپه [3] و معاصرین او که در نهصد و پنجاه سال قبل میزیسته اند. علیهذا تاریخ قرون‌وسطی که تقریباً هزار سال طول کشیده (از مائه پنجم تا اواسط مائه پـانزدهم) سراسر پر است از تاریکی و ابهام.

I

ممالك

اروپا در حوالی سال ۴۸۰

واقعه‌ای که‌خاتمهٔ دورهٔ قدیم و آغازقرون وسطی‌را میرساند و وضع اروپا را از بنیان دگرگون کرده بر قراری اقوام جاهله است در امپراطوری روم.

این برقراری باشکال مختلف صورت پذیرفت یعنی گاه بهجوم واغلب بموافقت اولیای امور روم که آنها را بسمت سرباز یا مهاجر بخدمت خود میپذیرفتند انجام میگرفت [4].

اقوام مزبور از عظمت و استغنای امپراطوری روم حیرت میکـردند و بدون اینکه بفکر ویرانی آن بیفتند اغلب از جان و دل رغبت داشتند کـه طوعاً او کرهاً مأوائی در آنجا بدست آورند اما همینکه در آنجا مستقر شدند طولی نکشید که امپراطوری از هم پاشید و قسمتی از آن بدست ایشان افتاد.

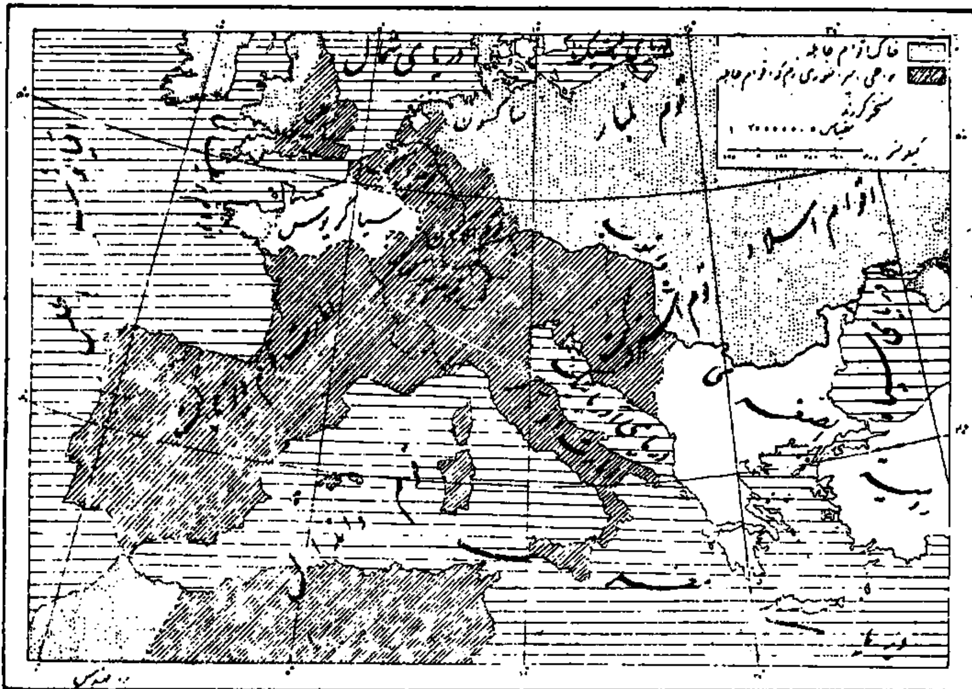
در حوالی سال ۴۸۰ یعنی سی سال بعد از هجوم بزرگ قوم هون‌وضع بقرار ذیل بود:

در مشرق رومیةالصغری‌هنوز برپاست لکن عشیرهٔ استروگت وارد آن‌مملکت شده وقصد اقامت کرده است.

---

(۱) - Démosthène. (۲) - Cicéron. (۳) - Hugues Capet.

(٤) - بتاریخ روم صفحهٔ ۳۳۳ «فصل سی‌ام» رجوع شود.



نقشهٔ اروپا در سال ۴۸۰

در مغرب رومیةالکبری از سال ٤٧٦ ببعد بی امپراطورشده وایطالیادستخوش ادآکر[1] رئیس دستهٔ مزدوری از اقوام جاهله گردیده ، عشیرهٔ ویزیگت مملکت بزرگی که شامل اسپانیا وقسمتی از خاك گل بود وتارود لوآرکشیده میشدتأسیس نموده، دوعشیرهٔ دیگر از امم جاهله در خاك گل رحل اقامت افکنده اند : عشیرهٔ بورگند در خطهٔ رن و عشیرهٔ فرانك در صفحهٔ شمال ، عشایر آنکلوساکسون بتسخیر جزیرهٔ بزرگ بریطانیا دست زده اند و عشیرهٔ واندال[2] افریقای شمالی را تا طرابلس تصاحب نموده است ، این عشایر همه شاخه ای از قوم ژرمن بوده اند .

ایستادگی امپراطوری روم

بنا بر این در اواخر مائه پنجم امپراطوری روم بکلی ازبین نرفته وحتی درنظر کسانی که در آن دوره میزیستند امپراطوری روم نه فقط در مشرق بلکه در مغرب نیز بر قرار بود.

از زمان مرگ تئودز (۳۹۵) مملکت روم دو امپراطور داشت و از این دو

(۱) - Odoacre.   (۲) - Vandales.

یکی در مشرق سلطنت میکرد و دیگری در مغرب . اما با وجود تقسیم قدرت امپراطوری فقط یك نفر امپراطور بود.

چون ادآکر فرماندهٔ قشون مزدور در ٤٧٦ رمولس اگوستول[۱] امپراطور صغیر رومیةالکبری را خلع نمود اثاثهٔ سلطنت را بجهت زنون[۲] که در قسطنطنیه سلطنت داشت فرستاد وسنای روم را واداشت باو بنویسد : « مغرب زمین احتیاجی بامپراطور مخصوص نداشت . یك امپراطور مشترك برای هر دو خطه کافی است». ضمناً ادآکر برای خود لقب بطریق می‌خواست تا در نظر مـردم بسمت نمایندهٔ امپراطور در ایطالیا جلوه کند.

باین ترتیب جا داشت تصور شود که وحدت امپراطوری باز اعاده‌شده است.

رومیة الصغری لکن این مطلب صورت فریبنده‌ای بیش نبود و حقیقت امر آنکـه صاحبـان حقیقی مغرب امرای اقوام جاهله بوده و امپراطوران قسطنطنیه فقط در مشرق حکومت واقعی میکردند ولی بـا این وصف باز قلمرو وسیعی داشتند زیرا در اروپا شبه جزیرهٔ بالکان تا رود دانوب و در آسیا شبه جزیرهٔ آسیای صغیر و سوریه و در افریقا مصر و سیرنـائیك[۳] (طرابلس) زیر نگین ایشان قرار گرفته و بعضی از مشهور ترین بلاد دنیا نیز نصیب ایشان‌شده بود مانند آتن و اسکندریه و بیت‌المقدس و انطاکیه و مخصوصاً قسطنطنیه که‌بهمت امپراطوران پایتختی مجلل گردید .

ژردانس[٤] مورخ که اصلا از قوم گت[٥] بوده وصف حال امیر گت را در برابر قسطنطنیه چنین آورده است: « چون وارد پایتخت شد نظری بر آن افکنده گفت: این است آنچه اغلب برای من نقل میکردند و من نمیخواستم باور کنم ! این است آن شهر پر آوازه! پس گاه براست وگاه بچپ متوجه شده و هر چندی چشم خود را بشهر وبرفت وآمد کشتیها و حصار های معـروف دوخته آنـی از تحسین لـب نمی بست و میگفت : بدون ریب امپراطور خدا و خداوند روی زمین است و

---

(۱) - Romulus Augustule. (۲) - Zènon. (۳)Cyrènaïque (٤) - Jordanès. (٥) - Goth.

هر کس دست بروی او بلند کند خونش در گردن خودش خواهد بود » .

قوم استروگت و رومیة الصغری

رومیةالصغری نیز مانند رومیة الکبری در معرض تطاول اقوام جاهله قرار گرفت لکن امپراطوران آن کشور بشکستن مهاجمین یا دور کردن آنها از حوزهٔقلمرو خوددست یافتند از این لحاظ بالخاصه تاریخ قوم استروگت خواندنی است زیرا نشان میدهد که چگونه در اواخر مائه پنجم هجوم دسته ای از عشایر جاهله از مشرق عنان گردانیده بسمت مغرب رو آورد.

در حوالی سال ٤٦٠ یعنی بعد از مرگ آتیلاو زوال ملك او قوم استروگت (گت شرقی) در پانونی[۱] (دشتهای مجارستان کنونی که در ساحل یمین رود دانوب واقع شده) جای داشت لکن درین اثنا بسمت جنوب سرازیر شد. امپراطور ناگزیر آنها را بخدمت پذیرفته نقد و زمین عطا کرد تااز نهب و غارت دست بکشند لکن از آنجا که قبایل جاهله هنگامی هم که قید خدمت را بگردن میگرفتند از سرکشی و نافرمانی فروگذار نمیکردند قوم استروگت نیز از تاراج عنان نکشید و اراضی آباد تر خواست و بفرمان امیر خود تئودریك[۲] که لقب سپهسالاری و فرمانفرمائی داشت رهسپار قسطنطنیه گردید.

امپراطور هر چه کرد نتوانست آنها را از سر خود باز کند تا اینکه رخصت داد در ایطالیا مأوی کنند (٤٨٨).

قوم استروگت در ایطالیا

در ایطالیا جای گرفتن موقوف بتسخیر آن بود زیرادرآن موقع صاحب اختیار ایطالیا امیر دیگری از قبایل جاهله بود موسوم به ادآکر که سابقاً در کشیك خانهٔ امپراطوری روم سمت صاحب منصبی داشته و بعد ها امپراطور را خلع نموده عنوان پادشاهی برداشته بود (٤٧٦).

قوم استروگت که عدهٔکثیر نداشت وشاید مجموعاً به ١٥٠هزارمیرسیدبازن

---

(۱) - Pannonie.   (۲) – Théodoric.

وبچه و بار و بنه براه افتاد و با حریف دست بکار قتال شده چندین جنگ خونین کرد. یکبار تئودریك را در ورن[1] فتح شایانی نصیب آمد چنانکه بر آن داستانها زدند (۴۸۹) ولی با این وجود ادآکر مدتی طولانی ایستادگی بخرج داد. تئودریك برای اینکه کار یکسره شود چنین وا نمود کرد که میخواهد با او کنار بیاید لکن در ضمن ضیافتی کار او را با خنجر بساخت (۴۹۳) و باین ترتیب ایطالیا بدست قوم استروگت افتاد.

دولت تئودریك

تئودریك چون صاحب اختیار ایطالیا شد در صدد بر نیامد که بست و بند خودرا با رومیة الصغری ببر دلذا با اینکه خودرا پادشاه نامید از قسطنطنیه اجازه طلبید که علائم سلطنتی اختیار کند. سکه نیز زد ولی نام امپراطور بر آن نقش بود لکن با وجود ظواهر امر اقتدار امپراطور در ایطالیا اسمی بلا رسم وفی الحقیقه تئودریك پادشاه بالاستقلال بود.

تئودریك در میان امرا و پادشاهان اقوام جاهله مقام خاصی دارد زیرا از جوانی در قسطنطنیه رشد کرده وتا حدی از تربیت وتمدن بهره داشت، ازامپراطوری روم بی اندازه تمجید میکرد وچون اراده اش چنان بود که آداب و سنن روم را زنده بدارد بنظامات قدیم دست نزد وحکومت ایطالیا را عوض نکرد چنانکه گوئی بهترین امپراطور بر وسادهٔ امپراطوری تکیه کرده است.

باین لحاظ فلاحت و صناعت وتجارت فی الواقع جان گرفت. تئودریك خود درراون می نشست ولی باسنای روم باحترام تمام سلوك میکرد ، ابنیه ومجاری روم را مرمت نمود و بنا برسم قدیم بملت آذوقه نیاز کرده نمایش مسابقهٔ ارابه و بازی ایماء و اشاره بجهت آن ترتیب میداد .

خود خواندن نمیتوانست ولی قدر دانشمندان را نیکو میدانست وکاسیودر[2] که ابتدا منشی وبعدها وزیر معتبر او گردید نویسندهٔ مشهوریست.

با اینهمه بنا نبود مملکت استروگت مدت مدیدی دوام بیاورد وهنوز سی سال از مرگ تئودریك نگذشته بود که متلاشی شد (۵۲۶) [3].

---

(۱) - Vérone. (۲) - Cassiodore. (۳) - بفصل سوم این کتاب رجوع شود.

قوم ویزیگت در آکی تن واسپانیا

قوم‌ویزیگت (گت غربی) خیلی‌پیش از استروگت بخاك امپراطوری پاگذاشته بودوامیر آن آلازیك[1] درمائه‌پنجم (۴۱۰ شهر روم را گرفته بغارت داد[2]. قوم‌و یزیگت از ایطالیا بخاك گل رفته در دو طرف جبال پیرنه (آکـی تن و اسپانیا) افتاد و گـاه بجیره خواری امپراطوران بسر برده گاه بر ایشان عصیـان میورزید.

پیش از اینکه قوم استروگت ایطالیا را قبضه کند مملکت ویزیگت در میان عموم ممالك اقوام جاهله بر همه سر بود. پایتخت آن مملکت تولوز بودوحدآن در شمال تا رود لوآر کشیده میشد.

سید و آن آپولی‌نر[3] اسقف کلرمون که بزبان لاتن شعر میسروده ودر حدود سال ۴۸۰ در دربـار اوریـك[4] پـادشاه ویزیگت میزیسته و سفرای کلیهٔ اقوام مغرب و مشرق را در آن دیار دیده چنین میگوید: « تقریباً دوبار قمر مدار خودراپیموده و من هنوز بار حضور نیافته ام. مالك‌الرقاب این امکنه فرصت نمی کند مـرا بپذیرد زیرا قبلهٔ حاجات جهان است ودنیا بخاکساری چشم بر او دوخته. ساکسون کبود چشم که جز امواج قبةالبحر از چیزی نمیهراسد درین کـریاس میلرزد، سیکامبر[5] که چون شکست خورد موی سرش را زدند بر این آستانه نشسته است و مویش کم کم بلند میشود » هرول[6] که گونه هایش بسبزی میزند و میتوان گـفت برنك همان اوقیانوسی است که خلیجهای دور دست آن مسکن دارد درین ایـوان در گردش است، بورگندی که تا هفت ایاغ قد دارد بدر خواست صلح درین عتبه بخاك می افتد، استروگت که از جهتی خاضع وخاشع است و از جهتی بخود میبالد بطلب عنایت این درگاه آمده تا به پشت‌گرمی آن قوم هون‌را بهول‌وهراس بیندازد، تو خود نیز ای فرزند روم باین بارگاه میآئی و التماس آن داری که بر جانت ببخشایند وگارن توانا تیبر ناتوان را زیر پر و بال خود بگیرد وحتی اشك پارت را

---

(۱) -Alasic. (۲) -بتاریخ روم صفحهٔ «۳۴۰» رجوع شود.
(۳) - Sidoine Apollinaire. (٤) - Euric. (٥) - Sicambre. (٦) - Hérule.

هم آرزو آن است که خراجی بدهد ودرقصر خویش در شوش بآرامی سلطنت کند».

اوریك پادشاه ویزیگت (٤٨٥ ـ ٤٦٦) بر خلاف تئودریك و سایر امرای اقوام جاهله قدرت فائقهٔ امپراطور را بر خود نشناخت و بقـول ژردانس مـورخ « چون دید امپراطوران مدام عوض میشوند و امپراطـوری بنیان استواری نـدارد در صدد بر آمد خاك گل و اسپانیا را مطیع خود سازد » و این امر در اروپـای مائه پنجم نظیر نداشته است.

قوم بورگند درجنوب‌شرقی گل

درجنوب‌شرقی گل نیزقوم بورگند که‌ازجملهٔاقوام‌جاهله بودمملکتی‌تأسیس نمود. این قوم که‌سابقاً اقتدار زیادی داشت‌درزدوخورد سختی که باقوم هون‌نمود ازعدهٔخود بسیار کاست. آئتیوس[۱] چون بر آتیلا فائق آمد این قوم را در ساوآ[۲] نشانید و مؤنهٔ آنرا از امپراطور گرفت.

قوم بورگند کم‌کم قلمرو خودرا بسط داد تا اینکه در اواخر مائهٔ پنجم‌تقریباً تمام حوزهٔ رن و سائون[۳] را تصاحب نمود (این خطه در آن مـوقع بورگندی وبعد ها بورگنی نامیده شد). قوم بورگند در بلندی قامت شهره و بسیار کارکن بود چنانـکه یـکی از معاصرین آن میگوید : «بآرامی‌بسر میبردند وتقریباً همه بنا یا نجاراند و با اجرتی که از این راه بدست میآورند گذران میکنند ». پادشاهان این قوم القاب رومی‌داشتند و امپراطور راحرمت میگذاشتند ویکی از ایشان‌موسوم به‌گندبو[٤] که از ٤٧٦ تا ٥١٦ سلطنت داشت (معاصر اوریك و کلویس وتئودریك) سپهسالار و بطریق بود.

آویتوس[٥] می نویسد : « سیژیس موند[٦] پسر گندبو در اوان جلوس خود بـامپراطور قسطنطنیه نـوشت : اجداد من همیشه فدائـی امپراطوری بوده اند و

(۱) -Aétius. (۲)-Savoie. (۳) - Saône. (٤) - Gondebaud.
(٥) - Avitus. (٦) - Sigismond.

ایشان را هیچ چیز بقدر القابی که آن اعلیحضرت بآنها عطا فرموده قرین افتخار ننموده است . پدران من همه در تحصیل القابی که امپراطوران میدهند جهد وافی کرده قدر و منزلت آنرا از القابی که از گذشتگان خود داشته‌اند برتر دانسته‌اند . قوم من از آن شما ست و من که بر آن فرمانروائی دارم فرمانبردار شما هستم واین فرمان برداری بر من گواراتر است تا آن فرماندهی. درمیان قوم خود چون پادشاه جلوه میکنم ولی جز سربازی از شما نیستم . شما بوسیله من بر دور ترین نواحی قلمرو خود حکومت میکنید و من منتظر اوامری هستم که لطفاً بمن بدهید »

در کاغذ دیگر نوشته : « پس از فوت پدرم که چاکر وفادار ویکی از ارکان دربار شما بود من بوظیفهٔ خود عمل کرده یکی ازخیر اندیشان خودرا نزد شمافرستادم تا آغاز چاکری خود را بعرض برسانم »بدیهی است که این اظهارات را نباید طابق النعل بالنعل درست دانست بلکه از اینهمه این نکته بر میاید که پادشاهان بورگند بقدرت فائقهٔ امپراطور اذعان داشتند .

قوم فرانك

از جملهٔ اقوام ژرمن که درخاك گل‌ماوی گرفتند قوم فرانك از تمدن وتربیت کمتر بهره داشت زیرا هیچگاه ازخاك‌ژرمن دور نشده بود لکن بالاخره نیز همین قوم بانی امری پاینده شد زیرا فی‌الحقیقه قسمتی از مردم فرانسه و آلمان از دل این قوم بیرون آمده‌اند .

نخستین بار که کلمهٔ فرانك در تاریخ بگوش میخورد در یک تصنیف سربازان رومی است که سپاهیان روم در مائه سوم میخواندند: « ما هزار نفر فرانك کشته‌ایم و حالا نوبت هزار، هزار، هزار و هزار نفر ایرانی است ». از این قرار قوم فرانك در رشادت و تهور شهرتی بسزا داشتند چنانکه حکومت روم بعضی از ایشان را بسواحل دریای سیاه نفی کرد لکن ایشان چند فروند کشتی گرفته از بسفور و داردانل گذشتند و شهر سیراکوز را در سیسیل قبضه کرده از راه جبل طارق از بحرالروم بیرون آمده تا مصب رود رن راندند و باین ترتیب تمام طول خاك امپراطوری را پیمودند.

سیدو آن آپولی‌نر جنگیان فرانك را چنین وصف میکند: « موهای‌خرمائی رنگشان از نوك سر بجانب پیشانی‌برگشته‌است چنانکه قفای آنهاپیداست.چشمشان نمناك است وبسبزی میزند، صورت را میتراشند، ریش نمیگذارند، بروتی‌کم پشت دارند ، رزم‌آزمایانی بلندبالا هستند، لباسی تنك و چسبان در بـر میکنند ، زیر زانو را نمی‌پوشانند، شال پهنی تنك بـکمر می‌بندند، تفریحشان اینست کـه تبر خودرا از دور بسمتی پرتاب‌کنند و خود قبل از تبر بهدف بـرسند و دیگـر اینکـه سپر خود را بگردانند و بیك خیز بروی دشمن بپرند و از زوبینـی که افکنده‌انـد جلو بیفتند . از عهد صباوت ازقتال لذت میبرند و هرگاه در برابـر افـزونی دشمن و یا نامناسبی موقع تاب نیاورند مرك آنها را از پای میاندازد نه‌هول» قبوربیشماری که از قول فرانك در بلژیك کشف شده صحت این شمایل را تأیید کـرده و ضمناً مقداری اسلحه نیز بدست داده است از قبیل شمشیری که مرد جنگی بـه بندی پهن آویخته سمت راست خود میانداخت و دشنه‌ای که بکمر میزد و بعضی اشیاء مختلف که بکمر می‌بست از قبیل مقراض، شانه ، منقاش، کلید وکیسه . اسلحهٔ مخصوص آنهـا تبر زین کـوتاه دستهٔ بود کـه هم هنگام پرتاب کـردن بکار میبردند وهم موقع ضربت زدن. نادر اتفاق می افتاد تبر بهدفی که چشم ورزیدهٔ فرانك در نظر آورده ننشینند، دیگر نیزه ای که ناوك آهنی آن عریض بود وزوبینی که ریسمانی داشته وپرتاب میشده. جنگیان فرانك خود وزره بکار نمیبردند وفقط سپر کوچك مدوری داشتند که از چوب یانی بود و روی‌آن پوست میکشیدند.

قوم فرانک در شمال گل

قبل از کلویس ازتاریخ‌قوم فرانك چیزدرستی دردست‌نیست . ژولین[1] امپراطور سهمی ازاین قوم راکه باسم‌فرانك خوانده میشد مطیع کرده و بخدمت امپراطوری در آورد و میان رن و اسکو[2] نشانید. در مائه پنجم این قوم چندبار بدفـاع امپراطوری کمر بست و از آن جمله یـکبار در موقع هجوم بزرك بود. یـکبار برای مبارزه با سپاه آتیلا(۴۵۱) ضمناً گاهی هم میـکوشید کـه حدود اردوگـاه خودرا بسمت جنوب بسط دهد.

---

(۱) – Julien. (۲) – Escaut.

رویهمرفته قوم فرانك نیز مانند غالب اقوام جاهله گاه در خدمت سرداران روم و گاه با ایشان در جنك بوده است . قوم فرانك قوم واحد نبوده بلکه بدو دستهٔ اصلی قسمت میشده یکی فرانك سالی [1] که ابتدادر خاك هلند کنونی اقامت داشت ودیگری فرانك ریپوئی [2] که در کنار رن می‌نشست . هر یك ازاین دو دسته نیز بقبایلی تقسیم میشد وهر قبیله امیری داشت .

در حدود سال ٤٨٠ یکی ازقبایل فرانك سالی در کناررود اسکوجای کرده بود . مقبرهٔ امیر این قبیله موسوم به شیلدریك [3] در تورنه [4] پیدا شده است . امیر مزبوررابا اسب روز جنك واسلحه و جواهرش دفن کرده بودند .

پسر و جانشین شیلدریك کلویس نام داشت . کلویس قوم فرانك را تقریباً بر تمام خاك گل مستولی نمود [5] .

II

جامعه

مدنیت و جاهلیت

اقوام‌جاهله که در قلمرو امپراطوری روم‌مأوی‌اختیار نمودند چندان کثیرالعدد نبودند و قطع نظر از بعضی نواحی که بوطن‌اصلی اقوام ژرمن‌نزدیکتر بوداکثراهالی ممالك‌مختلفه تا اواخر مائه پنجم از همان مردم قدیم بود . صفت ممیزهٔ جامعهٔ این عصر ازاینجا بر خاست که دنیای روم و دنیای اقوام جاهله هر دو سر بیك بالین گذاشت و لکن چون هنوز با هم نیامیخته بود بینونت عجیبی پدیدار شده ومدنیت کامل در کنار جاهلیت خشن افتاده بود . در مشرق اروپا عمران و تمدن با زحمتی برپای‌ماندزیرا امم جاهله فقط از آنجا رد شده بودند لکن در مغرب جاهلیت تفوق داشت زیرا در آنجااقوام جاهله جای خودرامحکم کرده بودند .

عقدهٔ معاصرین

ملاك والا تباری در ده خود در خاك امپراطوری روم‌نشسته و از آنچه تمدن‌روم وژرمن بوجود آورده انواع‌ماتلذالاعین

(۱) -Francs Saliens. (۲) -Francs Ripuaires. (۳) -Childéric. (٤) - Tournai.
(٥) - بفصل چهارم این‌کتاب رجوع شود .

و تشتهی الانفس را بجهت‌خود فراهم کرده است‌مانند گرمابهٔ وسیع‌وخزینه‌و حمام و آب سرد و گرم و ملایم و عطر خانه و تابستان خانه و عمارت زمستانی خاتم کاری و استراحت‌گاه‌و کتابخانه وسرسرائی که‌گردش گاه‌أنس‌است‌ورواقی که‌بباغ پرنقش‌و نگار باز میشود وسفرهٔ گسترده واثاث البیت منقح و اسباب نقرهٔ گرانبا واصطبل کامل العیار ومرکوب‌راحت.

از این گذشته صاحب‌خانه مم مرد مهذبی است‌که نزدبعضی ازاستادان‌مشهور یونان وروم بکسب فنون ادب پرداخته وخوش دارد کتاب بخواند و بر نویسندگان قدیم حاشیه بزند و خود نیز از طبع شعر عاری نیست و بدوستان خود بنظم و نثر قطعات بدیعه میفرستند وبعدازآنها مجموعه‌ای ترتیب‌خواهدداد.

درآن ایام اغلب ارباب ملك صاحب اینگونه ذوق‌وسلیقه بودند.

ناگاه دسته‌ای ازرزم آزمایان‌اقوام‌جاهله بده چنین ملاکی‌ریخته منزل‌میکنند. بدیهی است که بملاك مزبور گران‌میآید همجواری این‌میهمانان‌پرخاشجو وبی‌تربیت وبدبو راتحمل‌کند.

سید وآن آپولی نر که جمعی از قوم بورگند را در خانهٔ خود جاداده اندوه خود را چنین شرح میدهد: «که؟ من شعر بگویم ... و حال آنکه در میان خیلی پرمو گرفتار گردیده و گوشم از آهنك زبان ژرمن کرشده و هر وقت بورگندی که موی جودرا با روغن تند چرب میکند بخواندن افتاد نا گزیرم از شعراو تمجید کنم؟ میخواهی بدانی چه چیز مرا از سرودن شعر باز داشته؟ تالی [۱] که از آهنك کریه این قوم جاهل بهول آمده از وقتی که این فرماندهان را دیده باشعار شش تقطیعی باستحفاف مینگرد. خوشا بسعادت چشم و گوش و حتی بینی تو که هر بامداد بوی‌گند سیر وپیاز بمشامت نمیرسد و قبل ازطلوع آفتاب نبایستی این جانورانی را که مطبخ آلکی نوئوس [۲] هم بزحمت کفاف آنهارامیدهد بپذیری مثل اینکه پدربزرك یاشوهردایهٔ آنهاهستی».

(۱) – Thalie (Musé de la Ccmédie). (۲) - Alcincüs (میزبان اولیس Ulysse).

خوشبخت کسی است که از خانهٔ خود آواره نشده و بخاك نیستی ننشسته است، چنانکه پولین دو پلا[1] ملاك متمول آکی‌تن دربدر شد و به مارسی پناه برد. پولین دوپلا خود مینویسد: «خانه من از اسباب راحت و خوشگذرانـی سرشار بود و فقط همین یك خانه معاف شده وازویزیگت کسی بآنجـا نیامده بود لکن‌این‌موهبت موجب تمامی من نشد زیرا قشون موقعیکه مملکت را ترك میکرد خانهٔ مرا بغارت سپرد وچون خانه حامی نداشت بتطاول رفت...».

تقسیم اراضی

این خانه‌های متجمل واملاك وسیع که‌مواظبت کاملی‌در کشت وزرع آن بعمل میآمد جاداشت که دیك طمع اقوام جاهلـه را بجوش آورد. اقوام مزبور در بعضی از نواحی ویران و بـی سکـنه مثل شمال گل بتصرف اراضی اکتفا کردند و بملاکین قدیم دستبردی نزدند لکن درسایر نقاط همه جا مسئله تقسیم درکار بـود.

چون سندی دردست نیست بدرستی نمیتوان دانست‌کـه تقسیم چگونه انجام یافت. در خاك امپراطوری باقوام جاهله تازه وارد بنظر میهمان نگریسته و اهالـی با آنها معـامله سرباز نموده در خانهٔ خود جا ومنزل دادند. برحسب قاعده‌ای که در روم معمول بود مالك بایستی ثلث خانهٔ خودرا بمیهمان وابگذارد و احتمال‌میرود که همین قاعده در باره زمین نیز مجری شده باشد مثلا وقتی که قوم گت درایطالیا مستقر شد ثلث اراضی را برد و خود مأمورین‌روم مکلف بتوزیع شدند وعلی‌الظاهر برحسب اصول مقرره وظیفهٔ خود را انجام دادند.

تئودریك در کاغذی کـه بسنای روم فـرستاده در تمجید ونان تیوس[2] بطریق مینویسد: «هرگـاه بخاطر میآوریم کـه ونان تیوس در مدت انجام مأموریت خـود راجع بتقسیم اراضی از قـرار ثلث هم امـوال گـت ومـردم روم را بهم پیوند داد و هم یگانگی را در قلوب آن دو انداخت ما را وقت خوش میشود. فی‌الواقع شرکت مالی این دو قوم بوضعی که امروز دیده میشود موقع مناسبی بدست داد کـه بـا هم

(۱) – Paulin oe Pella. (۲) – Venantius.

یکدل بشوند و حال آنکه در امور همجواری عادة باهم در جدال بودند : باین ترتیب دو ملت از موقعیکه باشتراك زندگی میکنندیك ملت بیش نیستند واینواقعهٔ تازه مایهٔ سرور و شادمانی است : تقسیم خاك آشتی ملاکین را سجل کرده زیرا قسمتی از اراضی خود را واگذاشته و در ازای آن پشتیبانی بدست آورده‌اند وباین وسیله کلیهٔ مال محروس و مصون گردیده است، امروز قانون واحدی برهمه‌حکومت میکند وهمه یکسان از آن برخوردار میشوند ودر واقع‌این نکته حائز اهمیت‌است که رشتهٔ محبت و وداد فیمابین کسانی که حدود مقررات رارعایت میکنندرفته‌رفته محکمتر شود.

گاهی از اراضی سهمی که افزون تر بود نصیب اقوام جاهله میگردیدچنانکه اقوام ویزیگت و بورگند دو ثلث زمین را میبردند و البته میتوان احتمال داد که این منظور همیشه بدون اعمال جبر صورت نبسته است ولی طرز تقسیم وخصوصیات آن هر چه بود باین نتیجه رسید که طبقهٔ جدیدی از ملاکین بزرك تشکیل یافت . و این طبقه ملاکین بزرك اصلا از اقوام جاهله بودند لکن چنان نبود که در نتیجه این امر ملاکین قدیم بکلی از میان رفته باشند .

قوانین باین ترتیب در هر یك از ممالك اقوام جاهله‌دوجامعهٔ‌مشخص وجود داشت: سکنهٔ قدیمی و اقوام تازه وارد وسکنهٔ قدیمی بسهولت یا بزحمت باستقرار تازه واردین تن داده دیر یازود بهمجواریهای آنها انس گرفته ولی ذوق لطیف و تربیت معنوی واسلوب زندگانی ونظامات و قوانین این دو دسته را از هم متمایز میساخت .

رسوم اقوام جاهله و قوانین روم تباین عمده داشت . در قلمرو امپراطوری امر عقود و ایقاعات (نکاح ، طلاق ، وصیت ، مالکیت) و جنایات و تقصیرات بموجب قوانین مضبوطه تحت نظم آمده بود و لکن در میان اقوام جاهله این امور برحسب عاداتی جریان می یافت که سینه بسینه منتقل میگردید.

از موقعیکه اقوام جاهله بخاك امپراطوری قدم گذاشتند و در آنجا استقرار

یافتند امرای آنها در صدد بر آمدند که بتقلید امپراطوران مجموعه ای از قوانین تدوین کنند ولی جز تئودریـك پادشاه استروگت امرا برای رعایای غیر رومی و رعایای رومی خود همه جا دو مجموعه ممتاز ترتیب دادند چنانکه اوریك برای قوم ویزیگت قانون مدونی گذاشت و جانشین او آلاریك دومِ مجموعه‌ای ازقوانین رومی مقرر نمود که بعدها برسالهٔ آلاریك معروف شد . رسالهٔ آلاریك راهیئتی از فقهای گل وروم باهم نوشتند و بصحه اسافقه ونمایندگی که سکنه انتخاب کردند رسانیدند ودر ضمن این رساله قانونی از روم دیده‌میشد که ازسال ۳٦٥ باقی مانده وازدواج مردم روم را بااقوام جاهله ممنوع‌میداشت .

برابری مردم بومی واقوام جاهله

از آنچه گذشت‌چنین نتیجه‌میشود که‌سکنه‌قدیمی (که آن اوقات رومی خوانده‌میشدند» ازاقوام‌جاهله کناره گرفته بودندلکن‌اقوام‌مزبوره‌با آنها معامله‌ملت‌مقهورومنکوب نمیکردند . مسلم‌است که‌در خلال هجومهای انواع ظلم از ویرانی وغارت‌وغصب پدیدار بود لکن از زمانی که ممالك تـازه تشکیل پادشاهان آنها جهد داشتند رعایت جانب‌سکنهٔ بومی را ملحوظ دارند وچون مجذوب‌سبك‌حکومت‌روم‌بوذنددر دعوت دانشمندان‌رومی‌تردیدی‌بخود راه نمیدادند چنانکه‌کاسیو در [1] وزیرتئودریك بود ولئون فقیه دوست سید و آن آپولی نر منشی اوریك . مناصب عالیه را چه کشوری و چه لشکری برومی وغیر رومی هردو میدادند. قشون تئودریك و سپاه فرانك درعهد سلطنت خاندان مروه سرکردگان رومی‌داشت . پادشاه از بورگند فرمانی‌بتمام حکام مملکت « ازرومی و بورگند » صادرکرده است . باین ترتیب برای اقوام جاهله امری طبیعی بود که بفرمان یك رئیس‌رومی باشند . پادشاهان بورگند از سایرین بیشتر جدداشتند که فیمابین اقوام جاهله و مردم بومی‌مناسبات حسنه بر قرار کنند چنانکه مورخی از مائه پنجم موسوم به ارز [2] می‌نویسد :

(۱) - بصفحهٔ ۲۹ «دولت تئودریك» رجوع شود .

(۲) – Orose.

«سلوك قوم بورگند با مردم بومی معامله برادر با برادر بود نه معامله کسی با رعایای خود». مورخ مائه ششم گرگوار [1] اسقف تور روایت میکند که «گند بو قوانینی ملایم برای قوم بور گند وضع کرد تا کسی بکسی ظلم نکند» این قوانین که به قانون گمب [2] مشهور شده هنوز باقی و از جمله مقررات آن یکی این است: «هرگاه مسافری بمیهمانی بخانهٔ یکی از افراد اقوام جاهله در آید و صاحب خانه اورا بخانهٔ یکنفر رومی هدایت کند واین مطلب ثابت‌نشود ملزم بپرداخت ۳ سل [3] بکسی که خانهٔ اورا نشان داده و۳ سل بعنوان جریمه خواهد بود».

اقوام جاهله و اهل علم

بااینکه اقوام جاهله ازپاس احترام سکنهٔ‌محلی غفلت نداشتند قسمت‌اعظم‌سکنهٔ‌بومی‌بایشان‌بچشم‌دشمن‌می‌نگریستندچنانکه سید و آن آپولی نریبکی ازدوستان خود نوشته‌است «تواز اقوام جاهله پرهیز داری باین جهت که ایشان را بد میدانی ولی من اگر هم خوب بودند از ایشان میگریختم». دربرابر این حکم عموم اقوام جاهله یکسان بودند جز قوم فرانك که از جملهٔ اقوامیکه در خاك امپراطوری قرار یافتند بی تربیت تر بودند. این‌رویهٔ شگفت‌آمیزرا علت امور مذهبی بود.

درطی بحران ممتد هجوم اقوام جاهله نفوذ اهل‌علم بر سکنه نواحی مسخر روزبروز محکمتر میشد واساقفه چنانکه درفصل سابق گذشت در تمام مغرب‌رؤسای واقعی بلد شدند. بااینکه اهل علم و مردم مغرب مذهب کاتولیك داشتند اقوام جاهله چون وارد خاك امپراطوری شدند پیروطریقهٔ آریوس گردیدند در صورتیکه مجمع نیسه [4] این طریقه‌را مضل ومردود دانسته بود (۳۲۵)

متدین به مذهب کاتولیك هیچ کیفری‌را بدترازپیروی بدعت آریوس نمیدانست بااینکه پادشاهان قوم بورگند واسترگت علی العموم با اهل علم مذهب کاتولیك

---

(۱) – Grégoire. (۲) - Gombette.

(۳) – (یك سل طلا معادل با ۹،۲۸ فرانك طلا است).

(٤) – Nicée بتاریخ روم صفحات «۳۱۰-۳۱۱» رجوع شود.

باغماض و مماشات رفتار مینمودند معهذاروحانیون مزبور فقط اطاعت ظـاهری از ایشان داشتند زیرا سلاطین مزبورپیروطریقه آریوس بودند .

درممکت ویزیگت این موضوع سخت‌ترشد زیرا اوربك چون‌بطریقه آریوس ایمان آورد بذل جهدی نمود که جلو بسط مذهب کاتـولیك را بگیردو باین جهت بغض مذهبی قوت گرفت چنانکه سیدو آن‌آپولی‌نر فریادکرد : « چه مصیبتی‌است ! گله وارد نماز خانه میشود و علفی را که در کنـار محراب روئیده میجود » بایـن ترتیب پیروان مذهب‌کاتولیك آندسته از اقوام جاهله را که مانند قوم فرانك مشرك مانده بودند بر دسته‌ای که پیرو طریقهٔ آریوس شده بودند فضیلت میدادند .

بنا بر این عاقبت عموم ممالك اقوام جاهله یکسان نشد بلکه از آنحمله فقط ممالکی پایدار ماندند که بکمك اهل علم مذهب کاتولیك مؤیدبودندچنانکه‌دولت استروگت در ایطالیا وویزیگت و بورگند در گل بزودی فـرو ریخت و برخلاف قدرت قوم فرانك پس از تعمید کلویس در تمام خاك گل بسط یافت وسلطهٔویزیگت پس از دخول رکارد[1] پـادشاه آن قوم بمذهب‌کاتولیك در اسپانیا مستقرشد (۵۷۸) چون کار باینجا کشید دوملت قدیم وجدید درزیر سایبان روحانیت کم‌کم‌بهم‌نزدیك شده وعاقبت باهم در آمیختند.

---

(۱) – Reccared.

فصل سوم

رومیةالصغری در مائه ششم ـ ژوستی نین (۱)

امپراطوران رومیةالصغری که جانشین امپراطوران روم بودند داعیهٔ قدرت فایقه بر تمام خاك امپراطوری روم داشتند. ژوستی نین در مائـه ششم (۵۲۷ ـ ۵٦۵) افریقا و ایطالیا و قسمتی از اسپانیا را از چنك اقوام جاهله بدر آورد.

شهرت ژوستی نین بالخاصه از جنبهٔ قانون گذاری اوست. امروز هم قانون روم را در مجموعه هائی میخوانند که بامر او جمع آوری شده و «مجموعه قوانین» و «مجموعه فتاوی» و «اصول احکام» نامیده میشود. شهرت ژوستی‌نین تا اندازه‌ای هم مرهون ابنیه ایست که ساخته واز همه زیباتر نمازخانهٔ ایاصوفیا در قسطنطنیه میباشد .

بعد از او مجدداً حوزه امپراطوری منحصر بمشرق‌شده بصورت دولت یونانی درآمد.

دستگاه این دولت بواسطهٔ انقلابات دربازی واحتجاجات مذهبی مغشوش بود لکن کانون تمدن درخشانی گردیده با اقوام اسلاو[۲] و بلغـار[۳] و عرب مردانـه جنگید.

I

جلوس ژوستی نین

رومیةالصغری در مائه ششم در بدومائهٔ ششم جاداشت‌تصورشودکه رومیةالصغری چندان بیشتر ازرومیةالکبری‌دوام نخواهد آورد وبنظرچنین‌میرسید که رونق ظاهری آن بیش ازقدرت واقعیش باشد.

از یك طرف اقوام جاهله سخت ویرا تهدید میـکردند. قوم‌استروکت‌بسمت

---

(۱) - Justinien. (۲) - Slaves. (۳) - Bulgares.

ایطالیا برگشت لکن بزودی اقوام دیگری جای اورا گرفتند واقوام هون‌واسلاو وبلغار از سر حدات دانوب گذشته آن صفحات را غارت میکردند تاآنجاکه‌دولت حصاری هفتادکیلو متری از دریای سیاه تادریای مرمره کشید تاراه را بقسطنطنیه ببندد . از طرف دیگرولایات آسیائی مملکت نیز مورد حملهٔ پادشاهان‌ایران و طوایف‌عرب بود .

دستگاه دولت درداخله بواسطه دسایس درباری واحتجاجات مذهبی‌مشوش بودواز این دومرض هیچگاه خلاصی نیافت . زنان وسربازان‌افسران امپراطوری را باختیار خود داشتند چنانکه درسال ۴۹۱ آنرا بیکی از در باریان موسوم به آناستاز [۱] واگـذاشتند و در ۵۸۱ بفرماندهٔ فـوج مخصوص ژوستن دادند ولی هر چه یك دسیسهٔ میرشت دسیسهٔ دیگر پنبه میکرد وامپراطور ناگزیر بود لاینقطع بپاید که بورطهٔ توطئه نیفتد . ازاین سخت‌تر مشاجرات مذهبی بودکه خاطرتمام مردم را مشغول داشته‌شورشها وجنگهای خانگی برمیانگیخت . مردم‌یونان که‌ذهنی خرده‌بین داشتند مدام درباب طرزبیان حقیقت‌عیسی بحث میکردند . پس‌ازپیروان آریوس که میگفتند مسیح با خدا برابر نیست‌نصارای نسطوری آمده‌تعلیم میدادند که مسیح بشر بود لکن مقام الوهیت یافت . بعداز ایشان موحدین مدعی بودند که تنها مسیح خداست . اهل‌علم کلیهٔ این‌مذاهب را مردود شمرده بدعت میخواندند لکن طرفداران بیشمار آنها عازم بودند تسلیم نشوند ولو اینکه بجدائی از خاك امپراطوری منجرشود .

ژوستی نین بااین وصف ساختمان امپراطوری بهمان دستور دیوکلسین [۲] وقسطنطنین [۳] باقیمانده وعظمت ووحدت روم هنوردراذهان منقش بود چنانکه یك پـادشاه جاه طلب وماهر بآسانی میتوانست مجـدسابق آنرا برگرداند . در۵۱۸ در نتیجهٔ دسیسه‌ای رئیس فوج درباری ژوستن‌نام‌بتخت‌نشست، ژوستن که‌در یکی ازدهـکده های مقدونیه متولد شد بود روستائی بیسوادی‌بیش

(۱) – Anastase. (۲) – Dioclétien. (۳) – Constantin.

نبود ولی در تربیت برادر زادهٔ خود ژوستی‌نین از چیزی فروگذار نکرده بود . ژوستی نین مشاور ژوستن شدو در۵۲۷ جانشین‌او گردید .

ژوستی نین خود مخمر کرده‌وسعت‌قدرتی راکه امپراطور در عهدامپراطوران بزرگ روم داشته اعاده کند و باین نظر در تمام مدت سلطنت خود(۵۲۷ ـ ۵٦۵) جهد عظیمی نمود و شب‌و روز کار کرد چنانکه« امپراطور بیخواب »لقب‌یافت،همه چیز را میخواست بفهمد و جزئیات آن را مطالعه کندو شخصاً تصمیم بگیرد ،مانند نو دولتان خـود ببن بحدی‌بی اعتمـاد بود که‌بر بهترین خدمتگذاران‌خـودسوءظن برده غضب‌میکرد. بندهٔ شره بود و برای‌جمع مال از برابر هیچ‌اقدامی‌پس‌نمیکشید در امورتردید داشت‌و در موقع سخت از میدان بدر میرفت، لکن دراینگونه‌مواقع زنش تئودرا [۱] باو دل میداد . تئودرا دختر پاسبان خرسها در تماشا خـانه و سابقاً بازیگر بود همسری او با امپراطور موجب هیاهو گردید لکن با هوش تندو روحی پرکار در کنار ژوستی نین برامپراطور حکومت کرد و ببرکت ثبات‌خودامپراطور را از سخت ترین بحرانها گذرانید .

بلوای نیکا [۱] یکی از بحرانهای سخت که چیزی نمـانده‌بود تاج‌ژوستی‌نین را بر باید بلوای عمومی بود که در او ایـل سلطنت (۵۳۲) در پایتخت بروز کرد و معروف به نیکاشد زیرا شورشیان چون‌بهم‌میرسیدند ببانگ بلند میگفتند : نیکا ! یعنی‌نصرة

منشأ این بلوا مشاجرات سختی بود که‌فرق میدان‌مسابقه یعنی‌طرفداران‌آبی و سبز را بهم میانداخت . در آن موقع مردم قسطنطنیه بدرجـه ای بمسابقهٔ ارابه اشتیاق داشتند که بوصف نمیآید و چون در میدان حاضر میشدند هر یك طرف مبارزی را گرفته و بر حسب رنگ لباس آنها چند دسته رقیب میساختند کـه در حکم احزاب واقعی بوده و تشکیلات و سپاهی و رئیس انتخابی داشتند و بر سر لطف امپراطور با هـم نزاع میکردند . کاسیودر مینویسد : این خود موضوع

(۱) – Théodora.   (۲) – Nika.

شگفت آمیزی است که در این جایش از هر نمایشی درتحت شوق وشور سرهاهمه گرم می‌شود . اگر سورچی سبز پوش جـلو بیفتد بهـری از مردم غصـه میخورنـد و اگر سورچی آبی پوش بر اوسبقت جویـد قسمت بزرگی از مردم دچار اندوه میشود . کسانی که ابدا نفع وعلاقه‌ای ندارند با هیجان تمام دشنام میدهند و کسانی که زخمی نخورده‌اند خود را سخت مجروح می‌بینند چنانکه عاقبت سرهیچ کارشان بقتال میکشدمثل اینکه موضوع نجات وطنی است که بمهلکه افتاده .

روز یکشنبه ژانـویه ۵۳۲ در میدان مسابقه طرفداران سبز ژوستی‌نین را هم باین اتهام که از طریق انصاف منحرف شده و بآبی کمك میکند وارد معر که کردند. کار از ناسزا بضربت رسید و بـلوای موحشی شعله ور گردید . بعضی از بهترین ابنیه بلد آتش گرفت و « شهر پرازدود و خاکستر شد » ژوستی نیز که زمام عقل را از دست داده بود بـفکر فرار افتاد . در این اثنا تئودرا باو گفت : «قیصر ! اگر تـو میخواهی بگر یزی خود دانی زیرا نقدینه داری وکشتی حاضر و راه دریـا نیز باز است اما من میمانم زیرا این نکته کهنه را می پسندم که رنگ ارغوانی کفن زیبائی است » . این جملهٔ غرور آمیز ژوستی نین را بـر سر غیرت آورد و جنگ با بلوائیان از نو درگرفت . عاقبت بلی‌زر[1] بـاافواج وفادار شورشیان را در میدان مسابقه محاصره و قتل عام نمود چنان کـه بیش از سی هزار جنازه در میدان ریخت. عامه از اینواقعه وحشت کرد و دیگر تکان نخورد .

II

جنگهای ژوستی نین

فتوحات ژوستی‌نین

از آن ببعد ژوستی نین صاحب اختیاری شد که طرف‌ترس واحترام هردو بود وباین لحاظ فراغ بال مهمی را کـه وجههٔ همت خود قرار داده بود شروع کرد .

---

(۱) – Bélisaire

مهم مزبور اعاده وحدت روم واستقرار قدرت امپراطوری در مغرب بودچنانکه خود نوشته است : « امیدوارم که خداوند موهبت خود را بما ارزانی دارد تا ممالکی راکه مردم روم قدیم داشتند تاکنار دو اقیانوس باز بدست آوریم ».

ژوستی‌نین بنوبت باقوام واندال و استروگت و ویزیگت حمله کرد . سردار او بلی‌زر در یک اردوکشی (۵۳۳ ـ ۵۳۴) دولت واندال را واژگون نمود و افریقای شمالی را متصرف شد . تسخیر ایطالیا بیشتر وقت میخواست و قریب بیست سال طول کشید (۵۳۵ ـ ۵۵۴) درین جا عمر بلی‌زر کفاف نداد که پشت حریف جان سخت استروگت را بخاك بیاورد و فتح قطعی نصیب سرداردیگرنارسس گردید. لکن عاقبت این جنگها این شد که روم و ایطالیا صورت ویرانه گرفت چنانکه یکی از مردم آن زمان می نویسد: « این فضای وسیع تقریباً بکلی ازسکنه خالی شده بود زیرا بعضی در جنك کشته شده وبعضی بواسطهٔ طاعون و امراضی که نتیجه جنك است رهسپار دیار عدم گردیدند » . از آن پس قشون قسطنطنیه باسپانیا رو آورده (۵۴٤) تمام ناحیهٔ جنوب شرقی آنجا را بانضمام کارتاژن [۱] و قرطبه از قوم ویزیگت باز ستانید.

بنا براین مملکت امپراطوری باستثنای ولایات اقیانوس اطلس و خاك گل تا حدود سابق خود بسط یافت وحکم ژوستی‌نین چنانکه آرزوکرده بود از قفقازیه تا جبل طارق جاری گردید.

موجبات پیشرفت قسطنطنیه

این پیشرفتها بعلل متعدد نظامی وسیاسی ومذهبی ملل‌بود قشون امپراطور از جهت اسلحه و فن حرب بر سپاه اقوام جاهله برتری داشت و بااینکه از حیث عده زیادنبود (مثلا بلی‌زر ۱۵ هزار نفر بافریقا وایطالیا برد) بالاصاله مرکب از سربازانی بود که زره و جوشن در برمیکردند و سوارانی که سلاح فولادی می پوشیدند، همه از سرباز وسوار و تیرانداز ورزیده بودند و چون تیرشان نخورد نداشت رعبی در دلها

---

(۱) – Carthagène·

میانداختند . بدیهی است که این سربازان نیزمزدورانی بودند اصلا از اقوام جاهله و بی نظم ونسق ، زود میشوریدند ولی چون اطاعت سرداری را برخود هموار میکردند کاملا فدائی او میشدند مثل بلی‌زر و نارسس . بلی‌زر بجرأت و سخا مشهور بود و نارسس بعزم و تهور . در ۵۳۷ بلی‌زر با قشونی که به پنجهزار نفر نمیرسید در شهر روم محصور شد و یکسال در مقابل قشونی از گت که ۱۵۰ هزار نفر عدهٔ داشت ایستادگی کرد .

انحطاط سریع ممالك اقوام جاهله نیز پیشرفت ژوستی‌نین را آسان کردزیرا این اقوام رزم آزما درجوار مدنیت لطیف روم سلحشوری خود را ازدست‌دادند وچون مدام بر سرمقام سلطنت‌بجان هم افتاده بـاآدم‌کشی وغصب‌جنگهای‌خانگی خود را بمخمصه می‌انداختند بنیان‌دولتشان متزلزل بود چنانکه امپراطوردرافریقا باین بهانه دخالت کرد که ژلی مر [1] غاصب را براندازد ودرایطالیا بعنوان‌اینکه‌انتقام قتل آمالازونت [2] دختر تئودریك را که نیابت سلطنت داشت بگیرد ودراسپانیاباین نظر که آتاناژیلد [3] را که‌بر آژیلا [4] پادشاه عصیان‌ورزیده تقویت‌کند.

از این گذشته دین بعللی که‌گذشت [5] موقع مهمی در ینکـار داشت زیرا ژوستی‌نین بعنوان حامی دیانت کاتولیك بااقوام جاهله که‌پیروطریقهٔ آریوس‌بودند میجنگید واین جنگها که بغرض کشور ستانی بود صورت‌جهادمیگرفت .

اقوام استروگت ووندال‌چون پیروطریقهٔ آریوس‌بودند مورد حمله‌سخت‌قرار گرفته ومقهور شدند لکن قوم فرانك جون پیرو دیانت کاتولیك شدرعایت‌جانبش بعمل آمد و با آن معاملهٔ متحد نمودند . فرمانی که بآن وسیله ژوستی‌نین‌ولایت مفتوحهٔ افریقا را برروی قوم واندال وامیداشت باین‌عبارت شروع میشود: « بنام خداوند ما عیسی مسیح . از طرف امپراطور قیصر فلاوین ژوستی‌نین [6] که بر قوم آلامان وگت‌وفرانك خاك مقدم ژرمن واقوام آلن ووانذال افریقا فایق آمده

(۱) – Géllmer. (۲) – Amalasonthe. (۳) –Athanagilde. (٤) - Agila. (٥) - بصفحهٔ ۳۹رجوع شود .
(٦) – Flavien Justinien.

امپراطور متدین و سعید و پر افتخار و مظفر و منصور و همایون ، بوالی‌افریقا آرشلاد [۱] چه حمد و ثنائی نثار خداوند گار خود عیسی مسیح بکنیم . عقل ما از درك آن عاجز است و زبان ما از ادای آن قاصر ، البته خداوند مواهب‌خود را بر ما تمام کرده... ولی آنچه بر همه مقدم است امر شگفت آمیزی است که قادرمتعال اخیرا بدست ما انجام داده و بنام نامی خود موشح فرموده یعنی آزادی که باین سهولت شامل حال افریقا گردید آنهم افریقائی که متجاوز ازصدوپنجسال اسیر دست‌قوم واندال دشمن‌جان‌وتن بود .

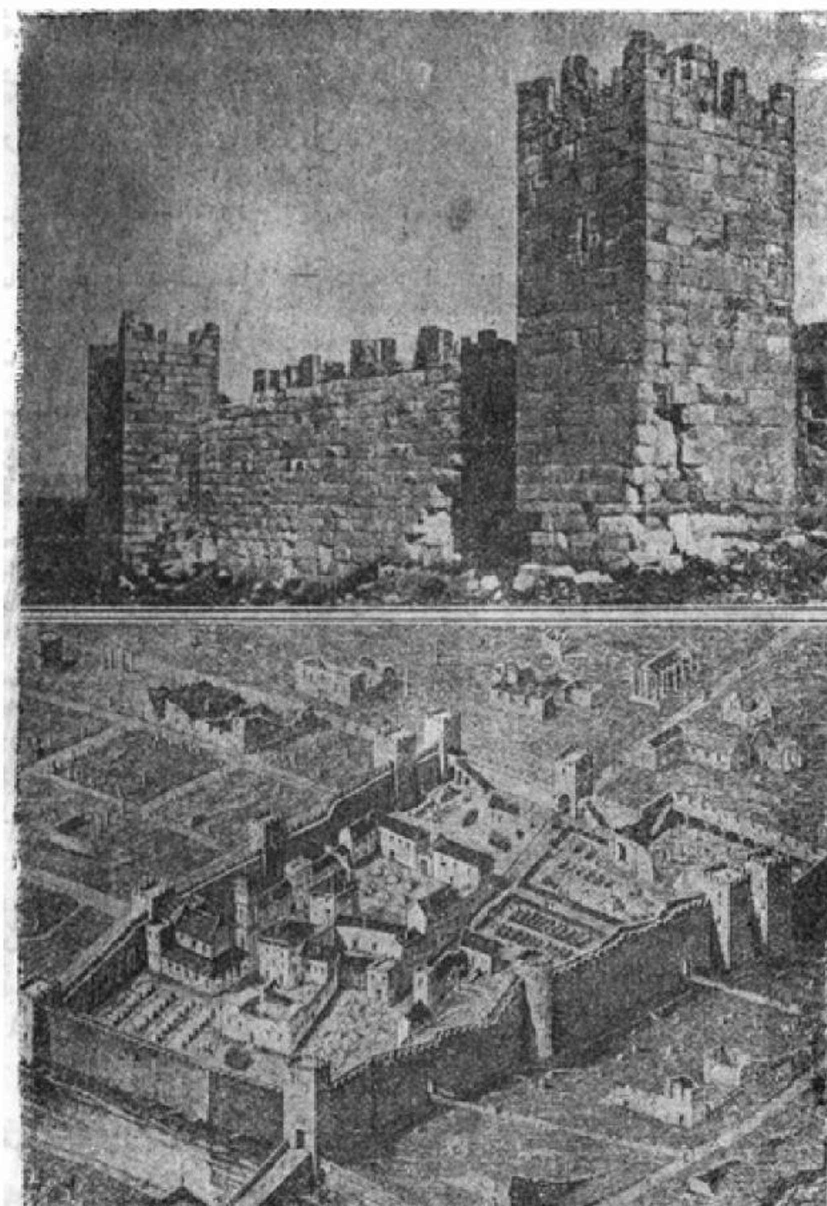
قوم واندال که در ابداع شکنجه استاد بود بدعت خود را بر کسانی که همت تحمل عقاب نداشتند تحمیل نموده یکباردیگر تعمید شان میداد . اطفال‌نوزاد خانواده های اصیل نیز همین ربقهٔ وحشیانه را بگردن داشتند و حتی نماز خانه هم که پرستشگاه خداست درامان‌نبود چنانکه دربعضی از آنهااسب‌بستند.ما مردمانی محترم دیده‌ایم که بازبان ازبیخ کنده و ازهر زبانداری دربیان مصائب زیان آور تر بودند . بعضی نیز پس‌ازتحمل انواع مشقات‌پراکنده شدند و در غربت‌سر کردند . در درگاه خدا از عهدهٔ شکری که سزاوار چنین موهبتی باشد چگونه میتوان بر آمد ؟ » .

مدافعه

دراوانی که ژوستی نین در مغرب سرگرم‌کشورگشائی‌بود در مشرق مدافعه می پرداخت وبرای صیانت حدود و ثغور بامور مهمه ای در ساختمان استحکامات مشغول‌بود چنانکه هنوزهم آثار آن‌برپاست لکن این قلاع‌نیز نتوانست‌خاك‌امپراطوری‌راازهجوم‌حفظ کند .

در شمال در خطه دانوب اقوام جاهله (قوم اسلاو که از نژاد سفید و شبیه اقوام ژرمن و سلت بود و اقوام هون‌و بلغار که آسیائی‌و از نژادزرد شمرده‌میشد) چندین بار هجوم آوردند و غارت کنان تا دروازه های قسطنطنیه راندند . ژوستی نین گاه بزور و گاه به‌تدبیر خود را از شر آن‌ها خلاص کرد لکن‌ممالك بالکان از این‌حملات سخت صدمه کشید .

(۱) - Archelades.



ژوستی نین در کلیهٔ ایالات امپراطوری قلاع و استحکامات بنا کرد

تصویر فوقانی خرابه‌های قلعه لمسا Lemsa را نشان میدهد وتصویر تحتانی قلعه هایدرا HaÏdra را واین هردودر تونس بیاشد

پروکوپ[۱] مورخ که منشی بلی زر[۲] بود هجوم سال ۵۵۱ م را بقرار ذیل

(۱) -Procope·   (۲) – Bélisaire·

نقل میکند: «قوم اسلاو چون بمملکت روم چیره شد هر کس بدستش افتاد بدیار عدم فرستاد تا آنجا که تمام آن ناحیه از نعش مستور شد و اغلب آنها بی کفن و دفن ماندند. کشتن قوم اسلاو با قداره یا تبر یا سایر وسایل متداوله نبود بلکه میخهائی در خاك محکم کرده سر آنرا تیز نموده مردم بدبخت راچنان بضرب روی آن می نشاندند که میخ تیز تا احشای آنها فرومیرفت یاچهار تیرمحکم درخاك فرو برده دست‌وپای اسرا را بآن‌بسته وباعمود ضربتهای سخت بر آنها میزدند ومثل سك از پایشان می‌افکندند ...».

ژوستی نین وانوشیروان

در آسیا حریف مخوف ژوستی نین انوشیروان پادشاه مقتدر ایران بود. انوشیروان از سسلهٔ ساسانی و محیی سنن قدیمه ملی و مذهبی ومردی جنگاور بود. با قشون قسطنطنیه و شخص بلی زر جنگید وپیش برد. سپاه ایران در ٥٤٠ تا سوریه آمده انطاکیه پایتخت باشکوه آنرا گرفته بغارت داد وتمام سکنه را باسارت برد. ژوستی نین ناچار ازدرصلح درآمده برذمه گرفت که خراج سالیانه «بشاهنشاه» بدهد. میزان خراج مزبور بموجب عهدنامه‌ای که در٥٦٢ بامضاء رسید بسی‌هزارسکه طلا بالغ گردید وباین‌وسیله مملکت امپراطوری ازخاك‌خود چیزی‌ازدست نداد.

III

وضع حکومت ژوستی نین

قانون گذاری

ژوستی‌نین که میخواست من‌جمیع الجهات امپراطورروم‌باشد در مقام قانون‌گذاری نیزبر آمد وبقول خود«بردشمنان‌مغلوب چیره وحق راپاسبان‌جدی»بود.

قانون گذاری ژوستی نین بمراتب بیش از فتوحات وی دوام کرد وشهرتش بخصوص از این عمل ناشی گردید. ارادهٔ امپراطوران و عمل فقهای روم بحدی قانون ساخته بود که شخص گم میشد و در میان قوانین متباین تکلیف خود را نمیدانست.

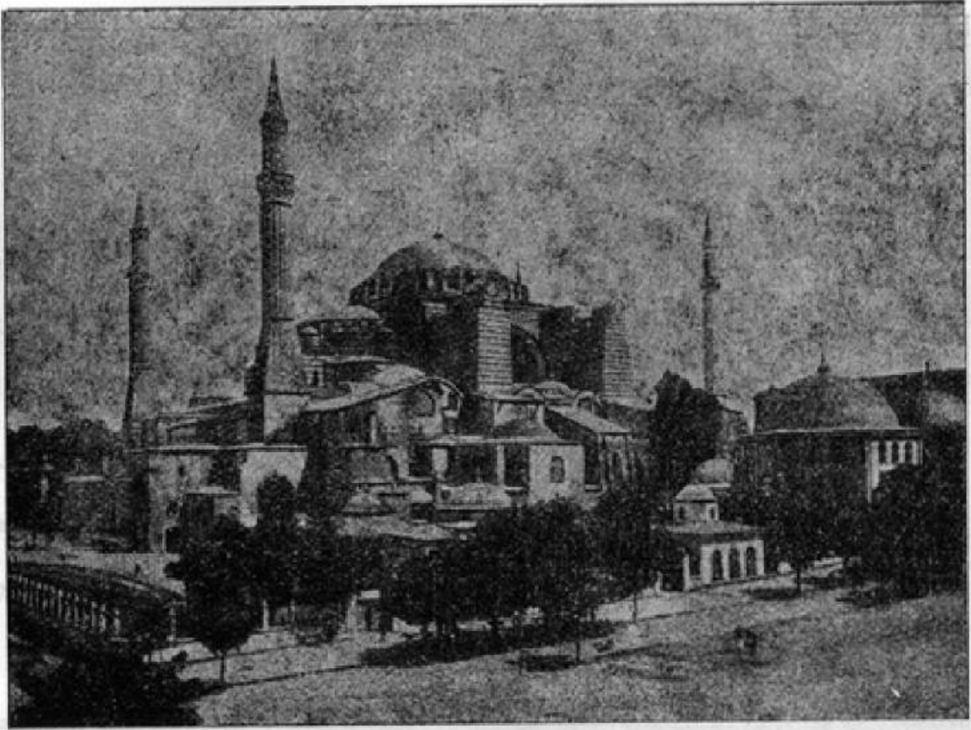
ژوستی نین برای اینکه تحصیل حقوق را آسان نماید وبعد قضاة بتوانند « بموجب قوانین منجز ومسلم » حکومت کنند درصددبر آمد کلیهٔ متون مختلفه را جمع آورده ، دسته دسته کرده ، جوهر آن رانگاهدارد وامور متباینه را ازمیان ببرد و انجام اینکار را بعهدهٔتری بونین[1] نام که « دانشمندترین مردم عهد خود » لقب‌داشت واگذاشت.تری بونین مجالسی مرکب‌از وکلای مرافعه واهل‌تفقه‌تشکیل داده رسالات‌سه گانهٔذیل را تدوین نمود : مجموعهٔ قوانین‌ژوستی‌نین که‌مجموعه‌ایست از رؤس آرای امپراطوران از عهد هادرین[2] ببعد . مجموعه‌فتاوی که شامل امهات مسائل کتب فقهیه بود ودیگر اصول احکام که وجیزه‌ای بود برای « جوانانی که میخواهند حقوق تحصیل کنند» . تنها مندرجات مجموعهٔ فتاوی که خود صدهزار بیت بیش‌نیست‌ازمیان دوهزار کتاب‌حقوق (تقریباًسه میلیون‌بیت) بیرون کشیده شده واز این‌جابعظمت اینکار میتوان پی‌برد .

ژوستی‌نین که خود باین خدمت میبالیدگفت «تمام حقوق قدیم راکه تقریبا در مدت هزار وچهارصد سال بهم ریخته بود درمحوطه محصوری نهاده‌ام »

اهمیت این اقدام این کار بزرك که بعجله انجام‌گرفت خالی از نقص نبود زیرا مولفین نوشته‌های قدیم را بریده و ساده‌کرده وبمیل خود دستکاری نموده بودند تازودتر بپایان آید لکن با این همه بنائی پاینده و مقرون بخیربود زیرا فقط ببرکت مجموعه ژوستی‌نین حقوق روم بعد ازروم هم زنده ماندو این حقوق که یکی از مظاهر عالیه تمدن قدیم میباشد بخوبی نمایش میدهدکه تا چه‌پایه بذل جهد شده تـا جامعه بروفق قواعدی مضبوط وثابت منصفانه تشکیل یابد .جا دارد بگوئیم که اگر حقوق روم ازدست‌ها بدر میرفت قرون وسطی ازدوره جاهلیت دیر تربیرون می‌آمد وهمین خود پایه اهمیت اقدام ژوستی‌نین‌را میرساند .

ابنیه، ایا صوفیا پرکوپ مورخ‌که درذیل عنوان «ابنیه» هشت جلدکتاب پرداخته می‌گوید : آیندگان چون‌بشماره وعظمت ابنیه‌ای

(۱) –Tribonien. (۲) - Hadrien. (۳) – Sainte-Sophie.

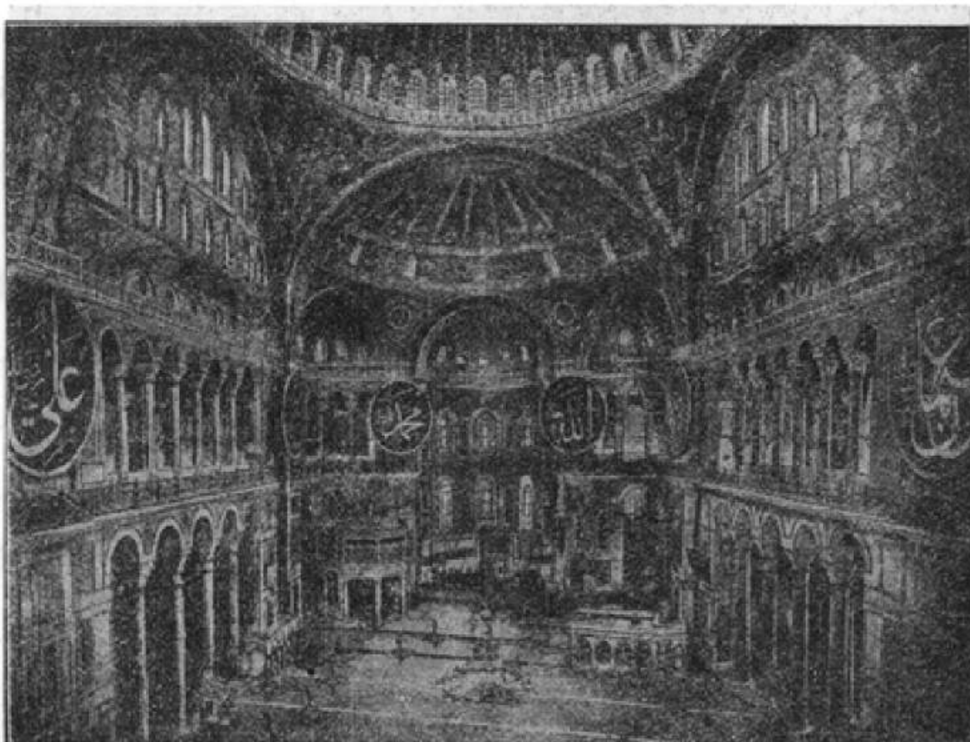


منظرهٔ بیرونی ایاصوفیا

کنبد عظیم ایاصوفیا در ۵۵۸ ریخت لذا درموقع مرمت وضع آنراکمی تغییر دادند . منارههائی که در چپ وراست ایاصوفیا دیده میشود مأذنه است وپس از اینکه ایاصوفیا بصورت مسجد درآمد بدست ملت ترك ساخته شده .

که ژوستی نین ساخته متوجه شوند آیاباور میکنند که «همه آنها کار یکنفر بوده است»؟ فی الحقیقه ژوستی نین ساختمان زیادی کرده وبناهائی کـه در خاك امپراطوری در عهد سلطنت او ساخته شده از قلعه ومجرای آب وحمام عمومـی ومریضخانه و نمازخانه وقصر از شماره بیرون است . از جملهٔ این ابنیه مجللترکلیسای ایاصوفیا (عقل خداوندی) میباشد که در قسطنطنیه ساخته شده ومدت پنجسال ده هـزار نفرکارگر بدستور دومعمارآسیائی : آنتهمیوس [۱] ازاهل ترال [۲] و ایزی در [۳] از اهل

(۱) – Anthémics. (۲) – Tralles. (۳) – Isidcre.



منظرهٔ درونی ایاصوفیا

زیر گنبد بزرك یك ردیف پنجره که مرکب‌ازچهل درگاه‌میباشد نمایان است، روبرو یکی ازنیم گنبدها دیده‌میشود ودر دوطرف غرفه وصفه قرار دارد ، ملت ترك بدیوارها الواحی عربی نصب‌کرده‌است

میله برسر آن کارکردند(۵۳۷ـ ۵۳۲) زیرازوستی‌نین میخواست کاری‌بکند که‌از حیث وسعت‌وطنطنه نظیر نداشته باشد .

معماران در وسط بنا قبهٔ رفیعی بر کشیدند بپهنای ۳۱ و بلندی ۵٦ متــر . پایهٔ قبه روی چهار هلالی نشسته و هلالیها بر چهار ستون عظیم تکیه زده . دو نیم گنبد وسیعی در جناحین قبه تعبیه شده وبقول پروکوپ « بنـائی پدید آمده بود دیدنی وحیرت‌آور تاآنجاکه‌گفتی برپای بستی نایستاده بلکه ازفرازآسمان بزنجیر زرینی آویخته است ». زینت درونی بنا شکوهی عدیم النظیر وپیرایشی‌شرقی‌داشت. ستونها را از سنك سماق و مرمر سبز تراشیده وازارهٔ دیوارهــا و کف زمین را

با مرمرهای رنگارنك فرش کرده‌بودند. سطح دیوار هـا و طاق کنبد هارا زرنگار کرده از خاتم پوشانیده‌اند . در محـراب و منبر و قصر خلیفه‌تا توانستندطلاوعاج وجواهرو مینا خرج کردند .

چون روز افتتاح (۲۷ دسامبر ۵۳۷) در رسید چشم ژوستی نین خیره شده بآواز بلند گفت : «حمد خدای راکه مرا شایستهٔ انجام چنین امرخطیر دانست . ای سلیمان من برتوشکست وارد آوردم » .

قوم ترك‌چوق قسطنطنیه را تصرف کـرد ایاصوفیه را صورت مسجددادو چون شکل وشمایل بزرگان را درخاتم کاریها درآورده‌بودند روی آن رابایك‌ورقه آهك پوشانیده معهذا امروز هم ایا صوفیا عظیم ترین ابنیهٔ مشرق می باشد و پایهٔ قدرت ژوستی‌نین‌را نشان‌میدهد .

حکومت‌مطلقه. دربار

تسخیر مغرب و استواری بنیان قوانین و ساختمان‌ابنیهٔ‌مجلل وباشکوه‌موجب‌سر افرازی ژوستی‌نین گردیدغرور بی‌منتهائی بوی تلقین نموده و این عقیده را در او رسوخ داده بود که قدرت وی از جانب خدا ست و باین لحاظ در برابر اوامر خودهیچگونه مقاومتی‌را روا نداشته و بارادهٔ مطلق خود حکومت میکرد چنانکه خود او نوشته است : « بزرگتر و مقدس تر از ذات همایون امپرا طوری چیست ؟ در صورتی که علمای حقوق بوضعی روشن و صریح مقرر داشته اند که ارادهٔ امپراطوری درحکم قانون میباشد . کیست حد خود را نشناخته امرمقام سلطنت رااطاعت‌نکند ؟» .

حکومت‌مطلقه‌در جلال‌و هیمنه‌غوطه‌میخورد تا بر شأن‌و شوکت خودبیفزاید امپراطور در « قصر مبارك » که مانند قصر خاقان چین در پکـن‌وکرملن[۱] در مسکو در دل شهر بسر میبرد و گروه بیشماری از چاکـران و اربـاب مناصب و افـواج مخصوص اطراف او را داشتند ، آداب و رسوم درباری بجزء مقرر بود . در اعیـاد و هنگام بار حضور امپراطور زیر بارگاه با زر نگاری مرصع نشسته بر مسنـدی تکیه میزد .

(۱) – Kremlin

کری پوس [۱] شاعر در وصف بار حضور فرستادگـان قوم آوار (ازاقارب قوم هون) چنین میگوید: چون پادشاه رؤف به تخت رفیع خود برشده لباس ارغوانی در پوشید شخص اول دربارخدا داد معروض داشت که سفرای قـوم آوار استدعای این موهبت را دارند که پای مبارك پادشاه ودود رازیارت کنند. پادشاه بکلمه‌ای که چون روح وی پر از لطف بودبارحضور داد. سفرای حیرت زده دهلیزهاو تالارهای بزرك را تماشا میکردند وبافراد بلند و بالای فوج مخصوص نظاره مینمودند. گـاه بسپر های زرین می‌نگریستند و گاه بزوبین های طلا که ناوك آن بالای خود های زر و جیقه‌های‌شنگرف می درخشید چشم میدوختند. زوبین های کوچك‌وتبرهای مهیب راکه بالای سرخود می‌دیدند از ترس میلرزیدندو چون سایراجزای‌این جلال بی نظیر را از مد نظر میگذراندند خیال میکردند که قصرروم دنیای دیگری‌است.. ولی همین‌که پرده کشیده و در اطاق های درونی گشوده شدتالارهای‌زرنگاربورونق تمام درخشیدن گرفت و چون تار ژیتس آوار [۲] چشمش بقیصر افتاد و افسر مبارك را بر سراو دیدسه بار زانو را خم‌نموده وتعظیم کرد و بخاك افتاد. سایرفرستادگان نیز مبهوت شده و همچنان کردندو برو بزمین افتاده و پیشانی‌رابفرش سائیده‌موهای بلند خود را پریشان کردند...پادشاه رؤف بلفظ خود فرمود برخیزید».

نتایج سلطنت این جاه وجلال چون‌پرده‌ای معایب بسیار و فقـر وخیمی را مستورمی داشت‌زیـرادربار آشیانهٔ دسیسه‌وفسادگردیده و در اطراف ژوستی‌نین همه کس بدخل و اخاذی مشغول بـود حتی تری بونیـن دانشمند که آوازهٔ طمع وعامش بیك اندازه در پیچید. از این گذشته مایهٔ اینهمه تجمل و مخارج جنگها و ساختمانها مالیاتهائی بود که کمر ملت را زیربار خـود می شکـست.

ژوستی نین مثل‌بسیاری از سلاطین مشهور درموقع مرگ طرف‌غضب‌وبغض مردم بود زیرا هر چند بروسعت امپراطوری افزود ولی مملکت رابمسکنت‌انداخته رمق نفوس و هستی آن‌را کشید.

---

(۱) – Corippus. (۲) – Targitès I, Avar.

IV

امپراطوری بعد از ژوستی نین

تغییر صورت امپراطوری

ژوستی نین داعیه احیای امپراطوری روم و حکومت بر رومیة الکبری ورومیة الصغری را بسبك امپراطوران قدیم روم داشت لکن نتایجی که بدست آورده بود دوامی نیافت وبعد از خودش طولی نکشید که حوزه وسیع امپراطوری روزبروز تنگترشد.

از اواخر مائه ششم مهاجمین تازه‌ای موسوم به لمبار [1] ایطالیای شمالی را فرا گرفتند وقوم ویزیگت نیزمجدداً حوزه شرقی اسپانیا را بحیطه تصرف آورد.

در مائه هفتم اقوام اسلاو، سرب [2]، کروات [3] وبلغار دربالکان جای کردند وقوم عرب‌هم که با قبول اسلام بفتوحات دست گذاشته بود تمام سوریه و مصر و افریقای شمالی‌راضبط نمود. در مائه هشتم تقریباً تمام ایطالیا بدست قوم‌فرانك‌افتاد.

باین ترتیب امپراطوران قسطنطنیه با اینکه هیچگاه از داعیهٔ خود دست نکشیدند فقط بررومیة الصغری حکومت میکردند وهرچند بپاس سنن قدیمه باز عنوان امپراطوری روم داشتند ولی در واقع دولت مزبور امپراطوری یونانی بیش نبود زیرا خاکش بحدی نقصان یافت‌که تقریبا جزء ممالك یونان و یونانی شده از قبیل یونان (باسم آکائی [4]) و مقدونیه وتراس و آسیای صغیر جای دیگر نداشت وزبان رسمی آن‌نیز بجای زبان لاتن زبان یونانی شد. ارباب مناصب کشوری و لشکری القاب وعناوین یونانی از قبیل فرمانده نظامی و والی‌اختیارکردند و حتی امپراطور نیز بازیلوس [5] نامیده شدکه بیونانی بمعنی« شاه» است.

خصیصه واهمیت تاریخ رومیة‌الصغری

تاریخ امپراطوری رومیة الصغری که تا۱۴۵۳ یعنی زمان تصرف قسطنطنیه بدست ملت‌ترك دوام‌یافت بصورت انحطاط تدریجی‌ظاهرمیشودچنانکه‌فساد اخلاق‌مردم‌وانقلابات‌خونین‌درباری‌ومشاجرات‌بچگانه‌متالهین آن‌موردنکوهش‌میباشد. [6]

(۱) – Pombards. (۲) - Serbes. (۳) – Croates. (٤) – Achaïe.
(٥) – Basileus.
(٦) –حتی کلمهٔ بیزانتینیزم Byzantinisme مترادف باخرده‌گیری ومناقشهٔ لفظی‌شده است.

امپراطوری یونان در نتیجه مشاجرات مذهبی و انقلابات درباری و نظامی همیشه مغشوش بوده وتاریخش پـر ازبلوا وشورش وغصب و آدم‌کشی است ودوران تمام ملوك آن بوضع خون‌آلود ورقت آوری بپایان آمده، مثلا در ۶۹۵ بلوائـی برخاسته ژوستی‌نین دوم را سرنگون ومثله کرده نفی بلد نمود و دو نفر پیاپی بتخت نشستند لکن پس ازده‌سال بـا زژوستی‌نین پیدا شده زمام امور را بدست‌گـرفت و چون بتماشاخانه میرفت پای بگردن دورقیب خود گـذاشت وبعد آنها را بعقوبت رسانید. اما با این همه باید انصاف دادکه تاریخ امپراطوری یونان دربن قبایح اعمال خلاصه نمیشود زیرا مکرر پادشاهانی بارفعت داشته وادوار مجد و ترقـی را پیموده است مانند امپراطورانی که اصلا از ایزوری [1] بوده‌ودر مائه هشتم وسلسله‌ای که از مقدونیه برخاسته بود درمائه دهم وامپراطوران کمن [2] درمائه دوازدهم.

این دولت درمدت نهصد سال ایستادگی کرد وگاهی هم بردشمنانـی کـه از هر طرف بوی حمله میکردند دست می‌یافت. سپاه عرب وبلغار وروس مکررتاپای دیوارهای قسطنطنیه آمد ومدافعین آن‌شهر آتش مخصوصی بکارمیبردند ومهاجمین را پس می‌نشـاندند.

از این گذشته امپراطوری یونان در وسط اروپای جهل گرفته در طی مدتـی متمادی کانون اصلی تمدن شمرده می‌شد وبوسیله دعاة و هنرمنـدان وادبا و مردمان مدبر خود مربی اقوام اروپای شرقی یعنی سرب وبلغار وروس گردید.

(۱) – Isaurie (شهری درآسیای صغیر). (۲) – Comnènes.

(۳) – این آتش شبیه «مایع مشتعلی» بودکه متخاصمین درخلال جنك بین‌المللی بکار میبردند. قشون قسطنطنیه این‌آتش رابا قاروره یانارنجك بروی دشمن برتاب میکرد.

فصل چهارم

کلویس - دولت فرانك بعهد سلاطین خاندان مروه

از۴۸۱ تا ۵۱۱ کلویس که از خاندان مروه و پادشاه قوم فرانك بود تقریباً تمام خاك گل‌را تسخیر نمود وچون پیرو مذهب کاتولیك شد همه‌جا به پشتیبانی اهل علم مستظهر بود.

پسران ونوادگان کلویس مملکت اورا فیمابین خود قسمت نمودند و یکی از ایشان داگوبر [۱] از ۶۲۹ تا ۶۳۹ باز باقتدار سلطنت کرد لکن پس از او پادشاهانی که روی کار آمدند همه بیکاره وتحت الامر پیشکار در خانه بودند. خاك گل چون بدست قوم فرانك افتاد بدوره جاهلیت باز گشت. در عهد خاندان مروه عادات و رسوم متداوله بهیچوجه با اصول تهذیب و تربیت سازش نداشت وفقط عالم روحانیت جهد میکرد که از خشونت آن بکاهد و اثری از تمدن قدیم از خود بروز بدهد.

استیلای کلویس بر گل

جلوس کلویس در ۴۸۱ شیلدریك [۲] امیر یکی ازطوایف فرانك مقیم تورنه (بلژیك) بدرود زندگانی گفت وپسرش کلویس جای وی نشست [۳] امرای مزبور از خاندان مروه بودند واحتمال میرودکه مروه پدر شیلدریك باشد. از مروه و اجداد کلویس هیچگونه اطلاعی در دست نیست جز افسانه‌هائی که بعدها ساخته‌اند.

ازشمایل کلویس چیزی بما نرسیده ولی‌هیأت امیر فرانك‌را می‌توان ازشرحی که سید و آن آپولی نر مینویسد در ذهن خودآورد. این شرح راکه ذیلا نقل می‌کنیم. نویسنده مزبور در وصف امیری سی‌ژیسمر [۴] نام ذکر کرده که برای

---

(۱) – Dagobert. (۲) – Childéric. (۳) – بصفحهٔ «۳۴» رجوع شود.
(٤) – Sigismer.

خواستگاری شاهزاده خانمی بور گندی به لیون آمده است : « سی‌ژیسمر امیـر نو خاسته چون‌حرکت می‌کرد پیشا پیش ودنبال او اسبهائی مستور از جواهر روان بود . هنگام پیاده‌روی برنك پوست وگیسوان وچهره خود حریری بسفیدی شیر میانداخت وطلا میزد و ارغوان می‌پوشید . بزرگانی که‌در اطراف او بودند پوست حیوانات خزدار بپا کشیده‌و ساق‌پا وزانو را برهنه گذاشته ردائی تنك‌می پوشیدند که برنگهای مختلف ملون بود و بزحمت تا ماهیچه پا میرسید و آستین آن فقط بالای بازورا میگرفت . نیم تنهٔ سبزشان حاشیهٔ شنگرف داشت . قداره را بحمایل بلندی آویخته بپهلوی میچسبانیدند وپهلو را با پستك پوستی می‌پوشیدند. اسلحهٔ آنها نیز خودزینتی بود .

گل در ٤٨١

هنگام جلوس کلویس خاك گل بچهار قسمت عمده‌منقسم وهر قسمت دست کسی بود . آنچه فیمابین جبال‌پیرنه‌وررود لوآر قرار داشت بانضمام پروآنس [۱] واسپانیا جزء دولت ویزیگت بشمارمیآمد.

حوزهٔ رن وسائون دولت بورگند رادر مشرق تشکیل میـداد. درشمال‌غربی از چندی قبل سرداری رومی اژیدیوس [۲] نـام فیمابین سوم [۳] ولوآر بانی‌دولتی بسبك گل روم گردیده و از ٤٦٤ پسرش سیاگریوس [٤] بجای وی نشسته‌بود . شمال وشمال‌شرقی جایگاه قوم فرانك محسوب میشد باین معنی که فرانك سالی در کنار موز واسکو افتاده وفرانك ریپوئی درکنار رن جا انداخته‌وهرکدام نیزبچندین طایفه منقسم بودند .

امور سیاسی ومذهبی گل چنانکه گذشت بکلی بهم ریخته بود گل‌همیشه اسماً جزء امپراطوری روم بشمار میآمد وسکنهٔ آن خودرا « رومی » میخواندند و رعیت امپراطور میدانستند . امرای اقوام جاهلهٔ آن دیار القاب ارباب‌مناصب امپراطوری را اختیار می کردند وفقط سلاطین ویزیگت از عهد اوریك ببعدزیر قدرت فائقه امپراطور نرفتند . درامورمذهبی سکنهٔ گل روم پیرو مذهب کاتولیك

---

(۱) - Provence. (۲) - Egidius. (۳) - Somme. (٤) - Syagrius.

بودند ، اقوام ویزیگت و بورگند از آریوس متابعت میکردند و قوم فرانك هنوز مشرك بودند .

تاریخ کلویس ازتاریخ کلویس چیزی بدست نیست جز آنچه گرگوآر اسقف تور دراواخر مائه ششم یعنی مدتها بعدازسلطنت وی ترتیب داده است.

بنا بگفتهٔ اسقف مزبور خلاصه تاریخ کلویس بقرار ذیل میباشد : کلویس که درموقع جلوس پانزده سال داشت در ٤٨٦ به سیا گریوس حمله کرده او را در سوآسون منهزم نموده بکشتن داد واز آن پس صاحب اختیار تمام مملکت تارودلوآر گردید.

در ٤٩٣ با اینکه هنوز مشرك بود کلوتیلد [۱] نام کاتولیك برادر زادهٔ گندبو پادشاه بورگند را بزنی خواست .

بعدار سه سال قوم آلامان که از اقوام ژرمن بوده ودرناحیهٔ آلزاس لرن مستقر شده بود در صدد بر آمد درخاك گل جلو تر بیاید لکن کلویس آنرا شکست داده مطیع کردودرین موقع بدین مسیح در آمد . چنانکه گرگوآر می نویسد :«ملکه مدام شاه را بعبادت خدا و ترك بت پرستی دعوت میکرد و کلویس تن نمیداد تا موقع جنك باقوم آلامان در رسید ... دوقشون بهم افتاده بسختی میجنگیدند . قشون کلویس پریشان شد . کلویس که این بدید چشم را بآسمان بلندکرده اشك زیادی ریخته باقلب سوزانی گفت : « ای عیسی مسیح که بگفتهٔ کلوتیلد پسرخداوند حی میباشی اگر مرا بردشمن فیروزی دهی بتو ایمان میآورم و بنام تو غسل تعمید میکنم . این التماس را از خدایان خود داشتم لکن بقرارمعلوم ایشان رغبتی بتأیید من ندارندو باین لحاظ که به بندگان خود مدد نمیرسانندگمان میکنم دست توانائی آنها بسته است . بنا براین حالا از تو استغاثه میکنم ومیخواهم بتو ایمان بیاورم . آرزوی من این است که ازشردشمنانم خلاصی یابم » کلویس مشغول این راز و نیاز بودکه آلامان پشت کرده وروبفرار نهاد» .

---

(۱) –Clot ilde.

کلویس برسرقول خود ایستاده از سن‌رمی دستور خواست وسن‌رمی‌در ۴۹۰ دررنس اووسه هزار نفر از جنگیانش را تعمید داد . اسقف در موقعیکه آب بر پیشانی پادشاه میریخت گفت : « سر فرود آر ؛ ای وحشی خوی انسان گرفته ؛ بسوزان آنچه‌را که پرستیده‌ای وبپرست آنچه راکه‌سوزانیده‌ای».

کلویس در ۵۰۰ برگندبو پادشاه بورگند تاخت و او را در نزدیکی دیژون [1] شکست داده خراجگذار نمود و در ۵۰۷ بر ضد آلاریك دوم پادشاه ویزیگت اردو کشید . آلاریك منهزم گردید و بدست خود کلویس در وویه [2] (نزدیك پوآتیه [3]) کشته شد . در نتیجه این ظفر اورنی و آکی تن تا جبال پیرنه درتحت استیلای فرانك در آمد . کلویس پس‌از این فتح از امپراطور آناستاز لقب والی بگرفت ودر ۵۱۱ درپاریس بمرد در صورتیکه قبلا امرای طوایف مختلفه فرانك را نابود کرده و قدرت خودرا در تمام خاك گل برقرار نموده بود جز در بورگندی که پادشاه آنجا مجدداً مستقل شده وپروآنس که قشون تئودریك‌پادشاه توانای استروگت راه را برقوم فرانك سدکرده‌بود .

اینهمه پیشرفت که حد اکثر با پنج‌شش هزار مرد جنگی شروع شد انجام نیافت جز درسایهٔحوادث وسیاست ماهرانهٔ کلویس .

کلویس پادشاه فرانك

کلویس مانند اغلب رؤسای اقوام جاهله که‌درخاك‌امپراطوری جای کردند دو مقام داشت باین معنی که بریك طایفه از قوم فوانك امیر ودر قشون روم صاحبمنصب بود . از اینکه گیسوان بلندش روی شانه‌ها موج میزد معلوم بود پادشاه فرانك است زیرا این علامت بخانوادهٔ سلطنت اختصاص داشت . کلویس باستناد حق وراثت پادشاه و در موقع جنك صاحب اختیار مطلق بود لکن ضمناً ملزم بود که عادات ورسوم قدیمهٔ ژرمن را رعایت نماید وبا مردان جنگی خود دوستانه سلوك کند . هنگام جلوس بتخت جنگیان طایفه اش اورا بر سپری نهاده دورادور گردانیده امیرش خوانده

(۱) – Dijon. (۲) - Vouillé. (۳) – poitiers.

بودند ، کلویس از غنایم جنك بیش‌از افراد قشون سهم نمی برد و حصهٔ او نیز مثل دیگران بقرعه معین‌میشد .
گرگوآر مینویسد : قوم فرانك که هنوز مشرك بود در جنك باسیا گریوس بسیاری از نمازخانه هارا تاراج نمود . اسقفی از کلویس ظرف گرانبهائی‌راکه‌از نماز خانه ای برده بودند بازپس‌خواست « کلویس فرمان داد کلیهٔ غنایم را بزمین گذاشته مردان جنگی فرانك نیز دور آن حلقه زدند آنگاه گفت : ای جنگیان رشید من استدعا دارم علاوه برحصهٔ خودم آن ظرف را نیز لطفاً بمن بدهید . ناگاه یکی از جنگیان غریوی بر آورده ، تبر دودم خود را بالابرده بظرف نواخت و گفت : جز آنچه بحکم قرعه بنام‌تو درآید چیزی‌بتو نخواهد رسید . پادشاه در برابراین هتك حرمت حوصله کرده دم نزد . یکسال گذشت‌هنگام سان‌ماه‌مارس کلویس کلیهٔ قوای خود را جمع آوری‌کرد تا ببیند افراد اسلحهٔ خود را چگونه نگاهداشته اند . موقع بازدید صفوف باکسی که‌ظرف را شکسته‌بودروبروشده گفت اسلحهٔ هیچکس ببدی‌اسلحهٔ‌تو نمی‌باشد . نیزه‌ات ، قداره‌ات ، تبرت‌هیچ کدام چنانکه باید نیست . ضمناً تبر اورا گرفته بزمین‌افکند و چون مردجنگی خم‌شد که آنرا بردارد پادشاه تبررا بدودست کشیده برسر اوکوفت و گفت : تو درسوآسون باآن ظرف چنین معامله کردی » باین ترتیب کلویس از عموم چشم ترسی گرفت .
این‌قصه میرساند که کلویس وحشی تمام عیار و مردی پرفن وخود دار و بی‌تربیت و قسی‌القلب بوده وهمچنین نشان میدهد که تفوق پادشاه فرانك بر قوم خود موقوف بقوت بازوی وی بوده است . کلویس امیر فرانك ریاست طایفه‌ای رابیش نداشت واین قوهٔ فراخور تسخیر تمام گل‌نبود .

کلویس‌صاحبمنصب قشون‌روم ووالی

اما چون قوم‌فرانك از دیر بازجزء افواج معاون‌قشون روم‌بشمارمیآمدامرای آن‌نیزصاحبمنصب‌قشون‌امپراطوری بودندوباین‌مناسبت‌درانظارسکنه گل‌روم‌صاحب‌اقتداری

قانونی بقلم‌میرفتند وهم سکنه مزبورهمیشه‌امپراطوررا صاحب اختیارخودمیدانستند درشمال‌گل نیز افواجی از قشون امپراطوری بود که بکلویس ملحق شده زیر فرمان اورفت لکن علامات ولباس مخصوص و نظامات رومی خود را تغییر نداد . وقتیکه قوم آلامان می خواست واردگل شود کلویس که بسمت صاحب منصب قشون امپراطوری و رئیس قشون معاون حفظ سرحدات را بعهده داشت بجلوگیری آن شتافت وچون گل‌را از آن هجوم نجات داد اهالی اورا سزاوار حقگذاری دانستند .

چون در۵۰۸ امپراطور بعنوان لقب افتخاری او را والی خطاب کرد کلویس فی‌الفور باعلائم این‌منصب خودرا بمردم عرضه نمود .

گرگوآر مینویسد : «کلویس پس از غلبه برگت به توربرگشت وچون از امپراطورآناستاز فرمان والی‌گری باو رسید پیراهن ارغوانی وجبه خاص‌دربرکرده دیهیمی بسرگذاشته‌به‌کنیسه سن‌مارتن [1] رفته واز آنجا براسب نشسته ازصحن‌کنیسه تانمازخانه شهرهمه جا ازوسط جمعیت‌گذرکرده بدست خود زر و سیم بمردم نثار می‌نمود واز آن‌ببعد والی وهمایون لقب یافت . بنا بر این‌کلویس درنظر مردم گل‌روم فقط جنگاوری پیروز نبود بلکه می‌توانست خود را نماینده امپراطور قلمداد کند .

کلویس واهل‌علم

اما کلویس دراین ابواب برمعاصرین خودگندبو پادشاه بورگندوتئودریك‌پادشاه‌استرگت [2] چیزی افزون‌نداشت بنابراین اگر برگندبو فائق‌آمد واساسی‌که چید ازبرای تئودریك بیشتر دوام کرد علت اصلی آن مددی بودکه اهل علم‌کاتولیك باورسانیدند .

کلویس شخصا جاهل‌لکن درامورسیاسی هوشیار بود زیرا بنفوذ اهل علم کاتولیك برمردم‌گل روم پی برده وحتی قبل‌از اینکه بفکر تبدیل مذهب خود

(۱) – Saint-Martin.

(۲) – بصفحات «۲۸ و ۳۱» رجوع شود .

بیفتد میکوشید تا اهل علم را با خود برسر لطف آورد واین خود از واقعهٔ ظرف سو آسون پیداست اما اهل علم تا وقتیکه کلویس مشرك بود کمکی باو نکردند و فقط سعی داشتند که اورا بسمت خود کشیده بدین مسیح درآورند. باین لحاظ اساقفه که از استیلای اقوام جاهله مانند قوم بورگندو نصارای بدعت پرست مانند قوم ویزیگت بیزار بودند باغیرت تام درصدد جلب کاویس برآمدندوحتی احتمال دارد که سن رمی خود باعث ازدواج کلویس باکلوتیلد شاهزاده خانم کاتولیك شده باشد. یکی ازنتایج اولیهٔ این ازدواج آن شد که اهالی پاریس شهر خود را بروی کلویس گشودند وحال آنکه تاآنوقت بمخالفت بااولجاجی بخرج میدادند.

تعمید کلویس حائز اهمیتی اساسی گردید زیرا از آن ببعد کلویس که یگانه پادشاه کاتولیك بود قهراً سر پرست پیروان مذهب کاتولیك ورسما پشتیبان ایشان شد چنانکه اسقفی از ممالك بورگند بوی نوشت: «وقتی تو میجنگی این مائیم که بر دشمن دست می یابیم». جنگهای کلویس با بورگند ومخصوصاً با ویزیگت که اساقفه را دنبال کرده میآزرد مانند جنگهای ژوستی نین اردوکشی مذهبی ودرحکم جهاد بود. گرگوآر حکایت میکند که کلویس چون میخواست برویزیگت بتازد جنگیان خودرا جمع آورده گفت: «خوش آیند نیست که قسمت اعظم گل در دست اهل بدعت باشد. برآنها میتازیم وخاکشان را که مرغوب است میگیریم».

بنابراین تبدیل مذهب بیشتر از القاب امپراطوری وسیله بدست کلویس داد که که درپایان عمر خود بربزرگترین قسمت گل ریاست داشته باشد ولی با این حال کلویس را پادشاه خاك گل نمیتوان دانست زیرا صحت اطلاق این عنوان موقوف بر آن بود که تمام خاك صورت واحد گرفته در تحت اطاعت صاحب اختیاری درآید که بارادهٔ خود قانون بگذارد وبدست مأمورین خویش در همه جا بمورد نفاذ درآورد.

کلویس و وحدت قوم فرانك

کلویس ازتمام گل یك دولت واحددرنیاوردلکن وحدت قوم فرانك را برقرار نمود. چنانچه گفتیم قوم فرانك بطوایفی منقسم بود که هریك امیری داشت وازآن جمله

چند نفر با کلویس خویشاوندی داشتند از قبیل امیر کامبره وتر و آن[1] و کلنی. گرگوآر که نوشته‌های او را بعضی از مورخین از افسانه‌های شاعرانه‌بری نمیدانند شرحی درکیفیت تصاحب امارات مزبوره میآورد. بنا بگفتهٔ او کلویس بتدبیر ذیل خود را پادشاه فرانك ریپوئی گردانید: «کلویس در خفا رسولی نزد شلودریك[2] پسر سی ژبر[3] پادشاه کلنی فرستاده پیغام داد که پدرت پیر شده ولنگان لنگان راه میرود. چون بمیرد مملکت او ودوستی ما حقاً از آن‌توخواهد بود. چیزی‌نگذشت که سی ژبر هنگامی‌که در میان جنگلی زیر چادر خود خوابیده بود بامر پسر کشته شد. آنگاه شلودریك به کلویس خبر فرستاد که پدرم مرده. از کسان خود یکی را نزد من بفرست تا از خزانهٔ پدرم هرچه پسند تو باشد بطیب خاطر تقدیم دارم. کلویس جواب دادکه از حسن نیت تو ممنونم وخواهشی که‌دارم این است که خزانه‌های خود را برسولان من بنمائی. شلودریك صندوق سکه‌های طلا را برسولان نشان داد. یکی از ایشان گفت: دست خود را تاته آن فرو کنید به بینم. چون شلودریك خم شد رسول سر او را باتبر زد آنگاه. کلویس بسمت کلنی روان شده قوم فرانك را طلبیده گفت: بشنوید که چون منی در کنار اسکو حرکت میکردم چه واقع شده است. شلودریك پدر خود را بخیال انداخت که من درصدد قتل او برآمده‌ام وچون سی ژبر بجنگل گریخت شلودریك کسانی را بکشتن‌او گماشت وخود او نیز زمانی که‌مشغول گشودن خزائن پدربود نمیدانم چگونه رهسپار دیار عدم گردید. من مطلقاً در این امور شرکت نداشته‌ام. من نمیتوانم شریك خون اقوام بشوم زیرا این مطلب ممنوع میباشد ولی اکنون که چنین پیش آمد کرده من صلاح شما را درآن میدانم که بمن متوسل شوید و در کنف حمایت من قرار گیرید. همه کف شادی نواخته‌خروشی برضا برآوردند وسپرهای خود رابهم زدند وسپس کلویس را برسپری نهاده بشاهی برداشتند».

(۱) - Thérouanne. (۲) - Chloderic. (۳) - Sigebert.

کلویس برای تصاحب امارت فرانك تروآن و کامبره نیز بوسائلی قساوت آمیز متشبث شد و عاقبت الامر از قوم فرانك مملکتی ساخت که از جبال پیرنه گرفته تا رود رن و رود وزر و دانوب امتداد می‌یافت یعنی قسمتی از خاك آلمان کنونی را نیز در بر داشت و سر گذشت جانشینان کلویس یعنی سلاطین خاندان مروه درین سرزمین گل وژرمن بوقوع پیوست .

II

جانشینان کلویس

تاریخ سلاطین خاندان مروه اعقاب کلویس که بر حسب عادت سلاطین مروه نام گرفته اند تا ۷۵۲ سلطنت کردند یعنی قریب دویست و چهل سال .

تاریخ این سلسله بدو دوره قسمت میشود : دردورهٔ اول که کمی بیش از یك مائه طول کشید (۸۳۹ ـ ۵۱۱) سلاطینی پیدا شدند فعال و اغلب مانند کلویس رزم آزما لیکن از ٦۳۹ که تاریخ مرگ داگوبر است ملوکی روی کار آمدند که فقط اسماً شاه بودند و بیکاره لقب یافته اند زیرا عنان اختیار آن‌ها بدست پیشکاران در خانه بود (۷۵۲ ـ ٦۳۹) . در طی این دورهٔ اخیر است که اسباب سلطنت خاندان شارل فراهم آمد.

تاریخ خاندان مروه در هر دو دوره تاریك وپر از اغتشاش میباشد زیرا پس از مرك هر پادشاه پسرانش باقتضای عادت دیرینهٔ خود خزانه مملکت او را مثل دارائی شخصی فیما بین خود قسمت می کردند. اغلب اوقات در خاك گل چندین پادشاه ازخاندان مروه سلطنت میکرد .

پسران کلویس در ۵۱۱ که کلویس مرد پسرانش تیری [۱] و کلودومیر [۲] و شیلدبر [۳] و کلوتر [٤] ارث پدررا قسمت کردند. آنها که بسان

---

(۱) - Thierry. (۲) – Clodomir. (۳) - Clotaire.

پدر جنگاورانی سر سخت بودند بچندین اردوکشی اقدام کرده تورنژ[1] رادرخاك ژرهن مسخر نمودنـد (۵۳۱) وممملکت بورگند را در گل برانداختند (۵۳٤) .

قشون فرانك درایطالیا و اسپانیا نیزجنگیـد و هـر چند نتوانست درآنجامقام کندلکن غنیمت خوبی آورد .

در سال ۵۵۸ تمام خاك گل کلوتر رامسلم شد زیرا برادران وبرادرزادگان او کسی بجای نمانده بود ولی چون در ۵٦۱ بدرود زندگـانی گفت مملکت فرانك مجدداً تقسیم گردید .

جنگهای خانگی

در عهد اولادواحفاد کلوتر از ۵٦۱ تا ٦۱۳ یعنی در مدت پنجاه سال قوم فرانك بجای اینکه برای تسخیر یاغارت محلی بجنگد سر گرم خانه جنگی بود . اساس این جنگها از یك امرخانوادگـی برخاست وآن اینکه دو فرزند کلوترسی ژبروشیلپریك[2] دو دختر پادشاه ویزیگت اسپانیا برونهو[3] و گالسویند[4] را بزنی خـواستند . شیلپریـك بافسون فردگند[5] نامی اززنان قوم فرانك گالسویند را خفه کرد .

برونهو در صدد برآمد انتقام خواهر خود را بگیرد و باین لحاظ سی ژبر را بجنك با برادر ترغیب کرد . سی ژبر قسمت عمدهٔ ممالك شیلپریك راگرفته بودوقتی که دوفرستاده فردگند باردوی او آمده کارش راباخنجر ساختند(۵۷۵).

آنگـاه فیمابین فـردگند وبرونهوجنك زبانه کشید این دو رقیب جزاز جهت اشتیاق جاه و مقام بهم شباهتی نداشتند. فردگند با سابقهٔ خدمتکاری زنی بی سروپا وبیرحم بود و از هیچ جنایتی باك نداشت . برونهو شاهزاده خانمی هوشمند و درس خوانده و اهل سیاست و شایستهٔ جهـانداری بـود . یکبار اسیر شد ولی گریخت و باز قدرت کاملی بهم زد اما پس ازچندی مجددا سقوط کرد و بوضـع محزونی عمرش بپایان آمـد باین معنی کـه در ٦۱۳ او را بکلـوتر دوم پسر فردگند تسلیم کردند

(۱) – Thuringe. (۲) – Chilpéric. (۳) – Brinehaut. (٤) - Galswinde.
(۵) – Frédégonde.

کلوتردرمدت سه‌روز این زن هفتاد ساله‌را شکنجه کرده برشتر نشانده گردانید تاهمه کس هتک حرمت او کنند وعاقبت نیزمووبک بازو ویک پای اورا بدم اسب چموشی بسته اورا تلف کرد.

شیلپریك

درمیان تمام پادشاهان خاندان مروه شیلپریک شوهر فردگند را ازهمه بهتر می‌شناسیم زیرا گرگوآر که معاصر ورعیت او بود شرح گذارش اورا آورده است. شیلپریک مخلوق‌عجیبی بود سرشته از رسوم دوره جاهلیت ومدنیت. درطمع ازهیچ جاهل کامل العیاری پای کمی نداشت و برای پر کردن خزانه خود ازهیچ جنایتی مضایقه نمیکرد. براساقفه‌غبطه می‌خورد که چرا موقوفات نمازخانه ها زیاد شده چنانکه می گفت: «مالیات مانکس کرده ومقامات مذهبی وارث‌هستی ماشده‌اند. سلطنت بااساقفه است، اختیار ازدست‌ما بدررفته وباساقفهٔ بلادمنتقل‌شده است.

شیلپریک مستبد بی‌رای و بی‌رحم بود وهر کس فرمان او نمیبرد چشمانش را درمیآورد. اما این‌جاهل بی‌رحم وحریص بیهوش وازبعضی‌معلومات بی‌بهره نبود. داعیه ادب داشت‌واشعاری بهلاتن میساخت وحتی‌روزی عزم کرد چهار حرف تازه بالفبای لاتن‌بیفزاید وبقول گرگوآر «بتمام بلاد مملکت خودفرمان‌دادحروف تازه‌را باطفال تعلیم بدهند وکتاب هائی‌راکه سابقانوشته شده باسنگ پاحك کنند وازنو بنویسند». درالهیات بااساقفه بحث میکرد واگر مخالفت آنها نبود برای مذهب کاتولیک نیز اصولی مقرر می‌نمود. بتقلید امپراطوران روم در پایتخت های خود سوآسون وپاریس تماشاخانه‌ای برای بازی حیوانات ساخت.

سیلپریك نیز مانند بسیاری ازپادشاهان خاندان‌مروه‌بقتل‌رسید(۵۸٤).

داگوبر

کلوتر دوم پسر شیلپریک پس از مرگ برنهو بر کلیهٔ ممالک فرانک پادشاهی یافت. جانشین اوپسرش داگوبر میباشد(٦۳۹ ـ ٦۲۹)که سلطنتش بی‌رونق نبود وخودش نیزقبول عامه یافت زیرا سعی داشت نظم‌را برقرار کند و عموم را ازعدالت خود برخوردار نماید و از

این گذشته به‌نماز خانه‌ها نیز بخشش‌ها کرده اهل‌علم را برسرلطف آورد . باعطایای خود حوزه روحانی سن دنیس را مستغنی ساخت و آن نقطه مدفن پادشاه فرانسه گردید . مشاور داگوبر سن‌الوآ[1] نامی بود که خزانه‌داری وزرگری اورا نیزداشت.

کتابی بعنوان «زندگی داگوبر اول » موجود که علی‌الظاهر یکی از کشیشان سن دنیس که در اواخر مائه هشتم زندگی میکرده نوشته است . درین کتاب چنین آمده که داگوبر «فرمان داد صلیبی اززر ناب ساخته و احجار کریمه درآن نشانده پشت محراب زرنگار بگذارند . الوی آی مسعود که درآن‌روزگار ماهر ترین زرگر مملکت بود ... باهنرمندی تمام این صلیب را ساخت . سایر حلل کنیسه نیز همه‌کار اوست . جمله زرگران امروز برآنند که هر چند استاد قابل‌پیدا میشود ولی نمی‌توان کسی‌را بدست‌آورد که طلا واحجار کریمه‌را بتواند بآن ظرافت بسازد وبنشاند زیرا چندین سال است‌که فن ذوب این فلزات کمیاب از رواج افتاده است ...».

بااین‌همه نباید داگوبررا معصوم دانست بلکه اونیز مانند سایر افرادخاندان مروه خوشگذران وطماع وبی‌رحم بود چنانکه هزار نفربلغاررا که ازخاك خود رانده شده وبممملکت فرانک پناه‌آورده بودند بکشتن‌فرمان‌داد .

بعداز داگوبر که پادشاهی مقتدر وطرف ملاحظه بود سلاطین نالایق روی‌کار آمدندکه درتاریخ سلاطین«بیکاره»لقب یافته‌اند .

تجزیه‌مملکت فرانك

مهمترین واقعه دوره اول تاریخ خاندان مروه تقسیم گل قدیم است بچهار ناحیه که‌چون خصوصیات آنها بایکدیگر متمایزبود عاقبت الامرچهار مملکت متمایز تکوین‌شدباسم استرازی[2] نوستری[3] بورگندی و آکی تن . اما این تقسیم یکباره بعمل نیامد وحدود نواحی‌چهارگانه مکرر تغییریافت . استرازی (خاورزمین)شامل‌نواحی موزورن می گردید . بلادآن‌کم بود واز آن جمله ترو[4] ومتز[5] ورنس اهمیتی

(۱) - Saint Eloi. (۲) – Austrasie. (۳) – Neustrie. (٤) – Trêves. (٥) – Metz.

داشتند . این نواحی چون معبر هجوم قبایل جاهله بود از سکنه خالی شده و بااین لحاظ جنگیان فرانك املاك وسیعه در آنجا تهیه کرده بودند و در برابر سلاطین سر تمکین فرود نمیآوردند چنانکه وقتی برونهو درصدد بر آمد فرمانروائی خود را برایشان تحمیل کند براوخیانت ورزیده بکلوتردوم تسلیمش کردند . فرانك استرازی چون همسایهٔ بلافصل اقوام ژرمن بود جنگی تروخشن ترماند.

نوستری (گل شمال غربی) تقریباً از مصب رود اسکو تامصب رود لوآر بسط مییافت و شهر های بزرگی داشت مانند پاریس ، روآن ، سوآسون و تور . عدهٔ فرانك این ناحیه‌از عدهٔ فرانك استرازی کمتر بودودر آنجا هنوزازملاکین گل روم دیده میشدند که یادگاردورهٔ امپراطوری راازخاطر نزدوده بحسن اداره رغبت‌داشتند و بلزوم حکومت منظم پی برده بودند . فرانك نوستری از قبیل شیلپریك پادشاه سابق‌الذکردرمعاشرت با این‌مردم تاحدی خوی رومی گرفتند . نوستری فرانسهٔ روم نامیده میشد واسترازی فرانسهٔ ژرمن .

آثار مدنیت روم‌در آکی‌تن وبورگندی‌بیش‌ازسایرنقاط دوام‌کرد.این‌دوخطه ازسایرنواحی گل‌مستغنی‌تربودوازاستیلای ویزیگت وبورگند نیزچندان صدمه ندیده بود.اما مقدم قوم‌فرانك‌برایشان‌بسیار نامیمون‌افتادمخصوصاً آکی‌تن‌درنظر پادشاهان فرانك‌زمینی‌بودآماده برای‌غارت وهرکس‌ازآن‌قوم سهمی‌ازآنجامی‌خواست. جنگیان فرانك هر زمان که جنگی در کار نبود و امیدی بغنیمت نداشتند نغمه عدم رضا ساز کرده شاه را میترسانید که‌کناره خواهیم گرفت وشاه ازترس حصهٔ خود را از آکی‌تن بآنها می‌داد که غارت کنند وساکت شوند . بنابراین مردم آکی تن که مردم شمال‌راکلیة جاهل‌وحقیرمیشمردنددرنتیجهٔ‌این‌ظلم وجورکینهٔ قوم فرانك‌رابدل‌گرفته درطی‌چندین‌مائه باشورتمام درراه‌استقلال‌خودکوشیدند .

III

نظامات و عادات رسوم بعهد خاندان مروه

مشخصات دولت خاندان مروه

نظاماتی که بروزگار خاندان مروه نفاذداشت بمقتضای آن عصربی نهایت مشوش وبی‌ترتیب بودومنشاأین بی‌ترتیبی همانا خلط ومزج عادات اقوام جاهله بانظامات کهنهٔ روم میباشدچنانکه این نکته از مطالعهٔ دستگاه سلطنت بخوبی برمیآمد .

سلاطین خاندان مروه لقب قدیم خود «پادشاه قوم فرانك» رااز دست ندادند وبموی بلند هم که درایام دیرین علامت سلطنت بوددست نزدند لکن در صدد تقلید از امپراطوران ونظامات ایشان بر آمدند چنانچه عنوان «قوی شوکت» و «اعلیحضرت» اختیار کردند ودر فرامین خود اصلاحات امپراطوران را از قبیل «اراده ما براین است وما مقرر میداریم» بکار بردند و مانند امپراطوران در خانه ترتیب دادند یعنی چاکرانی جمع آورده ادارهٔ امور رابایشان مفوض داشتند مثل امین صره ، فراشخلوت ، خلاصه نگار ، پیشکار حکومتی و پیشکاردرخانه در بدو امر ریاست چاکران شاه و مباشرت تمشیت دارائی وی را داشت ولی در آخر کار وزیر پرحشمتی گردید .

خاك فرانك نیز مانندامپراطوری روم ببلادی چندقسمت‌شده وادارهٔ هربلد ازطرف شاه بحاکمی سپرده شده‌بود. گاهی نیزشاه برچندین‌حاکم یك والی می‌گماشت واین‌امر اغلب درنواحی سرحدی اتفاق می‌افتاد ولی اینهمه جزصورتی ازتشکیلات منظم‌سلطنت‌مطلقه‌نبودوهمه‌جاظلم‌واعتساف‌جریان‌داشت‌و پادشاهان مانند ادوارسالفه فرمانده دسته‌ای‌جنگی بیش‌نیستندوجنگیان‌نیز که‌بعنوان‌چاکران‌درگاه‌جمع آمده‌اند جز برای‌غنیمت‌خدمت‌نمیکنند .

چنانکه گرگوآر می‌نویسد در سال ۵۳۲ « کلوترو شیلدبر که تهیه تسخیر بورگندی را میدیدند تیری را بکمك طلبیدند اما چون تیری این دعوت را

اجابت نکرد افراد قوم فرانك که با او بودند اعلام داشتند که اگر تو نمیخواهی با برادرانت به بورگندی بروی ما بترك تومیکوئیم و از دنبال آنها میرویم » تیری ناچار وعدهٔ غارت اورنی را داد تا از او دست بر ندارند چنانکه گفت : «ازدنبال برادرانم نروید و با من بیائید . من شما را بمملکتی رهبری میکنم که تا بخواهید میتوانید از آنجا زر و سیم ورمه وبنده وپوشاك ببرید. ایشان چون فریفته این مواعید شدند تعهد کردند که از اطاعت او دست نکشند» .

قوانین دورهٔ جاهلیت، دیه

یکی از مشخصات دورهٔ خاندان مروه که آثار بی‌نظمی از آن پدیدار میباشد فقدان قانون واحداست. امروزهر کس ازهر ملتی که باشد مطیع قانون مملکتی است کەدرآنجا سکنی کرده وباین لحاظ میگویند قانون برای مملکت وضع میشود درصوتیکه در دورهٔ خاندان مروه قانون برای اشخاص گذاشته میشد وهر فرد بموجب قوانین ملت خود محاکمه میگردید یعنی مردم گل‌روم برطبق قوانین روم ، فرانك سالی بموجب قوانین سالی و کذلك فرانك ریپوئی وبورگندی وقوم آلامان و ویزیگت و غیره.

قوانین سالی وغالب قوانین اقوام جاهله نبود جز صورت دیات و این صورت به نسبت قوانین و خصوصیات مجنی علیه و اوضاع و احوال تغییر می یافت چنانکه در ازای قتل یك اسقف فرانك ریپوئی بایستی نهصد دینار [1] (سل طلا) بپردازد و آلامان نهصد وشصت دینار. قتل یك بنده سی دینار دیه داشت اگر فرانك ریپوئی میکشت وبیست دینار اگر قاتل فرانکی از باویر بود. این است بعضی از اصول‌قانون سالی : « هرگاه کسی پا یا دست کسی را قطع کند یا یك چشم او را در آورد یا گوش یا بینی او را ببرد صد دینار خواهد داد. هرگاه دست نیفتد بلکه آویزان بماند چهل و پنج دینار خواهد داد . هر گاه دست را پیچیده و کنده باشد باید شصت و دو دینار بدهد . هرگاه کسی شست پا یا دست را قطع کند چهل و پنج

(۱) ـ بصفحهٔ «۳۹» رجوع شود .

دینار خواهد داد. هر گاه انگشت دوم را که با آن کمان بسته تیر می اندازند ببرد سی و پنج دینار خواهد داد. در ازای جدا کردن انگشت سوم پانزده دیناروانگشت چهارم ۹ دینار و انگشت کـوچك ۱۵ دینار خواهد پرداخت. هر گـاه کسی زبـان کسی را چنان ببرد کـه از نطق بیفتد صد دینار خواهد داد ». صورتی نیز بـرای غرامت دشنام ونـاسزا ترتیب داده بودند چنانکه « هر گـاه کسی دیگری را ترسو می نامید مکلف بادای شش دینار بود ».

امتحان

هر گاه برای ثبوت تقصیر یا بیگناهی متهم بمدرك کافی یـا بشهادت‌دسترسی نبود بامتحان یا قتال قضائی متوسل‌میشدند آب و آتش وسیله امتحان بود باین معنی کهٔ متهم بایستی دست خودرا درآب‌جوش فروکند ویا اینکه آهنی تفته را چند قدم ببرد . هر گـاه سه روز بعد از این عمل بر دست متهم اثری از سوختگی نبود ویا اینکه سوختگی بشکل خاصی‌نمایان‌میشد اورا بیگناه‌میدانستند .

قتال قضائی چنان بود که متهم ومفتری ویا مبارزینی که نماینده ایشان بودند بقتال میپرداختند و حق بکسی داده میشد کـه در مقاتلـه غالب شود زیـرا بگمان ایشان خداوند سزاوار نمیدانست که بیگناهی معدوم شود و باین لحاظ قتال‌قضائی را محاکمه خدائی میدانستند .

عادات‌ورسوم

از دو فقره گذارش که در حیات گرگوآر اسقف تورا اتفاق افتاده میتوان پی برد که دردورهٔ سلاطین خاندان مروءعادات ورسوم برچه پایه بوده است .

« هنگامی‌که پسران کلویس درتورنژ بودندیکی‌ازایشان تیری درصددبرآمد برادر خودرا بکشد لذا در خانهٔ خویش پرده ای آویخته مردان مسلح چندی پشت آن قرار داده برادر را دعوت کرد تا در باب امر مهمی بااو مشاوره کند ولی چون پـاهای جنگیان از فرط کوتـاهی پرده از زیر آن نما یان بود کلوتر قبل از اینکه وارد خانه بشود مطلب را در یافته اسلحهٔ خود را کنار نگذاشت و عده ای کـافی

همراه برداشت • تیری چون دید مطلب کشف شده حکایتی ساخته در امور مختلفه سخن راند ولی چون نتوانست علت این دعوت‌را توضیح بدهد ظرف سیمین بزرگی باو بخشید . کلوتر ازاین تقدیمی تشکر کرده روان شد اما تیری پشیمان گردید که چرا بی‌جهت ظرف نقره‌را از دست داده وبه پسر خود تئودیر [1] گفت « نزد عموی خود برو واز او بخواه که هدیه مرا بتو رد کند . طفل هم فرمان برده بخواهش خودرسید . تیری در ابداع این گونه حیله‌ها بسیار زرنگ بود .

چون کلودمیر [2] پسر کلویس بمرد ملکه کلو تیلد زن کلویس بتربیت اولاد او همت گماشت • روزی شیلدبر عموی اطفال دزخفا به برادر خود کلوتر پیغام فرستاد که : « مادر ما ازبرادرزادگان ما نگاهداری میکند تا مملکت‌را بآنها بدهد بعجله بپاریس بیا تا ببینیم که آیا موهای آنهارا هم باید مثل سایر مردم برید یا آنها را بایدکشت ومملکت برادررا قسمت کرد » . کلوتر از این پیغام خشنودشده بپاریس آمد. دو برادر باین بهانه که‌میخواهیم برادرزادگان خودرا بوجه لایق تربیت کنیم آنهارا باختیار خود آوردند. کلوتر بی درنك بازوی برادر ارشد را گرفت واو را بزمین افکنده کارد خودرا زیر بغل اوفرو برده اوراکشت. دیگری‌بفریاد برادر خود را بپای شیلدبر انداخته زار زار گریسته میگفت: « ای پدر مهربان مگذار من نیز مثل برادرم کشته شوم » شیلدبر متأثر شده گفت: «براررعزیز از تو تمنا دارم کرم کنی و این طفل‌را بمن ببخشی وچنانچه تمنای مرا بپذیری بفدیه آن هرچه بخواهی بتو میدهم ». اما کلوتر اورا دشنام داده گفت : « او را از خود دورکن و الا عوض او تو بشمشیر دچار میشوی . تو مرا باین کار داشتی اکنون چگونه باین زودی از من بریدی ؟» شیلد بر کودك را از خود دور کرد و بسمت کلوتر انداخت وکلوتر کارد بپهلویش فرو برده از پایش درافکند آنگاه خدمه و للهٔ ایشان را هم کشتند و کلوتر براسب نشسته با شیلدبر بده رفت و حال آنکه ازقتل برادر زادگان ده‌ساله و هفت ساله خود ابداً پریشان خاطر نبود».

(۱) - Théodebert. (۲) - Clodomir.

همین کلوتر بعدها پسر خود کرام[1] وزن و بچه‌اش را در کلبه‌ای نشانده کلبه‌را بدست خود آتش زد. نباید تصورکرد کهٔ تیری وشیلدبر وکلوتر نادر بودند بلکه چنانکه دیدیم کلویس هم اسباب قتل پادشاهان فرانك را که‌ازاقارب‌وی‌بودند فراهم نمود. شیلپریك زن خودگالسویند را خفه کرد. قتلهائی هم‌که بامر فرد گند انجام‌گرفته از شماره بیرون است چنانکه فرد گند در صدد بر آمد دختر خود را نیز خفه کند. قتلهائی هم که بامر برونهو بعمل آمده از قتلهای فردگند کمتر نیست. از رفتار سلاطین میتوان قیاس کرد که معاملهٔ رعایا چه بود. گرگوآر در آنجا که وصف عبور چاکران تیری را میآورد مینویسد: « برای اهالی جز زمین که قابل حمل نبود چیزی بجا نگذاشتند » تاریخ مائهٔ ششم و هفتم پر است ازفجایع و نهب و راهزنی و خون ریزی از استقرار قدرت فرانك درخاك گل آثار و علائم وحشیگری و بربریت نمودار است. نویسندگان فرانسه اعمال اولاد واحفاد کلویس را نظیر حرکات ساموری[2] و راباه[3] رؤسای سیاه پوستان میدانند که در سودان و کنار دریاچهٔ چاد[4] بخونریزی قدرتی بهم زده‌بودند ولی عاقبت‌بدست قشون فرانسه از بیخ بر کنده شدند.

روحانیت درمیان اینهمه فجایع روحانیت میکوشید که زخمها را مرهم بگذارد. روحانیت قوی است وقدرت خودرا برای سرپرستی ضعفا ومظلومین بکار میبرد وجهد وی مصروف آنست که از درندگی اقوام جاهل بکاهد چنانکه کشتن بندگان واز زن وبچه جدا کردن وفروختن آنهارا ممنوع میدارد و مردم را به اعتاق میخواند. اساقفه در برابر اقتدار پادشاهان قدی علم نموده آنهارا بتکفیر که موجب خروج از دین میشود وعقاب ابدی میترسانندوباین وسیله جلوی آنهارا میگیرند وازاینها گذشته آن مقدار جزئی از تمدن روم هم‌که در گل باقی ماند ببرکت روحانیت بود زیرا مدارس قدیمه همه از میان رفته وتقریباً فقط اهل دیانت بودند که هنوز خواندن ونوشتن میدانستند.

(۱) – Chram. (۲) – Samory. (۳) – Rabah. (٤) – Tchao.

نمونه اساقفه‌ای که در مقابل هوسهای پادشاهان برای دفاع از ضعفا قدمردانگی بر افراشتند گرگوآرتور بود که اولین مورخ فرانسه نیز شمرده میشود .

گرگوآر از بزرگ زادگان قوم گل و اصلا از اورنی است . اسقف تور بود ودر برابر فردگند هم ایستادگی کرده بتهدید و عطای وی از جا نرفت چنانکه خود او میگفت : « اگر بوزن هزار گیروانکه زر و سیم بمن بدهید من قادر نخواهم بود برخلاف قول خدا عمل کنم ». گرگوآر رسائل عدیده نوشته که ازهمه مهمتر وگرانبهاتر « تاریخ روحانیت فرانك » میباشد . در این تاریخ گرگوآر وقایعی را که خود حاضر و ناظر آن بوده بوضعی ساده برشتهٔ تحریر کشیده است.

در این ازمنه تنزل و انحطاط روحانیت نیز از دستبرد اقوام جاهله در امان نبوده مثلا با اینکه انتخاب اساقفه با اهل علم و جماعت مؤمنین بود ولی اغلب اتفاق میافتاد که پادشاهان حوزه های اسقف نشین رابکسانی که التفات داشتندوامیگذاشتند یا بهرکس که بیشتر پول میداد میفروختند چنانکه در مقابل گرگوآر تور اساقفهٔ نالایق سرمشق ظلم و فساد اخلاق بشمار میآمدند و کشیش نادان هم فراوان بود ودائرهٔ کشیشان تحصیل کرده روز بروز تنك تر میشد . یکی از وقایع نگاران اواسط مائه هفتم که سعی کرده کار گرگوآرتور را دنبال کند باندوه تمام‌مینویسد: « امروز دنیا پیر وذهن ماکور شده. دراین عصر کسی نیست که با خطبای گذشته برابری کند ویا جرأت چنین ادعائی را داشته باشد » .

فصل پنجم

هجوم اخیر اقوام ژرمن و مقام پاپ - گرگوآر کبیر

هجوم اقوام ژرمن در مائه ششم هم دوام داشت و در این موقع بود که اقوام آنکلوساکسون [1] کار تسخیر جزیرهٔ بریتانیا را یکسره کردند وقوم لمبار درایطالیا مستقر گردید.

در نتیجهٔ این حوادث رهبانیت شیوع پیدا کرد. اغلب دیر ها پیرو نظام سن بنوآ [2] کشیش مون کاسن [3] که کار را تجویز میکرد گرویدند. صوامع ایرلند مأمن عدهٔ زیادی از مردم باسواد شد. در دورهٔ پاپ گرگوآر کبیر (٦٠٤ - ٥٩٠) قدرت پاپ در روم وتمام مغرب بسط یافت. اقوام آنکلوساکسون چون‌نصرانی‌شدند با ایمانی استوار بمدافعهٔ روحانیت روم کمر بستند. در اوائل مائه هشتم راهبی آنکلوساکسون موسوم به سن بنیفاس [4] جای گرگوآر کبیر را گرفت.

I

قوم لمبار - گرگوآر کبیر

ایطالیا قبل از هجوم لمبار

چنانکه گذشت [5] قشون ژوستی نین حکومت استروگت‌را پس از جنگهای‌خونین برانداخت واز نیمهٔ مائهٔ ششم(٥٥٥) ایطالیا باز ایالتی‌شد جزء قلمرو امپراطوران رومیةالصغری. حکومت آن بعهده یك والی که مقام نایب‌السلطنه‌داشت قرار گرفت وقصر تئودریك در زاون دارالحکومه گردید. باین ترتیب شهر روم از مکانت خود بکلی افتاد، واز بس محاصره شده و بدست این و آن در آمده و بغارت رفته جز شبحی از وی نمانده و ابنیهٔ باشکوهش رو بخرابی داشت. سکنهٔ این شهر که در آغاز مائهٔ پنجم بعهد امپراطور هنریوس [6] هنوز به یك میلیون نفر میرسید در آن موقع در حدود

---

(١) – Anglo-Saxons. (٢) - Saint Benoît. (٣) - Mont Cassin.
(٤) - Saint Poniface. (٦) - Honorius . (٥) – بصفحهٔ «٤٥» رجوع شود

پنجاه هزار نفر بود. پاپ گرگوآر بـر این عاقبت وخیم ندبه کرده میگوید : « هر جا می نگریم جز ماتم نمی بینیم و جز ناله نمی شنویم . روم که روزگاری صاحب اختیار دنیا بود بر اثر مصائب سخت و هجوم اقوام جاهل وواژگونی ابنیه خود از پا در آمده است. سنا کو ؟ ملت کجاست؟ مفاخر قوم معدوم شده وچیزی نمانده است جز مشتی تیره بخت که هر روز دستخوش شمشیر اقوام جاهل اند. افتخار روم چه شده؟ غرور روم کجا رفته؟ سنا مفقود و ملت نابود گردیده وشهر بی‌سکنه روبانهدام میرود». بااینهمه دور این شهر پـر آوازه هنوز نگذشته و با وجود تنزل و ویرانی طالع بلندی داشت زیرا هرچند از آن ببعد مرکز سیاست ومقر امپراطوری شمرده نمیشد لکن خانهٔ پاپ بود وقبلهٔ دین بشمار میآمد.

مقام پاپ

پاپ که از کلمهٔ یونانی پاپاس [1] (پدر) آمده است در مشرق اروپا بعده زیادی از اساقفه و کشیشان اطلاق میشد اما در مغرب کم‌کم لقب خاص اسقف روم گردیده بود.

ازبدوتأسیس روحانیت‌اسقف روم بر کلیه اساقفه تقدم داشت زیرا روم‌پایتخت امپراطوری و از این گذشته بموجب سنن قدیمه اسقف روم جانشین پطروس و پطروس بهمهٔ حواریون سر بود . بنا بقول سن ماتیو [2] مبشر اولـویت پطروس از قبل عیسی آمده زیرا عیسی باو گفته بود: « تو پطروس نام داری ومن دین‌خود را بر این سنك [3] مینشانم».

در اواخر دوران رومیةالکبری پاپ در جامعهٔ روحانیت مقام حکمی بلند مرتبت داشت واساقفه درامور مشکله بذیل عنایت او متوسل میشدند [4].

مجمعی که در۳٤٤ازاساقفه‌تشکیل‌یافت‌پاپ‌را نیزباین مقام شناخت‌وامپراطور نیز در٤٤٥ این مقام رارسمی کرد. علاوه‌براین مجمع نیسه پاپ‌رامشخص‌ایمان

---

(۱) – Papas. (۲) – Saint Mathieu.

(۳) – درزبان فرانسه «پطروس» و «سنگ» هردو "Pierre" میباشد .

(٤) – بتاریخ روم صفحهٔ «۳۲۳» رجوع شود

وحافظ طریقهٔ کاتولیك دانست . بنا بر این پاپ خیلی شأن داشت چنانکه وقتی در ٥٢٦ بامر تئودریك پادشاه گت به قسطنطنیه رفت امپراطور و خلیفهٔ شهر تمام مردم را برداشته باستقبال او شتافتند ودر برابر او بزانو درآمدند .

با اینهمه قدرت پاپ بحوزهٔ روحانیت محدود وتنها بر اساقفه نافذبود وحتی پاپ حکومت شهر روم را نیز نداشت و چون آن شهر در قبضه قدرت امپراطور قسطنطنیه قرار گرفت پاپ نیز جزء رعایای امپراطوربشمار آمد و داعیهٔامپراطوران مطلق‌العنان آن بود که اساقفه نیز باید مانند چاکران سلطنت فرمان ببرند وبلی‌زر در٥٣٦ پاپ سیلور [١] را باتهام مراودهٔ با گت توقیف و خلع کرد و بعد ها بعنوان یاغی نفی بلد نمود .

هجوم لمبار

چیزی از مرك ژوستی نین نگذشته بود که قوم لمباربایطالیا هجوم کرد واین حادثه موجب اعلای شأن پاپ گردید.قوم لمبار نیز مانند گت وفرانك بزبان اقوام ژرمن تکلم مینمود و در بدو امر لنگ‌بار [٢] نامیده میشد، یعنی مردم بلند نیزه .

این قوم در بدو امر بالاتر از قوم گت در ناحیهٔ رود ادر [٣] وطن داشت ولی بعدها جلوتر آمده بسرحد خاك امپراطوری رسید. ژوستی نین ایشان رادرنوریك [٤] (جبال آلپ شرقی) نشانید و چون رزم آزمائی و پرخاشجوئی خود را از دست نداده بودند از ایشان سرباز گرفت . لکن چون امپراطور مقتدر رومیة الصغری مرد آلبوآن [٥] امیر لمبار بعزم تسخیر ایتالیا قوم خود را از جا کند (٥٦٨) و قبایل دیگری از اقوام جاهله را نیز بر داشته از گردنه های آلپ گذشته‌بجلگهٔ پو [٦] سرازیر شد و باز مردم تیره روز ایطالیا را هول هجوم گریبان گرفت . از دست لمبار که قومی پرشره ودرنده بود بسیاری گریختندتادوچار تاراج‌واعدام‌نشوند وجمعی دستگیر شده بغلامی بفروش رفتند . آلبوآن در میلان تاج برسرگذاشت و

---

(١) – pape Silvère. (٢) – Longbards. (٣) – Oder. (٤) – Norique.
(٥) – Alboin. (٦) – Pô.

از آن پس پاوی [1] را گرفته پایتخت قرار داد (٥٧٢) ولی بر حسب روایات زنش رزموند [2] اسباب قتل او را فراهم کرد . رزموند دختر امیری از اقوام جاهله بود که بدست آلبوآن شربت مرگ نوشیده بود . دشمنی رزموند با آلبوآن ازاینجاشد که بامر او ناچار کاسهٔ سر پدر را بجای جام شراب بکار برد. مرگ آلبوآن دنبالهٔ تسخیر را نبرید بلکه دسته های لمبار بهدایت فرماندهان خود درتمام‌ایطالیاپراکنده شدند ، امپراطور باین امید کـه آن شر را رفع کـند فرانك استرازی را بکمك طلبید، اما از این اقدام هم مردم ایطالیا صرفه‌ای نبردند جز اینکه تطاول‌قشون‌فرانك نیز مزید بر علت شد . این جنك و جدال بیست سال طول کشید و باالنتیجه ایطالیا بکلی ازهم پاشید باین معنی که نواحی‌ساحلی‌وجزایر بملکیت امپراطورروميةالصغرى باقی ماند ولی چون از یکدیگر دور افتاده بودند جز از راه دریا وسیلهٔ سهلی برای مراوده نداشتند. قوم لمبار تقریباً تمام ایطالیای شمالی و چندین ایالت را از قبیل اسپولت [3] و بنوان [4] در داخل شبه جزیره بدست آورد . متملکات رومیة الصغری نیزهمه ایالت خوانده میشدجزحوزهٔ راون‌که ولایت داشت .

صوامع سن‌بنوآ این ذل ومسکنت واینهمه ویرانی و هجوم متـوالی وفجایع اقوام جاهله موجب رغبت مردم بزهد وورع وبسط رهبانیت شد . بسیاری ازنصـاری حتی بزرك زادگان و دانشمندترین ایشان که دراین دنیای مغشوش روزنهٔ امیدی نمیدیدند در جستجوی مأمن بدیر و کنشت میآمدند و عمـر خود را بعبادت و مراقبت بپایان میآوردنـد باین لحاظ عده صوامـع در ایطالیا فزونی گرفت و ازآن جمله معروفتر صومعهٔ مون‌کاسن بودکه شالودهٔ آن راسن‌بنوآ در آغازهمان مائه ریخته بود .

سن‌بنوآ یکی‌ازبزرگ زادگان ایطالیا بودکه ازدنیا دست‌کشیده عزلت‌گزید وچندین سال‌درنزدیکی‌روم درغار سوبیاکو [5] گذرانیده در مون‌کاسن (کامپانی) [6] درمحـل معبدی‌کهنه دیری برپانمود (٥٢٨) و نظامـی آورده رهبـان آنجا را هم

(۱) - Pavie. (۲) – Resemonde. (۳) - Spolete. (٤) - Bénévent.
(٥) - Subiaco. (٦) – Campanie

بعبادت وهم بکار فرمان داد و آنچه برای مشغله رهبانان مزبور ضرورت داشت از کتابخانه و کارگرخانه وقلعهٔ رعیتی و آسیا و باغ در محوطهٔ دیر فراهم آورد.

عنوان یکی ازفصول نظام مزبور «کاردستی روزانه» است واز آن‌جمله‌مطالب ذیل میباشد : « بیکاری سوهان روح است علیهذا برادران در اوقات معین باید بکار دستی سرگرم باشند ودر ساعات معینه به تلاوت بپردازنـد . از عید فصح تـا اول اکتبر بامدادان که از جایگاه خود بیرون میآیند باید از ساعت اول تا قریب چهار ساعت تکالیف خود را انجام دهند واز آن ببعد تا ساعت ششم مشغول تلاوت باشند. بعد از ساعت ششم چون از سر میز بر میخیزند باید روی تخت خواب بقیلوله دراز کشیده سکوت محض باشند واگر میخواهند چیزی بخوانند باید مواظبت کنند که بدیگران زحمتی نرسد. در نیمه ساعت هشتم باید نماز ساعت نهم را بخوانند واز آن پس تا نماز عصر بوظایف خود قیام نمـایند . هرگاه ضرورت یا مسکنت مقتضی آن باشد که به‌کسب بپردازند نباید ملول بشوند زیرا راهب واقعی کسی است که‌مانند پدران ما وحواریون ازدسترنج خود زندگی کند . . . در ایـام روزه از صبح تـا سه ساعت باید مشغول تلاوت باشند و از آن ببعد تـا ساعت دهـم بتکلیفـی که بجهت ایشان تعیین شده بپردازند . دراین ایام همه باید ازکتابخانه کتاب بگیرند و آنهـا را علی‌التوالی تا آخر بخوانند ... روزیکشنبه تلاوت وظیفهٔ عموم خواهد بود بجـز کسانی‌که مأمور خدمات مختلفانـد . هـرگاه کسی آن قدر بی مبالات وتنبل است که نمیخواهد یا نمیتواند بذیل فکرت بچسبد یا به تلاوت قیام کند بایـد وظیفه‌ای بجهت اومعین کرد تا بیکارنماند . برادران علیل وکم قوه رانیز باید بکاری گماشت که هم بیکار نمانده باشند وهم‌کار چنان سخت نباشد که ایشان را بفرساید و بفکر فراربیندازد » .

این نظام‌که مدلول آن بدرستی دراذهان جای‌کرد و سخت‌گیری زائدی در آن بکار نرفت درمغرب پیشرفت کلی یافت و هرروز برعدهٔ رهبان پیرو آن افزود . ازآنجا که پیروان این‌نظام هیچگاه ازکار نمی‌ماندند اسم ایشان امروزنیز باپرکاری

و حوصلهٔ بسیار مترادف میباشد . بعلاوه رهبان مزبور بهترین مدد کاران پاپ بوده‌اند وخود پاپ گرگوآر اول معروف به‌کبیر نیز که صفحهٔ جدیدی در تاریخ مقام پاپ باز کرده در آخر مائه ششم از صفوف همین رهبان بیرون آمده است .

گرگوآر کبیر [۱] گرگوآرازخانوادهٔژنس آنیسیا[۲] که جزء مشاهیرخانوادگان اصیل روم بشمار میآمد بود ودر ۵٤۰ قدم بعرصهٔ وجود گذاشت. درجوانی او گاه استرگت و گاه قشون ژوستی نین روم را محاصره کرده وچون بسن کمال رسید لمبار ایطالیارا تاراج نموده روم را طرف تهدید قرار داده بود. گرگوآر مهمترین مشاغل راکه حکومت شهر باشد داشت‌لکن مصائب‌روزگار اورا غمگین کرده مجذوب صومعه ساخته بود لذا روزی علی‌الغفله بترك دنیا گفته دارائی خود را وقف بنای چندین صومعه در روم نمود واز امیری چشم پوشیده رهبانیت اختیار کرد ودر قصر شخصی خود که بصومعه مبدل شد منزوی گشت. با اینکه آرزوی گرگوآر آن بود که بقیهٔ عمر را بمسکنت بنشیند لکن صیت او بحدی در گرفت که پاپ پلاژ دوم [۳] ایفای چندین مأموریت مهم رابکفایت اومحول نموده مخصوصاً اورا بقسطنطنیه فرستاد وچون پلاژ در ۵۹۰ بمرد مقام پاپ هم ازطرف اهل علم وهم از جانب ملت روم باتفاق کلمه باو مفوض گردید .

گرگوآر پرهیزکار این خدمت را نپذیرفت مگر باین امیدکه بجراحات روم مرهمی بگذارد زیرا درآن اوقات روم دستخوش بلای مبرم طاعون بود . گرگوار قبل از هرکار دستهٔ بزرگی براه انداخت که برای رفع این بلا بمصلی برود باین ترتیب که تمام مردم شهر از اهل علم و رهبان و زنان تارك دنیا و اطفال و مردان وبیوه زنان وزنان شوهر دار جامهٔ ماتم پوشیده نقابی بصورت کشیده از کنیسه های محلات هفت گانهٔ شهر حرکت کرده بهدایت امنای دین بسمت کنیسهٔ سنت ماری ماژور [٤] رفتند و چون اندکی بعد طاعون رفع شد اعتماد مردم به گرگوآر مضاعف گردید .

---

(۱) - Grègoire le Grand. (۲) - Gens Anicia. (۳) - Pape Pélage II.
(٤) - Sainte – Marie – Majeure.

گرگوآر مردی بود پنجاه ساله، کم جثه، نحیف ، بی بنیه، پرکار، با تجربه و کریم النفس. جز خدمتگذار چاکران در گـاه الهی لقبی نپذیرفت لـکن مقام پاپ را بسیار شامخ میدانست و در ظرف چند سال (٦٠٤ ـ ٥٩٠) بـروم و جامعهٔ روحانیت و عالم نصرانیت خدمت بزرگی کرد .

ادارهٔ روم

پاپ گرگوآر که اسقف روم بود ومانند اسلاف خودرعیت امپراطور رومیةالصغری بشمار میرفت درصدد برنیامد ربقهٔ اطـاعت امپراطور را ازگردن برافکند چنانکه بامپراطور با آمال خضوع نامه نوشت رهمه‌جا خودرا « فرمان بردار او » خواند لکن شأن شخصی گرگوآر مقام او را ازاساقفهٔ روم بالاتر برد ودر واقع فرماندهی شهر را بـاو گذاشت. چون ایطالیا در نتیجهٔ هجوم لمبار از هم پـاشید امپراطور اسمی بلارسم گردید و بلاد اغلب سرخود شدند. بنابراین گرگوآر تدبیری بکار برده بروم آذوقه رسانید، وسیلهٔ دفاع فراهم کرد، سربازان را مواجب داد. بادسته های لمبار کـه شهر را تهدید میکـرد وارد مذاکره شد وبا طاعون وقحطی که راحتی را از مردم تیره روز سلب کرده بود جنگید. احسان گرگوآر تمامی نداشت چنانکه هر روز دوازده مسکین را بر سفرهٔ خود اطعام میکرد و بتمام مردم فقیر ومصیبت زده کمك میرسانید و چون می‌شنید که کسی ازگرسنگی درکوچه تلف شده است خودرا مستحق عقوبت دانسته چندین روز نماز جماعت نمیخواند.

جامعهٔ روحانیت روم درتمام عالم نصرانیت ومخصوصاً درایطالیا دارائی بسیار داشت موسوم به « متروکات پطروس » . گرگوآر ادارهٔ اموال مزبور را بعمالـی از اهل علم واگذاشت و باین ترتیب حکومت وی برمردمی از ایطالیا نیز که در خارج حصار شهر روم بودند نفاذ یافت وآن مردم پاپ را بریاست خود شناختند .

این اقدام درحکم نصب اولین سنك قدرت دنیوی پاپ میباشد وگرگوآررا باید بانی این قدرت دانست .

ادارهٔ جامعه روحانیت

گرگوآر که در عمل از تدبیر فرو نمی‌ماند، اعتقادی کامل و ایمانی راسخ داشت وروحانیت را ازهمه‌چیز فراترمیگذاشت. رسائلی که گرگوآر نوشته واصلاحاتی که درنظام امور دینیه بعمل آورد اثرعمده دروضع داخلی روحانیت داشته‌است.

گرگوآر با اینکه مردی باسواد بود داعیهٔ ادب نداشت وحتی خود را مقصر میدانست که خلاف قیاس کرده است بنابراین درآنچه نوشته فقط بتعلیم امنای دین و تقویت ایمان متدینین نظرداشته است. ازدورساله معتبر او آنکه «قانون روحانیت» نام دارد اهل علم رابوظایف خود ارشاد میکند وبرای ادای آن ارائهٔ طریق مینماید. این کتاب درتمام قرون وسطی وجیزه‌ای برای تربیت روحانیون بود. رسالهٔدیگری که «محادثات» نام گرفته روایاتی‌است از معجزات ومکاشفات. دوزخ وبرزخ وبهشت را وصف میکند وحقانیت معادرا منتشرمیسازد.

گرگوآردرصدد برآمد که برای جلب مؤمنین عبادات‌رارونق بدهد وحتی‌ـ الامکان بر شکوه وزیبائی وتأثیر مراسم مذهبی ومخصوصاً تشریفات نماز جماعت بیفزاید. باین لحاظ درموسیقی نمازخانه ترتیل راکه‌معروف بآوازگرگوری میباشد مقررداشت وازآنجاکه درترتیل همه‌باهم بلحن واحدمیخوانند در سامعه اثری‌ازوقار وآرامی میماند. گرگوآر خود سرود میساخت ومدرسه‌ای بجهت‌آواز باز کرد. درین مدرسه هرکس رعایت مقام و لحن را نمیکرد از خود پاپ تعلیمی میخورد. تعلیمی‌مزبور تامدتها بعد باقیمانده.

دعوت

امور دیانت اروپا درین دوره نیز بسیار مغشوش بود. طریقهٔ بدعت‌آمیز آریوس‌بازهوا خواه‌بیشمارداشت بخصوص‌درمیان اقوام جاهله‌ای که درمغرب توطن جسته بودند لکن اقوام جاهلهٔ اروپا هنوز مشرك بودند. گرگوآرکوشید تااین‌هردو گروه رابرگرداندوهمه رادرحوزهٔ روحانیت‌روم در آورد.

قلمرو ویزیگت دراسپانیا مدتها مرکز پیروان طریقه آریوس بشمار میآمداما کمی قبل ازاعتلای گرگوآر شاه آن کشور رکارد[1] این طریقه‌را ترك گفته مجدداً غسل تعمید کرده بود(۵۸۷) . گرگوآر این اقدام پادشاه ویزیگت‌را بامسرت تلقی نمود و باب مکاتبهٔ دوستانه‌را بااو گشود. از آن روزقدرت پاپ در اسپانیا شناخته شد واهل علم آن مملکت ازجانب‌داری اوفرو گذار نکردند .

در ایطالیا قوم لمبار وپادشاه آن آژیلوف طرفدار طریقهٔ آریوس بودنداماملکه تئودلیند[2] که‌ازخانوادهٔ سلطنت‌باویر وکاتولیك متعصب‌بود باگرگوآر یکدل گردید پیروان این طریقه را درکنف حمایت گرفت وپسر ارشد خود راغسل تعمید داد . باین ترتیب مقدمات تبدیل مـذهـب قوم لمبار نیز فراهم شده درحـوالی‌سال ۶۵۰ بانجام رسید .

درگل گرگوآر باملکه بر نهو مکاتبه داشت وبرای او بعضی اشیاء متبرکـه فرستاد وسفارش دعاتی راکـه در استرازی میگشتند بوی کرد ونیز برکندن ریشهٔ عادات شرك را از میان‌قوم فرانك‌ودعوت‌مجمعی رابرای اصلاح رذایل اخلاق اهل‌علم از اوخواست لکن‌اغتشاشاتی که آن اوقات درمملکت فرانك‌درکاربودمانع‌اجرای‌این خواهش گردید .

ازاین گذشته گرگوآر کبیردرجزیرهٔ‌بریطانیانیز که‌سرزمین‌اقوام آنگلوساکسون شده بود دست بکار دعوت اقوام مزبورگردید و چنانکه خواهیم دیـداین اقدام از تمام کارهای اومهمتر وبحال جامعهٔ روحانیت روم نافع ترشد .

II

اقوام انگلوساکسون ـ دعاة انگلوساکسون درخاك ژرمن

اقوام انگلوساکسون در بریطانیا

درآغاز مائهٔ پنجم‌چون‌افواج‌رومی‌بکل باز گشته‌جزیرهٔ بریطانیاراتخلیه‌کردندطوایفی‌ازاقوام‌ژرمن که‌ساکسون وآنگل‌نام داشتند واصلاازناحیهٔ الب[3] برخاسته‌دردریا

(۱) – Reccared. (۲) – Théodelinde (۳) – Elbe

بدزدی پرداخته و از مدتها قبل سواحل دریای شمال را غارت میکردند بآن جزیره حمله آوردند .

طوایط انگل وساکسون دسته دسته مملکت خود را ترك کرده بتسخیر آن جزیرهٔ بزرك همت گماشتند. قوم بریطانیا که سکنهٔ بومی جزیرهٔ مزبور راتشکیل میداد بسختی مقاومت کرد وزد خورد های خونین اتفاق افتاد لکـن عاقبت طوایف نورسیده قسمت هموار جزیره را بحیطهٔتصرف آوردند وآنخطهازآنبعد سرزمین آنگل (انگلستان) نامیده شد. ازنفوس بومی اقوام پیکت[1] و اسکوت[2] کـه نفوذ روم نیز بر آنها اثری نبخشیده بود بکوههای شمالی پس کشیده درآنجانشستوقوم بریطانیا راه گال[3] و کرنوآی[4] را پیش گـرفت ضمناً جمعی از ایشان بهدایت روحانیون خود جلای وطن کرده بسواحل آرموریك[5] واقع درخاك گـل رفته زبان سلت را بآن محل برده بریطانیائی از نو ساختند .

در مائهٔ ششم هفت مملکت کوچك از دودمان آنگلوساکسوندرانگلستان وجود داشت موسوم بممالك هفتگانه از این قرار: درجنوب وسکس[6] سوسکس[7] اسکس[8] وکنت[9] . در مرکز و شمال استانگلی[10] ، مرسی[11] و نور تمبری[12]

حوزهٔروحانیت ایرلند

طوایف آنگل وساکسونواقوام پیکت واسکوتمشرکینی بودند بیخبر از رسوم مدنیت والفت. قوم بریطانیامسیحی بود ومردم ایرلند را کهازنژاد سلت بود بهنصرانیترهبری نمود. رسولی کـه در مائهٔ پنجم برای دعوت اهل ایرلند آمد از امنای روحانیت بریطانیا وموسوم به سن پاتریك[13] بود وهنوز هم مورد ستایش مردم ایرلندمیباشد.

حوزهٔ روحانیت بریطانیا وایرلند درنتیجهٔ هجوم اقوام جاهله جداماندوچندان رابطه ای با پاپ نداشتند ومراسم کهنه و متروك را از دست نداده بودند مثلا عید فصح را روزی میگرفتند که غیر از روز عید فصح حوزهٔ روحانیت روم بود ، امنای

(۱)- Pictes (۲) – Scots (۳) – Galles (٤) – Cornouailles.
(٥)- Armorique. (٦) – Wessex. (۷) – Sussex. (۸) – Essex.
(۹)- Kant. (۱۰)– Estanglie. (۱۱) - Mercie. (۱۲)- Northumbrie.
(۱۳) – Saint Patrick.

دینشان عوض اینکه کمی از فرق سر را بچینند جلوی سر را تماماً میتراشیدند. در مصلاهای چوبی ساده بوضعی سهل و آسان عبادت میکردند. برهبانیت رغبتی تام داشتند ورؤسای دیر را زعیم روحانیت کرده بودند. از مردم متدین و دانشمند بریطانیا وگل وگروهی انبوه هجرت کرده بدیر های ایرلند پناه آوردند ودیرهای مزبور کانون مدنیت وترویج نصرانیت گردید. در مائهٔ ششم دعات پر همت ازمیان رهبان ایرلندی برخاسته‌اند ویکی از ایشان که سن کلمبا [1] نام داشت وازخانوادهٔ سلطنت بود بدعوت اقوام پیکت و اسکوت پرداخت ودر حوالی ۵۸۰ بـانی حوزهٔ روحانیت اسکاتلند گردید. راهب دیگـری سن کلمیان [2] نام در جنگلهای وژ [3] نشسته صومعهٔ لوکزی [4] را بنا نهاد (۵۹۰) و بعد باطراف دریاچهٔ کنستانس [5] رو آورده بدعوت قوم آلامان مشغول شد. شاگرد او سن گال [6] نزدیك همین دریاچه صومعه‌ای ساخت که بعدها شهرت عمده یافت وتنصر قوم آلامان را بتدریج صورت داد.

صوامعی که منشأ آن از ایرلند بود نظامی را بکار می بست سخت‌تر از نظام سن بنوآ زیرااهل آن مدام باید به‌توبه وانابه وروزه وانواع ریاضات مشغول باشند وبمختصر قصوری مستحق عقوبت شده چوب میخوردند.

تنصر اقوام آنگل و ساکسون

قوم بریطا نیا ومردم ایرلند چون چشم دید طوایف آنگل وساکسون را نداشتند بدعوت آنها اقبالی نکرده‌میگفتند: « نمیخواهیم در بهشت هم باز چشممان بایشان بیفتد» لذا طوایف مزبور تا اواخر مائه ششم مشرك ماندند و فقط پاپ گرگوآر برای دعوت آنهـا دامن همت بکمر زد.

بنا بروایت بد [7] گرگوآر موقعی که هنوز پارسائی عزلت گزین بیش نبودنقشه میریخت که طوایف مزبور را بدین مسیح درآورد باین‌معنی که «روزی درشهرروم در میان ازدحام جمعیت دیـد جوانانی سفید رو و زیبا گیسو و ملیح را بغلامی

(۱)- Saint Colomba· (۲) – Saint Colomban· (۳) -Vosges· (٤)- Luxeuil·
(٥)– Constance· (٦) – Saint Gall- (۷) – Bède·

میفروشند. پرسید این جوانان از کدام کشورند. باو گفتند از جزیره بریطانیا میآیند ... و مشرك هستند. گرگوآر آهی برآورد گفت چه مصیبتی است که مردمی باین سفیدی پیرو عفریت ظلمت‌شده‌اند. آنگاه خواست نام جماعت رابداند وچون شنید که آنها را انگل[1] میخوانند گفت نیکو اسمی برایشان نهاده‌اند زیرا این ملت چهرهٔ فرشته دارد وساخته‌شده تا دربهشت با ملائکه محشور بشود. بعد پرسید در کدام ولایت بدنیا آمده‌اند؟ گفتند دردئیرا[2]. گرگوآر گفت چه‌به ازاین که از خشم خداوند (دایرا) رهائی یافته برحمت مسیح مخصوص آمده‌اند. پادشاه آن ولایت چه نام دارد؟ جواب‌دادند آئلا[3] گرگوآر گفت: «آله‌لوئیا[4] مردم این‌رولایت بایدبحمد و ثنای خداوند پروردگار بپردازند ....».

گرگوآر در۵۹٦ هیئتی‌ازدعات مرکب از چهل راهب بریاست اگوستن نام بانگلستان فرستاد. از آنجا که طوایف آنگل وساکسون مشرکینی زمخت بودند وداستانهای سهمناك بسیار ازایشان نقل مینمودند اگوستن دودل شد ونزدیك بود در راه بماند لکن چون پاپ او را تشویق مینمود عاقبت بانگلستان پیاده شد. کنت[5] پادشاه مملکت که تازه شاهزاده خانمی کاتولیك را از قوم‌فرانك بزنی خواسته بود از او پذیرائی شایانی کرد. اگوستن درپایتخت مملکت کانتوربری[6] قرارگرفت ودر نمازخانه رومی کهنه‌ای بعبادت پرداخت. کم‌کم بسیاری‌را نصرانی‌کرد وبالاخره‌خود پادشاه رانیز بدین‌مسیح آورد. پاپ ازاین پیشرفت بوجد آمده دعاة دیگری با دستور عاقلانه نزداگوستن فرستاد.

بنابروایت ـ بد گرگوآر سفارش‌میکرد که با عادات‌مشرکین‌بسختی برخورد ننماید ومیگفت: «نظر مرا در باب قوم آنگل به اگوستن برسانید. باید مراقب بودکه‌بتخانه‌های این قوم ویران نشود بلکه فقط بتها را باید شکست وآب متبرکه برآن پاشید ودر آنجا محراب ساخت واشیاء متبرکه گذاشت. اگر بت‌خانه خوب

(۱) ـ درالسنه ملل‌فرنگ ریشه این‌کلمه فرشته نیزمعنی‌میدهد. (۲) – Déïra.

(۳) – Aella. (٤) – Alleluia. (٥) - Kant. (٦) – Caniorbéry.

ساخته شده عوض اینکه معبد شیطان باشد باید خاص خداوند حقیقی گردد و همینکه مردم دیدند معابد قدیمه‌ای که با آن انس داشتند خراب نشده با رغبتی بیشتر برای پرستش خداوند بآنجا میروند. چون در آن مملکت رسمی شده که بجهت شیاطین گاو ذبح کنند این عادت را باید در مناسك نصرانیت بکار برد مثلا روزیکه معابد به پیشگاه خداوندی عرضه میشود و در ایام متبرکه شهدائی که ودایعی از ایشان در آنجا هست اطراف نمازخانه را باید ازشاخ و برك زینت کنند ... و حیوانات راعوض شیطان بدرگاه رحمن قربان نمایند و از نعم الهی شکر خداوند رزاق را بگویند ... زیرا محال است که مردم زمخت را بتوان بکلی تغییر داد. هرگاه کسی بخواهد بسرکوهی برسد قدم بقدم بالا میرود و راه را بجست وخیز نمی‌پیماید ».

سکنه ایرلند وجامعه روحانیت روم

جامعه‌روحانیت‌انگلستان بسر پرستی‌پاپ واقدام‌نمایندهٔ او اگوستن ساخته شد.اگوستن سعی‌داشت که‌بااهل‌علم قوم بریتانیا و مردم ایرلند نیز رابطه پیدا کند و آنهارا مطیع‌خود سازداما چون‌اساقفهٔ بریتانیابرای‌مشورت‌نزد وی آمدند اگوستن پیش پای ایشان برنخاست و اساقفه مزبور از این معامله که با زیردست میشودرنجیده حاضر نشدندکه مناسك قدیمی خودرا ترك کنند واکوستن را بر خود رئیس بدانند لذا در میان این دو دسته از روخانیون رقابت سختی در گرفت و اهل علم بریطانیا و ایرلند برای شکستن بازار دعاة روم نفرتی را که از طوایف آنگل و ساکسون بدل داشتند فراموش کرده مشغول دعوت ایشان گردیدند و جهدکردند که علی رغم حریف گروه بیشتری از طوایف مزبور را بطریقه خود بیاورند . عاقبت کار این غیرت ببغض و کینه رسید چنانکه هرگاه امنای روحانیت بریطانیا تصادفاً پس از همکاران رومی خود بر سر سفره‌ای بخوردن می نشستند قبلا کلیه مایلزم سفره را با آتش تطهیر میکردند . بالاخره راهبی آنگلوساکسون موسوم به اوئیلفرید [۱] که فدوی جامعه روحانیت روم بوده و چهار بار بروم سفر

(۱) – Wilfrid.

کرده بود ضربت قاطعی بحریف وارد آورد باین معنی که چون در ٦٦٤ بناشد روز عید فصح را معین کنند اوئیلفرید را بدربار پادشاه نورتمبری موسوم به اسوئین [۱] خوانده بمباحثهٔ رسمی با کلمان اسقف جامعهٔ بریطانیا دعوت کردند و اوئیلفرید رقیب را مجاب کرد.

چنانکه بد روایت میکنند کلمان بگفتهٔ سن کلمبا استناد می‌جست واوئیلفرید در جواب او بقول پطروس استشهاد میکرد . ضمناً اوئیلفرید گفت : « بر فرض که کلمبا بواسطهٔ پرهیزکاری وتقوای خود توانا واز اولیاءالله باشد، چگونه‌میتوان اورا بر آن سعیدی فضیلت نهاد که در میان حواریون بر همه سر بود و خداوند باو فرمود : « تو پطروس نام داری ومن دین خود را بر این سنك می نشانم . ابواب جهنم راراهی بر آن نخواهد بود ومن مقالید بهشت را به تو میسپارم»؛ باینجا که رسید شاه از کلمان پرسید آیا حقیقت دارد که‌خداوند به‌پطروس‌چنین‌فرموده؟ کلمان گفت آری ای پادشاه .

ـ آیا میتوانید ارائه بدهید که کلمبا هم قدرتی هم سنك توانائی اعطا شده است ؟

ـ نه .

ـ آیا قبول داری که این کلام‌در شأن‌پطروس آمده ومقالیدبهشت‌راخداوند باو سپرده؟

ـ آری.

آنگاه پادشاه مباحثه را چنین ختم کرد: من‌بشما میگویم که‌چون کلیدبهشت سپرده باو است من مایل نیستم در هیچ امری خلاف قول او بکنم بلکه میخواهم تا می‌توانم بفرمان‌اوباشم تا وقتی به‌بهشت میرسم آنکه کلیدآنرادردست داردبمن پشت نکند درصورتیکه کس دیگری هم نیست که‌در را بروی من بگشاید ».

از آن ببعدطریقهٔ بریطانیا ازاعتبار افتاد وروز بروز از جلوی طریقهٔ کاتولیك عقب کشید .

(۱) – Oswin.

جامعه روحانیت انگلوساکسون:

جامعهٔ روحانیت آنگلوساکسون چون شالوده‌اش بدست دعات رومی ودر واقع بدست خود پاپ ریخته‌شده بودمدتی متمادی بهمان قرار باقی مانده علاقهٔ محکمی باروم داشت . گروه بیشماری از اهل علم و عوام‌الناس از انگلستان بزیارت روم میرفتند و حتی یـك پادشاه ساکسون ایام آخر عمر خودرا در صومعهٔ روم گذرانید (٦٨٩) .

مردم آنگلوساکسون چون در روم میماندند بذوق مدنیت رومخو میگرفتند واز آنجا نسخ خطی‌بزبان یونانی ورومی باخود آورده باشتیاق تمام مطالعه کرده وبا مرکب الوان نسخه‌های مذهب از آن بـر میداشتند چنانکـه در مائهٔ هفتم و هشتم صوامع آنگلوساکسون حال سابق دیرهای ایرلند را پیدا کرده کانون علم و مطالعات ادبی مغرب شد.

فاضل ترین مرد این دوره راهبی بود از نورتمبری پیرو نظام سن‌بنوا[1] موسوم به بِد وملقب به محتشم (٧٣٥ - ٦٧٣)

بد میگفت : « من عمر خود رادردیر واحد گذرانده وبدقت تمام‌نظام‌جمعیت خود ووظایف دیانتی را مراعات کرده‌ام . لذت دائم من این بود کـه تمریـن کنم با دیگران را تعلیم بدهم یا بنویسم » فی‌الحقیقه بد رسایل عدیده در باب کتاب مقدس و صرف و نحو و معانی و بیان و طب و جغرافیا و علم طبیعی و غیره نوشته و در حقیقت مجموعه ای از علوم عصر خود ترتیب داده است ولی مهمترین نوشتهٔ او که امروز بیشتر مورد تمجید میباشد « تاریخ روحانیت ملت انگلیس » است و بد دراین رساله شرح میدهد که اقوام آنگلوساکسون چگونه بدین مسیح در آمدند.

صیت رهبان نورتمبری بآنجا رسید که نیم‌مائه‌بعد شارلمانی برای احیاءدروس ادبی درگل ناچار شد بذیل عنایت انهـا متوسل شود و آلکوئین[2] که در این کار کمك عمده بوی کرد در سال ٧٣٥ یعنی سال مرگ بد محتشم در یرك[3] متولـد شده بود .

(١) ـ تمام صوامع انگلستان نظام سن بنوارا اختیارکرده بودند .

(٢) - Alcuin.

(٣) - York.

دعاة آنگلو ساکسون
سن بنیفاس

درین دوره جامعهٔ روحانیت آنگلوساکسون هم درمعرفت و هم درمجاهدت برای انتشارنصرانیت بر سایر جوامع سبقت داشت و چون در فدویت و اطاعت بپاپ نیز از همه جلو بود بیش از دیگران مؤید بسط قدرت پاپ درمغرب گردیدواین نکته‌ازتاریخ‌سن بنیفاس که معاصر بدبوده‌و برسالت‌بخاك ژومن‌رفته‌برمیآید.

سن بنیفاس‌که در اوایل اوئینفرید[1] نام داشت و از بزرگ زادگان ساکسون بود در حوالی ٦٨٠ بدنیا آمده و در دیری تربیت یافت و راهب شد ولی بدرس و بحث قناعت نکرد و بخیال افتاد که بدعوت مشرکین بپردازد و آنها را مطیع جامعهٔ روحانیت روم سازد زیراجامعهٔ مزبور را بسیار محترم میشمرد . مکرر سفر روم‌کرد و مدام برای پاپ مکتوب میفرستاد و از او رأی میخواست و دستور میگرفت .

بنیفاس که اسقف و رسولی مقدس بود چنـانکه خود مینویسددر ٧٢٢ سوگند ذیل را بجهت پاپ یادکرد : « اینجانب بنیفاس که بلطف الهی اسقف هستم . . . . . سوگند یاد میکنم که بر ضد وحدت دیانت مشترك و جامع قدمی بر ندارم بلکه ایمان و عصمت و غـیرت خود را در راه تو ، ای پطروس سعید ، و دیانت تو صرف کنم . . . و کذالك در راه خـلیفهٔ تو . اگر از امنای دین کسانـی را بشناسم کـه بر خلاف نظام‌قدیم پاپ عمل‌میکنند با آنها یگانه نمیشوم و مراوده نمیکنم‌بلکه‌اگر بتوانم ایشان را از آن کار باز میدارم و الا با نهایت فدویت فی‌الفور صاحب‌اختیار خود پاپ را خبر میکنم » .

بنیفاس چندین سال از عمر خود را در میان طوایف هس[2] و تورنژ که از کلیهٔ اقوام ژرمن زمخت‌تر بود گذرانید و قبل از هر کار درخت بلوطی را که مخصوص یکی ازارباب انواع بود انداحته باچوب آن مصلائی بنام پطروس بساخت و چنانکه قسم یاد کرده بود با عـادات مشرکین و مناسکی کـه دعاة ایرلندی درآلامانی[3] (جنوب خاك ژومن) منتشرکرده بودند در افتاد بطوریکه جامعهٔ روحانیت ژرمن

---

(١) – Winfrid. (٢) – Hesse. (٣) - بصفحه «٨٦» رجوع شود .

چون بهمت او تشکیل یافت مطیع پاپ گردید و سن بنیفاس در ۷۰۸ بلقب خلیفه سرافراز شد .

شأن بنیفاس بآن پایه رسید که پیشکاران ملوك فرانسه پین [۱] و کارلمان [۲] چون دیدند در جامعهٔ روحانیتشان عادات و رسوم از راه خود منحرف گردیده و بسیاری از مردمان ناشایسته امین دیانت شده‌اند سن بنیفاس را مامور احیای آن کردند . بنیفاس از ۷۴۲ تا ۷۴۷ باینکار مشغول شد و بر چندین مجمع ریاست کرد تا عاقبت نظم را برقرار نمود و در مقابل هیچگونه مقاومتی عقب نکشید و کلیهٔ اساقفهٔ فرانك را واداشت برای پاپ سوگند اطاعت یاد کردند . از آن پس بنیفاس که هفتادسال متجاوز داشت به فریز [۳] « هلند امروزی » رفت تا مشرکین آنجا را هم دعوت کند ولی در ۷۵۵ بدست ایشان بشهادت رسید .

مقام پاپ درمغرب باین ترتیب کاری که اساس آنرا گرگوآرکبیر ریخته بود درنیمهٔ مائهٔ هشتم تقریباً خاتمه یافت باین معنی که از جنبهٔ مذهبی نه فقط تمام مردم مغرب و خاك ژرمن « باستثنای قوم ساکسون » نصرانی شده بودند بلکه حوزه‌های مختلفهٔ روحانیت نیز عموماً باطاعت پاپ درآمدند واین نتیجه اساساً از پشتکار جامعهٔ دیانت آنگلوساکسون عایدگردید که گرگوآرکبیر بناکرده بود . از جنبهٔ سیاست نیز روم و مقام پاپ جز به بند باریکی با امپراطوری رومیهٔ الصغری بستگی نداشت واین بند هم بکمك خاندان شارل برید . امادراینکار نیز جامعهٔ روحانیت آنگلوساکسون که یاور وفادار پاپ شمرده میشد ذیدخل بود زیرا اقدام سن بنیفاس درگل زمینه را برای عقد اتحادی فیما بین دولت فرانك و جامعه روخانیت روم صاف کرد .

---

(۱) – Pépin. (۲) – Carloman. (۳) – Frise.

فصل ششم [1]

حضرت محمد ص ـ دولت عرب

حضرت محمد ص (٦٣٢ ـ ٥٧١)که عرب مکی بود در آغاز مائه هفتم برسالت مبعوث گردید ودعوتش درزمانی قلیل دنیاگیر شد . قرآن کریم مجموع احکامی است که بر زبان حضرت محمد ص جاری شده .

عرب چون اسلام آورد بنای جنك باکفار را گذاشت و چیزی نگذشت که دولت بزرگی تشکیل داده قلمرو خود را از هند تا اسپانیا بسط داد . جنك پواتیه [2] « ۷۳۲ » جلوی پیشرفت عرب را در مغرب گرفت .

در قلمرو عرب مدنیتی مجلل و ظریف که بالخاصه از تمدن بیزانس و ایران مایه گرفته بود انبساط یافت و بسر حد کمال وجلال رسید . مرکز عمدهٔ این مدنیت در مشرق زمین دمشق و بغداد بود ، در مصر قاهره و در اسپانیا قرطبه .

اهمیت تاریخ اسلام

در قارهٔ آسیا که عموم ادیان بزرك دنیا در آنجا ریشه گرفته است در اوائل مائه هفتم دین جدیدی پا بعرصه وجود نهاد موسوم به اسلام . این دین قسمت عمدهٔ افریقا و آسیا را فرا گرفت و در اروپا نیز نفوذ یافت . جنگ صلیب که بزرگترین وطولانی ترین جنگهای قرون وسطی است بیشتر در نتیجه انتشار اسلام بوقوع پیوست . دنبالهٔ پیشرفت اسلام هنوز قطع نشده چنانکه امروز هم ملل و نحل متنوعه بیش ازهردین باسلام اقبال دارند بخصوص در چین و هند و سودان . عدهٔ مسلمانان را بطور تقریب متجاوز از پانصد و بیست کرور نوشته‌اند . این نکات همه کس را بدقت در مبادی این دین میخواند . مخصوصاً مافرانسویان که بمناسبت مستعمرات مسلمان‌نشین

---

(۱) ـ توضیح ازطرف کمیسیون معارف
شرحی که راجع باسلام نوشته شده عین ترجمه قسمتی است که درکتاب آلبرماله فرانسوی مندرج است ولی چون ممکن است که ازجهت اختصاراین قسمت کتاب آلبرماله کافی برای نمایاندن روح اسلام نباشد کمیسیون در نظردارد کتابی جداگانه راجع بتاریخ اسلام ترجمه وبطبع برساند .

(۲) - Poitiers.

دولت فرانسه علاقهٔ تام باین ملت داریم و دولت ما خود را یکی از دول معظمهٔ اسلامی میشمارد ،

از این گذشته پیشرفت اسلام در قرون وسطی موجب انتشار تمدنی درخشان و تکمیل فنونی شگفت انگیز شده است:

بنیان اسلام - حضرت محمد ص

عربستان

اسلام در عربستان بوجود آمد.

در میان سه شبه جزیرهٔ جنوب آسیا عربستان از سایرین جسیم‌تر است و در مغرب دو شبه جزیرهٔ دیگر قرار گرفته . بنا بر این عربستان در مرکز دنیای قدیم و سر چهار راه خطوطی واقع شده که آسیا را بافریقا ربط داده و بحر الروم را بوسیله دریای قلزم باوقیانوس هند متصل میکند . عربستان فلاتی‌است مرتفع ، در حاشیه آن بموزات ساحل کوه هائی دیده میشودبلندی کوه سون‌پاریس ارتفاع عربستان و صحرای افریقا از سطح دریا بیك میزان است :

عربستان درست درمنطقه استوائی افتاده و کمتر مملکتی تا این درجه گرم‌میباشد ساحل عربستان چون کمی باران دارد بیشتر حاصل داده و یمن نام گرفته یعنی عربستان با برکت . ازیمن قهوه و کندر میآورند . حجاز ناحیه‌ایست شن زار ولی بواسطه بریدگیهای خود بداخل شبه جزیره دسترسی دارد . قسمت اعظم سکنهٔ عربستان در ساحل جمع شده بلادی از قبیل مکه و مدینه ساخته اند .

کوهها مانع است که باران بداخل شبه‌جزیره برسد وباین لحاظ تقریبا تمام‌فلات عربستان قفر است : عربستان شش برابر فرانسه خاك دارد ولی فقط شش‌یك آن‌قابل سکونت‌میباشد . در وسط صحرای قفر و شن‌زار واحات چندی وجود دارد ونفوسی که در آن سکنی گرفتهٔ اند شبانانی صحراگرد و غارتگرند . عدهٔ سکنهٔعربستان راامروز از هشت الی ده‌کرور نوشته‌اند وقطعاً درمائه هفتم هم ازاین‌بیشتر نبوده‌است

عرب

عرب از بنی سام (شاخه‌ای از نژاد سفید) و از اقارب قوم عبری میباشند . روایات عرب در باب این خویشی با شروح

توریهٔ مطابقت دارد زیرا عرب خود را از اعقاب اسمعیل (پسر ابراهیم و هاجر) وبرادر اسحق میداند .

عرب اصیل شکیل است باینمعنی که صورت متناسب دارد و رنك سبزهٔتیره و پیشانی بلند وبینی قلمی وچشم مشکی و براق و اغلب ریشی سیاه دائرهٔ عارضش را گرفته . عرب میانه بالا و فراخ سینه و قوی بنیه است . پوشاك عرب پیراهنی است که باکمر بتن میچسبد و عبائی حله مانند که روی آن میکشد . عرب دستار بسر میگذارد و آن پارچه ای است که بسر انداختهبالای پیشانی با ریسمانیمیبندد. لباس و دستار حضرت محمد ص ومعاصرین او همین بوده است.

در کل عرب آثار جهالت وملکاتجوانمردی بوضع شگفت آوری سرشتهبود، مثلا چون تولد دختر را مصیبت میدانست دختر تازه مولود خود را زنده بگور میکرد اما هنگام قتال بمبارز بی اسلحهٔ خود نیزه میداد ، آئین میهمان نوازی و وفای بعهد را وحی منزل میشمرد ، در رشادت فرو نمیماند ، بغارتگری ولع داشت وبحدی مشتاق شعر بود که مانند مردم یونان هر سال مسابقهٔ ادبی ترتیب میداد و مادامیکه مسابقه دائر بود جنك و جدال را موقوف میداشت .

عرب علایق خانوادگی را بشدت مراعات میکرد چنانکه هرگاه بیکی وهنی میرسید انتقام را همه برخود واجب میدانستند و مانند اقوام ژرمن دیه نیز داشتند ودیه امروز هم در تونس معمول میباشد .

کعبه عرب در تحت یك لوا نیامده بلکه منقسم بقبایل مستقلیبودو از این قبایل بعضی اهلحضارةو بعضی اهلبداوة بودندمعذالك این قبایل متشتته معبد مشترکی داشتند موسوم به کعبه .

کعبه در گردنهای از حجاز قرار گرفته و تقریباً پانزده فرسنك تا دریای قلزم فاصله دارد . کعبه معبدی است مکعب ببلندی ده ذرع و پهنای دوازده ذرع وامروز پردهٔ سیاهی ابریشمین بر آن کشیده اند . کعبه در وسط مسجد الحرام

واقع شده ودر داخل آن حجرالاسود قرار دارد که آنرا نقره گرفته اند. نزدیك کعبه چشمه ایست موسوم به زمزم. چنانکه روایت کرده‌اند این چشمه راجبرئیل بیرون آورده تا اسمعیل و هاجر که راه را در بیابان گم کرده بودند سیراب‌شوندو حجرالاسود را نیزبجای بالین بجهت ایشان آورده‌است. این‌سنك ابتداسفیدبوده وبعد بواسطهٔ گناهان مردم سیاه شده است. قبایل عرب بتهای خودرا نیز در کعبه گذاشته بودند. عدهٔ این بت ها بسیصد میرسید و هر سال عرب بزیارت آن میآمد. در اواسط مائه پنجم میلادی قبیلهٔ قریش که سدانت کعبه را داشت در اطراف کعبه شهر مکه را ساخت.

از فلسطین قبایل عدیده آمده در حجاز اقامت نمودند و بسیاری از عرب (مخصوصا در یمن) بدین‌یهود در آمدند. دین نصاری هم که‌از شام وحبشه‌بعربستان سرایت کرده بود پیروانی داشت وحتی ازاقارب حضرت محمدص نیز یکی‌نصرانی بود[1]. شمایل ابراهیم ومسیح هم در میان بتهای کعبه دیده میشد.

حضرت محمد ص چنانکه روایت کرده‌اندحضرت‌محمدص‌در۵۷۱میلادی قدم بعرصهٔوجودنهاد واین درست موقعی‌بود که‌فرزندان کلویس برگل سلطنت میکردند وآنکه بعد ها پاپ‌گرگوآر کبیرشد درشهر روم حکومت داشت. حضرت محمد ص از قبیلهٔ بانفوذ قریش بود لکن در شش‌سالگی یتیم ماندوازپدر نیز جزشش‌شتر ویك‌غلام‌چیزی بارث‌نبرد لذاچندی‌بشبانی گذرانید و پس ازآن بکاری که خدیجه بوی محول نمود پرداخت. خدیجه از خویشاوندان با مکنت حضرت محمدص بود وکار حمل ونقل داشت وحضرت‌درراه‌سالاری‌قوافل او میکرد. خدیجه که بیوه زن وپانزده سال از حضرت محمدص بزرگتر بودبزوجیت او درآمد. از آن ببعد حضرت بیشتر اوقات خود را بانزوا و فکرت گذراند تا در چهل سالگی جبرئیل بر او ظاهر شده‌گفت: «**بخوان بنام پروردگار خود**» حضرت شك داشت که آیا سر وکارش بافرشته است یا با جن وازاین‌جهت بوحشت افتاده خواست خود را بکشد. اما خدیجه اورا آرام کرد. آنگاه‌جبرئیل نازل

---

[1] معلوم نشد چه کسی منظور مؤلف بوده است (مترجم).

شد گفت « ای محمد تو پیغمبر خدائی و من جبرئیلم»

پس از چندی بازوحی و مکاشفات تجدید شد و از آن موقع حضرت مبعوث برسالت گردید.

هجرت

حضرت مـردم را بپرستش خـدای یگانه و تسلیم بمشیت او دعوت کرد (٦١٠). ایـن دعـوت در ظرف چند سـال اول پیشرفتی نداشت و فقط عده قلیلی کـه رویهمرفته به ٥٢ نفر میرسید اسلام آوردند ودر میان ایشان زوجهٔ حضرت، خدیجه وپسرعمش علی ودوستانش عثمان و ابوبکر زود تر از دیگران مسلمـان شدند. عمر کـه مردی رزم آزمـا و پر حمیت بود در ٦١٥ بمسلمانان پیوست.

با این وصف از آنجا که کاردین تازه عاقبت بشکستن بتها منجر میشد قبیلهٔ قریش مضطرب گـردیده عموی حضـرت را بملامت او فرستاد حضرت جـواب داد: « اگر خورشید را در جانب راست و ماه را در جـانب چپ من قرار دهید که مرا برگرداند تا خدا مرا از این عزم باز ندارد من از این کار دست نمیکشم».

بـالاخره کفار حضرت را مورد طعن و ناسزا قرار داده بقتل تهدیدکـردند و حضرت در ٦٢٢ به یثرب کـه از آن ببعد مدینه نام گرفت هجرت نمود و این سال مبدأ تاریخ مسلمانان گردید

حضرت محمد ص در مدینه

علت هجرت حضرت بمدینه یکی رقابت آن شهر بامکه بودودیگر وجود یهود در آنجا که زمینهرابرای ترویج عقیدهٔ وحدانیت خداحاضر کرده بودند.

در مدینه حضرت هوا خواه بسیار پیدا کـرده، مسجدی ساخته، دین تازه را قوامی داده، جهـاد با کفـارراواجب شمرد. جنگـ بدراز کشید و حتی یکبـار حضرت در اوحد شکست خورده زخـم برداشت(٦٢٥) ولی بعد ظفریافت و چندین قبیله بوی پیوست. عـاقبت‌الامر حضرت در ٦٣٠ با چندین هـزار مجاهد فی‌سبیل‌الله بقهر وغلبه وارد مـکه شده بکعبه رفت وباحترام‌بحجرالاسود نزدیک شد لکن بتها

را سرنگون کرده شکست .

دو سال بعد از این واقعه حضرت رحلت نمود . قبل از رحلت دین اسلام در تمام عربستان کلا منتشر گردیده وحدت قوم عرب راایجاد کرده بود .

بنا به روایت ابوالفدا حضرت دراوان مرض و کمی قبل‌ازرحلت خود ببازوی دو نفرازصحابه تکیه‌کرده وبمسجد رفت وبمنبرموعظه‌بر آمدوپس‌ازحمد باری‌گفت: «ای مردم، اگرپشت‌کسی ازدست من‌صدمه‌دیده‌پشت من‌حاضراست،بیاید تلافی‌کند . اگر بکسی ناسزائی گفته ام بمن ناسزا بگوید . اگرمال‌کسی راگرفته‌ام بیاید باز بستاند و نترسد از اینکه طرف کینه من بشود زیرا در جبلت من کینه نیست» آنگاه بزیر آمده نماز ظهر را گذاشت وباز بمنبر موعظه بر شد . دراین اثنا مردی آمده سه درهم از او مطالبه کرد ، حضرت سه‌درهم داده گفت : «خجالت‌دنیا آسانتر از خجالت‌آخرت است» سپس بکسانی که درجنگ احددرر کاب‌اوجنگیده بودند دعاکرده بجهت ایشان طلب مغفرت نموده وگفت : « خداوند بنده خود را بانتخاب نعم دنیا یاعقبی مخیر کرده ومحمد نعم اخروی را برگزیده است » . بااین کلمات ابوبکر گریست وگفت « افسوس که نمتوانیم سلامت ترا بقربانی جان خود بخریم ».

قرآن اصول دین‌حضرت محمد ص‌در قرآن‌است . موقعیکه حضرت محمدص‌بیان احکام‌میفرمود پیروان‌آن‌حضرت با عجله کلمات او را بر اوراق نخل یاکت گوسفند یا سنگ مینوشتند . بعد از رحلت حضرت ص زید که سمت کاتبی حضرت را داشت قطعات مزبوره را جمع آورد واز این مجموع قرآن بدست آمد .

قرآن ۱۱۴ سوره دارد[۱] وهر سوره مرکب از چندین آیه است درتقدیم وتأخیر سور رعایت ترتیب مخصوصی نشده وفقط میتوان گفت که درازی وکوتاهی آن تا حدی در این امر دخیل بوده است زیرا کوتاه ترین سوره‌را در آخر قرآن گذاشته‌اند .

---

(۱) ـ مؤلف عدد سور قرآن را اشتباهاً ۱۱۶ قیدکرده است (مترجم) .

کتاب مقدس نصاری فقط مشتمل بر اصول احکام و تاریخ مذهبی میباشد در صورتیکه مسلمانان مقام قرآن را از این بالاتر دانسته معتقدند که قرآن حاوی علوم اولین و آخرین است و دارندهٔ آن از کتب دیگر بی نیاز میباشد. امروز هم درتمام ممالك مسلمان قرآن مبنای قضا و مأخذ عبادات شمرده میشود و در واقع حکم انجیلی دارد که مجموعه‌ای هم از قوانین بر آن بیفزایند.

اصول دین اسلام

اصل اصیل دین اسلام این عبارت است: خدا یکی‌است و محمد ص رسول اواست. نیست‌خدائی بجز خدا. آفرینندهٔ هرچیز خداست. خدا احکم الحاکمین است. ملائك بسیار در فرمان اویند. شیطان رجیم که یکی از ملائکه بود و ازفرط غرور راندهٔ درگاه شد در پست ترین مرتبه جای دارد و شیاطین بسیار فرمان پذیر اویند. علما و متکلمین اسلام بعد ها تعلیم دادند که‌خداوند قبلا سرنوشت هرکس رامعین‌میکند ومشیت او تغییر ناپذیر است، این را طریقهٔ جبر گویند. خدا مردمانرا بوسیلهٔ پیغمبران هدایت میکند، ابراهیم وموسی وعیسی (که بنحو خارق العاده تولدیافت) پیغمبرند وهریك بهری از حقیقت را آشکار کرده‌اند. محمد ص خاتم ابنیاء و اعظم آنها است و در روز قیامت که زمین سخت بلرزه خواهد افتاد و کوهها مانند پشم ملون از جای خود کنده خواهند گشت مردمان زنده خواهند شد، اشرار و کفار بجهنم رانده و مومنین و اخیار ببهشت خوانده میشوند. در سوره واقعه قرآن اوصاف روز قیامت مسطور است: «پس یاران دست راست (یاران دست راست »
« کیانند؟)آنانکه مقربان خدایند دربوستان پر نعمت برسریر های زرنگارو گوهر»
« نشان‌دربرابریکدیگر تکیه خواهند زد. پیرامون آنان‌پسرانی که‌همیشه جوانند»
«باصراحی ها وابریق ها و جامهای پراز شراب صافی بگردش در میآیند. هر میوه »
« که بخواهند و گوشت هر مرغی که آرزو دارند اختیار میکنند. درآنجا نه‌سخن

«بیهوده میشنوند نه کلامی که موجب گناه باشد، گفتارها سراسر درود است و »
« سلام. یاران دست راست (یاران دست راست کیانند؟) در زیر درخت سدربی »
« خار و درخت مورد بهم پیچیده و زیر سایه های بلند و کنار آب جاری و میوه »
« بسیاری که نه‌چیده شده و نه دور است و بربستر های بلند قرار خواهند گرفت »
« ویاران دست چپ (یاران دست چپ کیانند؟) در معرض بادهای گرم و مهلك »
« و آبهای جوشان و درسایهٔ دود سیاه واقع میشوند. شما ای گمراهان وتکذیب »
«کنندگان مانند شتران آب جوشان خواهید نوشید »

کسانی‌شایسته بهشتند که به یکتائی خداورسالت محمدص‌ا یمان‌داشته‌واعمال چهارگانه را که از ارکان دین اسلام محسوب است‌بجای آورند: ۱ ـ روزی‌پنج‌بار نماز گذاشته و قبل از نماز وضو بسازند ۲ ـ هرسالی یکماه رمضان را تا غروب آفتاب روزه بدارند. ۳ ـ لااقل یکبار در مدت عمر بطواف کعبه بروند. ٤ـ مستحقین را صدقات فراوان بدهند.

در مواردبسیار قرآن مجید مسلمانان‌را باحسان وانفاق‌امرمیدهد منجمله‌در سورهٔ دوم: « ای مومنین از هر چیز پاکیزه که کسب کرده اید و از هر ثمری »
«که ما اززمین برای شمابیرون‌فرستاده‌ایم آنچه رانیکوتر است انفاق کنید نه‌اینکه»
« بدترین را ببخشید. هرچه‌بذل وانفاق‌و نذر کنید خدا ازآن آگاه‌است‌ومردمان»
«ظالم را یاوری نیست. اگر آن صدقه‌هارا آشکار کنید خوب است و اگر نهانی »
« بفقرا بدهید نیکوتر است. چه‌گناهان شمارا می زداید وخدا اعمال شمارامیداند»
« (آیهٔ ٢٦٩ و آیهٔ ٢٧٣) ». « نیکوکاری وتقوی نه‌آنست که روی خودرابجانب»
« مشرق ومغرب بگردانید. تقوی ایمان داشتن بخدا و روز بازپسین و فرشتگان و »
« کتاب وپیغمبران است. تقوی بذل مال است در راه دوستی خدا بخویشاوندان و »
«یتیمان ودرویشان وراه نشینان وخواهندگان. تقوی آزاد کردن بندگان و اقامهٔ »

« نماز واداء زکوة ووفای بعهد وشکیبائی درمحنت وصبر در آفات و پایداری در »
«کـار زار است . چنین کسانی راستگوی و متقی هستند (سورهٔ [۲] ، آیهٔ ۱۷۲) » .

مسلمانان باید بایکدیگر برطریق‌مـردمی و انصاف بروند زیرا که برادرند . کسانی‌که درجهاد در راه دین کشته شوند ببهشت خواهند رفت .

«چون بکافران میرسید آنانرا گردن بزنید چندانکه کشتاری‌عظیم شود،پس»
« اسیران را سخت بربندید ، آنگاه پس ازجنك بر آنان منت نهاده آزادشان کنید»
«یافدیه بستانید و رهائی بخشید . کـار چنین است و اگر خدا میخواست خود »
«بر آنان‌نصرت‌میبافت‌لکن مشیت او براین است که‌شمارا بوسیله‌یکدیگر بیازماید.»
آنانکه در راه خدا کشته شده اند خدا اجر اعمالشان را باطل نمیکند . بزودی »
« آنانرا راهنمائی وکارشانرا اصلاح خواهد کرد و دربهشتی که‌برای آنان تعریف»
« نموده داخل خواهد فرمود (قرآن ، سورهٔ۴۷ ، آیهٔ ٤ ـ ۷)» .

قرآن مشتمل بردستورهائی از اخلاق عملی وصحی نیز هست چنانکه عربرا از قتل دختران خود بازداشته وشراب وقمار راکه از اعمال شیطان‌است منع‌نموده .

مشخصات اسلام اسلام ازاین‌جهت که‌شریعتی‌سهل‌وساده‌است‌ازسایرادیان متمایز شده وبسرعت‌انتشاریافته‌است‌زیرادرك احکام و انجام عبادات آن ازفرط سادگی بسیار آسان است ومطالبی پیچیده‌وغیرمأنوس‌دربر ندارد . از این گذشته طباع جنگاور و سلحشور بی اندازه باین مذهب راغب اند زیرا بموجب احکام آن دردنیا بخود نویدغنیمت میدهند ودرآخرت وعدهٔ بهشت .

II

فتوحات عرب

جهاد حضرت محمدص فرموده‌است «باکسانی که بخداوندوپیغمبراو ایمان ندارند جنك کنید چندانکه‌جزیه‌بدهند وخوارشوند».

عرب که همیشه طالب جنك وعاشق نهب وغارت بود تعصب مذهبی رانیزبآن ضمیمه نموده بفرمان حضرت وبهدایت خلفای او دست بکار جهاد گردید .

مراحل جهاد پیشرفتی که عرب درجنگ باکفار کرد خود بمنزلهٔ کرامت‌است زیرا درظرف مدتی کمتراز یك مائه دولت‌عظیمی تشکیل‌داد که از هندوستان تا اوقیانوس اطلس کشیده میشد .

درآن اوقات درهمسایگی عرب دو مملکت مقتدر وجود داشت : امپراطوری یونانی قسطنطیه (رومیةالصغری) ودولت ساسانیان. عرب بـا تهور بـاین هر دو همسایه حمله کرده شام (٦٣٦ ـ ٦٣٤) و مصر (٦٣٩) را از رومیة الصغـری منتزع نمود وبا فتح نهاوند (٦٤٢) قدرت دولت ساسانـی را یـکباره فـرو ریخته صـاحب اختیار ممالك ایران شد .

دنبالهٔ فتوحات عرب گاهگاه بر اثر جنگهای داخلی قطع میشد ولـی ازسال ٦٩٠ بـاز دورهٔ فتح و ظفر فـرا رسیده قشون خلفـا در مشرق تـرکستان و حوزهٔ سند را قبضه کرد ودر مغرب تمام افریقای شمالی را که تونس و الجزیره ومراکش امروز باشد بتصرف آورد. بومیهای این خطه سخت مقاومت کردند ولـی بالاخره در ٧٠٩ مطیع ومنقاد گردیدند .

فاتحین عرب چون از تسخیر شمال افریقا فارغ شدند متوجه اروپـا گـردیده در ٧١١ از تنگهٔ جبل طارق گذشته اسپانیا را گـرفتند . پـادشاه ویـزیگت در کزرس [١] شکست خورده مملکت را تسلیم کـرد و عرب قـریب ٨٠٠ سال در آنجا ماند.

(١) – Xérès.



نقشهٔ عربستان و ممالک مفتوحهٔ عرب
بسط حکومت عرب در زمان حضرت محمد ص
" " " خلفاء راشدین ۶۶۱/۶۳۲
" " " اموی ۷۵۰/۶۶۱
" " " عباسی ۹۴۵/۷۵۰
حد اقصای پیشرفت عرب
صحرای افریقا
ترکستان
ایران
دریای عرب
دریای سیاه
رود نیل
دانوب
رضا مهندس

موجبات فیروزی عرب

اینهمه پیشرفت فی‌الواقع باعث حیرت بودزیرانفوس عربستان ازهشت الی ده کرور تجاوزنمی‌نمود اما درآن‌موقع‌جنگیان عرب تعصب شدیدی پیداکرده ومخصوصا دشمنان از حال و رمق رفته بودند. امپراطوری یونانی قسطنطنیه و دولت ایران از چندین سال قبل مدام با یکدیگر زد و خورد داشتند ودر بدو نهضت عرب رومیةالصغری تازه پایتخت ایران را سوزانیده لکن دویست هزار مرد جنگی از دست داده بود. مردم روم وفلسطین و شام و مصر زیر بار مالیات فرسوده و ببهانهٔ کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند واز فرط آزردگی ازشورش ابا نداشتند وعرب راکه میانه‌روی پیشه کرده باغماض و مماشات سلوك میکرد منجی خود میدانستند. علاوه بر این در میان ملل مغلوبه ومخصوصاً قوم بربر بسیاری اسلام آوردند و برای اعلای این‌دین وارد جانبازی شدند چنانکه طارق فاتح اسپانیا شخصاً بربر وقشون او نیز مرکب از سیصد نفر عرب و دوازده هزار نفر بربر بود .

وقفه پیشرفت

تصرف اسپانیا آخرین مرحلهٔ فتوحات عمدهٔ عرب میباشد زیرا کمی بعد حملهٔ عرب را که در ٦٣٤ شروع شده بود رومیةالصغری در مشرق جلو گرفت وقوم فرانك در مغرب .

در مشرق عرب میخواست کار رومیةالصغری را یکسره کند لذا دست بکار محاصرهٔ قسطنطنیه شده (٧١٧) این شهر را از دریا وخشکی مورد حمله قرار داد لکن امپراطور لئون سوم که از خاندان ایزوری بود مردانه‌دفاع کرد وپس‌ازیکسال عرب را مجبور نمود که‌بوضع مصیبت آمیزی باز گردد . از این سمت دیگر اسلام جلو نیامد مگر هفتصد سال بعد بوسیلهٔ ملت ترك.

در مغرب عرب از ٧١٩ وارد خاك گل [١] شده ناربن را گرفت و ابتدا درهٔ رن را تا لیون وبعد درهٔ گارون را بغارت داد واز آنجا پیشتر رفته وارد خطهٔ لوآر گردید و نزدیك پوآتیه باقشون فرانك که فرماندهی آن باشارل‌مارتل [٢] بود تلاقی

(١) ــ قسمتی ازخاك مملکت فرانسه است .

(٢) – Charles Martel.

نمود. درین جا صفوف بهم فشردهٔ جنگیان فرانك که بقول یکی از معاصرین آن دوره « شبیه دیوار یاتختهٔ یخی» بودند حملات سوار عرب را تاب آورد وچون شب درآمد عرب بهزیمت برگشت (۷۳۲).

باین ترتیب جنك پوآتیه نگذاشت اسلام در گل راهی بازکند واز آن ببعد نیز مسلمانان اسپانیا اغلب گرفتار رفع عصیان قوم بربر بودند و مجال جلو آمدن نداشتند تا آنکه در ۷۵۹ خود بدامنهٔ جنوبی پیرنه پس نشستند.

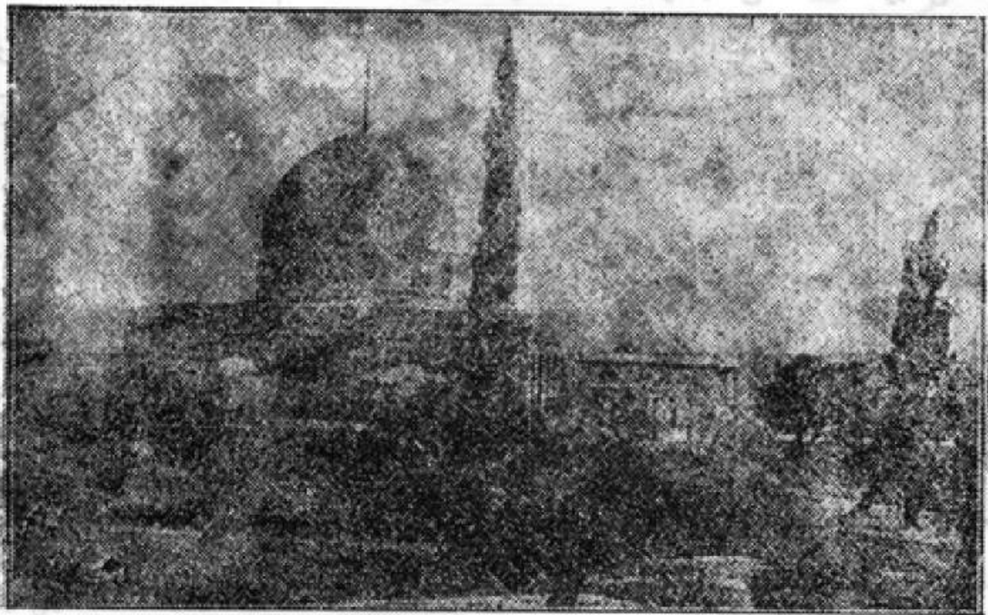
معذالك مسلمانان گاهگاهی باسم اقوام مراکشی وغیر آن باروپای نصرانی میتاختند چنانکه در مائهٔ نهم جزیرهٔ سیسیل را گرفته وایطالیا را غارت کردند و در سواحل پروانس مستقر شدند.

تجزیه دولت عرب

دولت عرب از هند تااوقیانوس اطلس میآمد ولی ازهمین وسعت خاك وتنوع مردم آن پیدابود که نمیتوانددتی متمادی دوام کند از این گذشته اسلام از بدو ظهور خود بواسطهٔ اختلافات مذهبی وسیاسی مغشوش گردید.

درزمان خلفای راشدین مرکز خلافت مدینه بود لکن چون علی ع پس از مبارزهٔ خونینی که با معاویه نمود بشهادت رسید (٦٦١) معاویه مؤسس سلسلهٔ بنی امیه گردیده پایتخت رابدمشق انتقال داد ولی بنی عباس در ۷۵۰ سلطنت بنی امیه را منقرض کرده بغداد را که در کنار دجله قرار دارد پایتخت نمودند.

از آن ببعد دولت عرب متلاشی گردیده ابتدا بدو وبعد بسه خلافت منقسم گردید. خلافت آسیا پایتختش بغداد بود، خلافت مصر قاهره وخلافت اسپانیا قرطبه. هریك از این سه خلافت باز خاك وسیعی داشت و خلفائی با حشمت و شوکت. در میان ایشان از همه مشهورتر خلیفه ایست از بغداد موسوم به هارون ملقب به الرشید که با شارلمانی پادشاه فرانسه معاصر بوده است (۸۰۹ ـ ۷۸٦)



مسجد عمر در بیت المقدس

عرب درماه هفتم این مسجد را درمحلی که سابقاً معبد سلیمان بودبنا کرد.
سطح بیرونی گنبد رامس گرفته‌اند ودر دیوارها کاشی کار کرده‌اند .
این ساختمان بدستور استادان بیزانس صورت گرفته است .

خلفا خلفای راشدین بسرمشق حضرت محمد ص بوضعی ساده زندگی میکردند ووجه امتیازی با اصحاب خود نداشتند مثلا عمر موقعی که وارد بیت المقدس شد برشتری نشسته وتوشهٔ خودرا که منحصر بیك کیسه گندم ویك کیسه خرما ویك مشك آب بود جلوی خود برجهاز شتر نهاده میبرد .

در عهد خلفای اموی عادات ورسوم عوض شد و زندگی خلفا آلوده به تجمل ونظیر زندگانی پادشاهان مشرق زمین گـردید . صیت تجمل بنی عباس بهمه جا رسید مثلا در تالاری کـه بـارعام میدادند درختی دوازده شاخه از طلا ونقره تعبیه کرده وبر شاخه های آن پرندگانی از جواهر مرصع که گاهگاه پرزده میخوانـد نشانده بودند .

این خلفای پر حشمت هم پیشوای دین بوده اند و هم سلطان بالا ستقلال . ذخائر فراوانی داشتند که جزیهٔ اهل ذمه جزئی از آن بود . گاه منتهای جود و سخا را نشان میدادند و گاه قساوت و بیرحمی را بذروهٔ اعلی میبردند . هارون‌الرشید هم که بعدالت مشهور شده در این حکم بادیگران برابراست‌چنانکه جعفر وزیروفادار خود را سر بریدوحال آنکه تا آن دقیقه نهایت لطف را در حق او روا داشته‌بود هارون الرشید در ابداع عقوبتهای وحشیانه نیز دستی داشت چنانکه روزی رعیتی عاصی را بحضور آوردند ، هارون دژخیمی خواسته تمام استخوانهای بدن وبندهای دست و پای او را در آورد و بعد اورا چهار پاره نمود ولی همین خلیفه مردمان با سواد و فضلا و هنرمندان را بدربار خود جلب میکرد . خود دارای طبع شعر و مردی با ذوق بود ، مصاحبت فضلا را خوش داشت و از بذل و بخشش در حق آنها فروگذار نمیکرد چنانکه بشاعری که شعری در مدح او سروده بود جامهٔ فاخری صله داد با ده غلام و یك صرهٔ پنجهزار دیناری .

III

مدنیت عرب

مدنیت عرب در قلمرو خلافت های عرب که دوران هر یك چندین مائه دوام یافت‌مدنیتی با رونق ودرخشان پدید آمد ولی‌این‌تمدن از مدنیتهای سابقه مایه گرفته بود .

عرب مادامیکه از عربستان پا بیرون ننهاده بود از مدنیت بهره نداشت لکن از زمانی که با ملل مغلوبه و مخصوصا مردم ایران و یونان خلطه پیداکرد باخذ رسوم تمدن آشناگردید همچنانکه سابقا اهالی‌روم پس از تسخیر یونان‌آداب‌تربیت آموختند .

کشت وزرع عرب در مصر و بین‌النهرین کشت زمین و فن آبیاری را فرا گرفت و طولی نکشید که درین فن استاد شد تا آنجاکه‌از دشت والانس [۱] اسپانیا باغ و گلزاری ساخت .

(۱) - Valence.

عرب بسیاری از درختها و نباتات تازه باروپا آورد از قبیل : برنج ، نی شکر توت ، زرد آلو ، مارچوبه ، کنگر ، لوبیا ، شاهدانه ، زعفران و گلهائی مثل یاسمن و یاس . مسلمانان متمول در قصـور و خانه‌هـای خود باغهای نظیف تعبیه کردند و در آن جای سایه و خنك ترتیب داده جویها روان نمودند .

صناعت

عرب صنایع قدیم مشرق را نیز در تمام قلمرو خود بسط داد . صنایع مزبوره اغلب ازجهت زیبائی و ظرافت بود مانندصنایع کاشی سازی که از ایران برخاسته بود . عرب در فلزکاری بمرتبه‌عالی رسید. فولاد دمشق و طلیطله وتیغه قداره و اسلحه و اشیاء مسینه و چراغ و میز وصفحات قلمزده وکندهٔ عرب هنوز هم مشهور است ، چوبهای تراشیده و عاج و لؤلؤ نشانده و نقره گرفتهٔ عرب سرمشق ظـرافت و ذوق بوده است .دمشق قالـی وپارچه هـای علفی و مخمل و منسوج ابریشمی میبافت و دست دوزی میکرد . موصل اختصاصی در پارچه‌های لطیف داشت . درقرطبه‌ومراکش چرمهای مصور و مذهب کارمیکردند

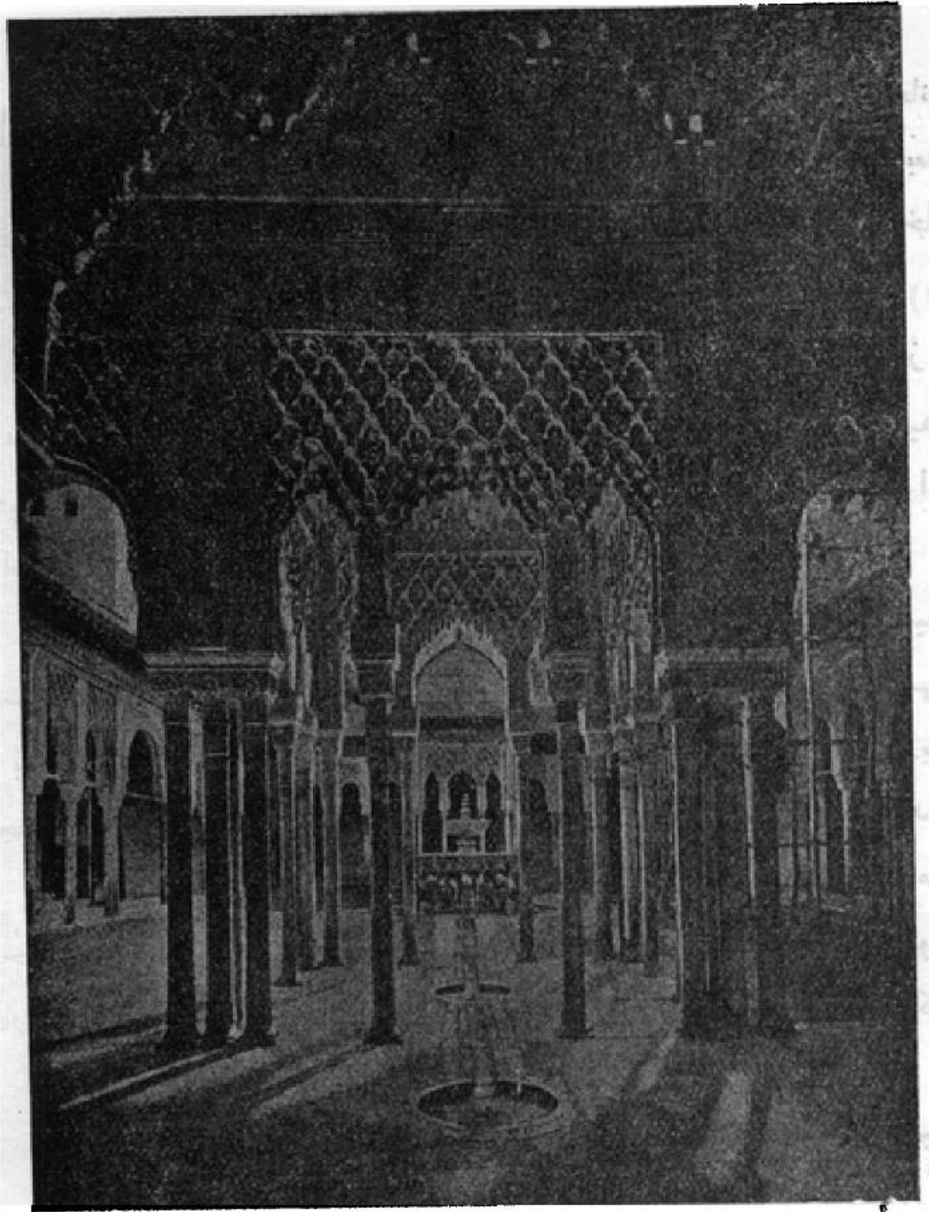
شهرت صنعتگـران عرب از بعضی لغـات فرانسه پیداست از قبیل کفش دوز [1] که منسوب بقرطبه است و پارچـهٔ لطیف پنبه‌ای [2] کـه بموصل اسناد داده شده و تیماج [3] که از کلمهٔ مراکش مشتق‌گردیده وپارچهٔ گل و بوته دار [4] و تیغه مرصع و مذهب [5] که ازکلمه دمشق میآید .

تجارت

صنایع گوناگون و با رونق عرب مولد تجارت عمده‌گردید . هرشهر بازاری داشت و درآنجا مردم بدادوستد میپرداختند کسب بیشتر از این جهت مورد توجه بود کـه حضـرت محمد ص سابقا آنرا پیشه کرده‌بود :

دائره تجارت هم از راه دریا بسط میبافت ، هم از راه خشکی . از دریا بتـمام ساحل شرقی افریقا و جنوب آسیا تا هندوچین و جزایر سند میرسد و از خشکی قوافل در افریقا تا سودان و در آسیا تا چـین میرفتند . روابطی که عـرب با چین

(۱) - Cordonnier. (۲) - Mousseline. (۳) - Maroquain. (٤) - Damassé.
(٥) - Damasquiné.



حیاط شیران در قصر الحمراء غرناطه

حیاط شیران ۲۸ مترطول و ۱۵ مترعرض دارد واطراف آن طاق نماها ساخته و ۱۲۸ ستون مرمر زده‌اند ودرکف حیاط نیز چهارجدول گذارده‌اند

پیدا کرد در تمدن آیندهٔ دنیا بسیارمؤثر گردید زیرا سه اختراع مهم راازآن مملکت

اخذ کرده باروپا منتقل نمود: قطب نما ،کاغذ و باروت توپ .

علم و ادب بلاد بزرك عرب مرکز علم و ادب و بدار العلم و کتابخانه و مدارس ومحافل فضلا وانجمنهای ادبخود شهره بود. بعضی از خلفا در ترویج علم وادب بسیار کوشیدند مانند هارون الرشید وحکم‌دوم (خلیفهٔ قرطبه در مائه دهم) که چهارصد هزار جلد کتاب در کتابخانه داشت.

در زبان عرب آثار ادبی بحد وفور میباشد و انواع مختلف دارد ولی از این جمله بالخاصه اشعار وقصص آن عدیم النظیر میباشد زیرا ذوق لطیفی نشان میدهد و خواننده را جذب میکند. یکی از مشهور ترین کتب عرب الف لیل و لیله است که اصلا از ایران بوده.

عرب درعلوم وارث فضلای یونان شده کار ایشان را دنبال نموده بریاضیاتو هندسه وجبر ومقابله و علم هیأت وجغرافیا خدمت بزرگی کرده و در طب شهرتی مهم بدست آورده است چنانکه کتاب ابوعلی سینا را (۱۰۳۶ ـ ۹۸۰) تا دویست وپنجاه سال قبل یعنی عهد لوئی چهاردهم در مدرسهٔ طب مون پلیه [۱] درس میدادند

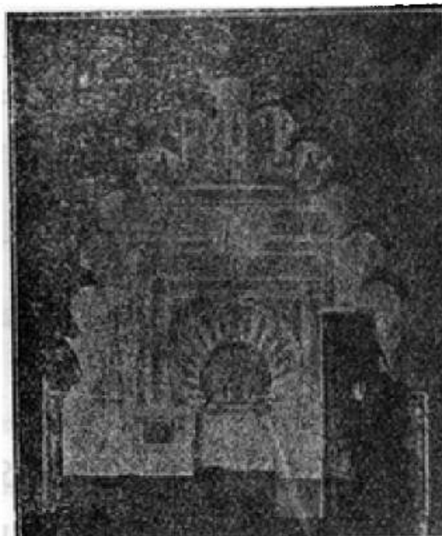
کیمیاگران عرب نیز پیشرو شیمی دانان امروزشمرده میشوند زیراهنگامیکه در جستجوی کیمیا واکسیر اعظم بودند تا تمام فلزات را طلا کنند وعمر طولانی وجاوداتی عطا نمایند چندین ترکیب ترشی ونمك پیدا کردند و شاید الکل را نیز کشف کرده باشند.

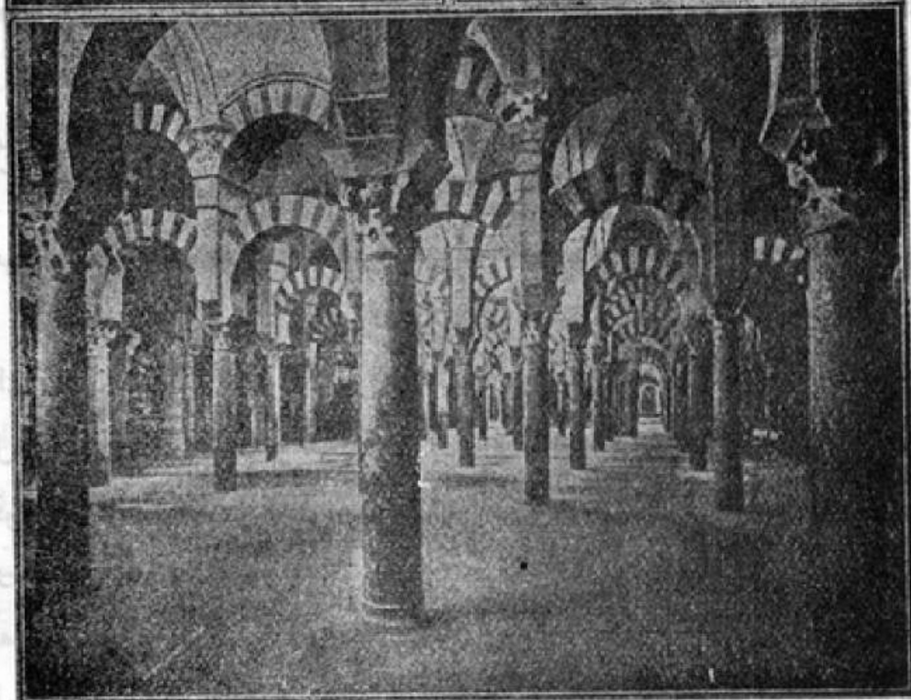
فنون از آنجاکه‌قرآن‌کشیدن‌تصویرانسانرامنع کرده‌نقاشی‌ومجسمه سازی در اسلام رونقی نیافته وباین لحاظ عرب فقط‌درمعماری هنرنمائی‌کرده است[۲] . ابنیهٔ پاینده و باشکوه بلاد معتبرعرب گواه تمول و اقتدار خلفای عرب میباشد . عرب اصول معماری خود را از بیزانس و ایران اقتباس کرد. صفت ممیزهٔ این معماری ستونهای ظریف و موزون است که ایرانیان در معماری بکار میبرده اند وهلالیهای مختلف الشکل وقبه که از قسطنطنه آمده‌است

---

(۱) - Montpellier.

(۲) ـ درقرآن نهی صریح برنقاشی ومجسمه سازی نیست .

(۱)   (۲)

(۳) 

(۱) - محراب مسجد جامع تلمسان در الجزیره

(۲) - منبر مسجد سلطان حسن در قاهره

(۳) - چهل ستون مسجد جامع قرطبه که در مائه نهم و دهم ساخته شده و تقریباً ۸۵۰ ستون دارد

ابنیهٔ عرب نه سادگی ابنیهٔ یونان را دارد ونه‌استحکام پر هیمنهٔ‌ابنیهٔ‌روم‌رابلکه درذهن اثری از منتهای رشاقت و تخیل میبخشد. گیرندگی و اختصاص این ابنیه بکاشی کاری تند است وگچ بری ظریف که بنام کتیبه سازی هزار شکل هندسی و حروف تهجی و شاخ وبرگهای خیالی‌رابهم چسبانیده صورت‌بدیعی‌بوجود آورده‌است.

قصور و مساجد

عرب قصورومساجد بسیاری ساخته ولی‌یابابن علت که‌مصالح آن محکم نبوده ویااز آن جهت که‌درحفظ آن‌اهتمامی نشده اغلب منهدم گردیده و یا مقام خودرا از دست داده است. از ابنیهٔ مشهورهٔ اسپانیا یکی مسجد جامع قرطبه است ودیگر مسجد طلیطله و دیگر قصور جنت‌العریف والحمراء در غرناطه. در تلمسان [1] وقیروان و قاهره نیز مساجد زیبائی دیده میشود.

قصور عرب مانند قصور آشور وخانه های ادوار سالفهٔ یونان و روم و منازل امروزهٔ مردم مراکش والجزایر از بیرون جز دیواری صاف و بی روزنه نداشت و مرکب از يك سلسله اطاق بود که بچندین صفه باز میشد. صفه ها را در اطراف باغهای نزه ساخته ودر باغ استخرها وفواره‌های بلند تعبیه کرده بودند.

مسجد برای عبادت ومعمولا عبارت از شبستانی‌است بزرگ که‌در آنجامنبری برای واعظ گذاشته اند. در بیرون شبستان صحنی است با حوضی که مؤمنین قبل از نماز در آنجا وضو میسازند. از این گذشته چندین مأذنه‌هم که شبیه‌جایگاه ناقوس نمازخانه های نصاری است درآنجا ساخته‌اند و از فراز آن مؤذن روزی پنج بار مؤمنین را بنماز میخواند.

نتیجه

این نکتهٔ مهم را باید درمدنظرداشت که‌مدنیت‌عرب‌نیزمانند فتوحات آن تنهاحاصل زحمت‌نژاد عرب نبودبلکه‌مللی‌هم که اسلام آوردنددراین‌امر بایشان کمك کردندچنانکه‌بسیاری‌ازمعماران‌وفضلاوصنعتگران وتجاری‌که عرب نامیده شده اند درواقع ایرانی ویونانی وشامی و اسپانیائی بوده‌اند.

اهمیت حقیقی عرب در تاریخ‌دنیا این است‌که اقوام پراکنده را درتحت‌يك‌لوا جمع آورده وچندین تمدن را بهم نزدیك نموده وباهم آمیخته است وفیمابین‌اروپای غربی وعالم آسیا واسطه شده است.

---

(۱) – Telmcen واقع درالجزیره.

فصل هفتم

خاندان شارل - امپراطوری شارلمانی (۱)

سلاطین بیکارهٔ خاندان مروه جای خود را بخانوادهٔ مقتدری موسوم به خاندان شارل دادند .

در ۷۵۱ پین لوبرف[۲] بهمراهی پاپ پادشاهی قوم فرانك یافت . شارلمانی جانشین پین بود وچون بسیاری ازممالك او را مسلم آمد وبر اقوام لمبارو ساکسون ومسلمانان و قوم آوار دست یافت در سال ۸۰۰ پاپ تاج امپراطوری بر سر او نهاد.

شارلمانی که پادشاهی متدین وعاقل بود دراستقرار نظم وترویج شریعت عیسی وبسط مدنیت جهد بلیغی بکار برد ونظاماتی برقرار نمودکه کاپی تولر[۳] نام دارد.

امپراطوری شارلمانی بظاهر شبیه امپراطوری قدیم روم میباشد اما در واقع حکومت ارباب ملك است که بصورت حکومت سلطنتی تجلی نموده است .

I

جلوس خاندان شارل

پادشاهان بیکاره اززمان مرك داگوبر پادشاهی سلاطین خاندان مروه اسمی بی‌مسمی شد. وضع ایشان رااژین هارد[٤] که بعهد شارلمانی میزیسته چنین وصف کرده است: «دلخوشی پادشاه فقط باین است که با گیسوان دراز و ریش بلند بسان شکلك برتخت قرار گیرد وسفرای خارجه راپذیرد وهنگام رخصت بازگشت رسانیدن پیامی را که قبلا باو تلقین کرده‌اند از ایشان بخواهد. از پادشاهی جز نام نمانده وگذران پادشاه از ممری غیر ثابت بود که پیشکار درخانه بمیل خود بجهت وی معین میکرد . پادشاه را دهی بود که چندان بهره نمیداد و خانه‌ای وچاکرانی چندکه بخدمتش میایستادند . موقع سواری بر مرکوبی که گاو بر آن می بستند وگاو یاری آنرا میبرد می‌نشست وبه قصر میرفت یابمجلس عمومی

(۱)- Charlamagne. (۲)-Pépin le Berf. (۳)–Capitulaires. (٤)-Eginhard.

حاضر میشد ... و باز بخانه بر میگشت. ادارهٔ امور داخل و خارج و صدور کلیهٔ اوامر و احکام با پیشکار در خانه‌بود».

مطالب مسطوره کاملا با حقیقت وفق نمیدهد زیرا در حوالی ۸۳۰ یعنی‌مدتی بعد از سپری شدن آن دوره نوشته شده ولی محقق است که سلاطین اخیرخاندان مروه تقریباً همه در جوانی مرده اند و از خود قدرتی بروز نداده و مطیع پیشکار در خانه بوده اند.

پیشکار در خانه پیشکاردرخانه‌دربدوامر ریاست چاکران‌دربارو درواقع حکم مباشر داشت. اوامر خداوندگار خودرا بچاکران میرسانید وحساب عمال شاه را میرسید ولی کم‌کم مرجع کلیهٔ امور ملکی گردید وبمنزلهٔ رئیس الوزرا یا نایب‌السلطنه شد ودر عهد پادشاهان صغیر یا بیکاره سلطنت فی‌الحقیقه با او بود.

این‌شغل در استرازی موروثی شد یعنی پیشکاری در خانه نیزمثل سلطنت که خاص خاندان مروه بود در یك خانواده ماند واین خانواده عاقبت باسم خاندان شارل مقام سلطنت را تصاحب نمود.

پیشکاران استرازی قدرت‌نمائی‌خاندان‌شارل‌نخستین باردرعهدداگوبر اتفاق‌افتاد.دراین‌زمان‌زمام‌ادارهٔ‌استرازی در کف‌دو مرد متنفذ بود: یکی آرنول[1] اسقف متز[2] ودیگری پپن پیشکار در خانه. آرنول از روزگاری که هنوز در سلك روحانیت منسلك نشده بود پسری داشت. این پسر دختر پپن را بزنی خواست (۶۳۰) و از این مزاوجت پپن دوم بوجود آمد که بعد ها پپن دریستال[3] لقب یافت و بانی خاندان مقتدر شارل گردید. پپن با نوستری بنای جنگ‌را گذاشت و پس از مدتی کشمکش در ترتری[4] (نزدیك سن کانتن) فتح نمایانی کرد (۶۸۷). فی الحقیقه جنك ترتری مبدأ جلوس

(۱) – Arnoul. (۲) – Metz. (۳)– Pépin d'Héristal. (٤)– Tertry.

خاندان شارل شمرده میشود زیرا پپن چون فایق آمد عنوان پیشکاری نوستری را نیز به پیشکاری استرازی افزود و باین ترتیب صاحب اختیار کل ممالك فرانك شد (۶۸۷_۷۱۴)

شارل مارتل ۷۱۵ - ۷۴۱

چون پپن بمرد جنگهای تازه در گرفت لکن یکی از پسران او که بعدها بشارل مارتل معروف گردید سخت سلحشور بود و مخالفین را منقاد کرد . شارل مارتل مدام در ماورای رود رن با اقوام ژرمن میجنگید ودر جنوب گل با اقوام آکی تن و عرب . فاتح جنك پوآتیه که پیشرفت عرب را درگل متوقف ساخت شارل مارتل بود (۷۳۲)

نتیجه‌ای که از این فتح عاید گل گردید سابقاً مذکور شد اما فایده‌ای که خاندان شارل برد این بود که چون برمسلمانان ظفر یافته بود در انظار فدائی‌عیسی و مدافع نصاری قلم رفت و پاپ که همیشه از لمبار بیم داشت سفیری فرستاده اورا بکمك طلبید وهمین امرمقدمه روابطی‌گردیدکه اهمیت آن برای‌اعقاب‌شارل‌مارتل «خاندان‌شارل» بیشتربود ازائتلاف کلویس‌و خانوادهٔ مروه باسن رمی و اساقفه‌گل.

خاندان شارل که مدت ها بود در واقع سلطنت میکرد به‌کمك پاپ رسما پادشاهی یافت .

نیل خاندان‌شارل بسلطنت

سلطنت خاندان شارل درعهدپسر شارل مارتل‌موسوم‌به پپن‌لوبرف [1] رسمی شد

پپن‌بلطف پاپ بالقاب مخصوصه ممتاز آمده بود.دعاتی که میکوشیدند اقوام مشرك ژرمن را در ماورای رن بدین نصاری بیاورند درکنف حمایت پپن‌بودند،پپن بصلاحدید سن‌بنیفاس که برسالت بخاك‌ژرمن رفته‌وخدمتگذار وفادار پاپ بود دست‌بکار اصلاح روحانیت گل گردید[2]

پپن‌در ۷۵۱ سفارتی بروم فرستاده از پاپ زکریا[3] پرسید « از میان دو تن

(۱) ـ قیصرالقامه . (۲) ـ بصفحات ۹۱ و۹۲ رجوع شود. (۳) – Zacharie.

آنکه براحت و فراغت در خـانه خود نشسته سزاوار مقام سلطنت است یا آنکـه فشار نگاهبانی کشور کلا برعهدهٔ اوست».

پاپ در جـواب گفت: «آنکه عنـان اختـیارات را بدست دارد بیشتر از کسی که بیکاره است سزاوار پادشاهی است» بنابراین در سوآسون مجلسی تشکیل یافت وپپن بپادشاهـی برداشته شد. آنگـاه پپن گسیوان بلنـد شیلدریك سوم راکـه علامت سلطنت بود برید وشلیدریك آخـرین سلطان خاندان مـروه در صومعه‌ای جای کرد (۷۵۱).

خصیصه سلطنت تازه

چون شیلدریك از سلطنت کناره گرفت سن بنیفاس بنمایندگی پاپ یکی از مراسم مذهب یهـود را احیاکـرده همچنانکـه شموئیل بنام خـداوند روغن مقدس را برای تبرك برپیشانـی شاعول ریخته بود پپن را تبـرك کرد. دوسال و نیم بعـد نیز خود پـاپ اتین دوم [1] که آمده بود پپن را برلمبار برانگیزد در کنیسهٔ سن دنیس واقع درنزدیکی پاریس دو باره او را تبـرك نمود (۲۸ ژویه ۷۵٤). باین ترتیب پپن و خانـدان شارل از وجـهه مذهب جنبه‌ای یافتند که خاندان مـروه از آن عـاری بود. خانـوادهٔ مروه منتخب مردم شمرده میشد زیرا بارادهٔ قـوم پادشاهی میکـرد لکن خـاندان شارل برگزیدهٔ خداوندبشمار می آمد زیرا بمشیت الهی سلطنت یافت: تبرك پپن مبدأظهور این عقیده شد که سلطنت ودیعهٔ الهی است.

تکوین مملکت پاپ

پپن برای ادای دینی که بر ذمه داشت ار آلپ گذشته بلمبار تاخت آوردزیرا لمبار ایالت راون‌راگرفته به ایالت روم‌حمله آورده‌بود. ازآنجاکه‌این‌هردو خاك جزء رومیةالصغری‌قلمداد میشد خیلی غریب بنظر میآید که‌پاپ عوض اینکه امپراطوررابکمك بطلبدازپادشاه فرانك مدد خواست اما گذشته از اینکه امپراطور قسطنطنیه درآن اوقات گرفتار

(۱) – Ètienne II.

مبارزه با عرب وقوم لمبار بود ومجال حمایت روم رانداشت پاپ نیز بالاصاله رغبت نمیکرد که بامپراطوران‌ایزوری که آن روزسلطنت داشتندرو بیاورد زیرا امپراطوران مزبور به نسخ صناعت و خرید وفروش صور وتمثال مذهبی اقـدام کـرده و بهمین مناسبت بصورت‌شکن معروف‌شده‌بودنددرصورتیکه‌مرکزدیانت آنرامجازدانسته‌بود.

پین دو بار برضد لمبار اردو کشید (۷۵٦ ـ ۷٥٤) وچون فایق آمد ایشان‌را باسترداد ایالت راون واداشت، سپس بدون اینکه توجهی بحقوق امپراطورقسطنطنیه داشته بـاشد راون رابموجب هبه نامهٔ رسمی که متن آنرا در روم بر مرقد پطروس نهادندبپاپ بخشید. این هبه بیشتر از این جهت اهمیت دارد که‌منشأ تکوین‌مملکت پاپ که تا ۱۸۷۰ باقیماند گردیده است.

باین ترتیب کاری که‌گرگوآر کبیر شروع کرده بود به نتیجه رسید و پـاپ صاحب سلطنتی جسمانی شده مانند سایر سلاطین خاك و رعیت پیدا کـرد. از این حیث علایق یگانگی مقام پاپ با خاندان شارل استوارتر گردید و ضمناً پاپ پادشاه فرانك را « بطریق مردم روم» خواند تاروم رسما درتحت حمایت فرانسه درآید.

قدرت پین‌لو برف پین که صاحب‌اختیاری استرازی ونوستری داشت‌عرب‌را ازسپتیمانی[1](لانگدوك)راند ومخصوصاًباقوام آکی‌تن که از عهد داگوبر ببعد تقریباً استقلالی بهم زده بودند جنگید وبعد از هشت سال جنك آنهارا مطیع کرد. پین که براقوام لمبار وعرب وآکی تن فایق آمد ومالك‌الرقاب تمـامی‌گل وحامی پاپ شد صاحب مجد و اقتدار عمده گـردید و عاقبت در ۷٦۸ ممالك خود را فیمابین دوپسرش شارل وکارلمان[2] تقسیم کرده بمرد.

II

جنگهای شارلمانی ـ امپراطوری مغرب

شارلمانی ۷٦۸ - ۸۱٤ کارلمان در ۷۷۱ مرد واز آن ببعد شارل به تنهائی پادشاهی یافت و به شارل کبیر (شارلمانی) معروف گردید. شارلمانی که در مفاخر ومآثر بر پدرپیشی گرفت کشور گشائی‌بزرك‌و

(۱) – Septimanie (۲) – Charles et Carloman.

مردی مدبر وحامی مذهب نصاری و محیی امپراطوری و تمدن در مغرب و مشهورترین سلاطین قرون وسطی است. نه تنها فرانسه بلکه کلیهٔ اقوام اروپای غربی بتاریخ شارلمانی علاقه دارندزیراشارلمانی تمام یاقسمتی از ممالکی‌را که‌امروز فرانسه ، بلژیك ، هلند ، آلمان ، سوئیس ، اطریش، چکوا‌سلواکی ، مجارستان، یوگواسلاوی، ایطالیا واسپانیا نام دارد در تحت لوای یك امپراطوری جمع آورد.

شارلمانی در پرکاری بجائی رسیدکه نه‌فقط‌موجب‌شگفت‌معاصرین خودبلکه امروز نیز باعث تمجید او میباشد. اقدامات و طرز زندگانی که در آن اوقات از این امپراطور بزرگ دیده میشد بنظر از خوارق عادات‌بود وبهمین مناسبت‌افسانه‌ها ساختند واورا موضوع تصانیف مفاخرت آمیزی‌که شامل‌کلیهٔ حماسهٔ قرون‌وسطی میباشد قرار دادند .

جنگهای شارلمانی شارلمانی‌مردی‌رزم آزماوکشورگشا بودچنانکه‌درسلطنت چهل‌وپنج سالهٔ‌خودلااقل‌پنجاه‌وپنج‌باراردو کشیده‌است.

اما این اردوکشیها نظیر جنگهای پادشاهان فرانك نبود که مرکب از یك رشته تطاول وتاراج و منظور عمدهٔ آن غنیمت باشد بلکه عموماً جهات مذهبی و سیاسی باعث آن میشد. شارلمانی که نصرانی غیور و از فدویان روحانیت روم بود در صدد برآمد حوزهٔ دین نصاری و قلمرو حکومت پاپ را بسط دهد لذا همه‌جا با دشمنان عیسی و پاپ در افتاد یعنی باقوم لمبارکه احترام پاپ‌را نگاه نمیداشت وقوم‌ساکسون که هنوز مشرك بود وعرب‌که اسلام آورده بود.

شارلمانی که‌شهریاری کارآگاه وجنگاوری پرطاقت بود خاك خود را توسعه داد تا امنیت را مستقر کند وغالباً در حمله پیشدستی میکرد تا غافل‌گیر نشود مثلا بتسخیر اسپانیا کمر بست تا گل را از حملهٔ عرب حفظ کند و ساکس را قبضه کرد تا مردم آن فرصت نیابند به استرازی بتازند . بنا براین نیت شارلمانی درین جنگها هم دفاع مملکت بود و هم مبارزه باکفار.

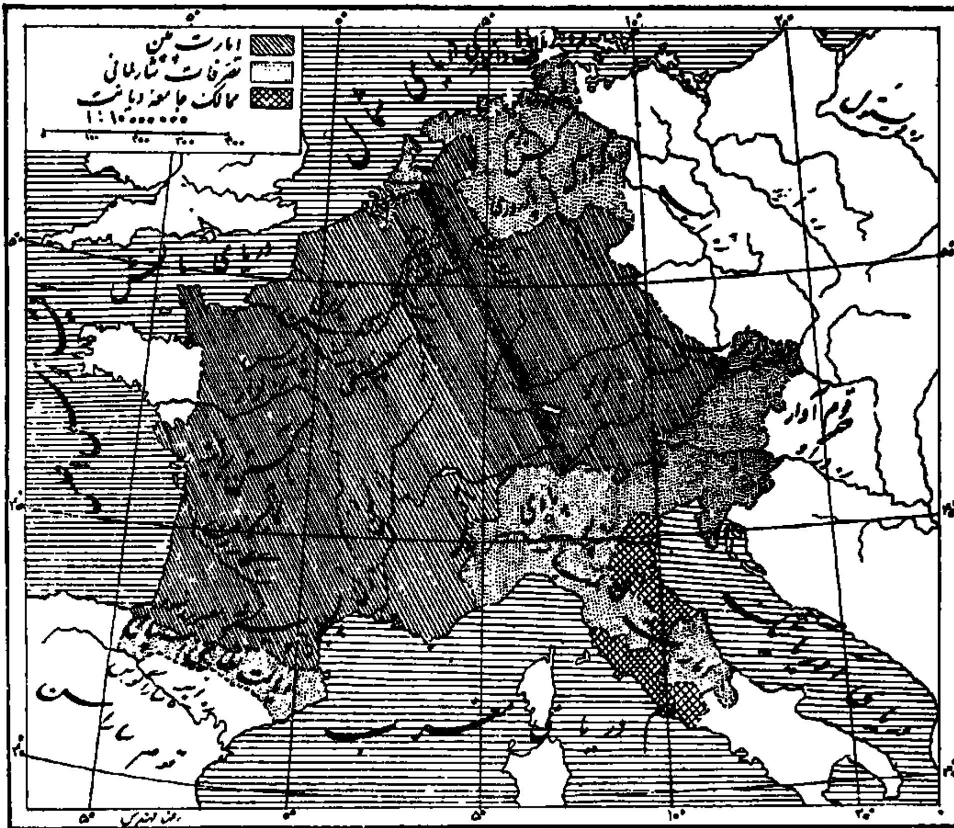
ازجمله اردوکشیهای شارلمانی اهمیت جنگهائی که درایطالیاواسپانیاومخصوصا ساکس بوقوع پیوست بیشتر وهریك از آنها مرکب از چندین اردوکشی بود. این جنگهـا اغلب دریك زمان اتفاق میافتاد بنا براین ترتیبی که در بیان آنها قائل شده ایم بترتیب‌وقوع آنهـا نیست.

جنگهای ایطالیا

در ایطالیا جنك اول بادیدیه[1] پادشاه لمبار بوقوع پیوست که دشمن شارلمانی وپاپ‌هر دوبود. دیدیه در پاوی[2] حصاری شد وشارلمانی آن شهر را محاصره نمود (۷۷۳) و در خلال محاصره به روم شتافته عهد اتحاد خود راباپاپ محکم کرد.

بقراریکه در «پاپ‌نامه» آمده‌است « هنگامی که قشون جلوی پاوی اردو زده بود پادشاه میل کرد بزیارت آستانهٔ حواریون بیاید مخصوصاً که عیدفصح هم‌نزدیك میشد...چون شارل بیك میلی روم رسید پـاپ (آدرین اول)[3] کلیهٔ سپاهیان و طلبهٔ مدارس را باستقبال او فرستاد. پیشواز کنندگـان شاخهٔ نخل و زیتون دردست داشتند وبفریاد بلند پادشاه فرانك را ثنا میگفتند. شارل رؤف که بخواست خداوند پادشاه فرانك‌وبطریق‌مردم روم شده چون از دور چشمش به‌صلیب‌هاوتصاویر مقدسه افتاد از اسب بزیر آمده پیاده به کنیسهٔ پطروس رو آورد. این صلیب ها وتصاویر همان بود که عادةً جلوی والی ایطالیا وبطریق روم میبردند. پاپ‌در کنیسهٔ پطروس...روی پلکان ایستاده منتظر مقدم شارل بود. شارل پله ها را یکی یکی بوسید وچون به رواق رسید...پاپ را درآغوش‌کشیده دست راست او را بگرفت وباین ترتیب وارد کنیسه شد». سپس پاپ وپادشاه‌به بقعهٔ پطروس رفتندو«درآنجا هر دوقسم یاد کردند». بعد از عیدفصح « پاپ به پادشـاه فرانك روکرده بوضعی پر از وداد و محبت و لحنی پدرانه آنچه راکه پدر اوپپن نیاز پطروس و خلیفه اش اتین دوم‌کرده بود یادآوری نمود. شارل بقرائت آن اشارت‌کرد و بموافقت کسان خود بالطوع والرغبه رضا داد که ایتریوس[4] خازن آثار متبرکـه و سجل نویس

(۱) – Didier. (۲) – Pavie. (۳) – Hadrien 1re. (٤) – Ithérius.



نقشهٔ امپراطوری شارلمانی

اوهبه نامهٔ دیگری نظیر هبه نامهٔاول بنویسد » .

چند ماه بعد پاوی تسلیم شد (۷۷٤) . دیدیه راه دیری را در پیش گرفت و شارل تاج آهنین را برسرنهاده عنوان پادشاه لمبار یافت و پس ازچندی شبه جزیرهٔ ایطـالیا را تاگاریگلیانو[1] گرفته دولتی بنام دولت ایطالیا تأسیس نمود (۷۸۱) وتاج آنرا بیکی از پسران خود پپن نام بخشید لکن فی‌الحقیقه خود برآن‌حکومت میکرد . شارلمانی بر روم و ممالك پاپ نیز فرمانروائی داشت و چون لئون سوم پاپ روم شد(۷۹۵)کلیدهای بقعهٔ پطروس وبیرق شهر را بجهت شـارلمانی‌فرستاد.

جنگهای اسپانیا شارلمانی جنگهای شارل مارتل وپپن لو برف را بامسلمانان دنبال‌کرد ودرمدت بیست سال هفت بار بر سر آنهااردوبرد

(۱) – Garigliano.

تا آنجاکه دامنهٔ جنوبی جبال پیرنه را مصفی کرده ایالتی سرحدی بنام مرز اسپانیا تاسیس نمود که شهر معتبر آن بارسلون بود . این جنگهاهمیشه بافتح و ظفرهمعنان نبود چنانکه‌شارلمانی در اردوکشی‌اول شکست خورد و بگرفتن ساراگوس[1] توفیق نیافت و چون بر میگشت اقوام کوهستانی باسك[2] بقیة السیف او را بغفلت گرفته در گردنهٔ رونسوو[3] پایمال‌نمودند «۷۷۸»

اژین هارد قضیه رونسوو را چنین بیان میکند: « هنگامی که قشون باقتضای تنگی معبر خط زنجیر میرفت اقوام باسك از گمینگاه بدر آمده ... از بالای کوه سرازیر شدند و ذخیره و بقیةالسیف رابدره راندند وسپس وارد قتال شده تاآخرین فرد آنها را کشتند و به بنهٔ قشون دست انداختند وچون در این اثنا شب فرا رسید بشتاب پراکنده شدند . درین جنك اژیهار[4] امیر حاجب و آن‌سلم[5] پیشکارحکومتی و رلان[6] والی بروتانی و چند نفر دیگر بقتل رسیدند » این واقعه بعدها موضوع حماسه‌ای شد موسوم به تصنیف رلان که برای مردم قرون‌وسطی بمنزلهٔ ایلیاد بود برای ملت یونان .

جنگهای ساکس غلبه برساکس آخرین مرحله‌تسخیرخاك‌ژرمن بدست‌فرانك میباشد . این تسخیر سه مائه قبل یعنی از زمان شکست آلامان بدست کلویس شروع و در عهد اولادکلویس‌وپادشاهان اول خاندان شارل دنبال شده بود .

ساکس قسمتی از خاك آلمان امروزیست که از مغرب برود رن و مملکت‌هلند و از مشرق برود الب و ازشمال بدریای شمال محدود میشده و باین ترتیب‌خاکی غیر از ساکس امروزی بوده و هانور[7] و وستفالی[8] کنونی را نیز شامل میشده‌است دسترسی بساکس‌صعوبت عمده داشت زیرا جنگهای عظیم آنرا پوشیده و چندین‌جا مرداب راه را سد میکرد . ساکس از شهر عاری‌وقرای آن نیز مرکب از کلبه‌هائی

---

(۱) – Saragosse: (۲) – Baspues· (۳) - Roncevaux· (٤) - Eggihard·
(٥) -Anselme· (٦) - Roland· (۷) - Hanovre· (۸) - Westphalie·

بود که در میان جنگل بچشم نمی آمد . اهالی ساکس منقسم بقبایل عدیده بوده و جز مذهب وجه اشتراکی نداشتند و با وجود مجاهدت دعاة نصرانی هنوز مشرك مانده و بقول مردم آن عصر از جمله مشرکین وحشی تر بودند . از بت‌های ایشان تنه درخت عظیمی بوده است:

غلبه بر مردم ساکس که در راه استقلال و مذهب خود میجنگیدند و وضع خاکشان نیز حکم استحکامات طبیعی داشت سخت تر از تدمیر دشمنان دیگر بود چنانکه بیش از سی سال‌مقاومت کردند «۸۰٤ـ۷۷۲» و برای انقیاد آنها شارلمانی هیجده بار اردو کشید .

قوم فرانك بهتر میدانست که در زمستان بجنك پردازد زیرا هم مردابها ازسرما یخ بسته و عبور از آن آسان‌تربود و هم جنگلها بی برك مانده مردم ساکس پناه مطمئنی نداشتند . دلاوریکه برای حفظ استقلال ساکس میکوشید و ویدوکیند[1] نام داشت مکرر ربقهٔ اطاعت بگردن گرفت و پس‌از چندی شورش آغاز کرد ولی عاقبت‌الامر دست ازجنك کشیده و در آتن‌یی[2] درحضور شارلمانی غسل تعمیدنمود وشارلمانی‌پدر روحانی‌اوشد(۷۸۵)

طرفین بوضعی وحشیانه میجنگیدند . مردم ساکس قسمتهای جدا مانده قشون و دعاة و تجاری راکه نزد آنها میآمدند میکشتند .شارلمانی بفکر افتاد چشم‌ترسی از آنها بگیرد تا از صولت او سر تسلیم پیش بیاورند لذا یك روز در وردن[3] سر ٤۵۰۰ نفر اسیر را برید « ۷۸۲ » وسپس چندین قبیله را بنه کن برداشته به گل کوچانید و از مصب رودلوآر تا حدود ایطالیا نشانید وساکس در ظرف چندین‌سال بوضع سخت وحشت اثری اداره میشد .

در طی فرمانی از شاه که در۷۸۵ صادر شده چنین آمده است : « هرکس بعنف وارد نمازخانه‌ای شود کشته خواهد شد . هرکس بقصد استخفاف‌دین انصاری

(۱) – Widukind· (۲) – Attigny· (۳) – Verden·

روزهٔ بزرگ رااحترام نکند . . . کشته خواهد شد .هرکس بوسوسهٔ شیطان‌شریك اوهام مشرکین شود وهم نوع خود زا(چه زن و چه مرد) ببهانه اینکه سحر میکند بسوزاند یاگوشت او را بخورد یا بخورد دیگران بدهد . . . مجازاتش اعدام خواهد بود . هر کس جسد مرده ای را برسم مشرکین تسلیم شعله آتش کند . . . محکوم باعدام جواهد شد . هرکس از مردم ساکس که غسل تعمید نکرده . . . و از تعمید روگردان باشد وبخواهد مشرك بماند کشته خواهد شد . هر کس در ایفای فدویت خود بالنسبه بپادشاه قصور کند مجازاتس اعدام است . تمام اطفال را باید درسال تولد تعمید دهند . . . هر کس بدون جلب رضای امنای دین در امر قصور ورزد اگر بزرگزاده است صدو بیست و اگر آزاد مرد است شصت دینار جریمه خواهد پرداخت [1] » لکن این اقدامات سخت دوام نیاورد و از ۷۹۷ حکومت معتدل تری برقرار شد .

اهمیت تسخیر ساکس

شارلمانی درهمان‌حینی که اقدامات سخت میکرد باحداث راه میپرداخت و ساخلو میگذاشت و قلعه و نمازخانه میساخت و درپیرامون‌تأسیسات اوشهر هائی پدید آمدکه بعد هارونق عمده یافت از قبیل برم [2] و ماگد بورگ و هال . بحمایت او دعاة دست بکار تسخیر معنوی مغلوب شدگان گردیده آنهارا بدین نصاری آوردند . بطور کلی شارلمانی تسخیر و آبادی ساکس رامعاً انجام داد .

اقدام قوم فرانك در ژرمن نظیر خدمت روم به گل بود و برای آیندهٔ اروپا نیز حائز همان درجه از اهمیت گردید باین معنی که اگر غلبهٔ روم فرانسه‌رابوجود آورده است آلمان نیز زائیدهٔ قوم فرانك میباشد .

اقوام اسلاو ونرمان وآوار

شارلمانی چون صاحب اختیاری خاك ژرمن یافت باامم جاهل تازه ای همسایه شد از قبیل اسلاو که در ماورای الب نشسته و نرمان که در شبه جزیرهٔ ژوتلاند [3] قرار یافته و آوارکه

---

(۱) بصفحهٔ ۳۸ رجوع شود . (۲) – Brême· (۳) – Jutland·

از قوم هون باقی مانده ودر جلگهٔ فعلی مجارستان افتاده بود . شارلمانی چندین بار بر سر آنها و مخصوصا بــر سر آوار قشون برد و در ۷۹۵ یکی از بهترین سرداران شارلمانی موسوم به اریك بقلب مملکت آوار داخل شده ورینگ [۱] راکه‌اردوگاهی وسیع و مستحکم و مرکب از چندین محوطهٔ مدور بود گرفت و مقدارزیادی طلا و نقره و جواهر و اشیاء گرانبها که در نتیجهٔ غارتهای طولانــی آوار در آنجا جمع شده بود بچنگ آورد .

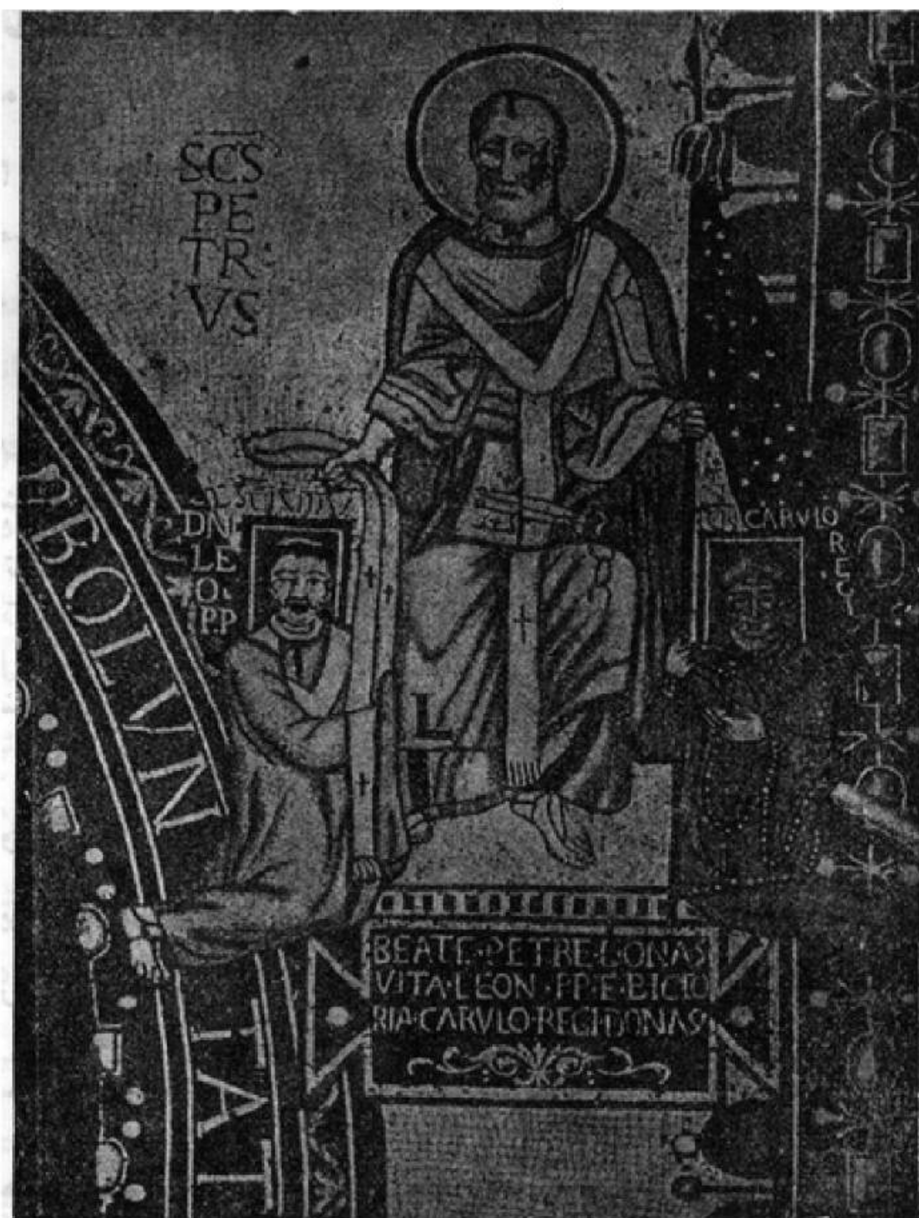
شارلمانی‌برای‌حراست ممالك‌شرقی خود چندین مرز(ایالت سرحدی)تشـکیل داد و زمام ادارهٔ آنرا در کف کاری ترین صاحب منصبان خود گذاشت و ایــالات مزبوره مبنــای چندین مملکت جدید الاحــداث گردید مثلا از ایالت کنــار رود الب براند بورگ بیرون آمد و براند بورگ بمنزلهٔ اولین سنگ دولت پروس‌شدو از میان ایالت‌کنار دانوب‌که منظورازتشکیل آن‌اسکات قوم‌آواربوداطریش‌سر برزد

امپراطوری شارلمانی

شارلمانی در اواخر سال ۸۰۰ بدعوت پــاپ لئون سوم بروم آمد تا در مقابل مدعیان از پاپ دفاع کند و چون در آنجا بسمت سر حکم معین شد حق را بجانب پاپ داد .درین‌موقع امری واقع شد که در مردم آن زمان خیلی اثر کرد و آن اینکه در شب عیدمیلاد مسیح وقتیکه شارلمانی در کنیسهٔ پطــروس مشغول عبادت بود پــاپ تاج امپراطوری را بر سر گذاشت .

درین باب سالنامه های دولتی که محققاً کمی بعد از این‌واقعه‌نوشته‌شده است چنین مینگارد : «در عید میلاد هنگام نماز جماعت شارلمانی بزانو درآمده دربرابر محــراب پطــروس عبادت کــرد . چون بر خاست پاپ لئون تاجی بر سر او گذاشت واز مردم روم هرکه حاضر بود بفریاد بلند گفت : شارل همایون که تاج را از خدا دارد و امپراطور بزرگ و صلح جوی ملت روم همواره با عمر و عزت قرین باد . بعد از این شادباش پــاپ‌برسم امپراطوران قدیم بر او نمازبرد ومن بعد بجای‌بطریق او را امپراطور و همایون خواندند .

(۱) – Ring.



پطروس در وسط نشسته و کلید ها را بر زانو گذاشته است

پاپ درجانب راست وشارلمانی در جانب چپ او باحترام قرارگرفته اند .
در این تصویر که ازخاتمی نقل شده است شمایل واقعی شارلمانی منقش میباشد .

عبارت « برسم امپراطوران قدیم » شایان دقت است زیرا درواقع سنت تازه‌ای

بخاطر شارلمانی اختراع نکردند بلکه شارلمانی امپراطور ملت روم وجانشین قیاصره شده و لقب همایون یافت. البته دنبالهٔ امپراطوری روم قطع نشده و امپراطور روم قانوناً کسی بود که در قسطنطنیه سلطنت داشت لکن از زمانی که شارلمانی بر قسمت عمدهٔ اروپای غربی دست یافت رومیة الکبری احیا شده و انصاف مقتضی آن بود که لقب امپراطوری بکسی که دارای قدرت رومیة الکبری است داده شود.

برای حقانیت این اقدام که بصورت غصب حق دیگران جلوه مینمود گفتند تخت امپراطوری بلامتصدی مانده است [1]. بعلاوه در ایام توقف شارلمانی در روم «اشخاص چندی نزد او آمده گفتند دولت یونانی قسطنطنیه عنوان امپراطوری را ترك کرده وسلطنت دستخوش زنی است که آنرا بمکر وحیله ازدست پسر خود در آورده وپسر را کور نموده و خود آنرا غصب کرده است. پاپ لئون و اساقفه وسنای فرانك وپیرمردان روم چون این بشنیدند بابقیهٔ ملت نصاری مجلس کردند که شارل پادشاه فرانك را بامپراطوری بردارند زیرا شارل روم را در دست داشت وروم مادر امپراطوری است و عادت قیاصره و امپراطوران همیشه بر آن بود که درین شهر بسر برند و هم از این جهت که راه استهزا را بر مشرکین ببندند زیرا اگر عنوان امپراطوری از میان نصاری برمیافتاد مشرکین باستهزا میپرداختند».

شأن شارلمانی

فی الحقیقه ازدورهٔ امپراطوران قدیم ببعد هیچ پادشاهی بشأن ومکانت شارلمانی نرسیده بود. شارلمانی در انظار بمنزلهٔ شاهنشاه بود. سلاطین دیگر بجهت او تحف وهدایا میفرستادند وخواهان دوستی او بودند. بنا بقول اژین هارد پادشاه قوم آستوری در اسپانیا خود را «فدوی» شارلمانی مینامید وپادشاهی از آنگلو ساکسون که از مملکتش طرد شده بود به شارلمانی پناه آورده وازاو کمك خواست. صیت سلطنت شارلمانی بآسیا هم رسید وهارون الرشید خلیفهٔ مقتدر بغداد تحف لایق بجهت او فرستاد که از آن جمله یك زنجیر فیل و شمعدانهای بزرگی از نقرهٔ یکپارچه ویکدستگاه ساعت آبی بود. قبل ازاینکه شارلمانی

---

(۱) ــ تاج امپراطوری را Irène امپراطریس به قسطنطنیه برده بود.

تاج امپراطوری بگذارد خلیفهٔ بیت‌المقدس مقالید شهر و کلید صندوق تربت عیسی را بخدمت او فرستاد زیرا شارلمانی را رئیس عالم نصاری میدانست.

III

حکومت شارلمانی

شمایل شارلمانی اژین هارد که‌شرح‌حال شارلمانی‌را نوشته‌ومدتی‌درازدر کنارا‌و بوده شمایل اورابوجه ذیل‌ذکرمیکند: «فراخ‌شانه وخوش بنیه وبلند بالا بود . کاسهٔ سرش مدور و چشمانش درشت و تند و بینیش کمی بلند بود . موئی سفید و زیبا وروئی بشاش و گشاده داشت. چه ایستاده وچه نشسته آثار قدرت و برازندگی از سر ورویش لایح بود و حتی پرگوشتی‌و کوتاهی گردن و برجستگی شکمش بنظر نمیآمد. . . آوازی‌صاف‌داشت‌لکن کاملا باندام او نمی برازید. استقامت مزاج داشت و فقط در چهار سال آخر عمر ناخوش شد. . . اما در آن موقع هم بجای اینکه برأی اطبا عمل‌کند بنظر خود کار میکرد واز اطبا گریزان بود زیرا بتجویز آنها میبایستی از کباب دست بکشد . . . و در عوض گوشت پخته بخورد ». در پوشاك وطرز زندگانی سادگی را از دست نمیداد. لباس فاخر را دشمن میداشت وخودش هیچگاه جز لباس ملی فرانك نپوشید باین معنی‌که « زیر پیراهن وزیر جامعهٔ کتانی دربر میکرد وروی‌آن پیراهنی‌که‌حاشیهٔ ابریشمی داشت و شلوار میپوشید . دور پا نوار می پیچید و در زمستان جلیقه ای از پوست روباه آبی یاموش شانه و سینهٔ او را محفوظ میداشت . دور یقه اش برگردانی آبی رنگ داشت. همیشه قمه‌ای که قبضه و حمایل آن از طلا یانقره بود بپهلو میآویخت . . . در اعیاد لباس زربفت می پوشید وکفشهای جواهر نشان بپا میکرد وبرگردان دور یقه را با سنجاق طلا می بست وافسری. . . مرصع بسر میگذاشت ولی سایر اوقات لباسش کم بود وبا پوشاك مردم عادی تفاوت نداشت ».

وضع زندگی امپراطور

شارلمانی بسیارزحمتکش بود.زبان‌لاتن‌را آموخته‌ومثل‌زبان خود تکلم مینمود و زبان یونـانی را نیز می فهمید. پس از سپری شدن ایام جوانی نیز نزد دانشمند ترین اساتید معانی وبیان وعلم هیأت و حساب میخواند. در نطق زبر دست بود ولی بزحمت مینوشت. ایمانی راسخ داشت و هر صبح و شام بنماز خانه منرفت . از اکل و شرب زیـاد رو گردان بود . از مستی پرهیز میکرد. اژین هارد مینویسد : « نـاهار عادة مرکب از چهار خوراك بود و علاوه بر این شکارچیان کبابی بسیخ میکشیدند و کباب را شارلمانی بر همه چیز ترجیح میداد . سرغذا بجهت اوساز میزدند یاکتاب میخواندند. تاریخ قدیم و کتب سن‌اگوستن و مخصوصاً کتاب « بلدهٔ خداوند » سن اگوستن را دوست داشت ».

تفریح شارلمانی سواری و شکار و شنا بود چنانکه اژین‌هاردمینویسد« آبهای معدنی را دوست میداشت واغلب در آن بشنا می پرداخت و درشناگری به‌همه سر بود . بهمین نظر در اکس (لاشاپل) [1] قصری ساخته سالهای آخر عمر خود را در آنجامقیم ماند. هر وقت استحمام میکرد عدهٔ زیادی از پسران و بزرگان و دوستانش با او بودند و بعضی اوقات قراولان خود را نیز بشرکت درشناگری‌دعوت مینمود وگاه میشدکه صد نفر یا بیشتر با او در آب بودند ».

املاك شارلمانی

مدتهابود که‌مردم‌تقریباًمالیات‌نمیپرداختندوامورپادشاهان مانند ملاکین‌عمده ازعوایدشخصی‌ومخصوصاًازبهرهٔ‌املاك خودشان میگذشت وبرای اینکار درهریك از املاك خود چندی میماندند و هر جا که آذوقه تمام میشد بجای دیگر میرفتند. بنا بر این پادشاهان مقر ثابتی نداشتندو شارلمانی هم فقط در اواخر عمر خویش در اکس لاشاپل مقیم شد واین شهر بمنزلهٔ پایتخت مملکت امپراطوری گردید والا قبل از آن مدام از دهی بده دیگر میرفت.

---

(۱) – Aix (la Chapelle).

شارلمانی در تمام خاك امپراطوری از پادر برن [1] که در وسط ساکس در سواحل رود الب قرار دارد تا کاسینوی[2] که در ساحل رود گارن و نزدیك کمپی ینی[3] است ده داشت وهر ده بحکم ضرورت بسیار بزرگ بود زیراامپراطور با دربار خود یعنی عموم کسانی که در اطراف او بودند جابجا میشد .

هر ده علاوه بر قصر امپراطور و خانه هائی که خاص موکب او بود ابنیهٔ عدیده ای بجهت رفع حوائج مختلفهٔ زندگی داشت و کارهای زنانه یا مردانه که در آنجا زنها سرکتان یا پشم کار میکردند ویا پارچه رارنگ‌مینمودندشارلمانی‌مواظب بهره برداری و نگاهداری از املاك‌خود بودودر این باب جزئیات امررادرنظرآورده قواعدی گذاشته بود از این قبیل : « باید کاملا دقت کرد که پیه خوك و گوشت خشك شده یانمك سود و سرکه و نبیذ و شراب پخته و خردل وپنیر و کره و جو وآب جو وعسل و موم و آرد با نهایت نظافت تهیه شود و هیچکس انگور چیده را با پا نفشارد. در قرب سر طویله هر ده مهم ما همیشه باید لا اقل صد مرغ و سی غاز بچرد... اگر مرغ یاتخم‌مرغ بدست آمد بایدآنها را بفروش‌رسانید».. همیشه در یکی از اطاقهای هرده ما باید تخت خواب و لحاف و شمد و توشك و بالش و سفره واسباب مهیا باشد. وهمه نوع افزار هم باید حاضر و موجود باشد تا احتیاج پیدا نکنند از جای دیگر بیاورند یا عاریه بگیرند . مباشر اشخاص ذیل را زیر دست خود خواهد داشت: عمله وآهنگر ونقره‌کار وخیاط ونجار وصابون‌پز و آبجو ساز... و نانوای خوب که برای ما نان شیرینی بپزد. و اهل حرفه وکسبه دیگر که تعداد آنها طولانی خواهد شد. در باغها باید همه نوع گیاه وسوسن وگل سرخ وطالبی وخیار وخربزه وکدو و لوبیا واکلیل الجبل وحنظل وکاهو و جعفری وشاهی و نعناع وخشخاش وچغندر و خطمی و کلم و تربچه و پیاز و سیر و باقلا و کرفس و از درختها سیب (انواع و اقسام) و گلابی و شاه بلوط و هلو و به وبادام و توت و انجیر وگردو وآلوبالو باشد. مباشر باید هر سال حساب درستی

(۱) – Paderborn. (۲) – Cassineuil. (۳) – Compiègne.

که‌خوب منظم وهمه علیحده باشدبماتقدیم کند... تا بدانیم‌چه‌داریم وچقدرداریم».

حکومت مرکزی

شارلمانی‌هم‌مثل امپراطوران روم‌وسلاطین‌خاندان‌مروه درباردداشت ودرباریان‌همه‌جا ازدنبال اومیرفتند.ازجمله درباریان دو نفر ازهمه مهمتر بودند: یکی پیشکارحکومتی که ریاست‌درخانه‌داشت ودرقبول عرایض و احقاق حق نایب مناب امپراطور بود و دیگر خازن‌آثار متبرکه (مانند در اعهٔ سن‌مارتن) که اسقف یاکشیش بود و زمام کلیهٔ امور دیانتی را در دست داشت . سپس وزیر رسائل خاصه میآمد که رئیس دفتر خانه بود و اعضای دفتر خانه که مأمور تنظیم رسایل وفرامین بودند. پس از آن امیر صره که نگاهبان خزانه بود وخوانسالارکه غذای امپراطور را مرتب میکرد و آبدار باشی که اشربه را نگاه میداشت و امیر آخور که امور اصطبل خاصه با او بود و رئیس تشریفات که تنظیم امور تشریفات را بعهده داشت.

مجالس،فرامین

شارلمانی‌سالی یکبارواغلب درماه‌مه‌مجلس عمومی‌رادعوت میکرد ودرآن مجلس‌بزرگان‌مملکت ازارکان‌دولت‌وامنای دیانت بمعیت کسانی‌که باید در قشون خدمت‌کنند حاضر میشدند زیرا این مجلس مجمع قشون‌نیز بود. شارلمانی از یکایك‌آنهااخبار ولایتشان را میپرسیدوتقدیمیهای نقدی و جنسی آنها رامیپذیرفت. سپس مجلس مشاورهٔبزرگان مملکت تشکیل‌شده ارکان دولت یك طرف و امنای دیانت طرف دیگر می نشستند و امپراطور رأی ایشان را میخواست وپس‌از آن تصمیم میگرفت ونظر خود را بمجلس اعلام‌مینمود.

بنا براین انعقاد این مجلس دوفائده داشت: یکی اینکه امپراطور باین وسیله از اوضاع کلیهٔ نقاط مملکت مسبوق میشد ودیگر اینکه رعایا موقع می یافتند که مستقیماً با پادشاه خود روبرو شوند وآرزوها وشکایات خود را باو بگویند.

اغلب مقرراتی که‌شارلمانی‌بعد از مشورت بابزرگان‌وضع کرده‌بصورت‌فرمان در آمده ومواد عدیده دارد . فرامین شارلمانی بسیار بوده و تا کنون ٦٤ فرمان بدست آمده است زیرا شارلمانی نظم وانضباط امور مختلفه را از قبیل ادارهٔ املاك

خود و تاسیس روحانیت و قوانین و احقاق حق و قشون و وظایف مستخدمین و تعلیمات و مذهب و اخلاق حسنه و غیره بموجب فرامین مزبور مقرر میداشته است

حکام و اساقفه امپراطوری بچندین ایالت منقسم میشد. عدهٔ ایالات که در وسعت خاك بایکدیگر تفاوت عمده داشتند بسیصد میرسید.

ادارهٔ هر ایالت بیك حاکم سپرده شده و عزل و نصب حاکم با شخص امپراطور بود بسبك حکام روم قدیم اختیارات کلیهٔ لشکری و کشوری وقضائی بحکام مفوض میشد وحاکم سردار لشکر وامیردیوانخانه و مستوفی کل بود.

شارلمانی در فرامین خود سفارشهائی بحکام میکند وبنا بر آنچه از این سفارش ها برمیآید عموم حکام حسن اراده نداشتند مثلا شارلمانی مقرر میدارد که «هیچ حاکم نباید بقضا بنشیند مگر قبل از قضا و موقعی که دستخوش شهوت و قضا نباشد. ولاة نباید بخاطر شکار یا سایر لذات قضا را بتأخیر اندارند یا سرسری بگذرانند حکام باید بر حسب قانون مدون رای بدهند نه بمیل شخصی خود. حکام حق این جسارت را ندارند که تقدیمی بپذیرند و مردم را از خدمت نظام معاف سازند».

قدرت حاکم حد یقفی نداشت جز نفوذ اسقف. اهل علم کلیه وابسته اساقفه و بودند، تقریباً تمام اساقفه از جانب شارلمانی منصوب میشدند و امپراطور اساقفه و حکام رابیك نظر دیده هر دو را مامور خود میشمرد و مدام بآنها توصیه میکرد که باهم بسازند لکن علی‌رغم سفارش او اعمال اساقفه وحکام خیلی بهم اصطکاك داشت

مفتشین کل برای حسن جریان امور شارلمانی مفتشینی بر حکام واساقفه گماشت. تفتیش در اوایل امری اتفاقی بود لکن از ۸۰۲ ببعد مرتبا معمول گردید. امپراطور مفتشین را از میان رجال عالیمقام و متمول انتخاب میکرد وهمیشه یکنفر از اهل شرع ویك نفر از اهل عرف را بمعیت یکدیگر گسیل میداشت. مفتشین مزبور در هر سال چهار بار بسرکشی میرفتند و هر سرکشی یکماه طول میکشید.

مفتشین قبل ازاینکه راهی شوند از شارلمانی دستور میگرفتند وچون بازمیگشتند ماوقع را بعرض میرسانیدند و مامور تفتیش هر کس که میشدند در ایام تفتیش مثل شخص امپراطور هر معامله‌ای که میخواستند با او میکردند .

خصیصهٔ حکومت شارلمانی

بنا بر آنچه گذشت شارلمانی هم رئیس روحانیت بودوهم مدیر اموردولت یابعبارةاخری دیانت وسیاست بهم آمیخته و چرخ آنرا شارلمانی بدست گرفته بود. شارلمانی برای امور مذهب ودولت قانون میگذاشت ، در مجالس خود امنای دین و ارباب مناصب دولتی را طرف شور قرار میداد،قدرت خودرا درادارهٔ امور بوسیلهٔ اساقفه و حکام اعمال مینمود، درهر تفتیش یك نفر از اهـل شرع و یك نفر از اهل عـرف را با هـم میفرستادند و مشیر و مشار او در دربار یکی ازاهل عرف بود بنام پیشکارحکومتی و یکی از اهل شرع بعنوان خازن آثار متبرکه.

شارلمانی در نامه ایکه به پاپ لئون سوم نگاشت وظیفهٔ خود را چنین تعـریف نمود : « بیاری دیانت الهی برمن‌است که شمشیر برگیرم تابدین مقدس مسیح آسیبی از خارج نرسد ... و ایمان حقیقی را بنمایم تا بنیان دین در داخل استوار شود ».

رعایت تکالیف دینی در فرامین امپراطور قید شده است چنانکه میگوید « در ایام متبرکه و روزهای یکشنبه همه باید به نمازخانه بیایند و هیچکس نبـاید برای نماز جماعت کشیش را بخانه خود بخواند.امت عیسی بایداصول دین و نماز روزیکشنبه را از بر بدانند . از روزهائیکه دین قرار داده نباید بیموجبی شانه خالی کنند . هر گاه امر شود که بشاه یا فدویان او دعاکنندهیچکس نباید در این امر بی‌مبالاتی کند . هر اسقف باید با استظهارحاکم مواظب باشد که امت عیسی اعمال مشرکین را تقلید ننمایند و از نجاسات دوری جویند و بجهت مردگان قربان نکنند و بسحر وکهانت و طلسمات و تطیر و ذبایحی که مردم ابله در آستانهٔ نمازخانه بنام شهدا سر میبرند باستخفاف بنگرند . هیچکس نباید با انجیل فال‌بگیرد ...».

قشون یکی‌از وظایف مهم مفتشین رسیدگی‌بصورت‌اسامی کسانی‌بود که باید بسربازی بیایند زیرا تجهیز قشون فکر پادشاهی را کـه مدام در جنگ است همیشه مشغول میدارد. در آن ایـام قشون حاضرالسلاح وجود نداشت لکن در هر اردوکشی جمعی از اهالی زیر اسلحه میرفتند . خدمت سربازی قاعدهٔ برعموم مردم آزادفرض بود اما از آنجا که سربازان‌بایستی‌بخرج‌خود مسلح شوند و جیره هم نداشتند خدمت سربازی در حقیقت منحصر بکسانی میشد که مالی داشتندوانگهی نظامنامهٔ ثابت ولباس یك‌جور هم درمیان‌نبود بلکه‌بمقتضای خصوصیات هر مملکت و هر پیش‌آمد مقررات‌هر سال عوض میشد. کسانی کـه از سایرین داراتر بودند یعنی لااقل دوازده پارچه آبادی داشتند با اسب میجنگیدند وزرهٔ مخصوصی از فلسهای فلزی می پوشیدند همین‌که شاطران شاهی با رقم تجهیز میرسیدندکلیهٔ کسانی‌که بایستی بسربازی بروند باید بی‌درنگ راهی‌شوندباین‌معنی که«اگر رقم شب رسیده باشد صبح روز بعد واگرصبح شب همانروز» عزیمت‌کنند.

فرمانی‌که ازشارلمانی به‌کشیش سن‌کانتن صادر شده و در دست است چنین مینویسد: « آگاه باش‌که ما امسال مجلس عمومی خود را در ساکس قرار داده ایم یعنی درکنار شط بوتا [1] واقع در قسمت شرقی ساکس و محلی که استاراسفورت [2] نـام دارد علیهذا مقرر میفرمائیم کـه بـاتفاق ملازمان مسلح و مجهز خود در ۱۸ ماه ژوئن بآن مکان بیائی . در آن هنگام تو وملازمانت باید بوضعی باشید که بهر جانب بجنگ مأمور شوید بتوانید فوراً بروید باین معنی که باید اسلحه وافراد و همه نوع آلات حرب ولباس و آذوقه همراه بیاورید. هر سوار بایستی سپرو نیزه و قمه و قداره و کمان و تیر و ترکش داشته باشد . انواع افزار از تیر و تبر زین و کلند و بیل آهنی ولوازم‌دیگر و آذوقهٔ سه‌ماهه‌از روزانعقادمجلس وهمچنین اسلحه ولباس شش ماههٔ خودتان باید در ارابه های شما موجود باشد. مخصوصا سفارش

(۱) – Bota. (۲) - Stᵘrasfurt.

میکنم... که از نزدیکترین راهها بیائی و از سکنهٔ عرض راه جز علیق وهیمه و آبی که لازم داری چیزی نستانی».

برای اجرای اوامر صادره نظاماتی وضع شده بود چنانکه هر کس یک روز تأخیر مینمود یك‌روز از شراب و گوشت‌محروم‌بود و آنکه مستی‌میکرد حق نداشت دربقیهٔ مدت جز آب بنوشد. هر که دعوت را اجابت نمیکرد باید شصت دینار جریمه بدهد و آنکه ازجنگ میگریخت «حسب‌الرسم قدیم» مجازاتش اعدام بود.

سرکرده و دولتخواه

این نکته را باید متذکر بودکه افراد قشون اغلب دسته‌دسته میآمدند نه‌تنها تنها وهر دسته نیز از دنبال بزرگی (از اهل شرع یا عرف) روان بود که عنوان سرکرده داشت. در فرمانی چنین آمده است: «آزاد مردی که چهار تکه زمین از سرکرده ای به‌تیول دارد ملزم است که‌در راه‌او بجنگد وددرر کاب‌او باشد». اهمیت این نکته‌درین جاست که نشان میدهد بعضی ازعادات دورهٔ حکومت ارباب ملك‌اززمان شارلمانی‌معمول وبحکم پادشاه جاری بوده است. عادات مزبور که دو جزء عمدهٔ آن سر سپردن و تیول گرفتن بود در خلال اغتشاشات و ظلمهائی که متعاقب هجوم اقوام ژرمن بوقوع می پیوست ظاهر شد.

در آن اوان ضعفا باقویا رو آورده‌سرمیسپردند وچون ازحمایت‌آنهامستفید میشدند درجنگ وصلح بخدمت آنها همت می‌گماشتند. وسیلهٔ سر سپردن سوگند فدویت بود وبآنوسیله «نوکر» اقویا میشدند. ولینعمت را سر کرده می گفتند. وسر سپرده را از مائه هشتم ببعد دولتخواه خواندند. چون شارلمانی میخواست که این تعهدات‌کماینبغی اجرا شود چنین مقرر داشت: «آنکه یك دینارازسرکردهٔ خود گرفت دیگر نباید اورا ترك‌کند مگر اینکه سرکرده‌بخواهد اورابکشدیاچوب بزند یا ارث اوراببرد». فرمانی‌که در سال ۸۰۵ صادر شده چنین مینویسد که سه نوع سوگند در مملکت برقرار است: سوگندی که‌در امر قضا یادمیکنند، سوگند فدویت بالنسبه بپادشاه و سوگند فدویت بالنسبه بسر کرده. سر سپردن اغلب

بصیغهٔ ذیل واقع میشد : « چون همه کس میداند کـه من برای خوراك و پوشاك خود بجائی راهبردار نیستم بشما ملتجی شده عزم کرده ام که در کنف حمایت شما قرار بگیرم وبشما سر بسپرم باین بیان که در ازای خدماتی کهمنمیتوانم‌بشمابکنم باید از من توجه‌کرده وازحیث خوراك وپوشاك مـرا آسوده سازید . من تـا زنده هستم چون آزادمردان خدمتگذار وفرمانبردارشما خواهم بود وتا حیات باقی است از دائرهٔ اختیار وحمایت شما قدم بیرون نخواهم گذاشت » .

درهمان اوان‌که رسم «سرسپردن» رواج داشت تیول دادن هم معمولی بود . مفهوم تیول در زمین وغیر آن واگذاری انتفاع بود نه انتقال ملکیت همچنانـکـه امروز درمورد اجاره مجری است . گیرندهٔ تیول موظف بود در ازای بهره ای کـه میبرد خدمتی بصاحبکار بکند یاچیزی باو بدهد وبعبارة اخری بجرگهٔ دولتخواهان او وارد میشد . اغلب اوقات خرده مالکین زمین خود را به بزرگی وامیگذاشتند و دوباره آنرا بصیغهٔ تیول پس میخواستند تا باین وسیله از حمـایت او برخوردار شوند . ملاکین معتبر واساقفه وکشیشان و بزرگان وپادشاه هریك قسمتی‌از اراضی خود را به تیول میدادند وباین طریق برعدهٔ ملازمان ودولتخواهان خود میافزودند.

سر سپردن وتیول گرفتن دو رسم بود که بیك نتیجه منجر میشدو آن اینـکه رعایا بلاواسطه تحت امر پادشاه‌نبودند بلـکه بعضی فرمانبردار بعض دیگر میشدنـد ودولتخواهان مستقیماً در تحت امر سرکردهٔ خود بوده و مع‌الواسطه رعیت پـادشاه شمرده میشدند .

وخامت این‌طرزحکومت

درعهدپادشاهی‌عظیم‌الشأن‌مانند شارلمانی‌مزایای‌این‌طرز حکومت برمفاسدآن میچربید زیرا بزرگان‌خودفدوی شاه بودند وشارلمانی احکام خود را بوسیلهٔ آنهازودتر به نفاذ میرسانید چنانـکه‌خوددرفرمانی گفته : «همه‌کس‌باید چنان‌کندکه زیردستانش از او حساب ببرند تا باو امری کـه‌از ماميرسد بهتر اطاعت کنند » امـا همینـکه پادشاهی روی‌کار آید که نتواند بزرگـان را مطیع نگاهدارد قدرت سلطنت زوال

می یابد زیرا رعایا فرمانبردار بزرگان بودند و پادشاه وسیله ای برای تأمین نفوذ خود نداشت .

این خلل که درزمان اخلاف شارلمانی بروز کرد قلمرو امپراطوری شارلمانی را متلاشی ساخت ووضع حکومت ارباب ملك رابرقرار نمود .

IV

مدنیت درخاندان شارل

بیداری بعهد خاندان شارل

در دورهٔ سلاطین خاندان مروه خاك گل وسایر ممالکی که درقبضهٔ اقوام فرانك بوددرظلمت جهل فرورفته بود .اززمان کلوتراول (٥٦١) تاجلوس شارلمانی (٧٦٨) غیرازگرگوآر- دوتور کسی نیست که بتوان نام نویسنده بر او نهاد . جز اهل علم هیچکس درس نمیخواند ودرمیان این طایفه نیز بسیاری نوشتن نمیدانستند ودرخواندن میماندند . نسخه هائی که درین دوره ازکتب برداشته شده پراست از غلط و خواندن آن صعوبت دارد چنانکه خود شارلمانی گفته است : « غفلت اجداد ما ادبیت را بطاق نسیان گذاشته بود » .

شارلمانی بدوجهت دراحیای ادبیت کوشید یکی تمایل خلقی و دیگر درد دین زیرا که اهل علم بیسواد از تعلیم حقایق ایمان عاجز میماندند .

بهمت شارلمانی درخاك گل تمدن تکانی بخود داد ودرادبیات وفنون نشوری پدید آمد برشارلمانی درنامه ای که به کشیشی نگاشته چنین مینویسد که چون هر چه از صوامع میرسد «باسلوبی نا هنجار وپر از غلط » انشاء شده «مارا بیم آن است که مبادا این ضعف در درك حقایق کتاب مقدس نیز مؤثر شود و همه میدانیم که اشتباه معنوی از غلط لفظی زیان آور تر است باین لحاظ ماشمارا بر آن میداریم که نه فقط در ترویج ادبیات اهمال را جائز ندانید بلکه در این راه باخضوعی خدا پسندانه غیرت کنید تا بسهولت بکنه حقایق کتاب مقدس برسید. . . بجان نثاران دیانت زیبنده است که باطن خود را به تقوی بیارایند و ظاهر خود را به علم . آرزوی

ما آن است که شما نیز چنین باشید. کسانی که بپاس احترام خداودین بدیدن‌شما میآیند باید از هیأت شما سرمشق بگیرند و چون‌تلاوت سرود شما را میشنوند‌بعلم شما مقر بشوند تا خرم و شادان بازگردند و شکر خدا کنند. اگر میخواهید مشمول مراحم ما بشوند مراقب باشید که سواد این نامه بعموم اساقفه و کلیهٔ صوامع برسد»

مدارس خوشنویسی

عزم شارلمانی بر آن بود که هرصومعه را مدرسه‌ای باشد و در آنجا رهبان و اهل علم زبور و سرود و حساب و صرف و نحو و کتابت وخوشنویسی بیاموزند از بعضی‌صوامع نسخی مذهب بیرون‌آمدکه باآب‌طلا ونقره برارغوان نوشته شده و خواندن آن‌نیزبی‌اندازه سهل‌بود،بعلاوه شارلمانی‌مایل بود که عامهٔ‌مردم‌وسیلهٔ کسب علم‌داشته‌باشند و امنای دین نزدیك هرده وقصبه‌مدرسهٔ مجانی دائر نمایند.

تئودلف[1] اسقف ارلئان باهل علم قلمرو خود چنین تعلیم میدهد: «امنای دین باید در قری وقصبات مدرسه بازکنند و از مؤمنین هرکس بخواهد فرزند خود را برای کسب فضل و ادب نزد ایشان بفرستد بپذیرند بدون اینکه از این بابت حقی بطلبند، امنای دین نباید چیزی قبول کنند جز آنچه بطیب خاطر و دوستانه بآنها نیاز شود»

ادب

در قصر سلطنت نیز فضلای دربار شارلمانی عده‌ای ازجوانان را تعلیم میدادند بمناسبت قلت عدهٔ فضلا در کل انجام این امر امکان‌نداشت جز بکمك دانشمندانی که شارلمانی از خارج آورد مانند پل دیاکرد[2] ایطالیائی که «تاریخ اساقفهٔ متز» را نوشت و تئودلف از قوم‌گت که اسقف بود وشعری هم میسرود وبیش ازهمه علمای آنکلوساکسون ازقبیل آلکوئین[3] که اهل نورتمبری بود و در علم و ادب «فرید عصر خود» بقلم میرفت. آلکوئین بنظم و نثر در هر مقوله چیز نوشته لکن بالخاصه در تعلیم مهارت بخرج میدادو

---

(۱) – Thèodulf. (۲) - Paul Diacre. (۳) – Alcuin.

آموزگار شارلمانی و خانوادهٔ سلطنت و دربار و در واقع وزیر علوم امپراطور بود از جمله فضلائی که دردربار شارلمانی میزیسته‌اند یکی هم اژین‌هارد است که‌اصلا از فرانکنی [1] بوده و بعدها «سرگذشت شارلمانی» را برشته تحریر درآورده است.

فنون درین دوره علاوه بر نشور فضل و ادب فنون نیز احیا شد چنانکه مقایسه سکه‌ای از عهد خاندان مروه با سکه عهد شارلمانی یا اخلاف اواین معنی را واضح میسازد. تذهیب نسخ خطی دورهٔ خاندان شارل با وجود سادگی تصاویر خود بمنزله پرده‌ایست دلربا و خوش‌آب و رنك.

درین زمان ابنیهٔ تاریخی چندی از قصر و نمازخانه بسبك معماری بیزانس بنا کردند و مانند ابنیهٔ آنجا روی زمینهٔ طلائی خاتم ساختند لکن ابنیهٔ مزبوره عموما از میان رفته است جز نمازخانهٔ قصر شارلمانی در اکس لاشاپل.

افسانهٔ شارلمانی در سال ۸۱٤ شارلمانی بسن ۷۲ سالگی بمرض ذات‌الجنب بدرود زندگانی گفت و در اکس‌لاشاپل مدفون شد. قبل از مرك وصیت‌نامه‌ای ترتیب داده قسمت عمدهٔ دارائی خود را به نمازخانه‌ها وفقرا هبه کرد. چیزی نگذشت که افسانه هیئت شارلمانی را عوض کرده بصورت‌پیری‌درآورد خوش هیکل که ریشی بلند و برازنده داشت و هم بشکل جنگاوری پرطاقت که با نگاه تیز خود هراس در دل دشمن میانداخت و بمصاحبت امرای دوازده گانهٔفرانسه دنیا را زیر پا میکرد و از ساکس باسپانیا و از بیت‌المقدس به قسطنطنیه میرفت.

در تصنیف رلان آمده که پادشاه مسلمانان گفت « من در کار شارلمانی مبهوتم. بگمان من شارلمانی باید لااقل دویست سال‌داشته باشد! اینهمه ممالك را پیمود! اینهمه ضربت تیغ و نیزه خورده! این همه پادشاه نیرومند را بروزگدائی نشانیده! پس کی دست از جنك خواهد کشید؟» گانه‌لون [2] سفیر شارلمانی جواب داد: « هرگز، هرگز، تا رلان زنده است. در زیر قبهٔ آسمان کسی نیست که بتواند

(۱) - Franconie. (۲) - Ganalon.

با او برابری کند . الیویه [1] رفیق او از رشادت سرشته شده است . امـرای دوازده‌گانه که‌مورد محبت بیکران شارل میباشند با بیست هزارسوار طلیعهٔ لشکر میباشند . شارل راحت است واز کسی باك ندارد».

از جملهٔ همراهان شارلمانی در حق برادر زاده‌اش رلان و الیویه و خلیفهٔ تورپن [2] نیز مقامی فوق مقام بشر قائل شده‌اند . در گردنهٔ رونسوو کـه صد هزار مسلمانان آمده بودند بقیةالسیف فرانك را غـافل بگیرند رلان بیك ضربت شمشیر آبدار خود سواری را با اسب دونیم میکرد واز صد هزار مسلمان تنها دو نفر راه فرار یافتند. دوبار یك قشون دویست هزار نفر آمده نتوانست رلان و همراهـــان اورا از پای درآورد . اما چون شارلمانی آواز استعانت رلان را در حال نـزع شنید وبشتاب حرکت‌کرد این عده نیز رو بفرار نهادند . کلیهٔ سربازان رشید قرون وسطی با این افسانه خو گرفته بودند چنانکه سواران فرانك و نورمان گیوم [3] فاتــح در جنگ هاستینك [4] در انگلستان چون خواستند بــه پیاده نظام ســاکسون یورش ببرند ابیاتی میخواندند که در مفاخر رلان سروده شده بود .

---

(۱) - Olivier (۲) - Turpin. (۳) - Normands de Guillaume. (٤) - Hastings.

فصل هشتم

پاشیدگی امپراطوری فرانك - استقرار حکومت ارباب ملك

امپراطوری وسیع شارلمانی بزودی تجزیه شد و بصورت چندین مملکت در آمد. عهدنامهٔ وردن (۸۴۳) فرانسه و آلمان را یکباره ازهم جدا کرد .

امم جاهله باز باروپای غربی هجوم آوردند . از جملهٔ این حملات هجوم قوم نرمان که بدزدی دریائی سر میکردند مهیب تر بود. در نتیجهٔ این هجومها اروپای غربی بتاراج رفت و بیچاره شد ودرهر جانب آن خطه محکمه‌ای پدید آمده حکومت ارباب ملك استقرار یافت. اقتدار خاندان شارل رو بزوال گذاشت و سعی پادشاهان آن سلسله در اعادهٔ قدرت خود بیحاصل ماند. هر مملکت بچندین ایالت و قلمرو نظامی تقسیم شد. افسر پادشاهی دستخوش هوی و هوس دولتخواهان معتبر گردید . باین ترتیب در فرانسه هوگ کاپه[1] بپادشاهی رسید.

I

پاشیدگی امپراطوری . عهد نامهٔ وردن

سبب پاشیدگی امپراطوری شارلمانی چندان دوامی نیاورده بزودی تقسیم شد وهنوز سی سال از ازمرگ بانی آن نگذشته بود (۸۱۴-۸۳۴) که کار تجزیه یکسره گردید .

سبب اصلی تجزیه وسعت خاك مملکت بود که از هر طرف بهزار و ششصد کیلومتر میرسید و از مجارستان کنونی تا اوقیانوس اطلس و از رود ادر تا الب و از بحر بالتیك تا دریای مغرب را در برگرفت و علاوه بر این در آن ازمنه مراوده بحدی اشکال داشت که آن مملکت در آن روز از تمام قارهٔ اروپا درین عصر وسیع تر مینمود. بنا براین یکنفر از عهدهٔ ادارهٔ چنین مملکتی برنمیآمد مگر اینکه دراستعداد بپای شارلمانی برسد وانگهی اقوامی که در این خاك میزیستند وجه اشتراکی باهم

(۱) – Hugues Capet.

نداشتند باین معنی که مردم ساکس واسپانیا وایطالیا واقوام فرانك وآوارو آکی‌تن وگل وروم نه ازیك نژاد بودند نه درتمدن بپای هم میآمدند و نه بیك زبان تکلم میکردند . از این گذشته سبب مستقیم تجزیه ضعف اخلاف شارامانی و جاه طلبی ورقابت آنها بود و همچنین رسم تقسیم خاك که در میان قوم فرانك معمول بود و خاندان شارل نیز مانند خاندان مروه آنرا نگاهداشتند .

لوئی لوپیو (خداشناس)

ازشارلمانی جزیك پسر باز نماند . این پسر لوئی نام داشت وشارلمانی تاج امپراطوری را بدست خود در ۸۱۳ بسر او نهاده بود . مورخین لوئی را « بی عزم » لقب داده اندلکن معاصرین وی اورا « خداشناس » میخواندند . لوئی فی الحقیقه مردی متدین بود و از سویدای دل و شور و شوق عبادت میکرد و اغلب پیشانی را بخاك گذاشته بسوز دل خدا را میخواند . خوش قلب وعادل و رحیم بود اماضعف نفس تمام این محاسن را می‌پوشید .

در ۸۱۷چون سقفی سر راهش فرو ریخت از عاقبت خویش ترسیده در صدد بر آمد که‌ترتیبی در امر وراثت خود بدهد . لوئی سه پسر داشت : لوتر ، پپن ولوئی . ارشد آنها لوتر بجانشینی پدر انتخاب و در سلطنت باپدر شریك گردید . پپن بپادشاهی آکی‌تن و لوئی بپادشاهی باویر و بهم نامزد شدند . باین ترتیب بوحدت امپراطوری خللی وارد نیامد زیرا تاسیس این دو مملکت جز صورت اداری نداشت و پادشاهان آن باز مطیع امپراطور بودند و حتی بدون رضایت او حق وصلت نداشتند .

«فرمان تقسیم» در ۸۱۷نوشته شد . در مقدمهٔ آن لوئی لو پیوچنین‌مینویسد: «بزعم ما وهم بزعم صاحبان ذوق سلیم پسندیده نبود که بملاحظهٔ مهر فرزندی . . . وحدت امپراطوری راکه‌خدا بجهت ما خواسته است برهم بزنیم زیرا بیم آن بود که از این اقدام آشوبی درحوزهٔ مقدس دیانت بهم برسد و آنکه تمام ممالك روی

(۱) – Louis le Pieux.

زمین در قبضهٔ قدرت اواست بسخط بیاید. بنا براین واجب شمردیم که بوسیلهٔ نماز و روزه آنچه را که لغزش ما خود پروای آن نداشت از او بخواهیم. چون سه روز مراسم مذهبی را بجای آوردیم بگمان ما مشیت قادر متعال بر این قرار گرفت که برسر انتخاب فرزند محبوب ما لوتر رأی ما ورأی تمام ملت وفق دهد. لذا چون لوتر علانیه برگزیدهٔ خداوند شد ما نیز بنابارادهٔ خود و ارادهٔ قوم خود او را تاج امپراطوری بر سر نهاده شریك و انشاء الله جانشین خود قرار دادیم. مارا باتفاق رأی براین شد که برادران لوتر یعنی پپن و لوئی را بلقب پادشاهی سرافراز نمائیم و قلمروئی بجهت آنها مقرر سازیم. این دو پس از فوت ما، در تحت فرماندهی برادر ارشد و سرکردهٔ خود در نقاطی که بتفصیل ذکرمیشودمقام سلطنت خواهند داشت...

عصیان

اما لوئی لوپیو پس از مرك زن خود ژودیت [1] نام دختر یکی از حکام باویر راکه بسیار زیبا وبی اندازه جاه طلب بود بزنی خواست وازاین زن در۸۲۳ پسری آورد که شارل نام گرفت و بعدها لوشو[2](داس سر) لقب یافت.

بزعم لوئی حق آن بودکه بجهت شارل‌نیزمانند برادرانش‌ازممالك‌امپراطوری سهمی مقرر شود اما برادران شارل نپذیرفته شوریدند. در ۸۳۲ لوئی لوپیو بیکس وتنها ماند و کارش بجائی رسیدکه تسلیم عاصیان گردیده در سوآسون برای استغفار به نمازخانهٔ سن‌مدار [3] رفت ودر حضور اساقفه و بزرگان در برابر محراب زانو زده بگناه خود اعتراف کرده خودرا «مسبب کلیهٔ نقض‌قسم ها و نهب‌وغارتها وقتل نفس ها» شناخت سپس تاج وشمشیر را از خود خلع کرده لباس خاکستری توبه کاران دربر نمود ودردیری منزوی شد.

براین وهن که به لوئی‌لوپیووارد آمد مزیدی متصور نبودوحون فرزندان

---

(۱) - Judith. (۲) – le Chauve. (۳)- Saint-Médard.

وی این اهانت بوی روا داشته بودند قلب مردم سخت بهیجان آمد و افکار متوجه امپراطور مصیبت زده شد. از طرف دیگر پین و لوئی از اطاعت لوتر سر باز زدند چنانکه تخت و تاج مجدداً لوئی لوپیو را مسلم شد (۸۳۴). چیزی نگذشت که پین مرد وامپراطور فرصت را غنیمت شمرده بر سهم فرزند محبوب خود شارل جوان مقداری افزود. از اینجا عصیانهای تازه برخاست ودر خلال آن لوئی لوپیو زندگی را وداع گفت (۸۴۰).

سوگند استراسبورک

چون پدر ازمیانه رفت برادران بجان هم افتاده لوئی و شارل بر ضد لوتر با هم عهد مودت بستند و او را در فونتانه [۱] (فونتنوآ) نزدیك اوکسر [۲] شکست دادند . درین جنگ بقول مورخین خون بسیاری ریخته شد اما کار یکسره نگردید. آنگاه لوئی وشارل عزم کردند که رشتهٔ اتحاد را استوارتر سازند وباین غرض دراستراسبورگ دربرابر صفوف لشکر خود ایستاده ملتزم شدند که درعموم مطالب یگانگی را از دست ندهند. ضمناً سوگند را بزبان تودساك [۳] ورومی یاد کردند نه بزبان لاتن تا افراد قشون بمدلول آن واقف باشند [٤] . در تاریخ فرانسه و آلمان این سوگند اولین صیغهٔ رسمی است بزبان عامه جاری شده.

عهدنامهٔ وردن

لوترصلح خواست وتقاضایش باجابت مقرون گردید.باین لحاظ صدو بیست نفر مأمورشدند که فهرست کامل آبادیهای امپراطوری را ترتیب بدهند تا تقسیم آن بنصفت انجام پذیرد . بر طبق این فهرست تقسیم نامه‌ای تنظیم یافت ودر وردن بامضا رسید (۸٤۳) .

بموجب این عهد نامه خطهٔ یمین رن به لوئی رسید و از ساحل یسار رن نیز مایانس و ورم [٥] و اسپیر [٦] « برای تدارك شراب » باو داده شد . ناحیه ای که در حاشیهٔ اوقیانوس واقع بود بانضمام حوزه اسکو وسن ولوآر وگارن نصیب شارل گردید و ایطالیا و درهٔ رن وسائون و ساحل یسار رن حصهٔ لوتر شد . باین ترتیب

---

(۱)-Fontanet. (۲) – Auxerre. (۳) Tudesque. (٤) - بصفحه ۲۱ رجوع شود .
(٥) – Worms. (٦) - Spire.

دو پایتجت قلمرو و امپراطوری یعنی اکس‌لاشاپل و روم هر دو در خاك لوتر افتاد ولقب امپراطور نیز بجهت وی باقی ماند لکن حق فرماندهی‌بر برادران نداشت.

کسانیکه این عهد نامه را برشته تحریر آوردند جز ترضیهٔ خاطر سه پادشاه نظری نداشتند امـا در تاریخ اروپـا هیچ واقعه ای بقدر این عهد نامه اهمیت ندارد زیرا این عهد نامه نه فقط رشتهٔ امپراطوری فرنگ را گسیخت بلکه فرانسی شرقی و فرانسی غربی را باالمره از یکدیگر بریده ازفرانسی شرقی دولت ژرمانی(آلمان کنونی)سر برزد واز فرانسی غربی فرانسه

قلمرو لوتر پنجاه سال نکشید که چند قست شد : مملکت ایطالیاکه‌ماورای آلپ را شامل بود ،مملکت پروانس وبورگنی که حوزهٔ سائون ورن را دربرداشت ومملکت لوتارینژی[1] که یسار رن رامیگرفت .

لوتارینژی که عاقبت در زبان فرانسه لرن خوانده شد از روز بعد از امضای عهد نامهٔ وردن موضوع نزاع فرانسه وآلمان گردیده‌ودرمدت‌ده مائه همواره میدان جنگ این دو دولت بود .

حسرت برگذشته

بسیاری ازمردم برتجزیهٔ امپراطوری‌فرانك افسوس میخوردند بخصوص‌اهل‌علم که وحدت روم قدیم‌را نصب‌العین‌خود کرده میخواستند زمام امور دنیوی دردست امپراطوری فرد بـاشد همچنانکه ریاست روحانی کلیة با پاپ بود .

فلوروس[2] امین حوزهٔ دیانت لیون افسوس این جمع را بغالب اشعاری گیرنده وپر مغز ریخته است از این قبیل: «قلمرو امپراطور در زیب و آراستگـی بـر همه سر بود ودر سایهٔ افسر پر حشمتی روز بروز بر آبادی خود میافزود . شاه یکـی بود و ملت یکی ... اکنون آن دوران زوال یافته و نام و نشان امپراطوری محو شده است. دیروز بود که این ملك سراسر بهم پیوند داشت اما امروز سه پـاره شده وبجای یك امپراطور چند پادشاه بر آن حکـومت میکند . هر کس بفکر

---

(۱) – Lotharingie (۲) - Florus.

خویش است و کسی در بند صلاح عامه نیست . حصن ملك در شرف انهدام است زیرا کج شده واندودش ریخته وشالوده‌اش تکان خورده است ».

II

هجوم تازه

پاشیدگی ممالك مصیبت بیش‌از آن شدکه فلوروس دیده بودزیرامالك سه‌گانه فرو ریخته صد پاره شد ودر فرانسه وآلمان و خاك لوتر عمارات عدیده پدید آمد .

باعث این پیش‌آمد هجوم تازه اقوام جاهله بود تاآنجا که درهرسه مملکت وبخصوص در فرانسه کیفیات تجزیهٔ امپراطوری روم تجدید شد .

هجوم تازه در خلال مائه نهم و دهم اقوام جاهله از هـر طرف بقلمـرو امپراطوری فرانك هجوم آوردنـد . در مشرق خـاك ژرمن دستخوش اقوام اسلاو و قوم زرد پوست مجار گـردید . از میان اقوام اسـلاو و قوم چك به بوهم روی آورد . قوم مجار ابتدا در جلگهٔ وسیع دانوب که سابقاً آرامگاه اقوام هون و آوار بود اردو زد لکن در حوالی سال ۹۰۰ بایالت باویر رخنه کرده در تمـام خاك ژرمن متفرق شد و بشامپانی و بورگنی ولانگدوك هـم رسید . قوم مجار سوارانی پر طاقت داشت که بر اسب تیز تك نشسته بتیراندازی‌بـاخصم‌مقابله میکردند وضمناً بی مضایقه به نهب وغارت میپرداختند وآنچه سر راه خودمیدیدند یا طعمهٔ آتش ساخته یا از دم تیغ‌میگذراندند .

در جنوب‌مسلمانان‌ازافریقـاروان‌شده‌سواحل‌دریای مغرب وایطالیاوپروانس‌را را بتاراج دادنـد ودر کوه های مـور [۱] متوطن شده ارگ فراکسینه [۲] راکه امروز گارد فرنه [۳] (وار) نام دارد در آنجا ساختند و از آنجـا مـدام باطراف و اکنـاف تاخته تا میتوانستند اسیر میگرفتند ودربازارهای ممالك مسلمان‌بغلامی میفروختند .

---

(۱) – Maures. (۲) - Fraxinet. (۳) – Garde-Freinet.

در مغرب نیز قوم وحشت انگیز نرمان(مردان شمال) از سمت‌دریای شمال و مانش‌و اقیانوس اطلس بلای جان آلمان و انگلیس وفرانسه شدند.

قوم نرمان

قوم نرمان که در دانمارك و شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی (سوئد ونروژ امروز)جای داشت شاخه‌ای از نژاد ژرمن بود و همه جا بدزدی دریائی روزگار میگذرانید چنانکه قبل از ایشان نیزاقوام آنگل وساکسون همین کارراددرپیش‌داشتند. قوم نرمان‌باعتقاددیرینهٔ ژرمن‌ادن[1] رامیپرستیدوحتی‌بتوهم بعضی تعصب مذهبی باعث شد که بفرانسه هجوم بیاورد باین معنی‌که چون‌شارلمانی پرستش ادن را از ساکس برانداخته بود آنها در مقام انتقام بر آمد لکن بیشتراین احتمال میرود که مملکت بیحاصل و سکنهٔ بسیار و اشتیاق به ماجراجوئی و غـارت ایشان را بتاخت وتاز وادار کرده باشد چنانکه نه تنها بحدود امپرطوری شارلمانی هجوم آورند بلکه انگلستان را نیز غارت کرده روسیه را هم بی نصیب نگذاشته تا بحر سیاه راندند.

قوم نرمان در دریا نوردی بی باك بود چنانکه بازورقی کـه منتهی بیست و پنج گزطول داشت دریای‌شمال راکه یکی از متلاطم‌ترین دریاهاست از پامیانداخت در انتهای دماغه زورق یا نوکی تیز میساختند یا سر جانوری خیالی. زورق دکلی داشت وبا شراع یا پارو حرکت میکرد. از شصت الی هفتادو پنج نفر در آن جای میگرفتند واز این عده‌تقریباسی نفر بپارو زدن می‌نشستند. قوم‌نرمان‌که در خشکی سربازی کار کشته بود روز در پیچ ساحل کمین می کرد و چون شب مـی‌رسید به آبادی مجاور ریخته اسبها را می‌ربود وفوجی سوار ساخته به نقاط بعیده میتاخت‌و مانند سوار قوم مجـاور ضرب شست هـای نمایان نشان میداد. چون سر و کله این قوم ناگهان پیدا می‌شد اهالی‌دست وپای خود راگم میکردند وازدفاع عاجزمیماندند لذا مهاجمین همه‌جا را تالان کرده میسوختندومیگذشتند ومخصوصا خودرابصوامع پر ثروت میزدند و چون کار خود را میدیدند بکشتی بر میگشتند وبجای دور تری

(۱) – Odin.

میرفتند تاغنیمت تازه‌ای آورند.

قوم نرمان درتدابیرجنگی هم زبردست آورند جنانکه‌یکی ازرؤسای‌مشهور آنها هاستینگ چون از شکستن حصار لونا[1] (شهری درایطالیا) فرو ماند انتشار دادکه آفتاب عمرم برلب بام رسیده و درین دم واپسین میخواهم بدین نصاری مشرف بشوم. اسقف لونا این شایعه را باور کرده رضا داد که او را غسل تعمید بدهد. چون شب فرا رسید «هاستینگ زره پوشید اشارت کرد تا او را درتابوتی گذاشتند وبهمراهان نیز فرمان‌داد تا زیر پیراهن زره در بر کنند. آنگاه از تمام قشون نرمان صدای ندبه بلند شد... شیون وضجه بساحل‌رسید ... درین موقع هاستینگ را ازکشتی بدر آورده بنمازخانه بردند... برای شادی روح متوفی دعا میخواندندگه ناگاه هاسنیگ از تابوت بیرون جسته باشمشیر خود اسقف وحاکم‌را بدیار عدم فرستاد ... جوانان را کشتند و پیر مردان را سر بریدند، شهر بتاراج رفت وبرج وباروهاباخاك یکسان‌شد».

قوم نرمان دراوایل امر چون دورهٔ اردوکشی یا بقول خودشان «حصادصیفی» بپایان میرسید وکشتیها ازغنیمت مملو میشد بخاك خود برمیگشتند چنانکه امروز هم فرانسویان دریا نورد بروتانی و نرماندی چون از کار ماهیگیری درارض جدید یا جزیرهٔ ایسلاند فارغ میشوند همین کار را میکنند اما پس از چندی در مصب رودخانه‌ها جزیره یانقطه‌ای که‌مدافعهٔ آن آسان بود اختیار کرده‌استحکاماتی‌درآنجا ترتیب دادند وباین ترتیب در ممالکی که‌دستخوش تطاول آنها بود مستقر گردیدند.

قوم نرمان‌در فرانسه

میتوان‌گفت قوم نرمان فرانسه را برسایر ممالك ترجیح میداد چنانکه یکی ازایشان (رانیارلودبرگ)[2] آن خاك‌را چنین وصف کرده است: «خوش وحاصلخیز وپرنعمت و بی پاسبان». رودهای سن ، لوآر وگارون راه پهناوری بود که بآن وسیله میتوانستند تا ناف فرانسه بروند .

---

(۱) - Luna. (۲) - Ragnar Lodbrog.

مبدأ اقدامات قوم نرمان در فرانسه غارت روآن بود که‌در ۸٤۱ اتفاق افتاد.
از این تاریخ تا ۹۱۱ که قسمتی از مملکت را بانها واگذاشتند این قوم مدام مشغول تاخت وتاز بود چنانکه راهبی مینویسد: «درطول این مدت قوم نرمان علی الدوام نصاری راکشته یا بغلامی میبرد، نماز خانه‌هارا از پایه برمی انداخت ، بلاد را ویران میکرد وقصبات را میسوخت . نعش اهل علم و عوام الناس ، بزرگ زاده و گم نام، زن وبچه درهر طرف ریخته بود . جائی نبود که مرده نیفاده باشد . حال قوم نصاری که رو بفنا میرفت بسیار رقت میآورد» . قوم نرمان در کنار رود لوآر شهر نانت [1] وارلئان را تاراج کرد و تا اورنی راند . در کنار رود گارن بور دو وتولوز را بباد غارت داد واز تنگهٔ جبل طارق گذشته سواحل رود رن را تا والانس تالان کرد. در شمال قوم نرمان تا کامبره[2] و آمین[3] و رنس آمده و در کنار رود سن در جزیرهٔ اواسل[4] نزدیك روآن مستقر شد ودر ظرف چهل سال چهاربار تا پاریس تاخت (۸۸٥ ـ ۸٥۱ ـ ۸٥٦ ـ ۸٤٥).

محاصرهٔ پاریس اهالی پاریس درسه‌مرتبهٔ اول شر آنهارا بوسیلهٔ پول رفع کردند لکن در ۸۸٥ بصوابدید اسقف و حاکم خود گلسن و اود[5] از فدیه دادن سرباز زده بر آن شدند که راه سن علیا و مارن را بر مهاجمین ببندد . قوم نرمان باسی هزار کس و هفتصد فروند زورق پاریس را محاصره کرد . آن روز شهر پاریس منحصر به لیل دولاسیته[6] (جزیرهٔ شهر) بود و با دوپل چوبی که‌در محل پل شانژ[7] وپل سن میشل[8] فعلی قرار داشت بخشکی متصل میشد. در مدخل هر یك از دو پل برجی برای دفاع بر پا بود . قوم نرمان از فن محاصره هرچه میدانست برای تسخیر برج ساحل یمین بکار برد . مثلا در صدد بر آمد نقب بزند وبوسیلهٔ قلعه‌کوب حصار را شکاف بدهد و با برج‌متحرك‌یورش بیاورد و قایقهارا از کاه مشتعل انباشته به پل برساند ولی از اینهمه‌نتیجه‌ای حاصل

---

(۱) – Nantes. (۲) – Cambrai. (۳)- Amiens. (٤) - Oissel.
(٥)-Goslin et Eude. (٦)– l'Ile de la Cité. (۷)-Change. (۸)-Saint-Michel.

نشد. محصورین قلعه کوب را ضبط کرده با زنجیر بالا کشیدند و بر سر و روی مهاجمین روغن جوشان و صمغ مذاب ریخته به تیر دورشان کردند باین ترتیب قوم نرمان متجاوز از یکسال در آنجا معطل شد و کاری از پیش نبرد تا اینکه در ۸۸٦ قشونی بکمك پاریس آمد، اما امپراطور شارل لوگرو [1] که فرماندهی قشون مزبور داشت بجای اینکه وارد جنك شود هفتصد لیور نقره به قوم نرمان داد که از محاصره دست بردارند و علاوه بر این آنها را مجاز نمود که بورگنی‌راغارت کنند لکن چون اهل پاریس از زیر پل بآنها راه ندادند قوم نرمان ناچارشده قایقها را بخشکی کشیده و پاریس را دور زده و از رود سن بالا رفت.

استقرار قوم نرمان در فرانسه چون بیست‌وپنج سال براین واقعه برآمد بیش‌ازبیست هزارکس ازقوم نرمان درمصب رودسن جای گرفته بود رلن [2] سردار این عده شهر روآن را قبضه‌کرد در واقع قسمت سفلای رود سن و جزء عمدهٔمملکت را ازشبه جزیرهٔکوتان تن [3] تاسوم‌صاحب شده بود، شارل لوسمپل [4] که در این اوان پادشاهی داشت به رلن خبر داد که اگر بدین نصاری بیائی و مرا پادشاه خود بدانی تمام این خطه با لقب والی از آن تو خواهد بود و علاوه بر این بهمسری دختر من نیز خواهی رسید. رلن در سن‌کلر که در ساحل رود کوچك اپت واقع شده از شاه دیدن کرد و پیشنهاد اورا پذیرفت (۹۱۱).

بعدها وقایع نگاری از نرمان ملاقات سن‌کلر را چنین شرح میدهد: «رلن چون بمرحمت شارل‌صاحب ایالت نرماندی شد نخواست پای‌پادشاه را ببوسد،اساقفه باو میگفتند کسی که مشمول چنین موهبتی شود باید پای شاه را زیارت کند. رلن میگفت من هرگز در برابر کسی زانو نمیزنم وپای‌کسی را نمیبوسم اماچون‌بزرگان فرانك زیاد باو خواندند عاقبت یکی از مردان خود امر داد که در اینکار از او

---

(۱) - le Gros فربه.
(۲) - Rollon. (۳) - Cotentin.
(٤) - le Simple ساده.

نیابت کند . آن مرد نیز پای شاه را گرفته و بجای اینکه خود خم شود پای شاه را تا نزدیك لب خود آورده بوسید . باین جهت شاه سرنگون گردید وصدای قهقهه بلند شد و در جمعیت همهمه افتاد . معهذا شارل و رئیس قوم فرانك (روبر)[1] و حکام و بزرگان و روحانیون و کشیشان بجان و جوارح خود و بشرافت مملکت سوگند یاد کرده و بجلاله قسم خوردند که این سر زمین از آن رلن خواهد بود و تا دنیا دنیاست نسلا بعد نسل در خانوادهٔ او خواهد ماند ».

عهد نامه سن کلر بصلاح مملکت بود زیرا به هجوم نرمان خاتمه داد و از آن ببعد، قوم نرمان از در صلح و سلم در آمده درخاك رلن که باسم آن قوم نرماندی نامیده شد آرام گرفتند و طولی نکشید که آن سرزمین یکی ازحاصلخیزترین نواحی فرانسه گردید . رلن در حکمروائی مهارتی بخرج داده نظم و امنیت را بر قرار کرد و همه کس را بحق خود رسانید . قوم نرمان نصرانی شد و چیزی نگذشت که زبان سابق خود را نیز فراموش کرده فرانسوی شد ولی با این وجود بعضی از خصایص خود را از دست نداد چنانکه در کارها جسارت داشت و همواره مشتاق سوانح پر شور و شر و اردوکشیهای دور ودراز بود . این قوم بعد ها انگلستان و سیسیل و جنوب ایطالیا را تسخیر کرد و در جنگهای صلیب موقع مهمی را احراز نمود .

نتایج هجوم

هجوم قوم نرمان نه تنها منجر باستقرار آن قوم در فرانسه گردید و فقر و فلاکت مردم غارت شده را باعث آمدبلکه قدرت سلطنت را نیز زودتر بحد زوال رسانیده و مملکت را متلاشی ساخت و در نتیجهٔ این پیش آمدها وضع حکومت ارباب ملك که مادهٔ آن از عهد شارلمانی آماده بود تکوین یافت .

نه چنین بود که درین دوره سلاطین خاندان شارل نظیر پادشاهان اخیر سلسلهٔ مروه یعنی همه بی‌استعداد و تبه مزاج باشند اما ازآنجاکه مدام بر سر افسرسلطنت و قلمرو امپراطوری با هم زد و خورد داشتند و لاینقطع گرفتار نافرمانی

(۱)– Robert.



محاصرهٔ قلعه

ازاین تصویربخوبی پیداست که دراواخرمائهٔ نهم استحکامات چه صورتی داشته . حصارقلعه چندین برج بلند دارد ومیان بعضی از برجها کنگره قرارداده‌اند .

بزرگان میشدند از عهدهٔ دفع فتنهٔ مهاجمین برنیامدند . ظلم و بی نظمی و راهزنی در همه جا رو بفزونی گذاشت وبالنتیجه فقر و فاقهٔ سختی پدیدار شد . هرچه‌نوشته از آن دوره باقیمانده همه از یك درد مینالد مثلا هین‌کمار[1] خلیفهٔ رنس مینویسد : « درین ملك غصب و نهب امری عادی تلقی میشود و کمترکسی است که ازآن رو بگرداند مثل اینکه اینکار اصلا گناه نیست » . سالنامهٔ ۸۴۳ سن برتن مینویسد : « راهزنان از هر طرف مشغول غارت و چپاول‌اند . در بسیاری از نقاط گل خوراك مردم خاکی بود که کمی آرد بآن زده بودند » . سالنامهٔ ۸۴۵ میگوید : « بلای

(۱) – Hincmar.

قحط سرتاسر گل را گرفته چندین هزار نفر را نابود کـرد ... » در ۸٤٦ چنین میآورد که « گرگها حملهای بجنوب گل آورده جمع کثیری را دریدند »

نیتار[1] مورخ باندوه تمام مینویسد « درعهد شارل کبیر قوم ما بوفاق در صراطی مستقیم قدم میزد ... همه جا صلح و سازش بر قرار بود اما اکنون که هر کس در کوره راهی افتاد بخیال خود میرود جز تفرقه و نقار دیده نمیشود ، سابقاً خصب و نشاط در کار بود و اکنون قحطی و افسردگی ... »

محکمه، سرکردگان

چون سلاطین در کار حراست ملك درماندند ملاکین عمده یا باصطلاح آنروز سرکردگان سر خویش گرفته هرکدام یك یا چند محکمه به جهت خود ساختند، محکمه در آن عهد بسیار ساده وفقط مأمنی بود برای سرکرده با اهل بیت و خدمه و مایملك وی ، باین ترتیب در سرتاسر مملکت محکمات عدیده برپا شد و سرکردگان درسایهٔ سرپناه خود نه از قوم نرمان اندیشه داشتند و نه ازپادشاه حساب میبردند . شارل لوشو وخامت این امر را دریافته امر داد که از میان محکمات آنچه بی اجازهٔ او ساخته شده خراب کنند (۸٦٤) اما کسی اطاعت ننمود .

با این وضع هرکس کسی را نداشت خود را بسرکـردهای می بست تا درکنف حمایت او از دستبرد راهزنان و دزدان دریـائی و سرکردهٔ همسایه مصون بماند و باین طریق سرسپردن که تا آن روز عادتی بیش نبود مبنای نظام امور گردید . مردم بی پناه شهر و ده باسرکردگان عهد میکردند و سرکردگان نیز باهم پیمان می بستند مردم قرار میگذاشتند که از کشت یـا بهرهٔ خود سهمی نیاز کنند و سر کرده قول میداد که از آنها توجه کند . سرکردهٔ کم مایه بسر کردهٔ قاهر سر سپرده بیاری او مستظهر میشد و بدولتخواهی وی تن داده و در رکابش بجنگ میرفت .

پاشیدگی مملکت

درهمین اوان هم درباریان (حکام وولاة)[2] مصروف آن بود که حتی المقدور از قید اطاعت پادشاه بدر آمده ولایت یا ایالت

(۱) – Nithard.

(۲) ـ هرخطهای که بیشتر مـورد مخاطره بود پادشاه حکومت آن را بفرماندهٔ جنگی تفویض مینمود که والی باشد .

خودرا با مارت تبدیل کنند وسلطانی بالاستقلال باشند . در عهد شارل لوشو این مشاغل بارث میرسید و حسب الرسم پسر جای پدر می نشست . از آن ببعد چون پادشاه حق عزل و نصب نداشت اختیار وی نیز از درباریان سلب گردید. معذالك پادشاه اسماً صاحب اختیار ایالات و ولایات شمرده شده و کـانه آنها را به تیول واگذاشته بود. باین لحاظ درباریان در حکم دولتخواه درآمدند و پادشاه ولینعمت کل یاسرکردهٔ حکام وولات خواهد شد.

وضع حکومت ارباب ملك

این ترتیب بمرور (یعنی در طی مائه نهم ودهم) منجر شد بتکوین وضع تازه‌ای که مردم را درجامعه بسان پلهٔ نردبان بعضهم فوق بعض قرار میداد باین معنی که رعایا وسکنهٔ بلاد هریك سرکرده‌ای اختیار میکردند و سر کرده خود دولتخواه حکام و ولات بود . حکام و ولات نیز قید دولتخواهی پادشاه را بگردن داشتند . حقوق و تکالیف هریك از این جمع برحسب قول وقرار مقرر میشد.

این وضع که در تاریخ معروف شده است باستیلای رسم تیول یاوضع حکومت ارباب ملك مخصوص فرانسه نبود بلکه تقریباً درتمام اروپا استقرار یافت و آثار آن فقط باظهور انقلاب کبیر ۱۷۸۹ برکنده شد .

III
عاقبت خاندان شارل

خاتمهٔ امپراطوری خاندان شارل

عهدنامهٔ وردن چنانکه گذشت وحدت امپراطوری را ازبین برد لکن عنوان آنرا نسخ نکرد. این اسم تا آخر مائهٔ نهم درخاندان شارل باقیمانده وحتی دردو مورد ایام شارلمانی که هنوز فراموش نشده ویاد آن موجب دریغ وافسوس میگردید ظاهراً درشرف تجدید بود . مورد نخست در ۸۷۵ و بمناسبت انقراض نسل لوتر پیش آمد. درین موقع شارل لوشو وبرادرش لوئی لوژور مانیك [۱] هر دو خواهان تـاج امپراطوری شدند.

(۱) – le Germanique (ژرمنی) .

اما پاپ آنرا بشارل که بتعصب دین شهره بود واگذاشت از آنجا که شارل پیش از این بپادشاهی لرن رسیده (۸٦۹) و بعد از آن هم صاحب تاج و تخت ایطالیا گردید (۸۷٦) جزء عمدهٔ امپراطوری شارلمانی زیر نگین وی در آمد لکن طولی نکشید که بدرود زندگانی گفت (۸۷۷). پسرش لوئی لوبك[1] (۸۷۷-۸۷۹) و دو نفر از نوادگانش لوئی سوم و کارلمان (۸۷۹ - ۸۸٤) نیز بزودی مردند و نوادهٔ دیگرش که بعدها شارل لوسمپل خوانده شد در آن موقع طفل بود. باین لحاظ افسر پادشاهی فرانسه و تاج امپراطوری نصیب شاخهٔ دیگر از خاندان شارل گردید که در ژرمانی سلطنت داشتند. شارل لوگرو پسر لوئی لوژرمانیك تاج سلطنت ایطالیا وامپراطوری را در ۸۸۱ و افسر پادشاهی فرانسه را بعد از مرگ کارلمان (۸۸۵) بر سر نهاد و باین ترتیب وحدت امپراطوری علی‌الظاهر اعاده شد اما امپراطور شخصا ضعیف النفس و علیل المزاج و بیکاره بوده چنانکه در مقابل پاریس از مصاف باقوم نرمان فرو ماند. بزرگان در ۸۸۷ او را معزول کردند و او بفاصلهٔ قلیلی درگذشت. بعد از این واقعه دست خاندان شارل از امپراطوری کوتاه ماند و ممالك فرانسه و آلمان وبورگنی وپروانس وایطالیا هر یك استقلالی بهم زدند. معذالك فکر تأسیس امپراطوری از بین نرفت و کانه مغرب نمیتوانست از امپراطور بگذرد و بهمین جهت امپراطوری خاندان شارل که وارث امپراطوری شمرده میشد پس از یك مائه بصورت امپراطوری مقدس روم و ژرمن احیا گردید.

سلطنت انتخابی عزل شارل‌لوگرو نه‌فقط وحدت امپراطوری را ازپای بست ویران کرد بلکه قدرت مطلقهٔ صنوف‌ممتازه‌رانیز بروزداد. از آن ببعد بزرگان فرانسه و آلمان در مرگ هرپادشاه مدعی بودند که تاج‌سلطنت باختیار آنهاست وباین ترتیب سلطنت ارثی بانتخابی تبدیل‌شد.

معذالك تا مدتی سلطنت ازخاندان شارل‌خلع نگردید بلکه‌بزرگان آلمان آن سلسله را تا ۹۱۱ یعنی سال مرگ لوئی لانفان[2] نگاهداشتند و در فرانسه نیز تاج

---

۱) - le Bègue (الکن) . (۲) - l'Eufant (بچه) .

سلطنت در ظرف یك مائه (۹۸۷ ـ ۸۸۷) مـابه النزاع سلسله شارل و خـانوادهٔ مقتدری بود که بالاخره مؤسس سلطنت خاندان کاپه گردید .

خانوادهٔ ربر لوفر[۱] نخستین مردی که‌ازاین خانواده‌سرشناس‌شدربر بود که درعهد سلطنت‌شارل‌لوشودرجنك‌باقوم نرمان بهنر نمائی ممتاز آمده بپاداش خدمت از شاه لقب والی گـرفت و حراست خطه ای که از سن تالو آر کشیده میشود بعهدهٔ او مفوض شد . ربر لوفر مصافها داد ورشادتها کرد ولی عاقبت در جنك بریسارت[۲] هدف تیر نرمان گـردیده بخون غلطید (۸٦٦) . هنگامیکه قوم نرمـان بمحاصرهٔ پاریس آمـده بود حکومت شهر بااود پسر ربر بود . این مرد نیز جلادتی بخرج داده از میان صفوف دشمن رد شد و برای دفع خصم از دنبال کمك رفت وچون مأموریت خود را بانجام رسانید باز از وسط قشون نرمان گذشته بمقر خود بازگشت . این بود که‌پس‌از عزل شارل لوگرواورابسلطنت برداشتند وحال آنکه‌یکی‌از نوادگان‌شارل‌لوشو (شارل‌لوسمپل) حیات‌داشت(۸۸۸).

هوك‌کبیر بااینهمه خاندان شارل هنوز هم هواخواهانی داشت و چیزی نگذشت که فیمابین‌اود وشارل لو سمپل جنك‌درگرفته‌چندین سال طول کشید وبالاخره اود مجبور شد قسمتی از مملکت خود را به شارل بدهد واورا جانشین خود بشناسد . بنا براین شارل لوسمپل در ۸۹۸ پادشاهـی یـافت اما از آن ببعد مکرر تاج سلطنت از خانواده ای بخانوادهٔ دیگر منتقل شد و این پیش آمد را بزرگان بحال خود نافع میدانستند زیرا باین‌وسیله قدرت‌سلطنت‌بکلی نابودمیشد .

برادر زادهٔ اود موسوم به هوك و ملقب به کبیر بسهولت میتوانست افسر پادشاهی را تصاحب کند امـا صلاح خود را درآن دیدکه باینکار اقبالی نماید لـذا دوبار شاهزادگان خاندان شـارل را بتخت سلطنت نشانید و هر بار در ازای ایـن خدمت مقداری خاك و چند شهر از آنها بستاد . بـاین ترتیب هوك کـه بسمت

(۱) -le Fort(نیرومند) .

(۲) - Brissarthe

رئیس قوم فرانك یاوالی فرانسه شناخته شده و صاحب اختیار چندین ولایت بود برتمام سرکردگان و برخود پادشاه تسلط داشت .

ریشر [1] چنین مینویسد : لوئی پسر شارل لو سمپل ناچار شده لائون یعنی یگانه محکمه خود را نیز به هوگ داد و خود را ملجأ دید که بهاتن پادشاه آلمان ملتجی شود لذا درمجمع بزرگی بر ضد هوگ تحریر دعوی کرده گفت :

«هوگ بصوابدید مردمان خیر مرا از خارجه خواسته ... بسلطنت نشانیدند ولی جزلائون چیزی برای من نگذاشت ، من کوشیدم تا آنچه را که حقاً بمن میرسد بدست آورم لکن هوگ ازاین جهت در خشم شده درخفا بامن خصومت میورزید ، زر میریخت و دوستان مرا از من بریده دشمنان مرا تحریك میکرد و عاقبت دزدان دریائی را باخود همداستان کرد تابحیله مرا بگیرند ... نیرنگهای اوبلااثر نماند . من دستگیر شده بزندان افتادم ، هوگ چنین وانمود کرد که درصدد استخلاص من برآمده است... دزدان مرا به هوگ دادند... هوگ یکسال مرا زیرزنجیر داشت و چون خویشاوندان ودوستان من برآشفتند از وخامت امر اندیشه کردوبشرط تسلیم لائون وعدهٔ آزادی بمن داد . لائون یگانه شهری بود که من میتوانستم در آنجا زندگی کنم وبازن و فرزند خود بآن پناه ببرم اما چه چاره توان کرد ؟ من جان خود را برلائون ترجیح دادم وچون آنرا تسلیم کردم آزادی یافتم اما اکنون که خود را لاشئی محض میبینم از شما استغاثه میکنم . اگر والی جرأت دارد خلاف قول من بگویدمن اورابمبارزه دعوت میکنم » . چون مجمع هوگ را محکوم دانست وبه تکفیر تهدید کرد هوگ ناچار سرتسلیم پیش آورده لائون را مسترد داشت .

انتخاب هوگ کاپه

در ۹۸۷ لوئی پنجم پادشاه جوان که ازخاندان شارل و بلاعقب بود براثرحادثه ای ناگهانی که درشکار واقع شدبدرود زندگانی گفت . عموی لوئی درقید حیات ووالی ناحیهٔ سفلای لرن بود اما روحانیون متنفذ که با او خصومت میورزیدند اعاظم مملکت را از حکام و

(۱) – Richer.

اساقفه واداشتند تا شارل را رد کرده هوگ کاپه والی فرانسه رابسلطنت بردارند.
هوگ کاپه پسر هوگ کبیر بود و در ۳ژویه ۹۸۷ در نویون[۱] تـاج بر سر نهاده تبرك شد.

هوگ کاپه مخصوصاً باهتمام آدالبرن[۲] خلیفهٔ رنس سلطنت‌یافت. آدالبران در مجلس سن‌لی نطقی کرد تا نشان دهد که سلطنت بشارل نمی برازد بلکه جامه‌ایست که بقامت هوگ کاپه دوخته‌اند. بنا بقول ریشر مورخ که لابد در این مجلس حاضر بوده آدالبران چنین گفته است «... بر ما پوشیده نیست کـه شارل نیز هوا خـواه دارد و هواخواهانش مقام سلطـنت را بعنوان ارث حق وی میـدانند اما از غـور در مطلب یقین حاصل میشود که تحصیل ملك بارث صورت نمی بندد بلکه آنکس شایسنه این مقام است که جسماً و روحاً کامل و وفای بعهد و گـذشت در وجـودش مخمر باشد، کدام خصلت است که بتوان بشارل نسبت داد؟ این مرد پای‌بندآبرو نیست، بعطالت ازحال و رمق رفته، باك ندارد که از پادشاه بیـگانه[٤] اطاعت کند و از زمره دولتخواهان زنی فروتر ازشأن خود بخواهد. والی جلیل القدرماچگونه میتواند دختر یکی از دولتخواهان خودرا ملکهٔ خویش بداند وفضیلت اورا برخود هموار کندوحال آنکه بزرگتران این دختر همه در برار وی برکوع میروند ودست خود را خاك قدم او میسازند. درست دقت کنید و ببینید که شارل بنا بخبط خود طرد شده نه باقدام غیر. شما باید ازسعادت ملك جانب داری کنید نه اینکه طرف بدبختی مملکت را بگیرید، امیدوارم که محبت شارل پاها را نلغزاند وبغض والی قلوب را از خیر عامه منحرف نسازد. والی را بسلطنت اختیار کنید که در سلوك و اصالت ودارندگی مشهور است. این مرد نه تنها نگاهبان مصلحت عموم میباشد بلکه پشتیبان منفعت شخصی شما نیز خواهد بود».

جلوس هوگ کاپه بدوران خاندان شارل خانمه داد و مبدأ تأسیس سلسلهٔ کاپه شد. خاندان کاپـه از ۹۸۷ تـا ۱۷۹۲ در فرانسه سلطنت داشته است یعنی در حدود هشتصد سال.

---

(۱)- Noyon. (۲) - Adalbéron. (۳) - Senlis. (٤) — اتن پادشاه آلمان.

فصل نهم

اروپای غربی در مائه دهم و مائه یازدهم

در میان ممالکی که از پاشیدگی امپراطوری فرانك بوجود آمد در بدو امر قدرت آلمان بر سایرین فزونی داشت . اتن کبیر پادشاه این مملکت(۹۷۳ـ۹۳٦) که از سلسلهٔ ساکس بود بر قوم مجار ظفر یافت و صاحب اختیار ایتالیا گردیدودر ۹٦۲ امپراطوری مقدس روم و ژرمن را تاسیس کرد .

در فرانسه کار نمایانی از خاندان کاپه بظهور نمیرسید بلکه هم سلاطین این سلسله مصروف آن بود که تاج سلطنت را در خانوادهٔ خود نگاهدارد . با دولت خواهان بزرك نیز کشمکش داشتند اما پیشرفتی حاصل ننمودند .

گیوم‌والی نرماندی و دولتخواه پادشاه فرانسه چون ازجنك هاستینك مظفر و منصور بیرون آمد (۱۰٦٦) و دیهیم و اورنك پادشاهی انکلستان رابدست آورد حریف صعب خاندان کاپه شد .

I

مملکت آلمان ـ امپراطوری مقدس روم وژرمن

آلمان ناحیه ای که بموجب عهد نامهٔ وردن به لوئی لوژرمانیك واگذار شد فرانسی شرقی نام داشت . این خاك را بعد ها مملکت ژرمانی خواندند ومردم فرانسه آلمان نامیدند درصورتیکه سکنهٔمحل آنرا دویچلند [۱] میگفتند .

حدود اصلی مملکت ژرمانی از جانب مغرب رود رن [۲] بود واز سمت جنوب جبال آلپ (از سن گتار [۳] تا سرچشمهٔ رود دراو [٤]) و از طرف مشرق کوههای بهم و رود سال [٥] ورود الب .

(۱) - Deutschland. (۲) - بصفحهٔ ۱٤۳ رجوع شود .

(۳) – Saint–Gothard. (٤) – Drave. (٥) – Saale.

در ماورای رود الب اقوام جاهلهٔ اسلاو جای داشتند و اغلب هم بحال بت پرستی باقی بودند.

خطه‌ای که حدود آن گذشت مسکن مردمی بود که همه بزبان ژرمن تکلم میکردند لکن مرکب از چندین قوم بودند و هر کدام عادات خاصی داشتند. مهمترین اقوام مزبور عبارت بودند از قوم سو آب [۱] (قوم آلامان و سوئو [۲] سابق) که در جنوب فیمابین رن و لك [۳] (شعبهٔ رود دانوب) می نشست و قوم باویر که در مشرق لك قرار گرفته خاکش تاکوههای بهم کشیده میشد و قوم فرانك شرقی که فرانکنی (ناحیهٔ ماین و نکار) را می پوشید و قوم ساکس که تا کنار دریا را گرفته بود .

جز فرانکنی سایر نواحی این ملك استعدادی نداشت . درین خطه عدهٔ بلاد بسیار قلیل و تقریباً منحصر بدرهٔ رن بود. مایانس مقر خلیفه و مرکز دیانت بقلم میرفت وسلاطین اغلب درفرانکفور سورلوماین [٤] اقامت داشتند.

ایالات و مرزها بعد از عهد نامهٔ وردن آلمان نیز مانندفرانسه دچار ادباری سخت گردیده جنگهای خانگی موجبات‌اغتشاش آنانرافراهم ساخت و هجوم اقوام نرمان و اسلاو و مجار هستی آن سامان را دستخوش غارت گردانید . حشمت سلطنت رو بزوال نهاده استقلال سر کردگان قوام گرفت و حکومت ارباب ملك استقرار یافت.

درین موقع هریك از اقوام چهار گانهٔ آلمان ایالتی تشکیل داد وخاك آلمان به ایالت سوآب وباویر وفرانکنی وساکس تقسیم شد . والی هر ایالت ریاست را بالوراثه دارا میشد و در واقع خود پادشاه بود و دربار وقشون داشت .

درسرحد شرقی آلمان چندین مرز تشکیل یافته‌ودر آنجامرزبانان‌بحراست ثغور وسرحد داری مملکت مأمور بودند. اساقفه و کشیشان نیز اراضی وسیعه در اختیار خود داشتند و ادارهٔ آنها نیز شبیه رسم تیول بود منتهی اصل وراثت در بارهٔ آنها رعایت نمیشد .

---

(۱) – Souabes. (۲) – Suèves. (۳) – Lech. (٤) - Francfort, sur le Main.

زوال سلطنت خاندان شارل براستیلای ارباب ملك افزوده سلطنت را بانتخاب مقرر نمود و باین ترتیب تاج سلطنت دستخوش هوی و هوس سرکردگان و اساقفه گردید وهر چندی بوالی یکی از ایالات واگذار شد .

خاندان ساکس درمائهٔ دهم تاج‌وتخت آلمان نصیب پادشاهانی پرکارشد که اصلا از ایالت ساکس‌بودند: سلاطین مزبورجلوی‌هجوم‌اقوام جاهله راگرفته قلمرو خود را وسعت داده اقتدار و سلطهٔ سلطنت را بر قرار کردند ودر شأن ومکانت بجائی رسیدند که پاپ عنوان امپراطوری را بجهت آنهاشناخت .

نخستین پادشاه این سلسله هانـری ملقب به اوآزلور [1] بود. این شخص ایالت ساکس داشت ودر ۹۱۹ بـانتخاب ساکس و فـرانکنی بسلطنت بر داشته شد وسپس ولات سوآب و بـاویـر را مـطیع و منقاد ساخته بـه لـرن دست انـداخت. پادشاهان فرانسه وژرمانی از زمان مرگ اولاد لوتر همواره بر سر خاك لرن نزاع میکردند لکن هانری درین موقع اغتشاشات داخلی فرانسه را غنیمت شمرده از سرکردگان آن خاك قول اطـاعت گرفت (۹۲۵) در نتیجـهٔ این واقعه بـا آنـکه مردم این خطه‌بزبان‌رومی‌تکلم‌مینمودند لرن‌از دست فرانسه رفته ایالتی‌آلمانی شد. چون سواران مجار از تاخت و تاز خود هراسی در دل مردم آلمان افکنده بودند هانری درمقام مدافعه برآمد. از آنجاکه آبادی جلگهٔ آلمان منحصر بقصباتی‌بی‌پناه بود هانری بلاد محکم از قبیل مرسبورك [2] بنا نهاده رعایای حول و حوش را مجبور کرد که در آنهاجمع‌شوند. ضمناًقشون سواری تشکیل‌داده چندبار بر سرقوم اسلاو اردو برد وباین وسیله آنهارا ورزیده کرد .

ویدوکیند در تاریخ خود مینویسد: « از جملهٔ افواجی که در صحرا اردو زده بودند از هر ۹نفر سرباز یکی را جدا کرده در شهر نشانید تـا بـرای همقطاران هشتگانهٔ خود منزل بسازد وثلث هرکشت را گرد آورده نگاهدارد . هانری فرمان داد که کلیهٔ اجتماعات و مجالس و اعیاد باید در بلاد برگذار شود بنا براین مردم

(۱) – Oiseleur. (شکارچی) .

(۲) – Mersebourg.

شب و روز بساختمان شهر پر داختند تا کاری را که وقت ضرورت باید در برابر دشمن کرد در اوان صلح بیاموزند » . باین ترتیب هانری رعایای خود را ورزیده کرده بقوم اسلاوحمله آورد و «درچندین محاربه ضربت کاری بر آنها زده درزمستان سختی اردوی خودرا روی یخ نشانیده‌استقامت کرد تا دشمن بزور گرسنگی وشمشیر وسرما شهر موسوم به برنابورگ [1] (براندبورگ) را تسلیم نمود» .آنگاه هانری استعداد مقابله با قوم مجار را در خود دیده در ۹۳۳ بآن قوم حمله برد و در ریاد [2] (نزدیك مرسبورگ) شکست سختی بآنها وارد آورد .

از این فتح صیت شهرت هانری همه جا پیچیده وهانری توانست قبل‌ازمرگ‌پسر خود اتن را بجا نشینی خویش مستقر نماید (۹۳۶)

اتن کبیر

اتن کبیر که‌مورخین کبیرش خوانده‌اند (۹۷۳_۹۳۶)درنفوذ و قدرت برعموم پادشاهان عهد خود پیشی گرفت . اززمان شارلمانی ببعد هیچ سلطانی در پرکاری بپای او نرسیده و هیچ جنگاوری در صولت پایهٔ اورا نیافته‌است . اتن نیز مانند شارلمانی‌پادشاهی قاهر بوده ودولت امپراطوری تشکیل داده است . اتن رشید و شدیدالبطش و مدبر و پرکار بود . سلطنت خود را بسیر و سیاحت گذرانید وباین لحاظ « پادشاه سیار » لقب یافت . هرچند بتقلید شارلمانی فضلا را نیز حمایت میکردلیکن درکمال بپای امپراطوربزرك‌فرانك نرسید . خواندن نمیدانست و فقط بزبان اهل ساکس بدرستی تکلم مینمود. قدرت و شهرت اتن مخصوصا در سایه سلحشوری او بسط یافته است . و یدوکیند راهب که معاصر اتن اول بود در وصف شمایل او چنین میگوید : « قد و قامت پرهمینه‌اش برازنده مقام سلطنت بود . گیسوانی پر پشت و بخور داشت . چشمانش میدرخشید و از نگاهش برق میجست . چهره‌اش بسرخی میزد و برخلاف رسم قدیم ریش‌بلندی میگذاشت سینه‌اش مانند سینهٔ شیر موی‌زیاد داشت ...»

(۱) – Brennabourg. (۲) – Riade.

اتن در آلمان اتن تاج سلطنت را با تشریفات بسیار در کنیسهٔ خاندان شارل واقعه در اکس لاشاپل بسر گذاشت و تبرك شد . تشریفات تاجگذاری او را ویدوکیند مشروحا در کتاب خود آورده است « ولات و اکابر در رواق قرب کنیسهٔ شارلمانی گرد آمدند . اتن بر تختی جلوس کرده حضار یکا یك با او بیعت نمودند و قول اطاعت دادند و مطابق رسم خود اورا بسلطنت شناختند.

اما خلیفه مایانس باتفاق اهل علم و مردم در کنیسه انتظار او را میبرد .

چون پادشاه ازدور نمایان شد خلیفه باستقبال اوشتافته ... اوراتاوسط محراب آورد و سپس رو بمردم کرده گفت : این است اتن که برگزیده خدا و منتخب هانری میباشد و امرا اورا بسلطنت برداشته‌اند اگر شما هم این انتخاب رامی‌پسندید دست راست خود را بلند کنید . فی‌الفور همه دستهای خود را بلند کردند و بانگ شعف بر آوردند. اتن که پیراهن فرانك در بر کرده بود بمعیت پاپ بجانب محراب که محل اثاثه سلطنتی بود متوجه شد . پاپ شمشیر رابرداشته روبه‌پادشاه کرده گفت : « این تیغ را بستان که انشاءالله برای قلع و قمع کلیهٔ دشمنان عیسی واقوام جاهله و مردمان بدامت نصاری بکار تو رود ...» پس از آن جبه را باو داد ... وبعد چوگان و چوب را و گفت: « امیدوارم که با وجود این اثاثه بقوم خود جز سلوك پدرانه روا نداری و با وکلای خداوند و بیوه زنان و ایتام بشفقت و رحمت معامله کنی ... سپس روغن مقدس را برسر او نثار کرد و تاج سلطنت را بر فرق او نهاد و او را بر فراز تختی برد که عموم حضار او را ببینند ...» در آخر کار ضیافت بزرگی شد وولاة لرن وفرانکنی سوآب وباویر بجهت شاه‌خوراك آوردند»

بااینهمه‌طولی نکشید که دولتخواهان معتبر وولاة باویر ولرن وفرانکنی عصیان ورزیدند و اتن پنجسال جنگید تا بنیان سلطنت خود را در آلمان استوار نمود (۹۳۸ـ۹۴۱) وچون از این کار فارغ شد ایالات را باقوام خود سپرد تا ولاة بیشتر سر انقیاد فرود آورند مثلا باویر را به برادر بخشید ولرن و فرانکنی رابدو

داماد خود داد وپسر را والی سوآب نمود ضمناً اتن در هر ایالت مأموری قرار داد که هم مباشر عمل املاك سلطنتی بود وهم امیر دیوانخانه .

اتن درجانب مشرق قلمر وخود با اقوام اسلاو و مجـارجنگیده فیروزی‌یافت واز پـادشاه قوم چك که دربهم جایگزین شده بود قول دولتخواهی گرفت (۹۵۰). قوم مجار که باز باویر را مسخرکرده بودند در اگسبورگ شکست‌سختی خوردند (۹۵۵) و از آن تاریخ از هجوم دست برداشتند . اتن مرز شرقی را کـه سابقاً شارلمانی در برابر قوم آوار بر پاداشته بود باز درکنار دانوب بنا نهاد وفیمابین رود الب وادر نیز در منطقهٔ اقوام اسلاو مرز های تازه تأسیس نمود باین معنی که در جنك بی امانی قوم اسلاو آن ناحیه را تمام کرده کوچ آلمـانی درآنجا نشانید . باین ترتیب آلمان روز بروز بجانب مشرق بسط می‌یافت .

اتن درفرانسه وایطالیا شأن ومنزلت پادشاه آلمان بجائی رسید که اورا دعوت‌کردند در امور فرانسه وایطالیا مداخله نماید.

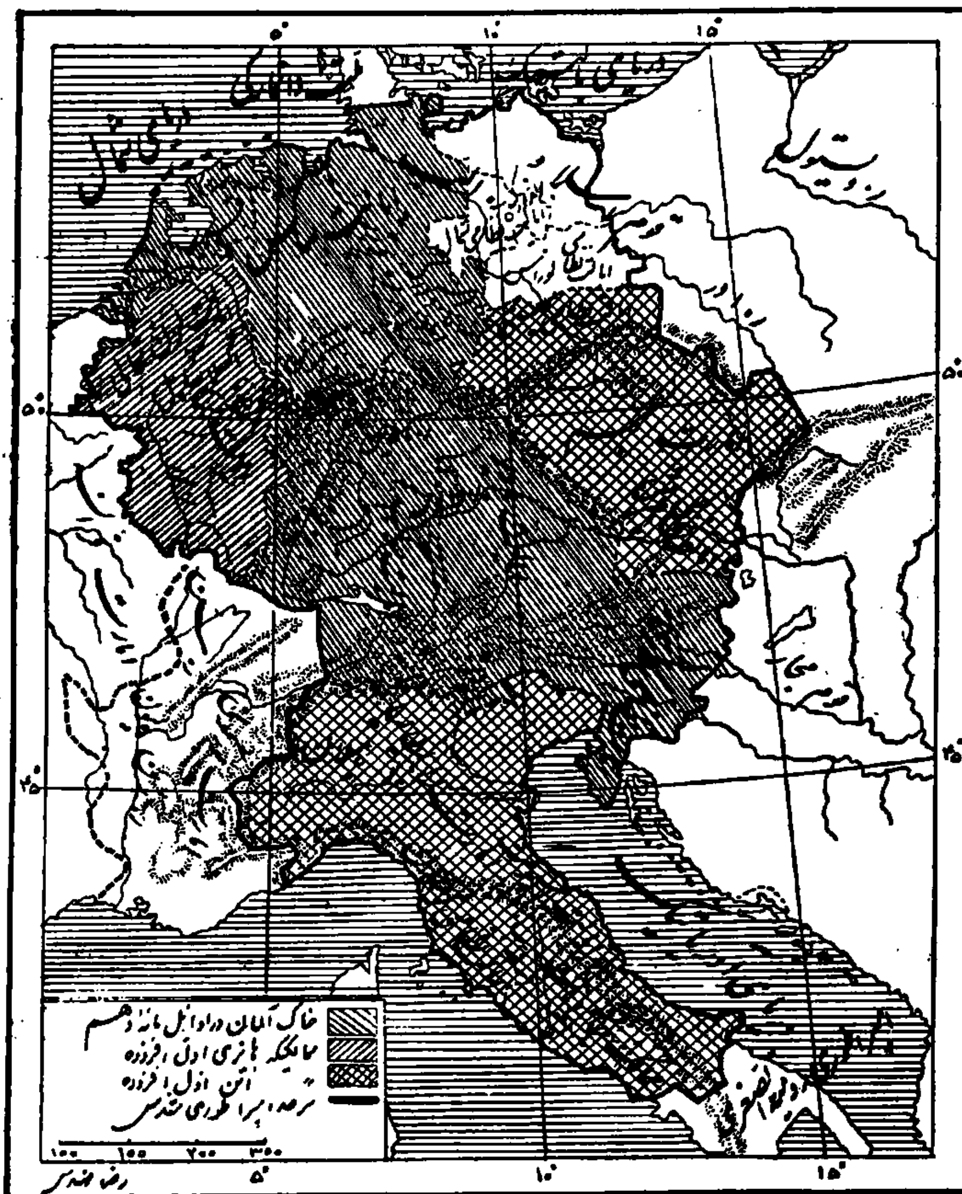
رقابتی که درفرانسه فیمابین خاندان شارل وهوگ کبیر درگرفته بود مجالی بود که اتن مملکت همسایه را درتحت قیمومیت خود بیـاورد چنانـکه لوئی چهارم در۹٤۸ ناچار حمایت آلمان را پذیرفت [۱] .

اما دخالت اتن درایطالیانتیجهٔ مهمتری داد . ایطالیا از زمان‌تجزیهٔامپراطوری فرانك بکلی از هم پاشید . درمرکز آن مملکت اماراتی تشکیل یافت‌ازقبیل ایالت اسپولت [۲] و ولایت تسکان [۳] در شهر روم خـانـواده های معتبر و اصیل مقـام پاپ را دستخوش خود قرار داده بودند چنانـکه بچهٔ شانزده ساله ای را بـاسم ژان دوازدهم بر این مسند نشـانیدند . مملکت ایطالیا یاخاك لمبار در شمال ایطالیـا (جلگهٔ پو) قرار داشت وپایتخت آن پاوی بود وبرسر آن چندین مدعی کشمکش میکردند .

---

(۱) – بصفحهٔ ۱۵٦ رجوع شود .

(۲) – Spolète. (۳) – Toscane.



نقشهٔ امارت ژرمن و امپراطوری مقدس رُوم و ژرمن

چون برانژر[۱] نام سلطنت ایطالیا را برده بود آدلائید زن لوتر در ۹۵۱ اتن را بایطالیا دعوت کرد. اتن از آلپ گذشت و آدلائید راخلاصی داده بزنی خواست واز برانژرقول دولتخواهی گرفت ولی ده سال بعد پاپ ژان دوازدهم برضد برانژر

(۱) - Bérenger. (۲) – Adélaïde.

از اتن استمداد نمود، پادشاه آلمان این بار درپاوی تاج آهنین لمبار راتصاحب نمود و سپس با قشون خود رهسپار روم گردید تا افسر امپراطوری را بگیرد .

امپراطوری مقدس روم و ژرمن

پاپ نمیتوانست چیزی رااز متحد قاهر خود مضایقه کند در ۲ فوریهٔ ۹۶۲ اتن در نمازخانهٔ پطروس مانند شارلمانی تاج برسر گذاشت و امپراطور وهمایون خوانده شد. اما این شباهت صورتی بیش نبود زیرا ملت روم و مردم آلمان بنظر دشمنی بهم مینگریستند و بیکدیگر اعتماد نداشتند چنانکه دیتمار[1] مینویسد : « امپراطور در حین ورود خود بروم بجوانی که سمت جلوداری وی داشت و معتمد او بود چنین گفت: امروز مادامیکه من در آستانه مبارك حواریون بدعا مشغولم شمشیرت را بالای سرمن داشته باش زیرا اسلاف من اغلب در صداقت رومی شك داشتند و احتیاط مقتضی آن است که تدبیر واقعه قبل از وقوع بعمل آید تا انسان غافل گیر نشود ».

این امپراطوری که شالودهٔ آنرا اتن کبیر در ۹۶۲ ریخت و در واقع درحکم نشور امپراطوری قدیم است از مائه پانزدهم ببعد امپراطوری مقدس روم وژرمن خوانده شد و تا ۱۸۰۶ دوام کرده درین تاریخ بدست ناپلئون اول بر افتاد .

از این ببعد هر یك از سلاطین ژرمن سه بار تاجگذاری میکردند باین معنی که تاج سیمین آلمان را در اکس لاشاپل بسر میگذاشتند ، تاج آهنین ایطالیا رادر منزا نزدیك میلان و تاج زرین امپراطوری را در رم .

امپراطوری مقدس با اینکه داعیهٔ قائم مقامی امپراطوری فرانك را داشت در وسعت خاك تفاوت بینی را نشان میداد زیرا درواقع فقط آلمان و ایطالیای شمالی و مرکزی را شامل میشد و مملکت فرانسه از آن مجزا بود . در ۱۰۳۲ اختیار خطهٔ بورگنی و پروانس نیز که بعدها مملکت آرل نامیده شد بموجب وصیتنامه‌ای بامپراطور واگذار گردید و باین ترتیب امپراطور تمام خاك لتارینژی[2] قدیم را

---

(۱) – Dithmar. (۲) – Lotharingie.



امپراطور اتن دوم

ازاین تصویر که درترو ساخته شده داعیه امپراطور هویداست باین معنی که چهارزنی که دراطراف اوقرارگرفته‌اند مظهر ژرمنی وفرانسه و آلامانی وایطالیا میباشند.

زیرنگین سرپرستی خود آورد .

اهمیت امپراطوری مقدس تأسیس امپراطوری مقدس روم وژرمن ازمهمترین وقایع قرون وسطی است زیرا عاقبت وخیمی برای آلمان وایطالیا ومقام پاپ فراهم نمود.

از آنجا که اتن کبیر درقدرت وحیدعصر خودبود تاج امپراطوری اورا مسلم آمد اما این تاج سلطنت آلمان را ضعیف کردزیرا پادشاهان آلمان لقب امپراطوری را جدی تلقی کرده بخیال افتادند که فی‌الواقع در ایطالیا سلطنت کنند و گاهی نیز میخواستند بر اروپا مسلط باشند . باین لحاظ در خارج سرحدات خود مشغول جولان بیهوده شدند و استعداد خودرا هدر دادند.

امرای آلمان از این پیش آمد فرصتی بدست آورده در مقام تحصیل استقلال کامل ونفی قدرت سلطنت بر آمدند . باین ترتیب تأسیس امپراطوری مقدس منجر به پاشیدگی آلمان گردید .

از جانب دیگر قیمومت آلمان برای ایطالیا نیز بسیار شوم بودچنانکه میتوان گفت این قیمومت نوع تازه‌ای ازهجوم اقوام ژرمن شمرده شده و ایطالیا تا چندی قبل هم گرفتار آثار آن بود. مردم ایطالیا که قید اطاعت بیگانه را بسهولت بگردن نمیگرفتند مدام مهیای شورش بودند و در هر بار قوم خشن آلمان از راه برنر[۱] جبال آلپ را قطع کرده شبه جزیرهٔ ایطالیا را فرا میگرفتند و از هرجا میگذشتند خراب میکردند . پس از تاجگذاری اتن کبیر شهر روم سه بار شوزید و اتن در هربار بروم آمد ودر دفعهٔ سوم رؤسای دوازده گانهٔ محلات شهر را یاسر بریدیا کور کرد. اینهمه بیرحمی که مدام تجدید میشد بغض تندی از مردم آلمان در دل اهالی ایطالیا جای داد .

پاپ هم که منصب امپراطوری را بسلاطین آلمان بخشیده بود درواقع اختیارداری بجهت خود تراشیده بود البته اتن کبیر نیز هبه‌نامهٔ پپن‌لوبرف و شارلمانی را تجدید

(۱)- Brenner:

کرد اما این قید راهم گنجانید که پاپ تا سوگند فدویت در بارهٔ امپراطور یاد نکند نمیتواند رسماً باین مقام نایل شود وباین ترتیب پاپ دولتخواه امپراطور میشد.

ژان دوازدهم در۹٦۳ کنکاشی برضد امپراطور ترتیب داد. اتن بروم شتافته اورا خلع کرد واز مردم سوگندی گرفت که تا ازجانب وی مرخص نباشند هیچگاه بانتخاب پاپ اقدام ننمایند آنگاه آنهارا واداشت کسی را بجانشینی ژاند وازدهم نامزد کنند . چون پاپ درصدد برآمد که خودرا از این بار سنگین نجات دهد وبر سر الویت با امپراطوران ژرمن در بیفتد جنگ سختی در گرفت که چندین مائه طول کشید وباسم جنگ روحانیت وامپراطوری معروف شده است .

خاتمه دوران سلسله ساکس

اعقاب اتن کبیر در ظرف بیست و پنجسال منقرض شدند (۱۰۰۲ ـ ۹۷۳) . آثار ناگوار استقرار امپراطوری از زمان سلطنت اتن دوم و اتن سوم (پسر و نوادهٔ اتن) بروز کرد. این هردو پادشاه بواسطهٔ اشتغال بامور ایطالیا آلمان را بحال خود گذاشتند اتن دوم بامردم یونان و مسلمانان درافتاده قوایش تحلیل رفت. اتن سوم بامپراطوری روم پرداخته درروم در کنار آوان تن[۱] آرامگاهی ترتیب داده نظامات دقیقی بجهت دربار خود مقرر نمود. در این اثنا سرکردگان آلمان یا در حال طغیان بوده یا بجان یکدیگر میافتادند وخاك آلمان گرفتار هرج و مرج بود . بعد از اتن سوم تاج سلطنت نصیب والی باویر گردید که مسمی به هانری و ملقب به هانری دوم لوسن[۲] و از همان خاندان ساکس بود . خاندان ساکس جای خودرا بسلسله ای از فرانکنی داد (۱۱۲۵ ـ ۱۰۲٤) و پس از آن خانواده ای از سوآب بسلطنت رسید (۱۲۵۰ ـ ۱۱۳۷) . جنگ روحانیت و امپراطوری در عهد امپراطوران فرانکنی و سوآب زبانه کشید .

(۱) – Aventin.

(۲) – le Saint (مقدس) .

مملکت فرانسه ـ خاندان کاپه در آغاز کار

فرانسه در ۹۸۷

دراوان جلوس هوگ کاپه (۹۸۷) مملکت فرانسه (فرانسی غربی) از طرف شمال محدودمیشدبدریای‌شمال تادهانه‌های اسکو، از سمت جنوب بخطی که از مصب رود کوچك للو برگا [۱] (در اسپانیا) تا پرنهٔ غربی امتداد یابد، از جانب مشرق بخطی که با جریان رود اسکو و رود موز (از مزیر [۲] تا منبع) و رود سائون و سون و آردش [۳] و رن سیر کرده بشاخهٔ غربی دلتای رن منتهی شود. بنا بر این ناحیهٔ مزبور علاوه بر ربع بلژیك و سهمی از اسپانیا آن قسمت از فرانسه را که در ساحل اوقیانوس اطلس واقع شده است بانضمام لانگدوك و تقریباً شصت و سه ایالت از ایالات فرانسه را شامل میشد اما از خاك گل قدیم بمراتب کوچکتر بود.

این ناحیه بدوخطهٔ متمایز تقسیم‌میشد. فرانسهٔ‌بالاخص در شمال لوآروآکی‌تن در جنوب رود مزبور. پادشاه اغلب اوقات خود را سلطان ملت فرانسه و آکی تن میخواند.

فرانسه و آکی تن از لحاظ آداب و اخلاق تفاوت عمده داشتند. در جنوب زبان اك [٤] یا پروانس متداول بود ودر شمال زبان اوئیل [٥]

زبان اك مهذب تر وبازبان لاتن بیشتر قرابت داشت. مردم جنوب نیز بیشتر از سکنهٔ شمال بمدنیت آشنا بودند. مردم فرانسه وآکی‌تن یکدیگر را بدرستی نمی شناختند و حرمت هم را نگاه نمی داشتند. مردم آکی تن سکنهٔ فرانسه را خشن و جاهل خوانده بچشم حقارت در آنها می نگریستند. اهالی فرانسه مدنیت اهل آکی تن را تقبیح کرده اجتناب از آنهارا واجب میشمردند.

(۱)- Llobregal. (۲) – Mézières. (۳) - Ardèche. (٤) - Oc. (٥) - Oïl.

رائول گرابر[1] وقایع نگار که در مائهٔ یازدهم میزیسته چنین نقل میکند :
« در حوالی سال هزار موقعیکه شاه ربر[2] ، کنستانس[3] شاه‌زاده خانم آکی تن را بزنی خواست برای خوش آیند ملکهٔ تازه در خاك فرانسه بر عدهٔ اهالی آکی تن افزود . اهالی آکی تن مردمی بوالهوس و سبك سر بودند . در عادات و رسوم و سر و لباس خود ظرافت بخرج میدادند . در اسلحه و زین ویراق اسب بیقید بودند، گیسوان خود را میبریدند، ریش نمیگذاشتند ، مثل مردم نجیب کفش نمی پوشیدند، بالجمله مردمی بی اعتقاد بودند ودر عهد و میثاق اعتمادی بر آنها نبود ».

امارات

در طی مائهٔ دهم در فرانسه و آکی تن اماراتی چند نظیر ایالات آلمان تشکیل‌شده‌بوداما برخلاف آلمان‌مبنای‌تشکیل آنها وجود وجه افتراقی درمیان سکنه نبود (جز در بعضی‌موارد شذ و ندر مانند بروتانی) بلکه شالودهٔ بعضی را مأمورین خاندان شارل (از حاکم و والی) ریخته بودند و اساس برخی را (مانند نرماندی) رؤسای دسته ها گذاشته بودند .

امارات مهمهٔ فرانسه «ناحیهٔ شمال رود لوآر» عبارت بود از ولایت فلاندر[4] وولایت پاریس و ایالت نرماندی (که در قدرت برهمه سر بود زیراهم نظم و انضباط آن کاملتر بود وهم نعمت در آنجا بیشتر بود) وایالات بروتانی و ولایت آنژو[5] وولایت بلوآ[6] وایالات شامپانی[7] وایالات بورگنی.

در آکی تن (ناحیهٔ جنوب رود لوآر) چهار امارت معتبر دیده میشد: ایالت آکی تن یا گوین[8] که زمانی‌هم ولایت پوآتیه نام گرفته بود، ایالت گاسکنی[9] وولایت تولوز[10] وایالات بارسلون[11] که بعدها کاتالنی[12] نامیده شد .

بعلاوه در این جا نیز مانند آلمان امنای‌دین (اساقفه و کشیشان) هریك‌خاکی داشتند و مهمترین آنها ولایات اسقف نشین تورنه[13] وبوه[14] ونویون[15] ولائون

(۱)- Raoul Glaber. (۲)- Robert (۳) – Constance. (٤) - Flandre.
(٥) – Anjou. (٦) – Blois. (٧) - Champagne. (٨) – Guyenne.
(٩) - Gascogne. (١٠) -Touleuse. (١١) –Barcelone. (١٢) - Catalogne.
(١٣) - Tournai. (١٤) - Beauvais. (١٥) - Noyon.

و رنس و شالون [1] ولانگر [2] بود. هر کس که صاحب اختیار ناحیه ای بزرگ بود (اعم از حاکم یا والی یا اسقف) پادشاه واقعی شمرده شده حق جنگ و قضا و ضرب سکه داشت. این اشخاص اغلب با یکدیگر در جدال بودند وقدر مشترکی نداشتند جز اینکه همه پادشاه را ولی نعمت کل میدانستند و پادشاه نیز بانتخاب آنها منصوب میشد .

مقام سلطنت و املاک سلطنتی

پادشاه بتقلید ایام شارلمانی خطاب «سعید» و «همایون» بجهت خود قائل بود و در دربار خود تشریفات دورهٔ امپراطوری شارل را معمول میداشت اما با اینهمه ظواهر سرکرده ای در ردیف سایر سرکردگان بیش نبود و جز بر املاک سلطنتی یعنی اراضی و ابنیه و بلادی که از اسلاف خود بارث میبرد تسلط نداشت. املاک سلطنتی در وسعت هم بر املاک سرکردگان فزونی نمی گرفت و با مساحت دو ایالت از ایالات فعلی فرانسه نیز برابری نمینمود. اگر بندر مونتروی سورمر [3] وبعضی از اراضی یا ابنیه‌ای را که پادشاه فرانسه درگوشه وکنار فرانسه داشت یکسو بگذاریم املاک سلطنتی منحصر میشد بحاشیهٔ باریکی که از اسن [4] به لوآر واز کمپی ینی بجنوب ارلئان میرود ودالان تنگی بود که فیمابین ایالت نرماندی و ولایت بلوآ (ازسمت مغرب) وولایت شامپانی وایالت بورگنی (از سمت مشرق) قرار داشت و دو شهر معتبر پاریس و ارلئان را در بر میگرفت . اما محکمات خود سری نیز مثل مون لری [5] که مکمن واقعی راهزنان بود درین خطه افتاده و سرکردگان آنها نه تنها اعتنائی بشاه نداشتند بلکه نمیگذاشتند که شاه آزادانه در قلمرو خود بسیر و سیاحت بپردازد.

حکومت سلطنتی

درواقع ونفس الامر مملکت ازحکومت واداره هردو بی بهره بود. پادشاه در امارات بزرگ نماینده نداشت بلکه فقط در مواقع رسمی دولتخواهان معتبر را از حاکم ووالی واسقف دعوت میکرد وازمجموع آنها دربارشامی تشکیل می یافت .

(۱) – Châlons· (۲) – Langres· (۳) – Montreuil-sur-Mer· (٤) – Aisne·
(٥) – Montlhéry·

دربار درباب مهمات ملکی رأی میداد اما بسیاری از وجوه سر کردگان از حضور قصور میورزیدند . پادشاه عادة بادارهٔ املاك میپرداخت و در امور ملکی بصلاحدید مجلسی کار میکرد که‌صدر نشین آن‌صاحبان مناصب درباری‌بودند و مانند زمان شارلمانی لقب خوانسالار و آبدار باشی و امین صره‌وامیر آخورووزیر رسایل خاصه داشتند اما حکام و ولات معتبر نیز مردمی با همین القاب و مناصب در اطراف خود نگاه میداشتند .

وضع اداره بسیار ساده ومنظور اصلی آن آماده کردن وسائل‌زندگانی‌شاه‌بود. شاه در هریك از املاك خود مباشری میگماشت که هم عمل ملك را عهده کند و هم اوامر مقام سلطنت را بنفاذ رساند. مباشر بمقاطعه عمل‌کرده از بهرهٔ ملك حصه ای بشاه میرسانید وبقیه را خود میبرد . پادشاه مقر ثابتی نداشت و مانند سلاطین خاندان شارل مدام در املاك خود میگشت و بهرهٔ املاك را در محل مصرف میکرد.

تبرك سلطنت انتخابی‌ممدضعف‌پادشاهان‌میشدزیرا کسانی که‌هوگ کاپه را در ۹۸۷ بسلطنت برداشتند در موقع انتخاب‌جانشین وی میتوانستند بصرف هوی وهوس پسر اوراکنار گذاشته دیگری را بتخت بنشانند . هوگ کاپه در مقام چاره جوئی بر آمده بخیال افتاد که درحیات خود پسرش ربر را نامزد سلطنت وتبرك کنند . هرگاه پیشانی کسی بدست یکی از امنای‌دین‌باروغن مقدس تبرك میشد صاحب جنبهٔ ملکوتی گردیده بر گزیدهٔ خداوند بقلم میرفت و من بعد مردم نمیتوانستند تاج را از (صفی پروردگار) دریغ کنند . اعقاب هوگ کاپه در مائهٔ یازدهم و دوازدهم همه همین احتیاط را کردند و باین وسیله سلطنت انتخابی بتدریج و در ظرف مدتی متجاوز از دویست سال صورت سلطنت ارثی گرفت چنانکه در مائه سیزدهم فیلیپ اگوست محتاج ندید پسر را در حیات خود تبرك کند .

تبرك نامهٔ فیلیپ اول که در ۱۰۵۹ در عهد پدرش هانری اول بوقوع‌پیوسته

باقیمانده است « درموقع نمازجماعت خلیفهٔ رنس قبل‌از انعقاد نماز روبفرزندپادشاه کرده ایمان کاتولیك را بوی عرضه داشت و پرسید که آیا اعتقاد داری ومیخواهی پاسبان دیانت بشوی . فیلیپ شهادت داد که بدیانت معتقداست . این شهـادت نامه بفیلیپ ارائه شد . فیلیپ آنرا گرفت و خواند و امضاء کرد وبدست خلیفه داد ... خلیفه عصای سن‌رمی[1] را برداشته بنرمی و رفق بیان کرد که از زمان غسل تعمید و تبرك کلویس بدست سن‌رمی انتخاب و تبرك پادشاهان بالخاصه حق خلیفهٔ رنس میباشد .. آنگاه باجازهٔ پادشاه (هانری) فیلیپ را بسلطنت برداشت . این تشریفات حسب‌الرسم محتاج بجلب موافقت پاپ نبود اما سفرای پـاپ بافتخـار فیلیپ حضور بهم رسانیدند . آنگاه انتخاب پادشاه را اشخاص دیگر بتفصیل تایید کردند:اساقفه، کشیشان ، طلاب ، گی[2] (والی آکی‌تن) ، هوگ (نماینده و فرزند والی بورگنی) هربر[3](حاکم ورماندوآ) [4]، گی (حاکم‌پونیو)[5] ، گیوم (حـاکم سوآسون) ... سپس سواران جنگی و عامهٔ طبقات آمده اجماعاً موافقت خود را بیان کرده هرکدام‌سه بار ببانك بلند گفتند : « تصویب میکنیم و خواستار آن هستیم » .

سلاطین خاندان کاپه درآغاز کار

از سال ۹۸۷ تا اوایل مائه دوازدهم چهار پادشاه از خاندان کاپه‌بسلطنت‌رسیدند: هوگ‌کاپه (۹۹۶ـ۹۸۷) ربرلوپیو(۱۰۳۱ـ۹۹۶) هانری‌اول (۱۰۶۰ـ۱۰۳۱) ، فیلیپ اول (۱۱۰۸ ـ ۱۰۶۰) . اما در دوره سلطنت آنها هیچ واقعهٔ مهمی اتفاق نیفتاده جز اینکه توانستند سلطنت را در خانوادهٔ خود نگاهدارند.

با دولتخواهان معتبر در جـدال و قتال بودند و گاهی نیز سخت پا میفشردند امـا پیشرفتی نمیکردند . اشتغال عمده آنها توسعهٔ املاك خود بود چنانکـه فیلیپ اول گاتی‌نه[6] و وکسن[7] و کربی[8] و مخصوصا بورژ[9] را بدست آورد . اهمیت بورژ آن بود که پادشاه میتوانست بآن وسیله در جنوب رود لوآر رخنه‌کند .

(۱) – Saint Remi. (۲) – Gui. (۳) – Herbert. (٤) – Vermandois.
(٥) – Ponthieu. (٦) - Gâtinais. (۷) – Vexin. (۸) – Corbie.
(۹) – Bourges.

دو وقعه

بلای این دوره جنگهائی بود که سرکردگان باهم داشتند و در خلال آن مملکت را بکلی پریشان میکردند. در این جنگها شاه اغلب کناره گرفته نظاره مینمود و اگر هم گاهی دخالت میکرد کمتر اتفاق میافتاد که حکمش بر طرفین نافذ باشد بلکه بیشتر بسمت متحد یکی از فریقین وارد نبرد شده و غالب هم ازعهده حریف بر نیامده شکست میخورد چنانکه دووقعهٔ ذیل حکایت میکند:

هانری اول از قدرت گیوم والی نرماندی اندیشیده در ۱۰۵٤ بر ضد او با حاکم آنژو ژوفروا مارتل[۱] متحد شد. دو لشکر خاك نرماندی را فرا گرفت. فرماندهی یك لشکر باشخص شاه بود و فرماندهی لشکر دیگر برعهده برادرش اود. گیوم قشون اود را در مرتمر[۲] شکست و شاه را نیز مجبور کرد که بعجله عقب بنشیند.

گیوم دو ژومیژ[۳] در تاریخ قوم نرمان مینویسد که چون والی نرماندی در مرتمر فاتح شد خواست پادشاه هانری را بگریزاند لذا خبر وحشت‌اثری بجهت وی فرستاد: چون شب درآمد یکی از کسان خود راگسیل داشت که در جوار اردوی شاه ببلندی برآمده فریاد برآورد. قراولان شاهی پرسیدند کیستی و این بانگ ناهنگام را سبب چیست. فرستاده جواب داد که من رائول ترنوا[٤] هستم و خبر بد آورده‌ام. ارابه‌های خود را به مرتمر بفرستید و نعش دوستان خودرا از میدان جنك ببرید زیرا فرانسویان بجانب ما آمدند تا مردانگی قوم نرمان را بیازمایند ولی چون دیدند که توانائی آنها بیش از آن است که پیش خود تصور میکردند اود علمدار لشکر بوضع خفت انگیزی گریخت. گی حاکم پونیو اسیر شد وسایرین نیزهمه یا دستگیرشده یا شربت مرگ نوشیدند یا بزحمت فرارکردند. این خبر را هرچه زودتر از طرف والی نرماندی بپادشاه فرانسه برسانید. پادشاه

(۱)– Geoffroi–Martel. (۲) – Mortemer. (۳) – Guillaume de Jumièges.
(٤) - Raoul du Ternois.

چون شکست کسان خود را شنید از خراب کردن صفحات نرماندی دست کشیده بعجله باز گشت».

نه تنها والی نرماندی بلکه هرسر کرده که محکمه‌ای داشت میتوانست پادشاه فرانسه را شکست بدهد چنانکه در ۱۰۸۱ فیلیپ اول خواست ضرب شستی بسر کردهٔ پوئیزه [۱] نشان بدهد. سرکردهٔ مزبور در انتهای بوس [۲] (جنوب غربی اتامپ [۳]) قلعه ای داشت و مدام املاك سلطنتی را تـالان میکـرد. فیلیپ پسر عموی خود والی بورگنی را نیز بکمك طلبید واو هم با عدهٔ خود آمد. اما با این وجود پادشاه بوضع خفت آمیزی از دولتخواه خود شکست خورد.

این دو وقعه که استطراداً ذکر شده هیچکـدام عواقب مهمی نداشته لـکن نمونه ایست که درجهٔ ضعف سلطنت را در برابر سرکردگانی که دولتخواه معتبر پادشاه بودند و یا در املاك سلطنتی قلعه داشتند میرساند.

اردوکشیهای ارباب ملك

بنا براین تاریخ فرانسه درمائه یازدهم منحصر بگذارش احوال پادشاهان خاندان کاپه نیست بلکه داستان سلاطین مزبور تحت الشعاع سرگذشت بزرگزادگان ملاك که آن ایام بحبوحهٔ قدرت آنها را نشان میدهد واقع شده است. بزرگزادگان جنگاور وسرکش و پرشور بوده وخوئی نا مهذب داشتند. آنی قرار و و آرام نمیگرفتند و با جوش و خروش تمام یا با همگنان نبرد میدادند و یـا بجسارت اردوی خـودرا بماورای سرحدات مملکت میبردند.

برای اینکار مردم نرماندی از همه جا مستعد تر بوده و «اشتیاق مسافـرتهای دور دست وپر دخل» را بوراثت از دزدان دریائی اسکاندیناوی داشتند.

بسیاری از سواران جنگی فرانسه باسپانیا وایطالیا رفته که با کفار (مسلمانان) بجنگند و باین وسیله موقعی بدست میآوردند که هم ضرب شصت خودرا نشان بدهند، هم بهشت بخرند وهم غنیمتی بچنگ آورند.

---

(۱) – Puiset. (۲) – Beauce. (۳) – Étampes.

یکی از امرای بورگنی بخدمت پادشاه کاستیل[۱] در آمده در اسپانیا فتوحات کرد و شالودهٔ دولت نصرانی جدیدی را ریخت که بعد ها منشأ مملکت پرتغال شد (۱۰۹٤). از این مهمتر داستان پسران و نوادگان یك سر کردهٔ بی اسم و رسم نرماندی موسوم به تانکرددوهوت ویل[۲] است که برای جنگ با مسلمانان بایطالیای جنوبی رفتند وتمام آن خطه را بزور یا بتدبیر فتح کرده مملکتی تشکیل دادند که بعدها مملکت دوسیسیل نامیده شد (۱۰۷۳ ـ ۱۰٤۷).

از جملهٔ اردو کشیهای ارباب ملك در مائهٔ یازدهم دو اردو کشی اهمیت مخصوصی دارد: یکی جنگ صلیب اول (۱۰۹٦) که شرح آن در فصل علیحده[۳] خواهد آمد و دیگر تسخیر انگلستان بدست والی نرماندی (۱۰٦٦).

III

تسخیر انگلستان بدست قوم نرمان

انگلستان و قوم نرمان بریطانیای کبیرچون بدست اقوام انگل وساکسون افتادبهفت مملکت کوچك تقسیم شد که مدام بر سر اولویت بایکدیگر منازعه داشتند.

چنانکه گذشت[٤] اقوام انگل وساکسون چون بهمت دعاة گرگوآر کبیر بدین نصاری در آمدند در دیانت بسیار غیرت بخرج دادند. در مائهٔ نهم دزدان دریائی اسکاندیناوی (قوم نرمان) که بامپراطوری فرانك حمله میکردند در سواحل انگلستان نیز ظاهر شدند وحتی اغلب رؤسای مهاجمین انگلیس و فرانسه یکی بودند مثل راگنارلودبروگ[٥] که عاقبت بدست قوم آنگل اسیر وبظرفی پر از افعی افکنده شد.

در حوالی ۸۷۰ قوم نرمان مملکت شمالی (نورتمبری) را تسخیر کرد لکن آلفرد کبیر[٦] پادشاه ساکسون وجانشینان او درصدد مقاومت جدی بر آمده پیشرفت نرمان را در ظرف مدتی بیش از یك مائه معوق گذاشتند. در اوان تاجگذاری

(۱) -Castille. (۲)-Tancrède de Hauieville. (۳)- بفصل دوازدهم این کتاب رجوع شود.
(٤) - بصفحات ۸٦-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰و۹۱ رجوع شود.
(٥) – Ragnar Lodbrog. (٦) – Alfred le Grand.

۱۰وك کاپه (۹۸۷) قوم نرمان هجوم خود را از سر گرفت چنانکه اتلر[1] پادشاه ساکسون ناچار به پدر زن خود والی نرماندی پناهنده شد وانگلستان کلیةبتصرف کنوت کبیر[2] پادشاه دانمارك درآمد (۱۰۳۵ ـ ۱۰۱۷) کنوت پادشاهی مقتدر و محتشم بود و نظر بفراستی که داشت با آنگلوساکسون معاملهٔ مغلوب نکردبلکه آنها را رعیت خود شمرده در حقوق همرتبهٔ ملت غالب قرار داد ۰ بعد از مرك کنوت امپراطوری انگلستان و دانمارك تجزیه‌شد وتاج و تخت انگلستان بشاهزاده‌ای از خاندان ساکسون که پسر اتلر و اما[3] (دختر والی نرماندی) بود و ادوار نام داشت رسید (۱۰٤۲).

ادوارلوکنفسور

پادشاه جدید که ازفرطدین داری ادوار لوکنسفور نامیده[4] شد در نرماندی تربیت یافته و فرزندشاهزاده خانمی‌نرمان بود . ادوار خیل کثیری از مردم نرمان را دعوت کرده بانگلستان برد و آنها را بر اقوام آنگوساکسون که آداب و سنن مدنیت را بدرستی نیاموخته‌بودند فضیلت داد ۰ این پیش آمد خود بمنزلهٔ‌هجومی تازه بودمنتهی ازراه صلح و سلم‌زیرا کلیهٔ مشاغل مهمه بمردم نرمان مفوض گردید و چون خلیفه کانتربری[5] هم نرمان بود ریاست اهل علم انگلستان نیز بعهدهٔ‌ایشان محول شد و در دربار شاهی زبان‌فرانسه جای زبان ساکسون را گرفت ۰ از این وضع سرکردگان ساکسون سخت دلگیر شده و بهدایت گودون[6] پدر زن شاه او را وادار نمودند که دست مردم نرمان را از کارها کوتاه کند ۰ از آن پس گودون فعال مایشاء شد و پس از مرگش نفوذ کلمهٔ او بارث به پسرش هارولد[7] رسید ۰ تا ادوار زنده بود هارولد باسم اوسلطنت میکرد ولی چون ادوار بمرد و اولادی هم نداشت برادر زن او هارولد جانشین‌او گردید و تمام قوم‌ساکسون نیز او را ذیحق دانست (۱۰٦٦)

گیوم‌نرماندی

اما بمجرد اینکه هارولدتبرك‌شد گیوم والی نرماندی‌مدعی تاج و تخت‌انگلستان گردید ۰ پدر گیوم ربر بود که‌بعلت

(۱) – Ethelred. (۲) – Knut le Grand. (۳) – Emma.
(٥) – Cantorbéry. (٦) – Godwin. (٤) – le Confesseur گویندهٔ کلمهٔ ایمان .
(۷) – Harold.

خباثت او را ربرلودیابل[1] میگفتند و مادرش آرلت[2] دختر دباغی ازفالز[3].
گیوم مردی بود برزگ شکم‌وداس سر و پر زور و محیل و تند و بیرحم ،درشکار بی‌پروا ، در رزم رشید و در سیاست ماهر و تودار و مدبر .

قصهٔ ذیل‌میرساند که استهزای گیوم میمنت نداشت: گیوم قلعه‌ای رادرمحاصره‌داشت « اهل قلعه سخت باو دشنام میدادند وبه مناسبت جد گیوم که دباغ بودبتعریض فریاد میکردند : پوست ! پوست ! آهك ! سوزن نخ . و ضمنا برای استهزای گیوم دست را به پشت و پهلوی خود زده میگفتند : اعلیحضرت پوست دوز ! اعلیحضرت پوست دوز ! آیا شما از حرفهٔ خود با خبرید ؟ جد شما ربر دوفالز خوب آبجو میساخت ! شما خیلی زود در جرگهٔ نجبا داخل شدید ! حق این است که ما تسلیم شمابشویم ! اما قبلا کسان شما بقعر ورطه‌ها خواهند افتاد و از درد و رنج فریادها خواهندکشید . . . » با اینهمه گیوم قلعه را گشوده « نا سزاهائی راکه شنیده بود فراموش نکرد ، دشنام دهندگان را نه عفو کرد ، نه بیرون فرستاد و نه از آنهافدیه پذیرفت بلکه در جلوی برج دست و پای عموم آنها را بریده انتقام خود راگرفت ».

هارولدوگیوم گیوم خالوزادهٔ ادوار پادشاه انگلستان بود و در ۱۰۵۱ بعزم دیدار اوبانگلستان رفته‌ومدعی‌بودکه درآن‌سفرادوار جانشینی خود را باو وعده داده است . بعلاوه گیوم میگفت هارولد نیز سوگند یاد کرده که مرا به تخت سلطنت انگلستان بنشاند .

وقایع‌نگاران نرمان دراین باب چنین روایت میکنند که روزی‌طوفان‌هارولد را بسواحل فرانسه افکند وهارولد حسب الرسم آن دوره اسیرسرکردهٔ آن‌منطقه شد . گیوم هارولد را خریده چندی در دربار خود نگاهداشت و با او مانند دوست سلوك کرد . روزی گیوم از هارولد قول گرفت که در تحصیل حق وراثت ادوار باو یاری کند « چون‌این قرار گذاشته شد گیوم‌چند تن ازامنای دین و سرکردگان

(۱) – le Diable خبیث . (۲) – Arlette. (۳) – Falaise.

را دربایو[1] جمع آورد و ضمنا فرمان داد تا چند قطعه از آثار متبرکه و استخوان اولیاء الله را در جعبه گذاشته و محتشمانه پارچهٔ زری بر آن کشیدند چنانکه هارولد محتوی آنرا نمیدید • سپس کتاب دعائی روی پارچه زری نهادند . گیوم درحضور هارولد و امنای دین و سرکردگان آنچه را که هارولد قول داده بود بیان کرد • درین موقع هارولد دست راست خود را روی کتاب دعا گذاشته و بآنچه در زیر دست داشت قسم یاد کرد که سر قول خود که والی یادآوری کرده است خواهم ایستاد و آنرا انجام خواهم داد ... چون مراسم سوگند بعمل آمد باشارهٔ گیوم پارچه را ازجعبه برگرفتند ودرآنرا گشوده بههارولد نشان‌دادند که‌یکدام‌یك از آثار متبرکه قسم یاد کرده است . چشم هارولد که به‌آنها افتاد سخت لرزید...»

گیوم هارولد را به نقض قسم متهم نموده حکومت امررا بپاپ واگذاشت ولانفران[2] کشیش را بروم فرستاد تا مطلب را عنوان کند . پاپ الکساندر[3] دوم هارولد را محکوم دانسته‌تکفیر کرد واعلام نمودکه‌مملکت انگلستان از آن گیوم‌است‌و بعلامت نصب او باین مقام علمی از آثار متبرکه و حلقه‌ای که یك موی از پطروس در آن بود بجهت گیوم فرستاد . در این موقع گیوم تدارك خود را دیده بود .

خاصیت اردوکشی گیوم

دربدو امر سرکردگان نرماندی چندان راغب نبودند که‌از دنبال والی خود راه افتاده بماورای دریای مانش‌بروند اما دخالت‌پاپ‌وتکفیر هارولد جنبهٔ مذهبی باین‌اردوکشی‌داده آنرا شبیه اروکشیهای اسپانیا و ایطالیا نمود و باین لحاظ رزم آزمایان‌کلیهٔ نواحی مجاور از مردم فرانسه و فلاندر و بورگنی و بروتانی و آکی تن و حتی‌سیسیل‌نزد گیوم آمدند.

بعلاوه گیوم بکسانی که متعهد میشدند برای او جنك‌کنند وعده میداد که‌بعد از غلبه به تناسب کمکی که‌کرده اند سهمی از غنائم بآنها بدهد مثلا براهب‌فکامپ[4] که یك کشتی و بیست سرباز آورده بود وعده داد که در انگلستان‌یك اسقف‌نشین

(۱) – Bayeux· (۲) – Lanfranc· (۳) – pape Alexandre· (٤) – Fécamp·

باو بدهد ، بنا بر این اردوکشی انگلستان باصطلاح امروز شرکتی بود که عایـدی هر کس متناسب با سرمایه‌ایست که داده .

جنك هاستینك گیوم از ماه ژوئن ۱۰۶٦ چهارده هزار سوار و ٤٥ هـزار پیاده و ۱٤۰۰ کشتی در مصب رود دیو[۱] جمع کرد . اما چون شراع کشید باد مخالف قوای او رادر طول ساحل فرانسه حرکت داده بخلیج سوم[۲] برد . گیوم ناچار به بندر سن‌والری[۳] پناه آورد و چهار ماه بانتظار باد موافق نشست . در اواخر سپتامبر باد از سمت جنوب وزید و قشون گیوم دو روزه دریا را پیموده در۲۸ سپتامبر ۱۰٦٦ در پونسی[٤] پیاده شد . قشون در مـوقع پیاده شدن بهیچگونه مانعی برنخورد زیرا هارولد بسمت شمـال رفتـه بود تا هجـوم مـردم نروژ (متحدگیوم) را دفع کند لکن همینکه در نزدیکی شهر یرك[٥] بر خصم غالب شد و خبر پیاده شدن قوم نرمان را نیز شنید بعجله رهسپار جنوب گردیده درمحل مستحکمی بر روی تپهٔ سنلاك[٦] نزدیك هاستینگ قرار گرفت .

استعداد عمدهٔ گیوم سوار بود در صورتیکه قشون هارولد فقط پیـاده داشت و یك عده زبده که مستحفظ پادشاه و بسلاح سواران جنگی مجهز بودندلکن‌پیاده میجنگیدند و تبر بزرگی داشتند که بدو دست حرکت میدادند .

جنك در ۱٤ اکتبر درگرفت . در آغاز کار یورش پیاپی سوار نرمان در برابر سپرهای ردیف قشون ساکسون کاری از پیش نبرد لذا گیوم متوسل بحیلهٔ جنگـی شد تا رخنه‌ای در قشون خـصم پدیـد آورد و باین لحاظ به سواران خود امـر داد جنك گـریز کنند . پیادگان ساکسون فـریب خورده مشغول تعاقـب شدند امـا سواران نرمان فوری سر اسب رابرگردانیده یورش آوردند و دشمن را دنبال‌کردند هارولد و جنگیان‌او مغلوب شدند اما بسهولت دست بردارنبودند و در حال‌نومیدی از سه تا شش بعداز ظهر جنگیدند آنگاه گیوم بکمانداران خود فرمان تیراندازی داد و تیر اوج گرفته مثل باران بسر قشون ساکسون میریخت . هارولد را زخمـی

(۱) - Dive· (۲) – Somme· (۳) – Saint-Valéry· (٤) – Pevensey·
(٥) – York· (٦) - Senlac·

بچشم رسیده افتاد و روز بعد نعش او را بزحمت در میان اجساد کشتگـان پیدا کردند .

اطاعت انگلستان در تاریخ هیچ جنگی باندازهٔ جنك هاستینك قاطع نبوده است زیرا در نتیجهٔ همین یك فتح گیوم صاحب اختیار انگلستان شد . قوم ساکسون در برابر گیوم مقاومت ملی بـروز نداد . آنچه در نزد این قوم قدر وقیمت نظامی داشت در جنك هاستینك نابود شد . بعلاوه در انگلستـان قلعه ومحکمه نبود . چندنفر سرکرده درمدت پنج سال خود را در مرداب هـای واش [1] نگاهداشتند(۱۰۷۲ ـ ۱۰٦۷) اما این مقاومت های محلی ریشه‌ای‌نداشت . کسانی که در نافرمانی سرسختی بخرج دادند و بعدها مهدور الدم خوانده شدنـد مدتی متمادی درجنگلها بسر برده بضرب مشت میجنگیدند اما عملیات آنها بتدریج صورت راهزنی گرفت . گیوم باقدامات سخت متوسل شد تاآن وضع را از ریشه براندازد ومن جمله قانون معروف به‌آنگلزری [2] را مقرر نمود . بموجب این قانون هر کشته فرانسوی است مگر اینکه خلاف آن به ثبوت برسد و هرجا نعشی کشف شود وقاتل معلوم نباشد سکنهٔ محل مکلف بپرداخت جریمهٔ گزاف خواهند بـود . دو ادوار اخیر نیز دولت فرانسه بومیهای مستعمرات خود را بهمین ترتیب مسئول مشترك قرار داده بود .

انضباط امر تسخیر گیوم سه ماه بعد از فتح هاستینك در روز عید میلاد مسیح در کلسیای وست مینستر [3] (نزدیك لندن) تاج انگلستـان را بسر گذاشت وتبرك شد . گیوم فی‌الفور مشغول تسویه حساب اردوکشی شده کلیهٔ دارائی و املاك سلطنتی ساکسون و اموال هارولد را ضبط نمود علاوه بر آن اموال خانوادهٔ هارولد و تمـام کسانی را هم که در هـاستینگ جنگیده بودند تصاحب کرد .

گیوم بلاد واغلب جنگلها وهزار وپانصد آبادی را بجهت خود نگاهداشت

(۱) – Wash· (۲) – Anglaisrie· (۳) – Westminster·

چنانکه هیچ پادشاهی در تمول بپای او نمیرسید و دارائی پادشاه فرانسه که ولینعمت گیوم محسوب میشد بمراتب از او کمتر بود. بقیهٔ اراضی ضبطی به بیش از شصت هزار قطعه تقسیم ومیان کسانی که در اردو کشی شرکت کرده بودند توزیع شد. سربازانی که روز پیش از تجهیز سورچی و خیاط و گاویار بودند در جرگهٔ سواران جنگی در آمدند ورؤسای آنها عنوان سرکرده یافتند ومراتبی که افراد درقشون داشتند ماخذ طبقه بندی املاك گردید. مناصب عمدهٔ روحانی هم از ساکسون صلب گردیده به نرمان عطا شد چنانکه لانفران مسند نشینی کانتر بوری و صاحب اختیاری تمام اهل علم انگلستان یافت.

چون تقسیم قطعات اراضی اتمام پذیرفت گیوم واداشت تا ثبت وسیاههٔ املاك را برداشته آنها را ممیزی کنند لذا گماشتگان گیوم درسال ۱۰۸۵ سرتاسر انگلستان را پیموده وبه هر ملك بزرك که میرسیدند اسم ملك و صاحب آن وعدهٔ کسانی را که ازهر سلك وطبقه در آن زندگی میکردند وعدد گاو آهنها و آسیاها و برکه ها و وسعت جنگلها ومراتع وارزش ملك را درعهد سلطنت ادوار و قیمت روز آنرا پرسیده می نوشتند. گیوم بوسیله این ثبت و سیاهه میزان ثروت مملکت خود را بدست آورده معلوم مینمود که هر قطعه زمین بوجه محقق تاچه اندازه میتواند سرباز بدهد. اطلاعاتی که گماشتگان جمع آوردند بدفتری نقل شد که «کتاب روز حساب» نام گرفت زیرا حساب هرکس بوضعی که درکتاب روز حشر ونشرمیآید در آن نوشته شده بود. این دفتر که درضبط اسناد ملی انگلستان محفوظ مانده نظیرش در هیچیك از ممالك دنیا نیست و بسیار گرانبهاست زیرا از روی آن میتوان وضع آن روز انگلستان را بدقت وضع کنونی فرانسه تشخیص داد.

قدرت سلطنت نرمان

اصل حکومت ارباب ملك بر حسب ظاهر درانگلستان هم مانند فرانسه و آلمان برقرار بود اما ببرکت تدبیری که گیوم کرد در واقع بآن درجه ازشدت نرسید.

اولا اماراتی که بعد از جنک هاستینک ایجاد شد وسعتی نداشت و هیچیك از آنها از آن یکنفر نبود . سرکردگان بزرگ املاك متعدد داشتند لکن هر ملکی در یك گوشهٔ مملکت افتاده بود چنانکه در خاك انگلستان امارات بزرگی نظیر ایالات آلمان یا ولایات فرانسه دیده نمیشود .

ثانیاً گیوم باین خیال که حق‌سر پرستی خود را کاملا جایگیر نمایدوهمه‌کس را برعایت آن وادارد در سال ۱۰۸٦ در سالیز بوری [1] مجمع عمومی ترتیب داده عموم مالکین اراضی را دعوت کرد و مالکین مراسم دولتخواهی را در بارهٔ او بجا آورده همه سوگندفدویت خوردند.

ثالثاً مملکت از نظر اداری بچندین ولایت منقسم گردیده و امارات در جزء ولایات قلمداد شده بود. پادشاه بهر ولایت نماینده ای فرستاده حق عزل و نصب او را بجهت خود محفوظ میداشت . رأی نمایندگان مزبور هم برسرکردگان امارات نافذ بود وهم بر مردم بلاد وقصبات. باین ترتیب در اواخر مائهٔ یازدهم پادشاه انگلستان در تمول و قدرت برعموم سلاطین اروپای غربی پیشی گرفت و مملکت انگلستان در انضباط امور دولت بر کلیهٔ ممالك اروپای غربی تقدم یافت .

رقابت پادشاهان فرانسه‌وانگلستان

پادشاه انگلستان از لحاظ ایالت‌نرماندی‌دولتخواه‌پادشاه فرانسه شمرده میشد اما تصاحب تاج‌وتخت‌انگلستان که والی‌رادرمقام‌باولینعمت وی همعنان مینمود قهراً موجب باریکی روابط فیمابین گردید. از این گذشته شأن و عواید دولتخواه وسرپرست نیز متناسب نبود وسرپرست درقدرت و دارائی بدولتخواه خود نمیرسید . از این جا رقابتی علاج نا پذیر برخاسته درتمام دورهٔ قرون وسطی دوام یافت واسباب جنگهای طولانی شد .

آثار رقابت‌ازفردای تسخیر انگلستان‌بروزکردباین معنی که یکی ازفرزندان پادشاه انگلستان بر پدر خود عصیان ورزید و فیلیپ اول پادشاه فرانسه باو مدد

---

(۱) - Salisbury.

رسانید . گیوم در ۱۰۸۷ بخیال انتقام آمـده نانت را آتش زد ولکن در این اثنا اسبش لغزیده افتاد و گیوم سخت مجروح شد . گیوم را به روآن بـردند و در آنجا بدرود زندگانی گفت .

وحدت آنگلو نرمان

بعد از مرگ گیوم امپراطوری آنگلو نرمان در شرف تجزیه بود زیرا گیوم وصیت کرده بود که نرماندی را بپسرارشدش ربرت کورت هوز[1] (چکمه کوتاه) بدهند وانگلستان رابه‌پسر دیگرش گیوم لورو[2]. اما گیوم در شکار کشته شد (۱۱۰۰) . پسر سوم گیوم موسوم به هانری اول وملقب به بوکلرك[3] در غیاب برادرش ربر که بجنگ صلیب رفته بود تاج وتخت انگلستان را تصاحب کرد وپس از مراجعت با اومصاف داده اسیرش نمود ونرماندی رانیزقبضه کرد (۱۱۰۶) . باین ترتیب مجدداً ایالت نرماندی ومملکت انگلستان در تحت لوای واحد جمع شد .

مدنیت فرانسه در انگلستان

اتحاد نرماندی وانگلستان بروز آثاری را درامورایـن‌مملکت موجب شد باین معنی که ازوجهٔ سیاسی رقابت‌سختی‌فیمابین فرانسه و انگلیس برقرار نمود و از وجهٔ تمدن انگلستان را مسخر مدنیت فرانسه ساخت.

قوم نرمان با اینکه از اسکاندیناوی بـرخاسته بود از حیث زبان و عـادات و اخلاق فرانسوی شناخته میشد چنانکـه « کتاب روز حساب » آن قوم را فـرانسوی میخواند نه نرمان. این قوم چون درانگلستان مستقر شد مانند سـابق بزبان فرانسه تکلم نمود وبسبك فرانسویان زندگی کرد چنانکه تا مائهٔ چهاردهم در انگلستـان زبان رسمی یعنی زبان دربار و زبان محاکم سلطنتی بزبان فرانسه بود . بدیهی است که زبـان انگلیسی بازبان انگلوساکسون دو بـاره زبان ملی شد اما مجاورت زبان فـرانسه آن زبـان را از ریشه تغییر داده و بسیاری از لغات خودرا در آن وارد کرده است. از این جاست که امروز هم زبان انگلیسی بیشتر از سایر السنهٔ ژرمن با زبان فرانسه مناسبت دارد .

(۱) – Robert Courte-Heuse.
(۲) – le Roux (خرمائی مو) .
(۳) – Beauclerc (فاضل) .

فصل دهم

جامعهٔ ارباب ملك در فرانسه

۱ - سرکردگان

در فرانسه وضع حکومت ارباب ملك در مائهٔ یازدهم و دوازدهم بذروهٔاعلی میرسد. درین دوره طبقه ای که درزی جنگ است وافراد آن بنا برسم دولتخواهی وسوگند فدویت بهم وابسته اند برجامعه مسلط میباشد.

سرکردهای که در پناه حصن حصین وقلعهٔ محکم خویش نشسته درملك خود سلطنت میکندو صاحب اختیار مطلق است. درین دوره مشغلهٔ رایج جنگ است ومسابقه جنگی و شکار. امنای دین ایامی را حرام قلمداد میکنند و مصونیتی از تعرض جنگیان قرار میدهند تا بلکه تخفیفی در خشونت عادات زمان حاصل شود اما چندان پیشرفت ندارند .

I

حکومت ارباب ملك

خواص عمومی جامعه

در فصول گذشته دیدیم[۱] که جامعهٔ اروپای غربی بچهصورت درآمد وچگونه رنگ حکومت ارباب ملك گرفت. درفرانسه این وضع در مائهٔ یازدهم ودوازدهم بکمال خود نمودارشد. بنا براین کم و کیف این وضع را باید درین دوره شرح داده مشخصات آنرا بیان کرد.

شالودهٔ مسلم این وضع عدم تساوی است . اسقف لائون موسوم به آدالبرون در عهد پادشاه ربر لوپیو (۱۰۳۱ ـ ۹۷۷) مردم را بدو صنف تقسیم کرده در تعریف آنها چنین میآورد: صنف اول مرکب است از: اهل علم که مرد عبادت و آخرتاند وسرکردگان یا بزرگان که مرد رزم وجنگاند ، صنف دوم مرکب است

(۱) ـ بصفحات ۱۳٤ ـ ۱۵۲ - ۱۵۳ و۱۷۰ رجوع شود .

از مردم زحمتکش یا طبقهٔ ادانی . چنانکـه اسقف مزبور مینویسد « تهیهٔ پول و خوراك و پوشاك عموم بر ذمهٔ طبقه ادانی است » . اما وضع زندگـی افراد یـك صنف نیز بی نهایت تفاوت میکند . مردم آزاد نیستند بلکه بحکم قول و قرار ها هستی بعضی در قبضهٔ قدرت بعض دیگر میباشد وجمعی بر ذمه گرفته‌اند که خدماتی بدیگران بکنند. این تعهدات مخصوصاً برمردم زحمتکش بسیار گران‌ودشوار است چنانکه زحمتکشان اغلب اختیار خود را ندارند و نمیتوانند مولد خویش را ترك کنند و باین جهت آنها را مملوك خانه زاد نامیده اند .

حکومت ارباب ملك علی‌الظاهر بر نظاماتی قرارگرفته است منجز و مشروح ولکن این دوره بالاصاله دوران زور است . جنگاورانی که امور خود را از جنگ میگذرانند و برزم آزمائی دلخوش اند جامعه را در زیر سلطهٔ خود آورده انـد و بقهر و غلبه مقاصد خود را از پیش می بـرند . کسی از جور در امان نیست . قول و قرار ها اجرا نمیشود مگر در حدودیکه اشخاص ذینفع بتوانند رعایت آنرا بزور تحمیل کنند .

بزرگ‌زادگان یاسرکردگان در دورهٔ حکومت ارباب ملك جنگ منشأ بزرگزادگی‌بود. در مائه نهم کسی را بزرگ زاده میگفتند که سوارجنگی‌باشد یعنی بتواند خود را به شمشیر و نیزه وخود وسپر وزره‌مجهز کرده براسب‌بنشینندوبجنگ برود.

از آنجاکه این اسلحه خرج گزاف برمیداشت وهرچه کاملتر میشد برگزافی مخارج میافزود کسی از عهدهٔ اینکار برمیآید که ده وملك داشته یـا بعبارة اخری سرکرده باشد. دراین‌دوره‌هر مرد جنگی که زمینی به تیول دردست‌داشت‌وبموجب قول وقراری مکلف بود در رکاب صاحب زمین جنگ کند مقام سر کردگـی پیدا میکرد وباین مناسبت صاحب زمین را ولینعمت میگفتند وصاحب تیول را دولتخواه.

از آنجا که تیول بالوراثه منتقل میشد بزرگ‌زادگی نیز موروثی شدچنانکه پس از چندی هرسوار جنگی را اصیل نمیدانستند بلکه سوار جنگی باید ازخانوادهٔ

اصیل بوده وملکی دردست داشته باشد تـااصیل خوانده شود . باین ترتیب مـردم اصیل ونجیب طبقه ای علیحده شده وبکسانی که از آن جرگه واهل حرب نبودند بدیدهٔ حقارت مینگریستند .

مراسم دولتخواهی

سرکرده چه ملکی را بارث برده وچه به تیول گرفته بـاشد مادامیکه مراسم دولتخواهی را بالنسبه بولی نعمت خودبعمل نیاورده و سوگند فدویت یاد نکرده متصرف بالاستحقـاق ملك نیست .

مراسم دولتخواهی وسوگند فدویت که از قواعد مشخصهٔ وضـع حکومت ارباب ملك میباشد عادة بطریق ذیل انجام میگیرد : دولتخواه بـدون اسلحه در برابر ولی نعمت خود زانو زده دستهای خود را بهم میگذارد و بعلامت فرمانبرداری در میان دستهای ولی نعمت قرار میدهد و خود را «نوکر» او میخواند . ولینعمت او را بر پا داشته بوسهٔ صلح بوی میدهد وچوب یـا نیزه یاشاخهٔ درختی را که در واقع مظهر ملك است بـاو میسپارد و باین وسیله دولتخواه را بر سر ملك نصب مینماید. سپس دولتخواه دست بر انجیل یا یکی از آثار متبرکه میگذارد و از آن ببعد ولـی نعمت و دولتخواه الی الابد وابستهٔ یکـدیـگر میشوند. اگر دولتخواه نقض قسم کند ولینعمت مجاز است که ملك خودراضبط نماید .

دریکی از تصانیف مشهور قـرون وسطی معروف به رائول دوکامبره [۱] چنین آمده است که‌به‌برنیه [۲] نام سوار جنگی اصیلی از طرف ولی نعمت وی رائول‌کامبره وهنی رسید. مـادر برنیه بوی گفت از ولینعمت خـود دست بردار . برنیه پـاسخ داد که مادر ، نمیتوانم . ولی‌نعمت من از یهودا پیمان شکن تـراست اما ولینعمت من میباشد . اسب و رختخـواب وزین و یراق و پـوشاك را او بمن داده است . من از طلاهای مصر میگذرم واز خدمت او قصور نمیکنم مگر روزی مردم بگویند که برنیه حق داشت . آنگاه مادر گفت : فرزند کلام‌توعاقلانه است . آری‌بولینعمت

(۱) – Raoul de Cambrai. (۲) – Bernier.

خود خدمت کن تا بهشت از آن تو باشد » با این وجود رائول در حال غضب مادر برنیه را زنده میسوزاند و خود او را هم میزند . آنگاه برنیه ذمهٔ خود را از سوگند فدویت بری دانست و آنچه رائول برای جبر این کسر بوی عرضه کرد نپذیرفته از او برید و با وی جنگیده او را کشت . اما از آن ببعد ندامت سخت گریبان‌گیر او گردید . چنانکه برای کفارهٔ این گناه بزیارت رفت لکن هیچ کفاره‌ای دل او را آرام نکرد و مدام این مثل سائر از خاطرش میگذشت که «کفران نعمت کفر بخداست »

باید دانست که برنیه موضوع افسانه‌ای بیش نیست و سرکردگان تا این اندازه در عهد خودپایدار نبودند .

تکالیف دولتخواه و ولینعمت

هر دولتخواه مکلف است بولی‌نعمت خود کمك کندو راه‌خیرپیش‌پای‌او بگذارد امادادات‌ورسومی که‌جزئیات این‌تکالیف رامعین مینمود بسیار مختلف‌بود وتغییرو تبدیل آنها بموجب قول و قرارمخصوص مانعی نداشت، درین دوره قاعده‌ای که‌اعتبار آن در هر مورد مطرد باشد دیده نمیشد، مصلحت بینی یا خدمت‌درباری‌دولتخواه چنان بود که دولت‌خواه باید در احقاق حق شرکت کند یا در جلائل امور رای خود را بگوید یا در تشریفات مهمه باری از دوش بردارد . کمك دولتخواه یا کمك نظامی بود یا کمك‌مالی . کمك نظامی گاه برای‌سرکوبی خصم‌ضرورت‌داشت و گاهی برای تطاول . گاهی دولتخواه مکلف بود که هر وقت احضار شود ملتزم رکاب ولینعمت خود بشود و مادامیکه او احتیاج دارد در خدمتش بماند . اما اغلب اوقات مدت خدمت نظام محدود بود و از سی‌چهل روز تجاوز نمینمود وچون مدت بسر میرسید دولتخواه مجاز بود کنار بکشد وبخانهٔ خود برگردد ولو اینکه کار جنك یکسره نشده باشد .

کمك مالی عوارضی بودکه حسب‌الرسم در بعضی موارد دولتخواه بولینعمت خود میپرداخت و از جملهٔ آنها عوارض چهار گانهٔ ذیل متداول تر بود : دولتخواه

درصورت اسارت ولینعمت خود فدیه میداد، روزیکه دختر ارشد ولینعمت بشوهر میرفت یا پسر ارشد او شمشیر می بست یا خود او عازم جنگ صلیب میشد مبلغی تأدیه مینمود.

بعلاوه دولتخواه باید از ولینعمت خود پذیرائی کند ودر بعضی مواقع ازبابت تیولی که در دست دارد حقوقی باو بدهد منجمله هربار که تیول مزبور بالوراثه بوی میرسد یا قسمتی از آنرا میخواهد بدیگری انتقال دهد. ولی نعمت مکلف است که از دولتخواه توجه کند و در برابر دشمن بحمایت او برخیزد و احقاق حق او را بکند و ملك تیول را در ید او باقی بگذارد. ولینعمت جز در مورد نقض قسم حق ندارد ملك را از دولتخواه باز ستاند.

سرکرده در ملك خود

سرکرده چون تکالیف دولتخواهی خودرا انجام میداددرملك خود صاحب اختیار بود. سرکردگان مقتدر یا باصطلاح آنروز «امرای عالیشأن» کلیهٔ حقوقی را که سابقاً خاص مقام سلطنت بود صاحب شدند باین معنی که از مردم ده مالیات میگرفتند، بامر قضا می پرداختند وحتی بعضی از آنها حکم اعدام میدادند، حق اعلان جنگ و ضرب سکه‌داشتند، مجمع مشاوره‌را که‌در آن دوره بمنزلهٔ‌دربار بود منعقد مینمودند، لوای مخصوص اختیار میکردند ودر محکمه ای که حکم‌پایتخت داشت‌خانه‌وارگ ترتیب داده بقدرت مستقر میشدند.

II

محکمه

قلعه

در بدو امر قلعه بسیار ساده و عبارت از رعیت خانه ای بود که بسبك روم ساخته ودر مواقع خطر رعایای حول و حوش ورمهٔ آنها را در آنجا پناه‌میدادند. دور رعیت‌خانه خندقی میکندند ورویخاکریز آن از چوب وتنهٔ درخت پرچینی تعبیه کرده جان پناهی میساختند و این جمله را برفراز بلندی که شیب تندی داشت ترتیب میدادند تا هم‌دسترسی بآن مشکل‌باشد

وهم دشمن از دور دیده شود . کوشك که خلوت خانهٔ سر کرده و در صورت زوال استحکامات آخرین پناهگاه جنگیان بود در قلهٔ بنا قرار داشت . کوشك در اوایل امر چهار گوش وچوبی بود . درموقع محاصره حیوانی چند کشته پوست آنرا روی چوبها میکشیدند تا از آتش تیرمشتعل در نگیرد . کوشك را چند طبقه میساختند وطبقات آنرا جز بوسیلهٔ نردبان بهم راه نمیدادند .کوشك جز یك مدخل نداشت وآنرا نیز از سطح زمین بالاتر میساختند وبکمك تختهای که برداشتن آن آسان بود آمد وشد مینمودند . تخته را برفراز خندقی که گرداگرد کوشك میکندند بند میکردند و درصورت امکانخندق را آب می بستند . هر گاه در محل کوشك تپهٔ طبیعی نبود تلی باخاك دستی میساختند .

قلعهٔ سنگی

در مائه یازدهم بجای خاك وچوب سنك کارکردند و از آن ببعد استحکامات روز بروز کاملتر شد . در عوض جان پناه وپرچین بارهٔ رفیع وعریضی ساختند و ثخن باره را باندازه ای گرفتند که مردم بتوانند روی آن حرکت کنند وبادشمن بجنگند . بر فراز باره سنگر های متعدد ترتیب دادند باین معنیکه بفواصل معین سنگهائی بقامت انسان بر پا داشتند تا جنگیان درپناه آن قرار بگیرند وکمانداران از منافذ تنك آن تیر بیندازند . ضمناً چون فاصلهٔ هر دو سنگر خالی میماند کنگره ای بیرون میآمد . پشت و پهلوی باره برج بود . برج را در اوایل امر در گوشهٔ باره میگذاشتند اما بعد هاروبروی هم قرار دادند . برج را پیش آمده میساختند تا از پهلو بر دشمن دست یابد . شکل برج ابتدا مربع بودوبعدها ازلحاظ سهولت دفاع مدور شد . برج چند طبقه داشت وحجرات آن یانشیمن مردان جنگی بود یاانبار. در بدو امربدنهٔ برج مثل برجهای کارکاسون [۱] و اگ مرت [۲] صاف بود لذا هنگام محاصره بالای برج صفه ای ازچوب ساخته از منافذ زیر کنگره تیرکشی میکردند و صفه را به۸ تیر تکیه میدادند . کف صفه روزن داشت تا اگر دشمن بپای برج برسداز بالای سر

(۱) – Carcassonne. (۲) – Aigues-Mortes.

تیر و سنگ وروغن داغ و سرب و صمغ مذاب بروی بریزند . اما از مائهٔ سیزدهم ببعد صفهٔ چوبی موقتی جای خودرا بغلام گردشی دائم سنگی داد.

عادهٔ قلعه یك مدخل بیش نداشت . در جناحین آن دو برج بصورت سردر میساختند و آنرا بشکل دعلیزی در میآوردند . راه قلعه را بخارج خندقی میبرید. خندق پل متحرکی داشت که در مواقع لزوم بوسیلهٔ تیر وزنجیر کشیده میشد و راه قلعه بند میآمد . در دیوار دهلیز چهار چوب مانندی تعبیه کرده بودند تا هنگام ضرورت شبکهٔ آهنینی را از مرتبهٔ فوقانی در آن‌بهسرانند. شبکهٔ وسطدهلیزپائین میآمدوراه‌را می‌بست. درانتهای دهلیزدری آهنکوب و گل‌میخ شده کارمیگذاشتند.

هر محکمهٔ بزرگ از قبیل کوسی [1] و کراك دو شوالیه [2] دو محوطه داشت. فاصلهٔدو محوطه‌را که خود بمنزلهٔ دهی کوچك بود حیاط سرطویله میگفتند و بـه خدم وحشم و انبار اختصاص میدادند . مصلی و مأوای سرکـرده و کـوشك رادر محوطهٔ ثانی میساختند .

کوشك

کوشك راعوض چهارگوش گرد میساختند و بجای چوب سنگ در آن کار میکردند. کوشك‌کوسی که درایام صغر سن لوئی (۱۲۳۰ - ۱۲۲۵) ساخته شد پنجاه و پنج متر ارتفاع داشت و سی‌و یك متر قطر. ثخن باره اش از هفت متر کمتر نبود وخندقی‌بیست‌متری آنرادوره میکرد. بدیهی است کـه کلیهٔ کوشکهـا بـاین عظمت‌نبودند اما همه چند حجره داشتند که رویهم ساخته شده و بوسیلهٔ پلکان بهم‌مربوطمیشد. پله‌هارادرباطن دیوار میساختند تاپیدا نباشد. درذروهٔ کوشك قراولخانه مانندی ترتیب‌میدادند ودیدبانی درآن میگماشتند تامدام مراقب حول وحوش باشد. زیرکوشك سرداب یا زندانی دو طبقه میکندند و چون نور وهوا بدانجا راه نداشت آنراسیاه‌چال میخواندند . کمتراتفاق می افتاد که کسی درآن ورطه بیفتد وزنده بماند بلکه آنها را اغلب درآنجا بدست فراموشی میسپردند تا از گرسنگی جان بدهند.

(۱) – Coucy. (۲) – Krak de Chevalier.

ماوای سرکرده سرکرده حسب‌الرسم آنچه را عزیز میداشت در موقع خطر زیرکوشك پناه میداد . اما از مائه سیزدهم ببعد دیگر در کوشك منزل نکرد بلکه ماوای دیگری در کنار آن ساخت . حجرات بنای تازه چندان راحت تر از حجرات کوشك نبود اما چون پنجره داشت لااقل نور بدرون حجره میتابید . سقف حجره و بخاری راخیلی بلند میگرفتندچنانکه نظیر آن امروزهم در کاروانسراهای روستائی فرانسه ودربعضی ازدکه‌های پاریس دیده‌میشود . بخاری جای یك درخت تمام داشت و يك گاو درست راکباب میکرد . فرد فرد حجرات مختص کاری نبود مثلا میهمانخانه و سفره خانه یك جا بود و اغلب همانجا هم میخوابیدند. اثاث البیت سرکرده مدتی مدید منحصر بود بصندوق و میز و تخت و مسندی ناصاف . بجای فرش حصیر میگستردند و عوض شیشه شاخ حیوانات را ورقه کرده به پنجره میانداختند . بدیوار اسلحه و شاخ گوزن و سرخرس و گراز میآویختند.شب مشعلی از صمغ یاشمعی ازپیه میافروختند . شمع مومی اختصاص به بزرگان داشت

III

گذران عمر سرکرده

تربیت سرکرده‌را ازحین تولد چنان پرورش میدادندکه مردمیدان باشد . بزرك زادهٔ تربیت شده در پانزده سالگی سواری و بکار بردن تیر وکمان و قواعد شکار وآموخته کردن قوش و باشه وسك رامیدانست و درین موقع خانهٔ پدر را ترك کرده برای کسب کمال بخدمت سرکرده‌ای مافوق خود درمیآمد ومدت سه یاچهارسال بعنوان غلام پیشخدمت‌وپیشخدمت جلودارکمر خدمت بسته تکالیفی را که امروزبعهدهٔ نوکر یا مصدر است انجام میدادمثلابجهت سرکردهٔ خود غذا میآورد و گوشت میبرید ، موقع لباس پوشیدن و لباس کندن باو کمك میکرد ، در نگاهداری اسلحهٔ او مراقبت‌داشت ، به تیمار اسبهای او میپرداخت و ضمنا در حیاط قلعه بمشق اسلحه مشغول شده باآدمك چوبی شمشیربازی میکرد

و چون سرکرده باردو میرفت سپر او را بدوش‌کشیده بر اسب می‌نشست و ازدنبال او میتاخت .

مراسم‌شمشیر بندی این‌خدمت‌درحوالی‌هیجده یابیست‌سالگی‌بپایان‌میآمد وجوان‌نو آموخته از کسب کمالات اهل‌سیف‌فارغ‌شده لیاقت همسری ایشان میبافت . آنگاه تشریفاتی بجهت شمشیر بندی او فراهم شده جوان را پدر روحانـی وی مهمیز بپای راست می‌بست و شمشیر از جـانب چپ میآویخت و قفائی مینواخت و جوان با این‌مراسم سوار جنگی میشد . عاقبت‌سوار جنگی باید بجهد و براسب بنشیند اما تا میتواند پا در رکاب نگذارد وسپس‌نیزه‌ای بدست بگیرد و برای نمایش نیرو ومهارت خود بآدمك چوبی که به تیری‌تکیه‌دارد حمله بیاورد .

در تصنیف رائول دوکامبره‌که بدست عموی خود پادشاه مملکت سوارجنگی شده چنین آمده است : « روز عیدی شاه رائول را در برابر پلکان قصر خود بمقام سوار جنگی رسانید .. رائول خفتانی سفیدتر از یاس در برکرده در مـیان محوطه بر فرش فاخری ایستاده بود . امرای فرانسه اطراف او را گرفته تحسین میکـردند رائول فراخ شانه و قـوی بازو و بلند قـد و موزون قامـت بود ... » رائول را شاه جوشن پوشانید و مهمیز بست و شمشیر انـداخت . سپس اسب او را با « زین پوش ارغوانی» آوردنـد « رائول غـاشیه را بر گرفته بروی زین میجهـد و پا در رکاب میکند ، سپر طلا را بدست میاندازد و نیزه را بر میدارد . درین موقع آدمك‌چوبی جوشن دولا پوشیده و سپر دولا بر سرکشیده در انتهای میدان بر دو پایه ایستاده بود . رائول نیزه را خم کرده و بسطوت بر آدمك حمله آورد و هنوز در خانهٔزین تـکان نخورده بود که تکه‌های سپر از هـم پاشیده و بهوا پرید . فرانسویان گفتند من بعداین برومند فـرزند میتواند ملك پدر را مصـون بدارد » . امـا برنیه کـه پس از رائول مقام سوارجنگـی یافت نیروئی ببشتر بروز داد زیرا « اسب را مهـمیز زده نیزه را خم کرد و هنوز از جای نجنبیده بود که زور بازوی وی هر دولای سپر را بریده هر دو جوشن را سوراخ نمود و هر دوپایه راسرنگون ساخت. آنگاه‌زنان



تصویر تحتانی تشریفات اسلحه پوشانیدن سوار تازه را نمایش میدهد
وتصویر فوقانی قتال دوصف سوار مسلح را

ازجای برخاسته اورا شادباش گفتند که عجب ضرب شست مردانه ای ! اژیهٔ دانوا [1] هم باین بازو نبوده است . دستی که این هنر دارد شایستهٔ گرداندن چرخ مملکت است!»

اسلحه

ازاین شرح پیداست که اسلحهٔ سواران جنگی درمائه یازدهم چه بوده است . درین دوره بجای زره عهد خاندان شارل که

(۱) – Ogier Danois.

از چرم و ریزه آهن ساخته میشد جوشن پولادی ساختند. سروصورت را با چرم پوشانیده خودی بسرمیگذاشتند. پیش آمدگی خود، بینی را میگرفت و سپری بلند ازکتف تا قدم را در پناه خود میداشت. حربهٔ سوار جنگی نیزه و قداره بود و بر سر نیزه اغلب رایتی رنگانگ میکردند. نیزه را در مائه یازدهم از چوب نرم زبان گنجشك میساختند و بسبب خفت مانند زوبین پرتاب مینمودند. نیزه دسته‌ای دراز داشت و ناوکی برك بیدی از آهن. قداره تیغه‌ای پهن داشت و نوکی تیز اما خیلی تند نبود و بکار بریدن و سخمه زدن میرفت. اسلحه تا اواخر مائه دوازدهم تغییر نکرد اما از آن ببعد مبدل شد به‌لباسی چون حلقه پولاد که سروتن و دست و پا را می‌پوشید و از بدن جزشکافی برای چشم و منافذی برای دهان و بینی مکشوف نمیگذاشت. سواری که این سلاح داشت تقریباً حربه باو کارگر نمیشد.

جنك کارسرکرده این بود که‌بجنك برود یابمسابقهٔ‌جنگی‌یابشکار بپردازد اما باقتضای شجاعت غریزی وشدت‌بطش‌بیشتر بجنك رغبت داشت. سرکرده ننك میدانست که بستری بشود و « مثل حیوان » بمیرد. سرکرده‌ای‌میگفت: «اگر یك پا دربهشت باشم وپای دیگر درمحکمه بخاطرجنگ از بهشت پا میکشم».

چون‌سرکردگان همه حق جنك داشتند تابهانه‌ای بدست‌میآوردندهمسایگان را بقتال دعوت میکردند و نائرهٔ حرب زبانه میکشید. این محاربات را جنگهای خصوصی خوانده اند. جنك در بهار در میگرفت و باصاله عبارت بود از یك رشته یورش و تطاول ... رمه را میبردند،رعیت خانه را میسوختند وکشت‌راپایمال میکردند تا حریف بی‌قوت و غذا بماند. بنابراین مصائب جنك همه دامنگیر رعایای فلکزده میشد چنانکه درشرح حمله‌ای از آن دوره چنین آمده است:«براه‌میافتند به کامبرزی [1] میرسند، شاطران و نسقچیان پیشا پیش میدوند، عملهٔ جمع آوری

(۱) – Cambrésis.



سوار مجهز[۲] مائه سیزدهم

سوار مجهز مائه دوازدهم

سیورسات ازدنبال ایشان میآیند ... همه بهم میریزند ، رعایا بصحرا رسیده و نرسیده نعره کنان پا بفرار میگذارند ، شبانان اغنام و احشام را برداشته روبجنگل مینهند تا آنها را دربرند ، نسقچیان آبادی را آتش میزنند و عملهٔ جمع آوری سیورسات سر رسیده مشغول تاراج میشوند ، سکنه مات و متحیر مانده بآتش میسوزند یادست بسته جزء غنائم میآیند، ناقوس ازهرطرف میزنند، کم کم همه بوحشت میافتند... تلالؤزره و اهتزاز علائم وتکادوی سواران جنگی پدیدار میشود ، غنائم را میگیرند

و رمهٔ گاو وخر وگله را میبرند، دود بآسمان میرود، شعله زبانـه میکشد ، رعایـا وچوپانها دست و پای خودرا گم کرده بهر طرف رو میآورند....».

چون تلاقی دست‌میداد قاعده‌ای‌درکار حرب نبود بلکه سواران جنگی‌فریقین سخت بهم میآویختند و جنگ تن به تن در میگرفت. گاهی حریف سعی داشت که حریف خود را نکشد بلکه باسارت بگیرد زیرا اسیر را جز بفدیه رها نمیکردند واز این ممر دخل میبردند .

مسابقهٔ‌جنگی هروقت معرکهٔ‌قتال‌گرم نبود سرکرده‌بمسابقهٔ‌جنگی‌میپرداخت در بدو امر مسابقهٔ جنگی محاربهٔ واقعی‌بود اما بعدها‌بصورت شمشیر بازی کنونی کـه در محوطهٔ معینی دو نفر را بهم میاندازد در آمد. در عهد فیلیپ اگوست مسابقه‌ای در لانیی سورمارن [1] برگذار شد که از ممالك مختلفه سه‌هزار سوار جنگی در آن شرکت کرده بودند . حرفا در جلگهٔ هموارى رو برو شده بحال جنگ بهم میتاختند وچون یك طرف پهلو خالی میکرد [2] « به سماجتی تمام دست بتعاقب میگذاشتند آنگاه در موستان و روی خندق و میان جنگل اسب بود که میغلطید و سوار بود که میافتاد و زیر دست و پا میرفت و زخم برمیداشت و بهلاکت میرسید».

مسابقه‌هیچگاه بی زخمی نمیشد وغالباً کشته هم میداد زیراتصویری ازجنگ و مدرسهٔ رزم آزمائی بود .

وقایع نگاری مینویسد: « سوار جنگـی باید خون از بدنش برود و بمشت حریف دندانهایش بهم بخورد و روی زمین زیر تنهٔ حریف بماند و بیست دفعه از اسب بیفتد و باز بپا خیزد و هنوز در محاربه سمج‌تر باشد زیرا از این راه است که جنگهای سخت را بامید فتح بچیزی نخواهد شمرد ».

نفع دیگر مسابقه این بود که درخلال آن نیز اسیر میگرفتند واسیررادرازای فدیه آزادی میدادند واز این گذشته اسب و اسلحهٔ مغلوب هم بغالب میرسید.

---

(۱) – Lagny sur Marne.

(۲) – بنا بروایت یکی ازشهود مسابقه لانیی .

از این جهت مسابقه دخل کلی داشت و بسیاری از این راه گذران میکردند چنانکه امروز نیز امر گروهی از ربودن گوی سبقت وتصاحب جوائز مسابقه میگذرد.

شکار اقبال سر کردگان بشکار بیشتر ازلحاظ احتیاج بود زیرا باین وسیله کسان خودرا سیرمیکردند. درآن موقع فرانسه بقدر امروز آبادی نداشت وقسمت عمدهٔ خاك زیر مرداب وجنگل مانده حاصل نمیداد. از این رو حیوانات اهلی نیز فراوان نبود چنانکه امروز هم نواحی کم تمدن اروپا مانند مقدونیه و آلبانی حال آنرور فرانسه را دارند. درآن دوره گوشت اهالی بیشتر از رمه های خوك بودند که درجنگلهای بلوط میچرید و بجای حیوانات اهلی نیز گراز وخرس و گوزن وقوچ شکار کرده تکه های بزرگ از آن ترتیب داده سر غذا میآوردند.

ولیمه، اعیاد سرکردگان در ایام عید ومسابقهٔ جنگی و عروسی وغیره ولیمه میدادند و درآن موقع علاوه بر طیور خانگی کبك و هوبره و قو و طاوس بمیهانان میخورانیدند. گوشتها پر ادویه بود. ضیافت زیاد طول میکشید ودر فواصل آن نمایشها میدادند مثلا شیرینیهای بزرگی میآوردندکه‌چون آنرا پس میزدند پرندگان کوچك زنده بیرون میآمدند آنگاه قوش میکشیدند تا آنها را در خود تالار صید کند.

میهمانان پیش از اینکه سر میز بروند وقبل از اینکه از سر سفره بر خیزند وست خود را می‌شستند و این کار سنتی واجب بود زیرا اغلب‌بادست غذا میخوردند وقبل از مائه سیزدهم چنگال رایج نشده بود. بجای قهوه و مشروب شیرین شرابی می پیمودند که دریخ خوابانده و با دارچیل و قرنفل و کندر و عسل معطر ساخته بودند، سپس تردستان واهل طرب وبند بازان وارد شده چنگ مینواختند، نی انبان میزدند، شیرین کاری میکردند، خیمه شب بازی در میآوردند و حیوانات آموخته را نمایش میدادند. پس ازآن سخنوران‌میآمدند واز تصانیف داستانی واردو کشیهای شارلمانی و رلان و همراهان ایشان قطعاتی میخواندند. در خاتمهٔ جشن مجلس رقصی برپا میشد.

ولیمه دادن خرج گزاف بر میداشت زیرا از هشت الی پانزده روز طول میکشید واز این گذشته صاحب خانه ناچار بود که حسب الرسم پیشکشهای لایق بمیهمانان خود بدهد از قبیل جام زرین و سیمین و البسهٔ ابریشمین و لباس پوست گرفته واسلحه و اسب و طیور شکاری وغیره . میهمانان نیز هر یك تحفه‌ای بکسان صاحبخانه میدادند . باین ترتیب جزء عمدهٔ درآمدسرکردگان بمصرف جشن وسور میرسید وحتی عواید سرکردگان عالیمقام نیز اغلب تکافوی مخارج آنهارا نمیکرد .

راهزنی سرکردگان

از این رو بسیاری از سرکردگان بقرض پول تهیه میکردند وهمه رمق رعایای خود را میگرفتند وجمعی کثیر براهزنی پرداخته ساز و برگ مسافرین را میبردند و هر تاجری را که از جوارشان میگذشت لخت میکردند واز او فدیه میخواستند .

از ادعا نامهٔ ذیل که رهبان روسیلون [1] برعلیه یکی از سرکردگان همسایهٔ خود تنظیم کرده اند بخوبی پیداست که سرکردگان را درعهد فیلیپ اگوست چه دأبی بوده : « گاو سرای ما را شکسته و یازده ماده گاو ما را برده . شبی بملك ما آمده و اشجار مثمره را بریده . روز بعد دو نفر از خدمهٔ ما را گرفته و در جنگلی بسته وسه دینار و شش در هم آنها را ربوده و همان روز پیراهن و شلوار وکفش فلاحی را ضبط کرده است . بار دیگر بآبادی کول دوژو [2] آمده از ماده گاوها دو سر کشته وچهار سر زخمی کرده وهرچه پنیر آنجا بوده وهمه رابرده‌است. روزی صد و پنجاه رأس گوسفند و یك رأس خر و سه بچه را صاحب شده و برد آنها تن درنداده جز درازای صد دینار فدیه . بعد دو مرد را گرفته و فدیهٔ آنها را پانزده دینار معیین کرده ویکی ازآنها هنوز هم اسیر است ...».

گاهی سرکردگان راهزنی را بادرندگی توأم میکردندچنانکه سرکردهٔ پریگور [3] که جزء مرتدین بشمار میآمد و معاصر فیلیپ اگوست بود در دیری از سارلات [4]

(۱) – Roussillon. (۲) – Col-de-Jou. (۳) – Périgord. (٤) – Sarlat.

صدو پنجاه نفر را داد چشم در آوردند یادست و پا بریدند و درآن اثنا زن او نیز زنان روستائی را پستان میکند یاناخن میریخت .

روحانیت و امان سعی روحانیت برآن بودکه بطش وخشونت سرکردگان را جلو بگیرد وبالخاصه جنگهای خصوصی راکه موجب مصیبت وفقر مالانهایهٔ رعایا ومردم خرده پا میشد محدود کند بنابراین درمائه یازدهم مجامع مذهبی مجلس صلح وسلم نیز بود وامان الهی وحرمتی ازجنگ مقرر نمود .

امان الهی قیودی بجهت جنك دربرداشت ونظیر عهد نامهٔ ١٨٦٤ ژنو بعضی مصونیتها قائل شد ومتخاصمین را از پاره ای اعمال منع کرد . بعد ها روحانیت خواست از این مقدار قدمی فراتر نهاده لااقل در بعض ایام جنك را حرام کند . حرمت جنك ابتدا منحصر به یکشنبه بود اما بعد ها بیاد آلام و مرك و رستخیز عیسی از عصر چهارشنبه تا صبح دوشنبه را شامل شد . درتمام مجامع مذهبی مائه یازدهم این حرمت تجدیدگردید .

در مجمع صلح و آشتی١٠٢٣ اسقف بووه [1] پیشنها کرد که حضار مراتب ذیل را بقید قسم تقبل کنند :«من متعرض نمازخانه ها نمیشوم ، باهل علم و رهبان حمله نمیآورم ، بگاو وماده گاو ومرکوب کسی دستدرازی نمیکنم ، رعایا وزنان روستا وسوداگران را نگاه نمیدارم و از آنها پول نمیگیرم و فدیه نمیخواهم و در اثنای جنگ باسرکردهٔ آنها باموال ایشان نمی‌تازم وبرای ضبط آذوقه آنهارا نمیزنم، خانه ها را ویران نمیسازم وبآتش نمیسوزم ، ببهانهٔ جنگ موها را از ریشه نمی کنم وانگور ها را نمی‌چینم » .

ازاین مساعی بآن اندازه که اهل علم انتظار داشتند نتیجه حاصل نشد و تا قدرت سلاطین بزرك خاندان کاپه از قبیل سن لوئی و فیلیپ لوبل بروز نکرد جنگهای خصوصی برنیفتاد اما دخالت روحانیت پارهٔ مصائب راتسکین دادوچنانکه گفته اند «نسق روحانیت مقدمهٔ نسق سلطنت شد » .

---

(١) – Beauvais.

روحانیت و سواران جنگی بهمین منظور روحانیت مراسم شمشیر بندی را نیز در حوالی مائه دوازدهم تغییر داده بصورتی درآورد که رفته‌رفته‌رنگ اخلاق و مذهب گرفت. سوار جنگی بنا برسم تازه باید یك شب در نماز خانه احیا بگیرد ، بمعاصی خود اقرار کند، در عشای ربـانی شرکت نماید ، بنماز جماعت حاضر شود و تکالیف خود را از دهان امام جماعت (اسقف یا یکی دیگر از امنای دین) بشنود. تکـالیف مزبور عبارت بود از تقوی و ایمان و حمایت اهل علم وتوجه زنان و پیرمردان وایتام. از آن پس امام جماعت اسلحه را که در محراب بود تبرك میمود . اما سوار جنگی قبل از اینکه اسلحه را بـگیرد عهد میکرد که تکالیف خود را انجام بدهد و قسم میخورد که باین عهد وفا کند. آنگاه امام حماعت قفائی بوی نواخته و شمشیر را باو داده میگفت : « این قداره را بنام اب و ابن و روح القدس بستان و در راه دفاع خود و یاری دیـانت مقدس وخذلان اعدای دین بکار بر ».

این رسم تاحدی بتهذیب عادات ورسوم کمك کرد و عزت نفس رابمردم‌تلقین نمود و بحکم رعایت منزلت وحرمت مقام زن ادب را رواج داد اماجزیك‌مشت‌مردم نخبه کسی مقید بادب نبود وبالاصاله‌نیز ادب باخشونت‌وحشت آوری همعنان‌میرفت وعزت نفس بوضع شگفت انگیزی تعبیر میشد مثلا در اواخر مائه دوازدهم ریشار ـ کردولیون [۱] پادشاه انگلستان که بقیاس معاصرین خود فرد اعلای سواران جنگی بود در اثنای جنگ ازقشون فرانسه شکست خورد واز قوایش جمعی تـلف شدند. ریشار در مقام انتقام برآمده چشم پانزده نفر از سواران جنگی فرانسه را کند و از سوار شانزدهم فقط یك چشم در آورده پـانزده نفر نابینا را بهدایت او نزد فیلیپ فرستاد. فیلیپ نیز بشتاب با پانزده سوار جنگی انگلیس همین معامله را کـرد « تا بدانند که اوهم درقدرت و شجاعت از ریشار کمتر نیست».

---

(۱) - Richard Cœur de Lion (شیردل) .

فصل یازدهم

جامعهٔ ارباب ملك در فرانسه

۲ ـ رعایا و سکنهٔ بلاد و قصبات

استیلای سر کردگان بسیار گران بود و همه جور مالیات و عوارض بمردم تحمیل مینمود. مردم روستاخانه زاد سرکرده و ولینعمت خود بودند وتا حدیکه مروت ولینعمت اقتضا میکـرد مالیات میدادند و به بیگار میرفتند و گذشته از این جنگ و اغتشاش و قحطی نیز مدام خیال آنهارا پریشان میداشت.

با این وصف گروهی از روستائیان همتی کرده آزادی خودرا خریدند. در مائه دوازدهم بلاد جائی گرفته جنبشی کردند و ثروتی ذخیره نموده طوعاً اوکرهاً برات آزادی خود را بدست آوردند.

بعضی از این بلاد اختیاری بهم زدند و در واقع تشکیل جمهوری دادند و در جامعهٔ ارباب ملك مقامی را حائز شدند.

I

روستائیان

وضع زندگی مردم روستا

درآن موقع اهالی روستا بمراتب از سایرطبقات کثیرالعددتر بودند ودر واقع انبوه مردم از آنها بر میخاست. این صنف مردم را رعیت خطاب میکردند و تدارك مایحتاج عموم‌ناس‌را «از پول و خوراك وپوشاك» بر عهدهٔ آنها میدانستند. امـا کـلیه رعایـا را حال نیك منوال نبود بلکه گروهی از ایشان خانه زاد بودند وزمره ای آزاد.

بزرگ زادگان بنظر حقارت در رعایا مینگریستند چنانکـه بزرگ زاده ای گوید: «بقدری درشت مو و بیشعورند که‌چیز خوب بمغزشان فرو نمیرود».

روایتی از مائه دوازدهم در شمایل مرزی روستائـی چنین میآورد: «مردی

بود جسیم و تا بخواهی زشت و کریه ، موئی ژولیده و سیاه رنك داشت و فاصله دو چشمش بچهار انگشت میرسید ، گونه‌اش برآمده و بینیش بزرك و پخچ بود و پرده‌های بینیش رو به بیرون کرده بود ، لبانی داشت درشت و از عقیق سرخ تر و دندانهائی بلند و زرد وبدنما ، با پیچ وپاپوشی ازچرم گاو پیاکشیده و ریسمانی از پوست درخت تا روی زانو برآن پیچیده و زیر شولائی خزیده .... و بچماق بلندی تکیه کرده بود » .

رعایای خانه‌زاد و آزاد

در مائه دهم و یازدهم اغلب رعایا سمت خانه‌زادی داشتند و محققاً از اولاد غلامان قدیم و کوچ های امپراطوری‌روم بودند[1] .وضع‌زندگی رعایای خانه‌زاد چندان‌تفاوتی‌بازندگی اجداد آنها نداشت زیرا رعیت خانه‌زاد مختار نفس خود هم نبود بلکه وابستهٔ خاك شمرده میشد و بی رخصت ولینعمت نمیتوانست مزرعه را بیندازد و برود و اگر میگریخت ولی‌نعمت میتوانست او را دنبال کرده هرجا بیابد بگیرد و بزور سر زمینش بازگرداند . رعیت خانه‌زاد بی اذن ولی‌نعمت حق مزاوجت نداشت و اگر میخواست زنی از ملك غیر بخواهد یا زن آزادی را خواستگاری کند قبلا باید رضای ولینعمت را بطلبد . دارائی خود را نمیتوانست بفرزندان خویش‌انتقال دهد مگر اینکه حقی بجهت ولی نعمت منظور نماید . اگر فرزند رعیت خانه‌زادی در خانه پدر بسر نمی‌برد چون رعیت میمرد ارثش به ولی نعمت میرسید . رعیت خانه‌زاد در بیع‌وشری و انتقال وشغل ذمه تابع زمینی‌بود که در آن زندگی‌میکرد و حتی اگر زمین فیمابین چند نفر مشاع بود صاحبان زمین میتوانستند فرزندان او را میان خود قسمت کنند چنانکه از واقعهٔ ذیل پیداست : « مارهبان مارموتیه[2] وگوتیه رنو[3] مشترکا رعایای خانه‌زادی از زن و مرد داشتیم که بهر کدام ما سهمی از آنها میرسید لهذا در سال ۱۰۸۷ در تاریخ ٦ ژوئن .... بچه‌های‌نرینه

(۱) ـ بتاریخ روم صفحه ۳۲۹ رجوع شود .

(۲) - Marmoutier.

(۳) - Gautiér Renaud.

مادینه راکه از چند پدر و مادر بودند فیمابین خود قسمت کردیم آنچه بما رسید از اولاد رنو دو ویلانا[1] پسری موسوم به بارتلمی[2] و سه دختر موسوم به هرسند[3] و میلسند[4] و لتگارد[5] از اولاد گواکسلن[6] یك دختر موسوم به آرمبورژ[7] و یك پسر موسوم به گوتیه . یك دختر شیر خوار از تقسیم برکنار شده بگهواره ماند. اگر آسیبی باو نرسد ملك مشترك همه خواهد بود مگر اینکه قرارمخصوصی در آن باب گذاشته شود »

تمیز رعایای آزادبخصوص باین بود که میتوانستندبدلخواه خود تغییرجا بدهند و مزاوجت کنند و دارائی خود را بفرزندان خویش منتقل نمایند . اما از حیث حقوقی که باید بولی نعمت بپردازند تفاوتی با رعایای خانه‌زاد نداشتند .

حقوق ولینعمت حقوق ولی‌نعمت انواع عدیده داشت و مانند سایر عادات‌و رسوم‌دورهٔ ارباب ملك‌درهر آبادی بصورت‌خاصی‌درمیآمد.

حقوق مهمه ولی‌نعمت باین تفصیل بود :

۱ ـ رعایا در اذای انتفاع از زمین مال الاجاره‌ای میپرداختند که میزان آن پائین و بالا نمیرفت و علاوه بر آن پاره‌ای تکلفات جنسی نیز داشتند باین‌معنی که هرسال از محصول و گله و مرغ‌وتخم مرغ خود نیزولی‌نعمت را حصه‌ای میدادند.

۲ ـ رعایا مالیات سرانهٔ نقدی هم بعهده داشتند . مأخذ این مالیات تغییر می‌پذیرفت چنانکه رعیت آزاد مالیات مشخصی میپرداخت اما مالیات رعیت‌خانه‌زاد میزان معینی نداشت باین معنی که‌ولی‌نعمت‌هرقدر که‌میخواست‌وهرچند بارکه میلش میکشید از رعیت خانه‌زاد مالیات میگرفت.

۳ ـ رعایا باید به بیگار رفته مزارع اختصاصی ولی‌نعمت را بمفت بکارند ، علف او را بچینند ، شراب اورا برسانند ، خندقهای قلعه را بروبند ، بخدمات نظامی قیام‌کنند و بخصوص دربالای کوشك بدیدبانی بپردازند ، بیگاری رعایای خانه زاد حد و نهایت نداشت .

---

(۱) - Renaud de Villana. (۲)- Barthélemi. (۳)- Hersende. (٤)- Milesende.
(٥) - Letgarde. (٦)- Guaxelin. (۷)- Aremburge.

٤ ـ ولی نعمت پاره ای مزایا نیز ممتاز آمده بود چنانکه رعایابی‌اذن‌اوحق نداشتند خرمن خود را بردارند وبخریدوفروش بپردازند ، بعبارة اخری‌تا ولینعمت محصول خود را نمیفروخت و آذوقهٔ خودرا نمیخرید رعایا باید تأمل کنند . رعایا مأذون نبودند که جز در آسیا و معصر و تنور ولی نعمت گندم خود را آرد کنند یا انگور خود را شیره بکشند یا نان خود را بپزند و البته در هربار موظف باداى تکلفی بودند .

٥ ـ ولی نعمت هروقت میخواست میتوانست باملازمـان‌خویش بخانهٔ رعیت خود برود . این حق را حق السکنی نامیده اند . از روی سندی کـه در اوایـل مائه سیزدهم نوشته شده میتوان از بیگاریها وتکلفاتی که در آن‌عهد برعهدهٔ رعایای ورسون [١] (نرماندی) بوده فهرستی ترتیب داد از این‌قرار :

در٢٤ ژوئن باید علف ولی نعمت خودرا بچینند و یونجه را بخانه بـکشند و خندق هارا تنقیه کنید . در ماه اوت بـاید گندم را درویده به انبار ببرند . تـا ولینعمت حصهٔ خود را از خرمن آنها برنگیرد رعایا حق ندارند پشته های خود را بر دارند . در ماه سپتامبر باید ازهرهشت خوك یکی را که از همه شکیل تر است به ولی نعمت تقدیم کنند . در ٩ اکتبر باید مال الاجـاره را بپردازنـد و هم حقی بدهند تا بتوانند مزارع خود را مجزا و محدود کنند . در آغاز زمستان بایـد به بیگاری آمده مزارع ولینعمت را شخم زده بذر افشانده صاف کنند در ٣٠ نوامبر باید نان قندی تقدیم کنند . در عید میلاد مسیح مرغهائی که می آورند بـایـد «خوش خوراك ولطیف» باشد سپس باید مقداری جوو گندم سفید بدهند .اگررعیت زمینی را بفروشد سیزده یك قیمت آن حق ولینعمت است‌واگردخترخودرابکسی‌که اهل آبادی دیگر است بزنی ندهد باید بولی نعمت سه دینار بپردازد . درعید فصح‌و یـکشنبه آخر ایام روز باید چند رأس گوسفندبولینعمت‌تسلیم‌نماید ، بعدبایدبه‌بیگاری برود وبازشخم‌بزند ، سپس باید اسبها را نعل‌کرده‌وبجنگل‌برود وهیزم بریده‌به‌بیگار

(١) – Verson.

بیاورد . غیر از این نیز تکلفات دیگر دارد مثلا آسیابان ولی نعمت چون غلهٔ او را آرد کرد یك کیل و یك پیمانه و یك مشت از آرد برمیدارد و چون رعیت خمیر را بکنار تنور ولی نعمت میآورد نانوا قسم یاد میکند که اگر حق من نرسد نانت خوب پخته و«برگردانده» نخواهد شد .

زندگی رعایا رعایا در اطاق های کوتاه کاهگلی بسر میبردند و سقف اطاق را غالباً ازکلش میکردند . خانهٔرعایا یك اطاق بیشتر نداشت.

درهر اطاق بخاری بزرگی می ساختند ومانند بسیاری ازبرزگران امروزفرانسه چون آتش می کردندگرد آن حلقه میزدند . روشنائی از در بدرون اطاق می تابیدواگر پنجره می گذاشتند جلوی آنرا یا با علف میگرفتند یا بوسیلهٔ دریچه ای از چوب زیرا شیشه بسیار گران بود . از اثاث البیت لاوکی داشتند که در آن هم خمیر می کردند وهم لباس میگذاشتند . علاوهَ بر این تخته ای را بر پایه ای تکیه داده کیسه ای پراز پوشال بر آن میگستردند واین تخته تخت خواب عموم افراد خانواده بود . بجای مسند روی کاه می نشستند ، دوری و کاسهٔ چوبی بکار میبردند،روزهای عید زمین اطاق راکوبیده روی آن سبزه و گیاه میریختند و پیه خوك کباب شده می خوردند .قوت غالبشان باقلا وکلم وشلغم وپیازبود .

قحطی و راهزنی تزلزل خاطر واختلال معاش رعایارا بیشترجنگهای خصوصی سبب می شد نه حقوق ولی نعمت زیراجنك خصوصی آبادی را بکلی بتاراج میداد ومصیبت عمده از این جا بر میخاست که وسائل کشت و زرع کامل نبود تازمین بهرهٔ کافی دهد وراه سهل ومتعدد نبود تا رسانیدن آذوقه بسرعت امکان پذیرد. باین لحاظ قحطی مکرر واقع میشد وسخت کشتار میکرد . چنانکه درخلال مائه یازدهم در ظرف ۷۳ سال چهل و هشت بار قحطی شد و بروزگار فیلیپ اوگوست در اواخر مائه دوازدهم واویل مائه سیزدهم یازده بارقحطی پدید آمد ویك بار حهارسال طول کشید وبقول وقایع نگاری «مردم هزار هزار مردند» (۱۱۹۵ - ۱۱۹۹).

رائول گلابه[1] راهب کـه در مائه یاردهم میزیسته از قحطی ۱۰۳۳ چنین مینویسد: « چندی باگوشت حیوانات وطیورسد جوع کردند ولی چون‌دستها از آنهم کوتاه شد گرسنگی روبشدت گذاشت... مردم ریشهٔ گیاه میخوردند وعلف‌جویبار میکندند تا ازچنگال مرگ بگریزند... » عاقبت کاربه‌آدم خواری کشید «سرراهها اقویا ضعفا را گرفته میدریدند و کباب کرده بدندان میکشیدند ... بسیاری از مردم بوسیلهٔ سیب یا تخم مرغی اطفال را بکناری کشیده سر میبریدند ومیخوردند. چندجا مرده را ازخاك درآوردند ... بینوائی گوشت پخته‌انسانی ببازار تورنوس[2] آورد وچون دستگیر شد از عمل‌خودتحاشی نکرده‌سوزانده‌شد. دیگری‌شب‌هنگام رفته همان گوشت‌را خاك‌ازبدر آورده خورد واوهم بهمین عقوبت گرفتار آمد ...».

راهزنی هم بلائی بود که اغلب از قحطی بر میخاست‌زیرا مردم‌برای سدجوع بنهب و غارت میپرداختند و گاهی دسته ای مرکب از چندین هزار نفـر حرامی تشکیل یـافته بقطع طریق مشغول میشدند . حرامیان موقع جنگ جیره خـوار سرکردگان بودند و هنگام صلح اسباب وحشت رعـایا شده بنمـاز خانه و صومعه حمله میاوردند تا دارائی آنها را ببرند چنانکه در اواخر مائه دوازدهم‌مرکزفرانسه از لوث وجود ایشـان بصورت صحرای قفری درآمده بود .

بلوا

گاهی که رعایا ازکثرت فقـروفلاکت وقحطی‌عرصه را برخود تنك میدیدند بولینعمت خویش عصیان ورزیده سر از اطاعت می‌پیچیدند و بلوا درمیگرفت چنانکه واعظی در آن عصر گفته است : « از یأس برحذر باید بود زیرا دیده شده است کـه رعیت خانـزاد ولینعمت خود را کشته وقلعه را آتش زده است» امااز آنجاکه یك مشت رعیت بایك فوج سوارمجهزکاری نمیتوانست کرد عموم بلواها بعقاب سخت و وحشیانهٔ عاصیان ختم میشد. در ۹۹۷ در ایالت نرماندی طغیان غریبی بوقوع پیوست باین معنی که « در ولایات مختلفه آن خطه رعایا به اتفاق آراء مجالس عدیده برپا داشته عزم کردند که مدارزندگی

(۱) – Raoul Glaber. (۲) – Tournus.

خودرا بر دلخواه خویش بگذارند و انتفاع از آب وجنگل رابرطبق قوائین خود جاری نموده هیچیك از تکلفاتی راکــه سابقاً مقرر بوده در نظر نگیرند. بعلاوه هر مجلس دو نفر نماینده‌انتخاب کرد که بمجمع عمومی بروند و مقررات مجلس را از تصویب مجمع عمومی بگذرانند. مجمع عمومی قرار بود درمرکز آن خطه‌منعقد بشود چون والی از قضیه آگاه شد فوراً رائول را با سوار فرستاد تا بتأدیب مردم روستا پردازد و مجمع عمومی را بهم بزند. رائول بلا تأخیر گــرم کار شده قاطبهٔ نمایندگان وجمعی دیگر را دستگیر ساخته دست و پایشان را برید و باین‌حال‌نزد کسانشان فرستاد. این گــروه مثله اسباب عبرت دیگران بودند تا من بعد احتیــاط مردم را از عواقب وخیمه مصون دارد. رعایــا چون این بدیدند انجمن را تــرك کرده دنبال برزگری خود رفتند».

بهبودی حال رعایا معذالك‌حال‌رعایاکم‌کم‌رو‌ببهبودی گذاشت‌چنانکه‌درمائهٔ دوازدهم بسختی مائه‌دهم‌ویازدهم‌نبود. بسیاری ازارباب ملك بسبب احتیاجی که بپول داشتند یــا بخیال استمالت رعایــا در ازای وجه نقد یا مجاناً پاره ای آزادیها برعایای خانه زاد بخشیدند وجم غفیری از رعایای‌خانه‌زاد برات آزادی گرفتند یا لااقل در امر ازدواج مختار شدند. علاوه بر این مالیات سرانه نیز مانند مال الاجاره ملك بمیزان ثابتی مقرر شد. رعایای آزاد نیز ازپاره‌ای مزایــا بهره مند شده از بابت بیگاری و تکلفات تخفیفاتی گرفته و از بعض وظایف سربازی معاف گردیدند. باین ترتیب درحینی که مردم شهرنشین به تحصیل معافیت و آزادی پرداخته بودند روستائیان نیز در جادهٔ ترقی سیر مینمودند.

II

بلاد ـ نهضت استقلال طلبانهٔ آنها

بلاد، قصبات در دورهٔ امپراطوری روم خطهٔ گل بلادپر ثروت بسیارداشت اما بر اثر هجوم اقوام ژرمن بلاد مزبور از مائه سوم‌ببعد بی‌پا شد و فقط شهرهائی که مقر اسقف گردید وبرج‌وباره یافت شأن خود رانگاهداشت.

در دورهٔ سکون و آرامش سلطنت شارلمانی نشوری دربلاد پدید آمد لکن درهمان اوان مهاجمین تازه (قوم نرمان و مسلمانــان وقوم مجار) سر رسیدند و دوران بلاد را در نوردیدند چنانکه قلمرو آنها از بارهٔ شهر فراتر نبود. چون‌مصیبت‌بپایان آمد و آرامشی روی نمود سکنهٔ بلاد فزونی گرفته گامی به‌بیرون باره برداشتندو در پیرامون آن نشسته قصبه‌ای پدید آوردند . از طرف دیگــر در حول و حوش هر صومعه وهر محکمه نیز قریهٔ بزرگی برپا شده کم و بیش صاحب استحکامات گردید و قصبه نام یافت. این پیش آمد مبدأ ظهور بسیاری از بلاد کنونی گــردید چنانکه اوریلاك [۱] وسنتومر [۲] وسن بریوك [۳] مقر کشیشی بیش نبودنـد و شاتو رو [٤] و نیور [٥] و آلانسون قصباتی بودندکه درحول وحوش‌محکمه‌ای‌بخود آرائی برخاستند.

بلادو ارباب ملك مردم‌بلادوقصبات نیزمانند روستائیان مطیع ارباب ملك بودندو گاه‌میشد که‌یك‌شهر چندصاحب‌داشت‌چنانکه‌شهر تور میان حاکم آنژو وکشیش سن مارتن قسمت شده بود و آمین‌بشاه‌واسقف‌وحاکم و صاحب محکمه تعلق داشت.

سکنهٔ بــلاد و قصبات بسوداگری وپیشه وری میپرداختند لکن مانند رعایا پاره ای تکلفات و مالیات سرانه بر ذمه داشتند و بـه بیگاری میرفتند . حکومت این طبقه نیز بارباب ملك مفوض بود و ارباب ملك بدلخواه خود آنها را بتأدیـهٔ جریمه محکوم مینمودند . معذالك سکنهٔ بلاد و قصبات را این مزیت بود که جدا وتنها نمانده اغلب دور هم جمع میشدند و بصورت اجتماعات مذهبی مجامعی ترتیب میدادند . پیشه وران بـر حسب صنف دسته میشدند و سوداگران انجمن تشکیل میکردند باین ترتیب سکنهٔ بلاد و قصبات همدیگررا نگاه میداشتند ونیروئی بروز داده مورد ملاحظهٔ ارباب بودند.ازطرف دیگر از مائه یازدهم ببعد جنبشی‌درتجارت وصناعت پدیدار شده فوائدی بسکنهٔ بلاد رسانید . این جنبش مخصوصاً در مائهٔ

---

(۱)– Aurillac· (۲)– Saint-Omer· (۳) – Saint-Brieuc· (٤)Châteauroux.
(٥) – Niort·

دوازهم بمناسبت جنگهای صلیب [۱] رونق گرفت زیرا پیشه‌وران و سوداگران مایلزم اردوکشی را ساخته بارباب ملك میفروختند و باین وسیله تمولی بدست میآوردند. کسیکه مایحتاج زندگانی خود را کم و بیش فراهم کرده است آرزو دارد که بفراغ بال براحتی اندوختهٔ خود را بکند. بنابراین سکنهٔ بلاد و قصبات بر آن شدند که جلوی خودسری ارباب ملك را بگیرند تا بتوانند آنچه دارند حفظ کنند و بتدریج بر آن بیفزایند.

همقسمی، فرمان باین ترتیب نهضت آزادی طلبی شروع شد ومخصوصاً درمائهٔ دوازهم در عهد لوئی ششم (لوگرو) (۱۱۳۷ ـ ۱۱۰۸) و پسرش لوئی هفتم (۱۱۸۰ ـ ۱۱۳۷) بسط عمده یافت. این نهضت منحصر بفرانسه نبود بلکه در تمام اروپا ظاهر شد.

تقریبا درهمه جا خط‌مشی چنان بود که قاطبهٔ سکنه شهر از سوداگر وپیشه‌ور جمع وهمقسم میشدند یعنی سوگند یاد میکردند که از یکدیگر دست نکشند. چون ائتلاف سر میگرفت و مردم از ارباب ملك خواستار میشدند که تکلیفات و تکلفات و مواقع ادای آنها و تعرفه جرایم بکباره بتراضی طرفین معین شود و از آن ببعد هیچگاه تغییر نپذیرد و سپس میکوشیدند که قول و قرارها کتبی باشد. باین ترتیب سندی موسوم به فرمان بدست میآوردند که بامضای ارباب ممضی بود و بمهر او مختوم. این مساعی قهراً در نظر ارباب ملك و دوستان ایشان زشت میآمد و بالخاصه امنای دین بیشتر بدشمنی بر آن می‌نگریستند زیرا بلاد معتبر اغلب در تحت سلطهٔ اساقفه بود. مثلا گیبر دونوژان [۲] کشیش مینویسد: «ائتلاف کلمه‌ایست زشت وتازه درآمد ومعنی آن این است که سکنه در ازای تکلفات‌خود بالنسبه بارباب‌سالیانه تکلفی بپردازند و از سایر عوارض کلا معاف باشند وهرموقع مرتکب جنایتی بشوند عقوبتشان منحصر بجریمه‌ای باشد که قانوناً معین شده است اما از سایر رسومی که در باره رعایای خانه زاد معمول به بوده است بکلی معاف باشند»

---

(۱) ـ بصفحات ۲۳۸-۲۳۹ رجوع شود.

(۲) – Guibert do Nogent.

بلاد مرفه‌الحال رفته رفته اغلب بلاد گاه بتقدیمی وگاه بمجرد عنایت ارباب بحدی از آزادی ومعافیت نایل شدند، لوئی ششم فرمانی بافتخار سکنهٔ لری[1] (گاتی نه)[2] صادر نمود که بعدها شامل حال بیشتر ازهشتاد شهر و قصبهٔ ایل دو فرانس (جزیره) وارلئان وتورن[3] گردید. باقتضای این فرمان هر در خانه بمقیاس ذرع و پیمان جز شش درهم (چند فرانك) نمیپرداخت، درو و انگورچینی ازرسوم معاف بود. سکنه مالیات فوق‌العاده نمیدادند و به بیگار نمیرفتند مگر دو مرتبه درسال آنهم برای این که شراب پادشاه وهیمهٔ کارخانهٔ او را به ارلئان ببرند و از این گذشته در مسافتی بیش از یك روز راه تا لری از خدمت نظام معاف بودند. در۱۱۸۲ خلیفهٔ رنس فرمانی به بومون[4] (آرگون)[5] عطاکرد که مزایای آن برفرمان لوئی ششم میچربید و درناحیهٔ شمال شرقی فرانسه بمنزلهٔ سرمشق شد چنانکه متجاوز از پانصد محل بآن گرویدند. فرمان بومون علاوه بر مزایای فرمان لری سکنه را مجاز مینمود که هر سال یك کلانتر ودوازده قاضی انتخاب کرده بادارهٔ شهر و امر قضا بگمارند. خلیفه فقط حق جریمه وضبط اموال را که در موارد سخت پیش میآمد بجهت خود باقی گذاشت.

بلادی که از ربقهٔ اطاعت ارباب بکلی خارج نشده لکن تخفیف ومعافیتی نظیر آنچه گذشت تحصیل کرده است عادةً «بلادمعاف» و«بلاد مرفه‌الحال» نامیده میشود.

بلاد نو اعطای تخفیف ومعافیت وسیلهٔ ایجاد بلاد نوگردید باینمعنی که مائهٔ یازدهم ببعد پادشاه و ارباب ملك بخیال افتادندبر میزان بهرهٔ املاك خود بیفزایند و باین لحاظ در صدد برآمدند که هرچه بتوانند کوچ بملك خود بیاورند چنانکه امروزهم اروپائیان با مستعمرات خودهمین معامله را میکنند. باین ترتیب «بلاد نو» و «بلاد معاف» و «قصبات نو» و «و آبادیها» احداث شد و اصطلاحات مزبور روی بعضی از شهرها ماند[6]. در تمام نواحی

---

(۱)- Lorris. (۲)- Gâtinais. (۳) -Touraine. (٤)- Beaumont. (٥)- Argonne.
(٦) – ازقبیل: Villefranche، Villeneuve sur-Lot، Villeneuve-Saint-Georges، Sauveterre de Guyenne، Bastide-Murat، Bourganeuf.

فرانسه ارباب ملك فرامینی صادر کـردند و مزایائی نظیر آنچه در فرمان بومون قید شده بود بجهت کوچ قائل شدند تا بدینوسیله مردم را بشهر نو راغب سازند.

فرمان ذیل در۱۱۷ه بجهت شهر تازه ای صادر شده است . « من کـه هانری حاکم تروا [1] هستم بعموم حاضرین و آیندگـان اعلام میدارم کـه هر کس بشهر تازهٔ من واقع در نزدیکی پن سورسن [2] نقل مکـان کند رسوم ذیل در بـارهٔ او مجری است : هرکس در شهر مزبور مسکن بگیرد سالیانه دوازده درهم و یك پیمانه جو سیاه بصیغهٔ حق‌السکنی خواهد داد و اگرزمین ومرتع نیز بخواهدبمقیاس هر آرپان[3] چهار درهم خواهد پرداخت. کسی که باین ترتیب صاحب حقی شود در فروش و انتقال خانـه و مو و مرتع خود آزاد خواهد بود. سکنهٔ شهر تا خودم در رأس آنها نباشم رهسپار جنگ واردو کشی نخواهند شد وازاین گذشته برای‌ادارهٔ شهر و اعانت بمأمورین من در امر قضا شش نفر کد خدا خواهند داشت . از جمله ارباب ملك (چه سوار جنگی وچه غیرآن) هیچکس بهیچ عنوان نمیتوانـد کسی را از آن شهر ببرد مگر درصورتیکه شخص مطلوب رعیت خانه‌زاد باشد یا از بابت مالیات ذمه اش مشغول شناخته شود ... ».

جمهوریهای مختار دربعضی ازنواحی که‌تجارت‌بارونق‌تر واسباب‌رفاه‌فراهم‌تر بود مانند لانگدوك‌وپروانس و آکی‌تن قدیم‌درجنوب‌و پیکاردی و آرتوا و فلاندر در شمال ، سکنهٔ بلاد و قصبات باین مقدار اکتفا نکرده قدمی فراتر نهادند وحقوقی بدست آوردند که امور خود را بوضع آتن وروم قدیم اداره کنند و بـاین ترتیب جمهوریهای مختار تأسیس شد . بعلاوه در همین اوان شهرهای شمال ایطالیا و آلمان نیز جنگ پاپ‌وامپراطور را غنیمت‌شمرده‌جمهوریهای مختار تشکیل دادند .

درین نوع حکومتها سکنهٔ بلاد وقصبات جمع شده‌اولیای امور شهررا‌انتخاب می کردند .

---

(۱) – Troyes. (۲) – Pont-sur-Seine. (۳) – Arpent.

اولیای امور را در جنوب (مارسی و آرل و آوین یون [۱] و مون پلیه و تولوز وپریگو [۲]) بیادگار نظامات قدیم روم قنسول میخواندند و در شمال (سن کانتن و بووه و آراو آمین و والانسین [۳] و لیل و بروگ [۴] و گان [۵] و لیژ [۶] و غیره) کدخدا میگفتند .

از اجتماع اولیاء امورمجلس بلدی‌منعقد وبریاست کلانتر اداره میشد. قنسولها و کدخدایان بامر قضا پرداخته ، جریمه کرده ، مالیات گرفته ، تکلفات ثابت ارباب ملك را ادا کرده ، فرماندهی سپاه شهر را بعهده داشتند و در مشورت خانه ای که ملك عموم شمرده میشد جمع شده بصلاح اندیشی می نشستند . معمولا بـر فراز « مشورت خانه» برج بلند محکمی که بمنزلهٔ کوشك شهر بود میساختند و برصفهٔ آن دیدبانی نشانیده بمراقبت شهر و حول و حوش آن میگماشتند. در برج ناقوسی آویخته در موقع دعوت اهالی یا اعلام خطر مینواختند . بـلاد مختار در جنگ و صلح آزاد بودند و از خود سپاه ترتیب میدادند، رایتی ممتاز می افراشتند ، شعار و خاتم خاص اختیار میکردند ، ولینعمت داشتند و گاهی دولتخواه نیز می پذیرفتند. خلاصه آنکه شهر مختار در شمار ارباب ملك واقعی میآمد و سکنهٔ آن رویهمرفته در حکم یك مرد بزرگ زاده بودند .

جمهوری مختار لائون

فرامین اساسی جمهوریهای مختار اغلب در ازای تقدیمی تحصیل شده است وسکنهٔ بلادوقصبات شمال فرانسه که میخواستند بزور فرمانی بدست آورند کمتر توفیق یافتند. تاریخ جمهوری لائون بخوبی نشان میدهد که این مساعی برچه پایه بوده وچگونه عقیم مانده‌است. راوی این تاریخ گیبر دو نوژان است کـه خود شاهد وقایع بوده . در قصبهٔ لائون همواره اسقفی سمت سرکردگی داشت. گودری [۷] نام نرمان کـه در سال ۱۱۱۱ این سمت را دارا بود شیرهٔ اهالی را میکشید و هرکس را نمی پسندید بغلام سیاه

(۱) – Avignon. (۲) – Périgueux. (۳) – Valenciennes. (٤) – Bruges.
(٥)- Gand. (٦) - Liège. (۷) - Gaudry.

خود ژان میسپرد تاتسلیم شکنجه نماید. عاقبت درموقعی که گوگودری باانگلستان رفته بود اهالی قصبه همقسم شده فرمانی مبنی بر آزادی قصبه ترتیب دادند وبامضای کسانی کـه در غیاب گودری جانشین او بودند رسانیدند. گودری چون بر گشت بر آشفت اما بعد در ازای مبلغی فرو نشست وفرمان را امضاکرده سوگند یاد کرد که در اجرای آن وفاداری کند . اهل قصبه باحتیاط عمل کـرده در صددآمدنـد فرمان را بسجل شاه (لوئی لوگرو) نیز برسانند شاه مبلغی گرفت وفرمان را صحه گذاشت. از این معامله یکسال نگذشته بود که لوئی لوگرو در عید فصح به لائون آمد. در این موقع گودری از او اجازه خواست که فرمان رازیر پا بگذارد. مردم خبر شده آمدندکـه اگر شاه فرمان‌را معتبر بشناسد چهارصد لیور تقدیم میکنیم اما چون گودری هفتصد لیور پیشنهاد کرد لوئی تقدیمی اسقف را پذیرفته مخفیانه گرفت .

گودری پولی را که بشاه وعده‌کرده بود از اهالی قصبه طلب کرده گفت : « هر کس باید معادل آنچه برای تاسیس جمهوری پرداخته برای بر انداختن آن‌نیز بپردازد » دکانها بسته شد . « مردم خرده پا از شدت خشم و غضب حـال حیـوانات درنده را پیدا کردندوبرای قتل اسقف وهمدستانش بقید قسم توطئه چیدند».اسقف آگهی یافت اما واهمه‌نکرد و چون گیبر دونوژان از اودرخواست کرد که آتش‌غضب مردم را فرو بنشاند در پاسخ گـفـت : « این جماعت را از بلواچه نتیجه خواهـد بود ، اگر مهیب‌ترین این جمع را کاکای من از بینی گرفته بکشد آن بیچاره یارای لند لند هم نخواهد داشت » فردای آن روز که جمعه عید فصح بود بعد از ظـهر « ناگهان در شهر غوغائی درگرفته خروش جمهوری جمهوری ! درگرفت وچندین دسته از مردم قداره و تبر وکمان و گرز و نیزه بدست گرفته » بسمت قصر اسقف شتافتند و یورش آوردند «گودری بکمك چند نفر از جنگیان بدفاع پرداخته مثل باران سنك و تیر بمهاجمین ریخت » اما عاقبت چون دید بازی راباخته‌بالباس مبدل

بسرداب گریخت و بخمی اندر شده خادم صدیقی سر آن را پشت بام جنین همه جارا وارسی کرده اسقف را جستند واو را از گیسوان گرفته از خم بیرون کشیدند و کشان کشان بردند . گودری استغاثه میکرد و حاضر بود جان خود را بقیمت گزاف بخرد اما یکی از شورشیان بیك ضربت مغز او را بپراکند و دیگری صورتش را شکافت. آنگاه شورشیان به قتل بزرگ زادگانی که در خدمت اسقف بودند پرداخته خانهٔ آنها را غارت کردند و خانمانشان را طعمهٔ حریق ساختند. پادشاه از ماوقع مطلع شده برای تدمیر یاغیان حرکت کـرد . سکنهٔ لائون چون تاب مقاومت نداشتند از سرکردهٔ کوسی که توماس دومارل [1] نام داشت استمداد نمودند . توماس آمد لکن چون دید از عهدهٔ دفاع بر نمی آید اهل قصبه را دعوت کرد کـه از دنبال او روان شده بخاك وی پناه بیاورند . اغلب سکنه پذیرفتند و چون شهر متروك شد رعایـا و ارباب ملك آن حدود فرصت یافته آنرا بتاراج دادند و حتی رزه و تملیك در را نیز بردند. پس ازچندی شاه فراریان را بزور از توماس دو مارل گـرفت و بسیاری از آنها را بدار آویخت . ١٦ سال بعد یعنی در ١١٢٨ اسقف جانشین گـودری فرمان تـازه ای موسوم به «رسم صلح » بسکنهٔ قصبه لائون عطا کـرد و لوئی ششم (لوژن [2]) این فرمان را صحه گذاشت و بـر خلاف پدر (لوئی لوگرو) بدقت هرچه تمامتر مواظب حفظ و اجرای آن بود.

تشکیل طبقه مرفه‌الحال

درشهر های آزاد (چه جمهوریهای‌مختار وچه بلادمعاف)عموم سکنه متساوی‌الحقوق نبودند بلکه کسانی درمجمع‌مردم‌قصبه حق شرکت داشتند که آزاد بوده و در شهر مالك خـانه‌ای بـاشند . اختیار تقریباً در همه جا بدست تجار متمول بوداما چیزی نگذشت که از مجموع صنف بزاز وعطار وخراز وپوست دوز وکلاه دوز وزرگر نیز که‌باصطلاح پاریس « اصناف شش گانه » نام داشتند طبقهٔ ممتاز مرفه الحالی بیرون آمد کـه از لحـاظ کاردانی و دارائی و معلومات نخبه بودند . باین ترتیب در میـان عامهٔ مردم

(١) – Thomas de Marle.

(٢) – le Jeune جوان .

(که پیشه ور یا ده نشین بودند) و بزرگ زادگان طبقهٔ جدیدی بوجود آمد که بعدها اواسطالناس نامیده شد .

این طبقه که به تمکن‌خود مستظهر بود بزودی‌موقع‌سیاسی مهمی درمملکت بدست آورد واز اواخر مائه دوازدهم در خدمت سر کردگان وحتی در خود دربار مقامات عالی را احراز کرد . بهترین خدمتگذاران سلاطین خاندان کاپـه از افراد این طبقه بودند و پادشاهان مزبور بکمك ایشان توانستند بزرگ زادگان دوره حکومت ارباب ملك‌را مطیع کنند.

فصل دوازدهم

جنگهای صلیب

اردوکشیهای بزرگ ارباب ملك در مائه یازدهم بوقوع پیوست و در آن‌میان از همه مهمتر جنگ اول صلیب بود کـه بقصد نجات بیت‌المقدس از سلطهٔ قوم ترك در ۱۰۹۶ درگرفت.

در ۱۰۹۹ قشون صلیب صاحب اختیار شهر بیت المقدس شد ودر آنجاممل‌کت لاتن را تأسیس کرد اما قوم تـرك پس از چندی آن شهر را بـاز بستد (۱۱۸۷) وعاقبت قوم نصاری را یکباره از مشرق براند.

از جانب دیگر شوردیانت نیز در مغرب زمین روبزوال نهاد چنانکه در۱۲۰۴ جنگ چهارم صلیب از صراط خود منحرف شده بتاراج قسطنطنیه کـه بزرگترین پایتخت نصاری بود روی آورد.

I

منشأ جنگهای صلیب

تعریف و خصوصیات و اهمیت جنگهای صلیب

جنگ صلیب باردوکشیهائی که اقوام نصارای اروپای غربی درطی مائه یازدهم و دوازدهم و سیزدهم کرده اند اطلاق میشود. مقصود از این اردو کشیهـا نجات بیت المقدس و تربت عیسی از دست مسلمانان بود.

مناسبت کلمهٔصلیب این بود که‌هرکس‌عازم این‌جنگ میشد بر شانهٔ راست صلیبی از پـارچهٔ سرخ میدوخت. در جنگهـای اول صلیب تمیز نژاد و اقوام و دول و ممالك برخاست و فرانسوی و آلمانی و ایطالیائی همه بنام امت عیسی قوم واحدی تشکیل میدادند بـاین لحاظ جنگهـای صلیب را

جنگ خارجی نصاری نام نهاده‌اند. جز در جنگ پنجم و ششم ملت فرانسه در کلیه جنگهای صلیب مقام اول را حائز بود. از آنجا که جنگ اول صلیب را یکی از وعاظ فرانسه برانگیخت وعمدهٔ اردو نیز از آن مملکت براه افتاده برای رضای خدا بجنگ رفت گیبر دونوژان این جنگها را کار خدا میداند که بدست فرانسویان انجام یافته است.

جنگهای صلیب سکنه وثروت را بوضع شگفت‌آوری جابجا کرد وملل‌اروپای غربی را با امپراطوری یونانی و بیزانس و مسلمانان مشرق زمین آشنا نمود. از این حیث جنگهای صلیب اهمیت بزرگ سیاسی دارد و در بسط تمدن فرنگ بسیار مؤثر بوده است.

علل عمومی جنگهای صلیب، قوم ترک

علت مستقیم جنگهای صلیب ظهور سلاجقه بود. سلاجقه که شاخه‌ای از قوم ترك ونژاد زرد بودند اصلا از ترکستان برخاسته اسلام آوردند ودرطی مائه یازدهم بمملکت عظیم عرب تاخته و سپس بامپراطوری یونانی حمله آورده‌تقریباً تمام آسیای صغیر را گرفتند و حتی نیسه [1] را هم که در جوار دریای مرمره بود قبضه کرده قسطنطنیه و اروپا را تهدید کردند، این بود که میشل [2] امپراطور قسطنطنیه در ۱۰۷۳ از پاپ گرگوآر هفتم استمداد طلبید.

پنج سال بعد قوم ترك بیت‌المقدس را گرفت (۱۰۷۸). بیش از چهار مائه بود که بیت‌المقدس در دست عرب بود (٦٣٦) اما عرب که بادیدهٔ تقدس بآن شهر می‌نگریست‌تربت‌عیسی وکلیسائی راکه امپراطوران یونانی در جوار آن ساخته بودند ودر نظر نصاری عزیز بود بحرمت میداشت و حتی هارون الرشید که یکی از اجلهٔ‌خلفای عرب بوداجازه داد که مقالید تربت‌عیسی‌را بخدمت‌شارلمانی‌بفرستند. خلاصه آنکه عرب همواره برفق و مدارا رفتار میکرد ومانع زیارت اماکن مقدسه نمیشد و عدهٔ زوار در مائه یازدهم روز افزون بود لکن قوم متعصب ترك بر خلاف

(۱) – Nicée. (۲) – Michel.

عرب دست بکار آزار و اعتساف گردیده بشکنجهٔ زوار پرداخت تا آنجا که نصاری نتوانستند بارض اقدس روند و به تربت عیسی جبهه سایند.

ایمان

اعتقاد امت نصاری براین بود که هرکس تربت عیسی‌زازیارت کند یا در راه او صدمه بیند استخوان سبك کرده پس از مرگ به بهشت جاودان میرود. بنا بر این پیداست که سختگیری سلاجقه چه اثری در اذهان عامه کرد. امت نصاری بستن در بیت‌المقدس را با بستن در بهشت بیك چشم نگریست و شهادت در راه عیسی را با خریدن صواب اخروی یکسان میدانست. علیهذا سبب عمدهٔ جنگهای صلیب رسوخ ایمان نصاری بود تاآنجاکه اگر کسی اهل جنگ هم نبود براه افتاد چنانکه گیبر دو نوژان در ضمن شرح جنگ اول مینسویسد: اطفال و پیرزنان و پیرمردان که عازم شدند البته بخوبی میدانستند که از جنگ عاجزند لکن امیدوار بودند بشهادت برسند و بجنگیان میگفتند: «شما که رشید و نیرومندید جنگ خواهید کرد اما ما مثل عیسی عقوبت میکشیم و بهشت را میگیریم».

علل دیگر جنگهای صلیب

ظهور قوم ترك در بیت المقدس و تعصب امت عیسی باعث اشتعال نائرهٔ حرب گردیدامًا عللی هم که در همان‌عصرسواران جنگی‌فرانسه را باسپانیا و ایطالیا میکشانید از اسباب موجبهٔ جنگ شمرده میشود مانند شوق مردم بگشت و گذار در نقاط ندیده و نشناخته و اشتیاق آنها بحوادث تازه و شور محاربه و امید کسب تمول در مشرق زمین که در آن ازمنه بثروت مشهور بود. بسیاری بارض اقدس نرفتند جز بهمان نظر که امروز مهاجرین آلمان وایطالیا وانگلیس باتازونی وبرزیل و آرژانتین رومیاورند تا ملکی بدست آورند وبراحت گذران کنند. این وضع در دورهٔ جنگهای صلیب بجهت فرانسه پیش آمده بود چنانکه سرکردگان راه میافتادند تاامارتی راتسخیر کنند ورعایا باین امید میرفتند تا قطعه خاکی تحصیل کرده بآزادی روزگاربگذارند از اینها گذشته حوادثی هم در مغرب زمین بروز کرد که ممد جنگ صلیب گردید

وآن اینکه قوم نصاری در ظرف چند مائه بامسلمانان در زد و خورد بودتااسپانیارا از آنها بستاند لکن در ۱۰۸٦ طایفه ای مسلمان معروف به المرابطین از افریقا به اسپانیا آمده در زلاقه شکست سختی به نصاری داده ممالك آنها را فراگرفت و بانقراضشان تهدید کرد.

برای نجات تربت عیسی و جلوگیری از هجوم مسلمانان در ۱۹۰۵ پاپ اوربن دوم[۱] مصمم شد که امت نصاری را دعوت کند اسلحه بردارند و یك تنه با مسلمانان در آویزند.

II

جنك اول صليب

دعوت بجنك اول صليب

پاپ اوربن دوم که فرانسوی بود مجمعی در کلرمون[۲] (اورنی) منعقد نموده مشغول اصلاح امور اهل علم فرانسه بود. روز ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ که بایدمجمع ختم شود باحضورجمع کثیری از روحانیون و امنای دین وسرکردگان مرکز و جنوب فرانسه شرحی از صدمات زوار ارض اقدس بیان کرده امت نصاری را دعوت نمود که اسلحه بردارند و تربت عیسی را نجات دهند ودر پایان نطق خود این کلام عیسی رایاد آوری کرد که « از خویشتن بگذر، صلیب خود بر گیر و از دنبال من بیا » فی‌الفور حضار صلیبی از پارچه ترتیب داده بشانه دوختند و فریاد بر آوردند که « مشیت خدا چنین بوده! مشیت خدا چنین بوده! ». این عمل صلیب برگرفتن نامیده شد.

بعد از خاتمهٔ مجمع کلرمون پاپ در مرکز و جنوب فرانسه بگردش پرداخته مردم را بجنك ترغیب میکرد و ضمناً بعموم اساقفه نامه کرده آنها را دعوت نمود که برای جنك صلیب بوعظ پردازند و دیگران را نیز بوعظ وادارند. ضمناً وعده داد که هرکس در اردوکشی شرکت کند تمام معاصی و گناهانش بخشیده و آمرزیده خواهد شد و مادامیکه اردوکشی خاتمه نیافته زن وفرزند و دارائیش

---

(۱) – Urbain II. (۲) – Clermont.

از تعرض مصون ودر امان دیانت خواهد بود .

پطروس ناسك یکی از یاران پرشور پاپ درشمال فرانسه راهبی بوداصلااز حوالی آمین موسوم به پطروس و ملقب به ناسك . راهب مزبور از هر کجا گذرکرد شور بزرگی برای جنگ صلیب درانداخت. گیبردونوژان که خود او را دیده در وصفش چنین میآورد کـه پطروس مردی بود کم جثه و باریك اندام و گندم گون. ریشی بلند وچشمی تندداشت «پابرهنه راه میرفت،پیراهنی پشمی دربر میکرد و ردائی باشلق دار بردوش میکشید. جز نان تهی نمیخورد ، فقط گاهی کمی ماهی داشت، شراب مطلقاً نمی نوشید... درکردارو گفتارش آیات الهی هویدا بود و مردم موی قاتر سواری اورا میکندند که برای تبرك نگاهدارند».

اردوی عوام الناس بنا بروایت گیبردونوژان «حکام وسواران جنگی هنوز درباب تدارك سفر رأی میزدند که فقرا بشوق وشعف بتهیه وتدارك پرداختند.... همه کس خانه وموستان ومایملك خودرا انداخته یاآنها را به ثمن بخس میفروخت وبوجد و سرور عازم میشد... آنچه را که میدیدندبکارسفر نمیرود بعجلهٔ تمام پول میکردند... فقرا گاو خودرا مانند اسب نعل کـرده بارابه می بستند و آذوقه وفرزندان خردسال خودرا بر ارابه نهاده از دنبال خودمیکشیدند. اطفال خردسال بهرمحکمه یاخانه ای که میرسیدیدمیپرسیدندبیت المقدس اینجاست...».

هنوز از دعوت اوربن دوم در کلرمون سه ماه نگذشته بود که یك دستهٔ چهل پنجاه هزار نفری از زن و مرد از جا کنده شده بهدایت پطروس نـاسك و سواری جنگی موسوم به گوتیهٔ بینوا براه افتاد و چون از رود رن گذشت دستهٔ دیگری شبیه بآن از زوار آلمان بوی ملحق شد. این عده برای گذران خود هرجا میرسید غارت میکرد و انواع ظلمها را مرتکب میشد. بـاین جهت اقوام سر راه مانند قوم مجار و سرب و بلغار ویونان سخت برآشفتندوامپراطور آلکسی کمن[۱] آنهارابشتاب تمـام از قسطنطنیه بساحل آسیا روانه نمود. اماهمینکه این عده بحوالی نیسه رسید

---

(۱) – Alexis Comnène.

قوم ترك امان نداده همهٔ آنها را هلاك كرد .

اردوی سرکردگان درخلال این احوال قشون صلیب تجهیز یافت بحکم پاپ ۱۵ اوت ۱۰۹۵ روز حرکت اعلام گردید و قرارشد قشون صلیب چهار قسمت شده هر یك مسیری درپیش گیرد و عاقبت همه در کنار قسطنطنیه بهم برسند .

فرانسویان شمالی بهدایت گودفرو آدوبویون[1] والی لرن سفلا و برادرش بودوئن[2] حاکم فلاندر، آلمان ومجارستان را طی کردند .

فرانسویان جنوب بهدایت رایمون[3] حاکم تولوز از شمال ایطالیا و کروآسی[4] وصربستان و بلغارستان گذشتند .

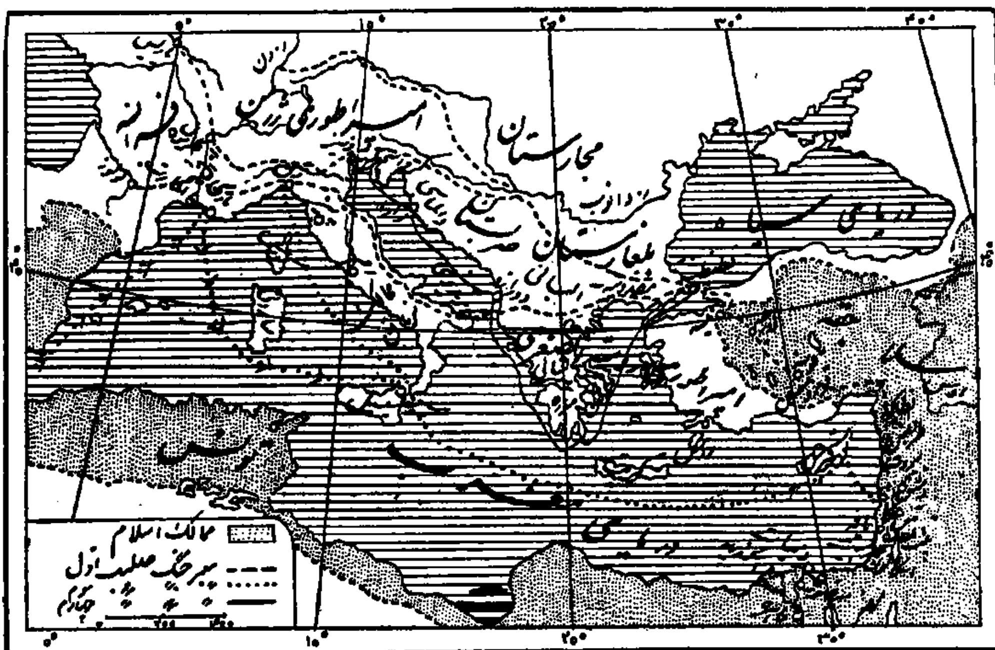
قوم نرمان ایطالیا بفرماندهی تان کرد[5] و بهمون[6] در برندیزی سوار کشتی شده آلبانی و مقدونیه را پیمودند .

فرانسویان ایل دو فرانس بفرمان هوگ دو ورماندوآ[7] (برادر پادشاه) و اتین دو بلوا[8] بایطالیا رفته از دنبال دستهٔ سوم روان شدند .

درین اردو کشی هیچیك از سلاطین شرکت نداشتند زیرا پاپ فیلیپ اول پادشاه فرانسه و امپراطور هانری چهارم را تکفیر کرده بود. ریاست عالیهٔ جنگ صلیب با خود پاپ بود و پاپ آدمار دو مونتی[9] نام اسقف پوی[10] را به نیابت خود فرستاده بود .

قشون صلیب قشون صلیب چون نزدیك قسطنطنیه شد از کثرت عدهٔ مردم شهر را بوحشت آورد چنانکه آن کمن دختر امپراطوری آلکسی مینویسد: « گوئی تمام اروپا ازجا کنده شده است » شاید عده به دو کرور میرسید اما احتمال میرود که بیش از سیصد هزار جنگی در آن جمع نبود . قشون صلیب در واقع حکم ملتی را داشت که تماماً براه افتاده باشند و باردوی اقوام جاهله

(۱) - Godefroy de Bouillon (۲)- Baudouin. (۳)- Raymond. (٤)-Croatie.
(٥)- Tancrède. (٦)- Bohémond. (۷)- Hugues de Vermandois.
(۸) - Etienne de Blois. (۹)- Adhémar de Monteil. (۱۰)- Puy.

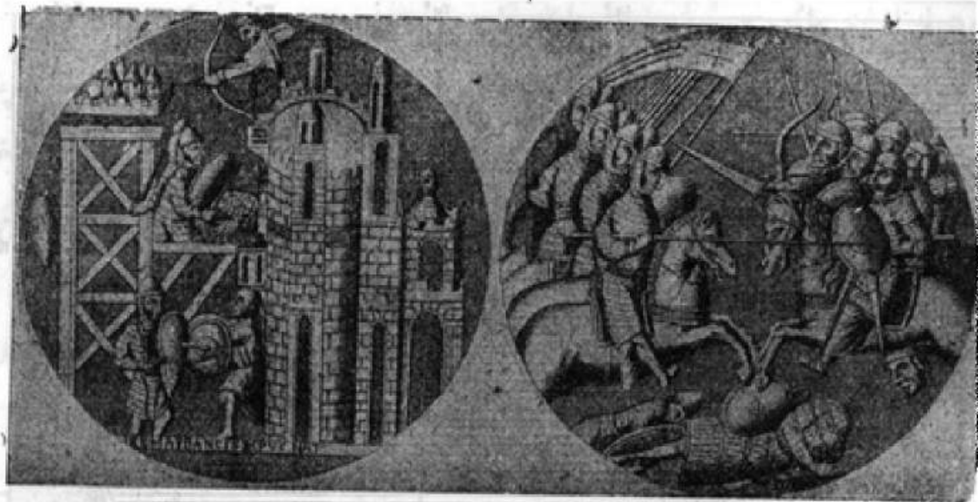


نقشهٔ معابر مهمهٔ جنگهای صلیب

نیز که سابقاً بامپراطوری روم میریختند بی شباهت نبود. بسیاری از جوانان جنگی زن و فرزند وخدم وحشم و حتی سگها و طیور شکاری خود را آورده بودند. بسیاری از زوار که توانائی جنگ نداشتند بجنگیان ملحق شده بودند تا بدینوسیله در امان باشند. ضرر این انبوهی از فائده آن بیشتر بود زیرا تهیهٔ سیورسات را مشکل میکرد وهم دست و پا را میگرفت و چندین بار نزدیك بود که تمام زحمات را بهدر بدهد.

قشون صلیب و امپراطوری بیزانس

امپراطور آلکسی میخواست هرچه زودتر شر قشون رااز سر خود رفع کند زیرا میترسید که ثروت آن شهر دیگ طمع آنها را بجوش بیاورد ولی بی‌میل هم نبود که بدستیاری آنها بلادی را که قوم ترك در آسیا صاحب شده بودند بدون خرج پس بگیرد. باین لحاظ بعضی از رؤسارا بطرف خود کشید واز آنها قول گرفت که بلاد آسیای صغیر را باو بدهند.



تصرف بیت‌المقدس

محاربهٔ سواره نظام

دراین تصویر تفاوت اسلحهٔ مسلمانان
بااسلحهٔ نصاری پدیدار است

آنگاه وسایل لازمه‌را بجهت راهی کردن قشون تهیه کرده و سپاهی هم بکمك آنها فرستاد (۱۰۹۷). قشون صلیب جلوی نیسه رسیده آن را محاصره کرد و نزدیك بود آنرا بگشاید که پرچم امپراطوری برفراز دیوار آن باهتزاز درآمد و معلوم شد که قشون امپراطور در خفا با ترك قراری داده تنها وارد شده اند و دروازه را بروی قشون صلیب بسته اند. قشون صلیب ناچار بسمت بیت المقدس روانه شده ودو سال درراه ماند. سپاه امپراطور فقط چند نفر راهنما بآنها داد، راهنمایان چندین بار راه‌را گم‌کردند وشاید هم در اینکار تعمد داشتند.

عبور از آسیای صغیر

قشون صلیب بفلات آسیای صغیر قدم گذاشته در دریله (اول اوت ۱۰۹۷) قشون ترك را شکست داد و پیش رفت. در تابستان که آسمان یك لکه ابر ندارد و خورشید مانندکورهٔ آتش می تابد گرمای فلات تحمل ناپذیر است . زمین سوخته وبی علف مانده و آب هم وجود ندارد. قشون صلیب جوشن سنگین خود بمصیبت عظیمی

(۱) – Dorylée.

گرفتار شده بود، مردم دسته دسته از عطش میمردند و قشون ترك نیز بر اسبهای سبك و تندرو نشسته مدام بجناحین اردو حمله آورده اسباب دردسر میشدند.

فوشه دوشارتر[1] مینویسد: پر طاقت ترین مردم روی شن دراز میکشیدند و سطح سوزان خاكرا میكاویدند تابلكه زیر آن زمین نمناكی بیابندولب‌خشكیدهٔ خود را بر آن بگذارند. دواب هم بی‌تاب‌گردیدند» و بالخاصه بسیاری از اسبها تلف شدند. گیوم دوتیر[2] مینویسد: «چون مال نبود مابنهٔ خود را برگوسفند وبزو خوك و سك بار میكردیم چنانكه هم جای خنده بود هم جای گریه. چندین نفراز سواران جنگی چون اسب نداشتند گاو سوار شدند».

سربازان فرانسوی که‌درمائه نوزدهم برای تسخیر الجزیره رفته بودندبواسطهٔ اسلحهٔ سنگین و لباس ضخیم خود در جنك با سواران عرب صدمهٔ بسیار دیدند و از این جا میتوان پی‌برد که در عهد قشون صلیب چه کشیدند.

قشون صلیب درشام

قشون صلیب بزحمت هر چه تمام جبال توروس[3] راکه در بلندی باپیرنه همسری‌مینمود پیمودوبساحل شام‌سردرآورد دراینجاشهر انطاکیه که قلعه‌ای بود درکنارکوه و چهارصد برج در اطراف آن جای داشت راه را بر آنها سدكرد. قشون صلیب بمحاصرهٔ انطاکیه پرداخته هشت ماه در آنجا معطل شد و چیزی نمانده بود که بکلی نابود شود زیرا قشون ترك از خارج رسیده آنها را میان دو آتش‌گرفت لكن‌درین‌موقع بهمون نرمان که ازکلیهٔ روسای قشون کاری تر و مدبر تر بود یکی از برجهای قلعه را بحیله گرفت (٦ ژوئن ١٠٩٨) و قشون را در آن پناه داد. قشون ترك برج را محاصره کرده قحطی شدیدی در قشون صلیب افتاد بطوریکه حیوانات را تمام‌کردند و از لاعلاجی بخوردن چرم و علف وگوشت کسانی که در محاربات جزئی از قشون ترك میافتادند پرداختند. روسا قطع امیدکردند و بسیاری در صدد فرار برآمدند اما سربازان و زوار به پیشرفت نهائی امیدوار بودند و عزم زیارت

(۱) - Foucher de Ghartres. (۲) - Guillaume de Tyr.. (۳) - Taurus.

بیت‌المقدس را استوار داشتند . در نمازخانه‌ای نیزه‌ای بدست آمد و گفته شد که آن نیزه همان است که بپهلوی عیسی فرو برده بودند . پیدا شدن این نیزه شوری‌درقشون انداخت چنانکه یورش آوردند وبا اینکه در نتیجه گرسنگی قواشان تحلیل رفته بود قشون ترك را پاشیدند و روبراه نهادند .

تصرف بیت المقدس

قشون صلیب در ٦ ژوئن ۱۰۹۹ یعنی سه سال بعداز تاریخ حرکت عاقبت‌الامر چشمش به بیت‌المقدس افتاد تاآنجاکه بعضی از آنها از وجد و سرور قالب تهی‌کردند.دراین‌موقع از قشون صلیب بسیارکسر شده و بیش از چهل هزار نفر نمانده بود . قشون صلیب دست‌بکارمحاصره‌شد اماشهر استحکامات معتبروساخلوی کافی‌داشت وچاه‌های‌اطراف نیز بدست مسلمانان خراب شده‌بود چنانکه باز عطش آنها را بهلاکت تهدیدمیکرد. این بود که در صدد بر آمدند دیوانه‌وار اقدامی‌مردانه‌کنند لذا روز۱۵ژویه۱۰۹۹ در ساعت سه که موقع مرگ عیسی بود حمله آوردند و برجی چوبی را بر غلطك سوارکرده بسمت بارهٔ شهر بردند و از فراز برج پلی بدیوار شهرکشیده قسمتی از بارهٔ شهر را بتصرف آوردند . سپس یکی‌از دروازه‌ها را گرفته دسته دسته واردشهر شدند و خونریزی سختی بر پاکردند .

گودفروآ دوبویون به پاپ نوشت: « اگر میخواهید بدانید بادشمنانی‌که در بیت‌المقدس بدست ما افتادند چه معامله شد همینقدر بدانیدکه کسان ما در رواق سلیمان و در معبد درلجه‌ای از خون مسلمانان میتاختند و خون تا زانوی مرکب میرسید » . عموم روایات بر قتل عام شهادت میدهد « تقریبا ده هزار مسلمان در معبد قتل عام شد و هرکس در آنجا راه میرفت تا بند پایش را خون میگرفت . . . از کفار هیچکس جان نبرد و حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف ننمودند. . . » پس ازکشتار نوبت بغارت رسید « کسان ما چون از خونریزی سیر شدند بخانه ها ریختند و هرچه بدستشان افتاد ضبط کردند . هرکس (چه فقیر وچه غنی) بهر جا وارد میشد آنرا ملك طلق خود میدانست ... و این رسم چنان ساری بود که

گوئی قانونی است که باید موبمو رعایت شود ...».

تشکیل مملکت لاتن در بیت المقدس

بعداز غلبه تشکیلاتی لازم بود کـه موجب بقاء امر بشود و تربت عیسی را از مسلمانان در امان بدارد باین لحاظ در بیت‌المقدس مملکتی تشکیل دادندو تاج سلطنت‌را به گودفرو آ-دو بویون تکلیف کردند. این مرد بواسطهٔ شجاعت وسادگی اطوار و ملاطفت و میانه روی خود بیشتر از هـر کس محبوب قشون بود اما بحکم فروتنی عنوان پادشاهی را رد کرده گفت در شهری که عیسی تاجی از خار بـر سر داشته عنوان « موکل تربت مقدس » بجهت من کافی است .

مملکت بیت المقدس شامل فلسطین بود لکن اماراتی‌هم که‌چندین نفر از رؤسای قشون صلیب مسخر کردند بر آن افزوده شد از قبیل امارت ادس [1] کـه بودوئن حاکم فلاندر گرفت و انطاکیه که بهمون متصرف شد وطرابلس که از آن رایمون حاکم تولوز بود .

وضع حکومت ارباب ملك مغرب باکلیهٔ خصوصیات آن درین نواحی‌جایگیر شده هر قسمت از خاك به تیول به‌کسی واگذار گردید. حقوق و تکالیف هر کس از سوار جنگی و مردم بلاد و قصبات برسم حکومت ارباب ملك مقرر شد و رسوم مزبور عاقبت تدوین شده بصورت مجموعهٔ قوانینی که نظام فلسطین بر آن میگشت در آمد .

کسانی که در بیت المقدس قرار یافتند خیلی زود باوطن‌جدید خود آشناشده هم آداب و رسوم محل را پذیرفتند و هم سبك زندگانـی و پوشاك مردم آنـرا. فوشه دوشارتر که از امنای دین ودر موکب بودئن بود مینویسد : « ما که از مغرب بودیم بصورت مردم مشرق در آمده ایم... وطن خودرا فراموش کرده‌ایم . بسیاری از ما مولد خودرا نمیدانند واز آن یاد نمی‌کنند. یکی خانه و خدم دارد چنانکه گوئی آنها را بارث دارا شده ، دیگری بجـای اینکه از هموطنان خود زن بخواهد

(۱) – Edesse.

یکی از اهل شام (ارمنی) یاعرب نصرانی را بزنی خواسته است... بهمهٔزبان تکلم میکنند و گفتهٔ آنها را هم میفهمند ... اکنون که مشرق تا این درجه بحال ما مساعد میباشد برگشتن بمغرب چه ضرور است؟».

فرق مذهبی و نظامی

برای دفاع فلسطین سه فرقه تشکیل یافت که اعضاء آنوظیفهٔ راهب و سرباز هر دو را داشتند: فرقهٔ سن ژان بیت‌المقدس یا میهمان نوازان، فرقهٔ پاسبانان معبد و فرقهٔ سواران آلمان اعضای این فرق مکلف بودند که مانند رهبان مغرب زمین بتقوی وریاضت بپردازند وعلاوه بر این بفن حرب نیز مشغول باشند. برای حرب نیز نظامات سختی مقرر شده بود، مثلا اعضای فرقهٔ «پاسبانان معبد» هیچگاه نباید از جنگ شانه خالی کنند ولو اینکه یکنفر باشند واز این گذشته هیچوقت نباید بدشمن تسلیم شوند. ملبوس این مردم راهب و سرباز جنبهٔ دوگانهٔ آنها را آشکار مینمود باین معنی که اسلحهٔ سواران جنگی را میآویختند و بر روی آن لبادهٔ بلند راهب را میکشیدند. لبادهٔ میهمان نوازان مشکی بود با صلیب سفیدی در روی سینه، لبادهٔ پاسبان معبد سفید بود و صلیبی قرمز داشت. قشون دائم فلسطین مرکب از اعضای فرق سابق الذکر بود. فرقهٔ میهمان نوازان در سال تصرف بیت‌المقدس ایجاد شد تا زوار را جا و طبیب و منزل بدهد و پرستاری وملازمت نماید اما تأسیس فرقهٔ پاسبانان معبد از مآثر ۱۱۱۹ میباشد. این دو فرقه که مؤسسین آن فرانسوی بودند بسرعت توسعه یافت و در تمام ممالك اروپای نصرانی صاحب علاقه شد چنانکه فرقهٔپاسبانان معبد حتی در پاریس دارای ارگ حقیقی گردید. اما فرقهٔ سواران آلمان در اواخر مائهٔ دوازدهم (۱۱۹۷) تشکیل شد و بزودی به پروس انتقال یافت تا با اقوام مشرك مبارزه کند.

III

جنگهای دیگر صلیب - امپراطوری لاتن درمشرق زمین

جنك دوم صلیب

عادت براین جاری شده است که جنگهای صلیب رامشتمل بر هشت جنگ بدانند درصورتیکه درواقع ونفس‌الامر عدهٔ

این اردوکشیها از این مقدار متجاوز است . مثلا هنگامیکه بهمون اسیر تـرك شد در ۱۱۰۰ قشونی بکمك اوحرکت کرده در آسیای صغیر منکوب و بکلی منهزم‌شد (۱۱۰۱) ولی با این وجود جنگ دوم صلیب باردوکشی اطـلاق میشود که در ۱۱۴۷ به پیشنهـاد لوئی هفتم پادشاه فـرانسه اتفاق افتـاد و منجر بشکست بزرك فرانسویان مشرق و تصرف ادس بدست ترك گـردید (۱۱۴۴) آنگاه لوئـی هفتم و کنراد سوم[1] امپراطور آلمان خود ریاست اردو را بعهده گرفتند اما قشون فرانسه و آلمان توافق نظر حاصل نکرده نتوانستند اجماعا احترام کنندو باین لحاظ‌مصیبت تازه‌ای در رسید تا آنجا که کنراد و لوئی هفتم تنها بمملکت خود برگشتند .

از دست رفتن بیت المقدس

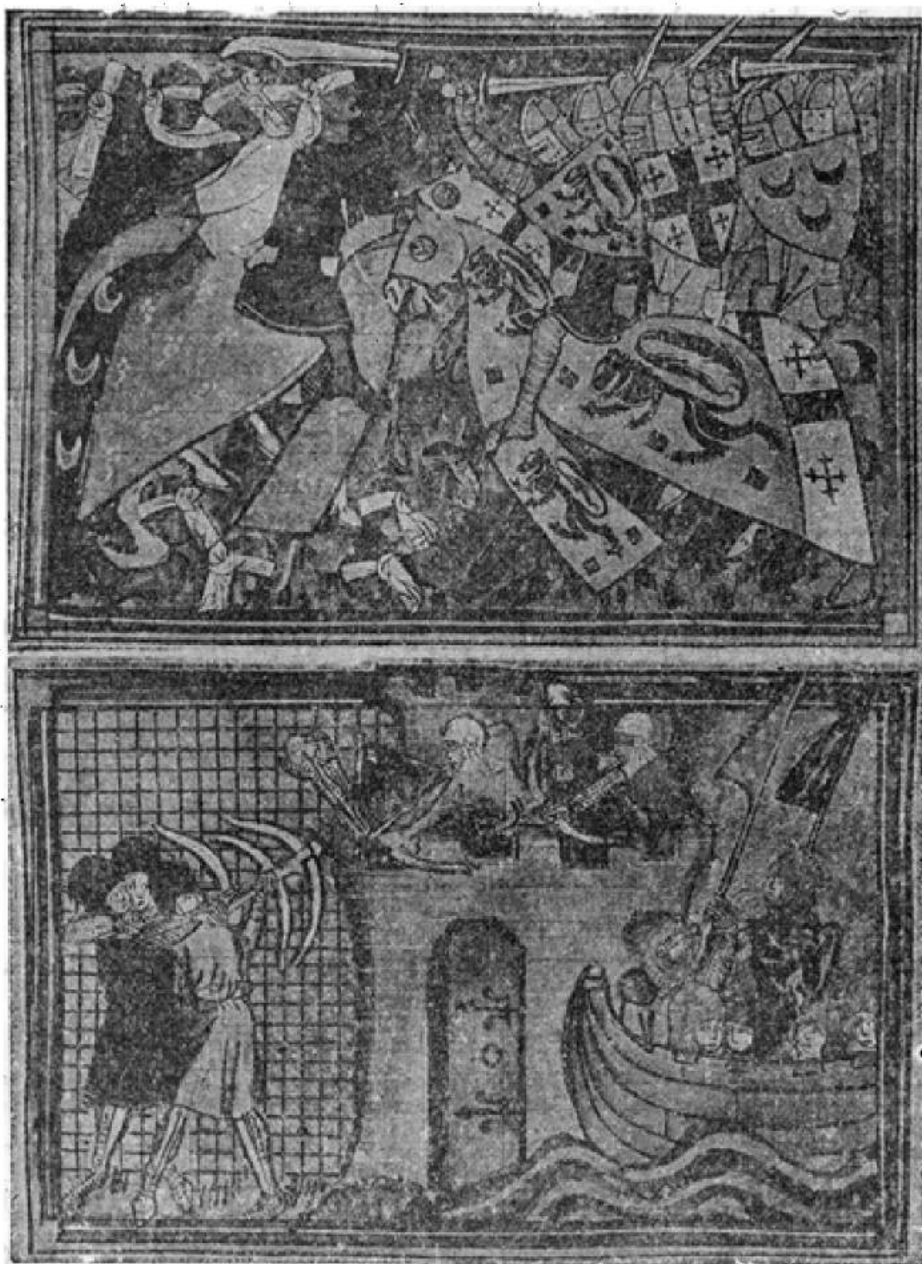
طولی نکشید که مملکت‌لاتن را موقع تاریکی فرا رسید بخصوص بعد از اینکه سلطان صلاح‌الدین شام و مصر هر دو را متصرف شد . سلطان صلاح‌الدین در تقوی ورشادت و سخا نظیر مشهورترین خلفای عرب است .

در ۱۱۸۷ محاربهٔ سختی در نزدیکی طبریه درگرفت . قشون صلیب که از عطش تن بمرك داده و از دود خار و خاشاك بیابان که مسلمانان آتش زده بودند سینه شان تنگی کرده جائی را نمیدیدند بکلی بهزیمت رفتند پادشاه بیت المقدس گوی دولوزینیان[2] بدست دشمن افتاد . صلاح‌الدین تقریبا تمام قلمرو مملکت لاتن را در فلسطین زیر نگین آوردوبعد از چند روز محاصره بیت المقدس راملجأ کرد تسلیم شود (۲ اکتبر ۱۱۸۷) .

جنگ سوم صلیب

این مصائب باعث‌شدکه جنك سوم‌صلیب دربگیردوامپراطور فردریك باربروس و پادشاه فرانسه فیلیپ اگوست و پادشاه انگلیس‌ریشارکوردولیون‌عازم جنك شوند.فردریك‌باقشون صلیب آلمان پیش از سایرین بآسیای‌صغیر رسیده‌قشون ترك را درقونیه‌شکست‌دادو

(۱) – Conrad III· (۲) - Gıy de Lusignan.



تصویر فوقانی محاربهٔ سواران نصاری ومسلمان را نشان میدهد وتصویر تحتانی محاصرهٔ قلعه‌ای را که نطماً آسکالون میباشد

از توروس گذشته در ساحل قره سو (سید نوس) [۱] اردو زد . پس از صرف غـذا

(۱) – Cydnus.

بشست و شو پرداخته بود که نزله ای بروی عارض شد و درآب ناپدید گردید . بقیةالسیف قشون او در برابر عکا بقشون فرانسه و انگلیس ملحق شد .

فیلیپ اگوست ازژن[1] و ریشارکور دولیون از مارسی حرکت کرده بسیسیل رفتند (۱۱۹۰) و از آنجا به عکا آمدند . درین بین ریشار جزیزهٔ قبرس را نیز تسخیر کرد . دو پادشاه درکنار عکا اردو زدند ودرآن موقع متجاوز ازیکسال بود که آن شهراز دریا وخشکی محصور بود و چنانکه میگویند درآن محل۹جنك بزرك و بیش از صد محاربه اتفاق افتاد . صلاح‌الدین هرچه سعی کرد نتوانست شهر را از محاصره بیرون بیاورد اما قشون صلیب هم نتوانست برج و بارهٔ شهر را بشکند ، عاقبت گرسنگی ساخلوی مسلمانان را وادارکرد که در ژوئیهٔ ۱۱۹۱ تسلیم شوند ، درین موقع فیلیپ‌اگوست دست ازجنگ کشیده بفرانسه‌برگشت‌لکن ریشار کوردولیون دو سال دیگر در ارض قدس مانده آثاری از خود بروز داد چنانکه دشمنان وی ازشجاعت اوتمجید میکردند و از زندگیش بوحشت میافتادند، مثلا یکبار ۲۶۰۰ نفر اسیر را سر برید زیرا فدیهٔ آنها سر موقع نرسیده بود اما بالاخره نتوانست به بیت‌المقدس برسد و آن شهر بالقطع در دست مسلمانان ماند و قلمرو مملکت لاتن منحصر به فنیقیهٔ قدیم گردید و عکا پایتخت آن شد .این‌شهر تا یك مائه دیگر (یعنی تا ۱۲۹۱) در دست نصاری باقیماند :

مشخصات جنگ سوم صلیب

جنگ صلیب سوم را مشخصاتی‌چندبود از جمله‌قلت‌ازدحام مردم در اردو و انفکاك زوار از سرباز . باین لحاظ جنبهٔ نظامی این جنك بر جنك مذهبی آن میچربید .

درین جنك قشون فرانسه و انگلیس بعزم تسخیر فلسطین راه دریای مغرب را پیش گرفتند و باین ترتیب از طی مسافات بعیدهٔ اروپا وآسیای صغیروکشمکش با اقوام سر راه رهائی یافتند . چون طریق دریا امن‌تر و کوتاه‌تر بود از آن پس قشون صلیب همه از آن سو راهی‌شدند .

---

(۱) – Gène.

علاوه بر این جنك مسلمان و نصاری سختی خود را از دست داده و بغض مذهبی تسکین یافته بود . دو حریف که در رشادت پای کمی از هم نداشتند احترام یکدیگر را نگاه میداشتند وچون محاربه بسر میرسید با هم بادب رفتار میکردند بعد از جنك طبریه سلطان صلاح الدین اسیر خویش گوی دولوزینیان[1] را رخصت داد که در کنار وی بنشیند و فرمان کرد باو شراب به پیمایند . در موقع محاصرهٔ عکا سلطان صلاح‌الدین و ریشار کور دولیون تحف وهدایا بجهت یکدیگر فرستادند و ریشار با برادر اصلاح‌الدین عهد مودت بست و حتی خیال داشت خواهر خود را باو بدهد و درین باب گفتگو نیز کردند لکن چون ریشار به تکفیر تهدید شد مطلب عقیم ماند.

جنك چهارم صلیب

جنك چهارم‌صلیب در واقع دنبالهٔ جنك سوم بود که‌تقریبا پنجسال بعداز مراجعت ریشار،پاپ اینوسان‌سوم برانگیخت (۱۱۹۸) و سال بعد از این مقدمه در حین مسابقهٔ جنگی که بدعوت حاکم شامپانی بر پا شده بود حضار صلیب برگرفتند و بسیاری‌ازسواران جنگی شمال ومشرق فرانسه هم‌بایشان تاسی جستند ، اما پادشاهان فرانسه‌وانگلیس چون با هم در آویخته بودند در جنك صلیب شرکت نکردند . جنك چهارم نیز مانند جنك اول اردوکشی سرکردگان بود . حاکم شامپانی را بریاست بر داشتند و بعد از مرك اوبنیفاس دومون‌فرا[2] نامی را که از سرکردگان پیمون [3] را بجای او نشانیدند ، پاپ قشون صلیب را بر آن داشت که بمصر حمله کنند زیرامصر مرکز قدرت مسلمانان شمرده میشد وچون در آن خطه بر ایشان‌دست می‌یافتند مسلمانان را یارای نگاهداری فلسطین و شام نمی‌ماند.

قشون صلیب ومردم ونیز

قشون صلیب برای انجام این خیال محتاج به‌کشتی‌بود و در آن ایام مهمترین بحریهٔ دریای مغرب را مردم ونیز دردست داشتند باین لحاظ قشون جمعی را به‌ونیز فرستاد که درباب

(۱) – Guy de Lusignan. (۲) – Boniface de Montfarrat. (۳) – Piémont.

کرایهٔ کشتی گفتگو کند. از جملهٔ نمایندگان‌ویل آردوئن [1] نامی از اهل‌شامپانی بود که بعدها تاریخ جنگ صلیب را نوشت. مردم ونیز برعهده گرفتند که درازای ۸۵ هزار مارك (کـه بپول امروز تقریباً بیست میلیون میشود) قریب چهارده هزار سوار و بیست هزار پیاده را بمصر برسانند و تمام مبلغ را نیز پیش خواستند علاوه بر این قرار شد که استعداد مردم ونیز هم بقشون صلیب ملحق شود . باین ترتیب متحدین در تسخیر و غنیمت شریك شدند . قشون صلیب در ونیز گرد آمد لکن از آنجا کـه پرداخت تمام وجه مقرر مقدور نبود مردم ونیز موقع را مناسب دیده گفتند هر گـاه قبل از حرکت در تصرف بندر زارا [2] واقع در کنار دریـای آدریاتیك مددی بما برسانید از باقی بدهی شما میگذریم. مردم بندر زارا نصرانی بودند لکن رقابت این دو شهر این پیشنهاد را موجب گردید و گذشته از این شاید مردم ونیز بلحاظ مصالح تجارت خود بی میل نبودند که حمله بمصر موقوف شود . بالجمله رؤسای اردو پیشنهاد را پسندیدند وبندر زارا مسخر و تالان شد.

قشون صلیب در قسطنطنیه

درین اثنا شاهزاده‌ای از رومیة الصغری موسوم به آلکسی و فـرزند ایساك لانـژ [3] امپراطور مخلوع قسطنطنیه سر رسید (۱۱۹۵) . آلـکسی برای استرداد حق پدر از قشون صلیب مدد خواست وضمناً وعده داد کـه در صورت انجام آرزو مبلغ هنگفتی نقداً تقدیم کرده وکلیهٔ قوای دولت رانیز برای جنگ بامسلمانان باختیار قشون صلیب‌بگذارد. بر حسب ظاهر امر جنگ صلیب ترك نمیشد بلکه فقط راه اندکی منحرف میگردید و این مختصر انحراف بتحصیل کمك های مهم ارزش داشت . پاپ اینوسـان سوم سخت بر ضد این پیشنهاد بر خاست و قشون صلیب ومردم ونیز را به تـکفیر تهدید کرد اما نتیجه نبخشید وقشون رو بقسطنطیه راه افتاد ، هر کس از راه دریا بـه قسطنطنیه نزدیك شود یکی از زیباترین مناظر دنیا را در برابر خودمی بیندچنانکه اگر امروز هم سیاحی از بزرگترین و متمول ترین بـلاد اروپا بـآن سو رو بیاورد

(۱) – Villehardouin. (۲) – Zara. (۳) – Isaac l'Ange.

خواه و ناخواه به تمجید آن میپردازد تا چه رسد به قشون صلیب آنروز که جز کوشك تاریك و بلاد مسکین و محقر فرانسه چیزی ندیده بودند. بنا بروایت ویل آردئن «کسانی که قسطنطنیه را ندیده بودند از دیدار آن سیر نمیشدندوچون بارهٔ سر بفلك افراشته و برجهای گرداگرد شهر و قصور مزین و کلیسا های رفیعه و عدیده در نظرشان جلوه میکرد و درازا و پهنای شهر که عروس دنیاست مجسم میشد باور نمیکردند که درعالم شهری بآن درجه از تمول رسیده باشد «چون وارد شهر شدند بر حیرتشان افزود زیر قسطنطنیه در قرون وسطی حکم پاریس امروز داشت و از نهصد سال قبل تمول مشرق زمین و شاهکارهای هنرنمائی قدیم همه در آنجا جمع آمده بود.

تاراج قسطنطنیه

قشون صلیب تقریبا بدون زد وخوردقسطنطنیه را قبضه کرد و آلکسی را تاج بخشید. اما آلکسی در ادای نقدینه بدفع الوقت می گذرانید و ضمنا مردم شهر نیز که چشم دید قشون صلیب (یا باصطلاح خودشان نژاد لاتن) را نداشتند از او راضی بودند. عاقبت نژاد یونانی جنبشی کرده آلکسی را از تخت بزیر آورد و بر ضد قشون صلیب مجهز شد.

قشون صلیب که در خارج شهر اردو زده بود کمر به تسخیر آن بست ودر۱۲اوریل ۱۲۰٤ شهر را گشوده بغارت داد. بنا بگفتهٔ ویل آردوئن «غنیمت بدرجهٔ ای رسید که افراد حساب طلا و نقره و ظروف و جواهر و اطلس و حریر و بالاپوش پوست گرفته و خز و سنجاب و البسهٔ فاخره را گم کردند و ژوفرو آدوویل آردوئن بحق میگوید که از بدو خلقت عالم تا کنون هیچ شهری تا این درجه ثروت نداشته است. هرکس بدلخواه خود جا گرفت و جا برای احدی کم نیامد.... از این افتخار وهم از ذوق نعمت خدا داده قشون صلیب در پوست نمیگنجید زیرا کسانی که بفقر و مسکنت میگذراندند بعز و غنا رسیدند».

در تاراج قسطنطنیه قشون صلیب مانند اقوام جاهله معامله کرد مثلا مرمرها

را خرد نمود و آثار مستظرفه را شکست تا سیم وزر و احجار کریمه آن را ببرد، مجسمه های مفرغی را که شاهکار هنر نمائی قدیم بود ذوب کرد تا پول از آن سکه کند. از آثار متبرکه و ظریفه‌ای کـه بعد از غارت ۱۲۰۴ از قسطنطنیه آوردند امروز هم در ونیز و بعضی دیگر از بلاد مغرب دیده میشود.

موجبات تاراج قسطنطنیه نه چنان بود که تاراج قسطنطنیه راتنها طمع قشون بینوای صلیب باعث آمده باشد بلکـه نژاد یونانی و نژاد لاتن از قدیم چشم دیـد یکدیگر را نداشتند. باین معنی که نژاد یونانی نژاد لاتن را جاهل حساب میکرد ونژاد لاتن نژاد یونانی را بـه نامردی و تبه کاری و خیانت نسبت میداد چنانکـه از معاملـهٔ آنها در جنگ اول صلیب و رفتارشان بـا کنراد و فردریك بـاربروس در جنگ دوم و سوم واضح بود. بعلاوه بیست سال قبل از این واقعه (۱۱۸۲) عوام الناس یونانی قسمتی از نژاد لاتن را کـه در قسطنطنیه نشسته بودند قتل عام کرده مرضی را در مریضخانه ها سر بریده و چندیـن هزار زن و بچه را بغلامی بمسلمانان آسیا فروخته بودند. از این گذشته نژاد یونانی و لاتن را بغض مذهبی نیز ممد خصومت بود زیرا نژاد یونانی از حوزهٔ دیانت روم جدا شده و هر یك دیگری را بـارتداد متهم مینمود [۱]. قشون صلیب در موقع تصرف قسطنطنیه خود را مجاهد وحدت دیـانت میدانست و شهر را بمناسبت عصیانی کـه بپاپ میورزید مستحق تاراج میشمرد.

امپراطوری لاتن در قسطنطنیه

قشون صلیب قلمرو امپراطوری بیزانس را فیمابین خود قسمت کرده شالودهٔ امپراطوری لاتن رادرقسطنطنیه ریخت و بودوئن والی فلاندر را بامپراطوری بر داشت. بنیفاس دو مون فرا را نیز بسلطنت سالونیك و مقدونیه گذاشت و مطیع امپراطور قرار داد، قسمتی از قسطنطنیه و جزء عمدهٔ مجمع الجزایر کـه رویهمرفته این قلمرو امپراطوری را شامل میشدمردم ونیز را مسلم آمد.

---

(۱) ــ بفصل چهاردهم این کتاب رجوع شود.

سرکردگان قشون صلیب حاکم آتن و امیر مره (پلوپونز) و مرزبان تسالی لقب یافتند اما از اردو کشی مصر و استخلاص بیت المقدس دیگر سخنی بمیان نیامد .

امپراطوری لاتن قریب نیم مائه طول کشید تا اینکه قوم بلغار از طرف شمال حمله آورده از ۱۲۰۵ ببعد امپراطور بودوئن را شکست داد و عاقبت او را کشت . خانوادهٔ یونانی نژاد هم که پایتخت خودرا به نیسه منتقل کرده بود از جانب مشرق تاخت آورد تا اینکه ۱۲۶۱ میشل پاله ئولگ [۱] مجدداً قسطنطیه را گرفت و امپراطوری لاتن را بر افکند .

جنگهای اخیر صلیب

از تصرف و تاراج قسطنطنیه بخوبی پیداست که افکار بکلی عوض شده و ایمان سست گردیده بود. با این وجود باز چندین جنگ صلیب در خلال مائهٔ سیزدهم بوقوع پیوست لکن درین جنگها (جز جنگ ششم) شکست همواره نصیب ملت نصاری بود .

در جنگ پنجم صلیب (۱۲۲۱ ـ ۱۲۱۷) پادشاه مجارستان اردوئی بمصر کشید و قشون وی اغلب از اهالی آلمان و قوم مجار بودند اما بمصیبت سختی دوچار شدند.

جنگ ششم (۱۲۲۹ ـ ۱۲۲۸) را این خصوصیات حاصل آمد که پاپ سردار قشون صلیب یعنی امپراطور فردریك دوم را تکفیر کرده بود علیهذا امپراطور عوض اینکه بامسلمانان بجنگد باایشان واردمذاکرهشده مهارتی بخرج دادو بیت المقدس را از سلطان مصر پس گرفت و در ازای این موهبت میثاق اتحادی با وی گذاشت اما این سیاست هیاهوئی پدید آورد و جنگ از نو در ارض اقدس شعله کشید چنانکه در در ۱۲۴۴ بیت المقدس باز بدست قوم ترك افتاد و قریب هفتصد سال (تا ۱۹۱۷) در دست آنها ماند.

جنگ هفتم و هشتم باقدام سن لوئی پادشاه پر هیزکار فرانسه برپا گردید.

---

(۱) – Michel Paléologuè.

جنك هفتم (١٢٥٤ ـ ١٢٤٨) بر سر تسخير مصر بود و در آغاز آن دمياة فتح شد امـا طغيان نيل و نزول بلا و حملهٔ مسلمانان دست بهم داده قشون صليب را به تسليم مجبور ساخت . سن‌لوئی فديهٔ گـزافی پرداخت تاسرکردگان وی را آزادی بخشيدند و دمياة را پس داد تا خود او را رهاکردند . در جنگ هشتم (١٢٧٠) سن‌لوئی بر سر تونس رفت لـکن در آنجا مبتلا بطاعون شده درگذشت‌وجنك‌صليب خاتمه پذيرفت.

بنا بر مناظره‌ای که در اوان جنك هشتم صليب روتبوف[1] شاعر ترتيب داده در آن اوقات از شور مردم فرانسه خيلی کاسته شده بود . مناظر فيمابين هواخواه جنگ صليب و مخالف او درگرفته است : « مخالف جنگ ـ شما ميخواهيد که من از دارائی خود چشم بپوشم و نگاهداری فرزندان خود را بعهدهٔ سگها بگذارم؟ من گمان نميکنم که خداوند بـاين امر راضی باشد ... مرد مؤمن ميتواند بی‌آنکه‌از جای خود تـکان بخورد و دنبال سوانح برود مرضاة خود را بدست آورد وازدارائی خود زندگی کند .. من ميخواهم درجوار همکنان خود باشم و عمر خود را بآرامی بسر آرم .. بسلطان قوم ترك بگوئيد که مرا از تهديدات تو خنده ميگيرد . اگر او بديار ما گذرکند مزه‌اش را خواهد چشيد اما من بديار او نخواهم رفت‌که او را از آنجا بيرون کنم . برای جستجوی خدا چرا بايد راهی باين دوری پيمود ؟ اگر خدا را مـکانی باشد محققا در فرانسه است ... »

در همين ايام ژوانويل بگوش خود شنيد که سرکرده‌ای بسرکردهٔديگرچنين گفت : « وای بحال و روز فرانسه اگـر شاه بعزم جنك صليب حرکت کنـد چون اگر ما متابعت اونکنيم بدست اومجازات‌خواهيم شد واگر بکنيم بخواست خداوند زيرا درين صـورت بجهت ترسی کـه از شاه داريم بجنگ رفته‌ايم نه برای رضـای خدا » .

خود ژوانويل نيز با همهٔ اصرار سن‌لوئی باردوم بجنگ نرفت .

---

(١) – Rutebeuf.

IV

نتایج جنگ صلیب

نتایج عمدهٔ جنگ صلیب

نتیجه‌ای که پاپ از جنگ صلیب میخواست استخلاص ارض اقدس بود که عاقبت حاصل نگردید. بعلاوه در نتیجهٔ این جنگ شالودهٔ دو مملکت هم درمشرق زمین ریخته‌شد(مملکت بیت المقدس وامپراطوری لاتن در قسطنطیه) که هیچیك دوام نیاورد اما از این جنگ در خود مغرب زمین و بخصوص در فرانسه و آلمان و ایطالیا نتایج بسیار مهم عاید گردید که بعضی اقتصادی بود و پاره‌ای سیاسی و اجتماعی .

نتایج اقتصادی

جنگ صلیب بتجارت دریای مغرب فائدهٔ عمدهٔ رسانید و بر مراودهٔ بلاد مغرب و مشرق از راه دریا افزود. حمل قشون صلیب و زوار دریا نوردان مارسی و ژن و پیز[1] و مخصوصاً ونیز را متمول کرد چنانکه مرتباً سالی دوبار از بنادر مختلفه بحریهٔواقعی بجانب‌ارض اقدس‌روان‌میشد. مادامیکه قوم نصاری صاحب اختیار بنادر شام بودند سودا گران فرانسه و ایطالیا بدانصوب عزیمت کرده امتعهٔ گرانبهای مشرق را میخریدند.

نتیجهٔ غیر مستقیم جنگ صلیب بسط تجمل و تمدن در مغرب بود زیرا در آن موقع نواحی مشرق زمین که مسکن قوم عرب و نژاد یونانی بود از لحاظ پیشرفت و تکمیل مدنیت‌بر نواحی مغرب پیشی داشت چنانکه قشون‌صلیب از دیدار آثارتجمل شیفته شده و استعمال فرش و آئینه و اثاث‌البیت زیبا واسلحهٔ ظریف و اقمشهٔ فاخر وپارچهٔ ابریشمی و حریر وبرنیان و مخمل و غیره همه در اوان جنگ صلیب و در آن جنگ رایج و متداول شد اما اگر بخواهیم آنچه را که مغرب زمین در امر علم و هنر و زراعت و صناعت از مشرق کسب کرده است ببرکت جنگ صلیب بدانیم راه مبالغه رفته ایم زیرا پرتو مدنیت عرب از جانب اسپانیا و سیسیل نیز مانند مصر وشام نفوذ میکرد وباین لحاظ نمیتوان بیقین گفت که مثلا بعضی از

(۱) – Pise.

اختراعات چین ازکدام راه و از چه زمان در اروپای غربی رواج یافته است از قبیل کاغذی که با کهنه میساختند و از مائهٔ دوازدهم ببعد در فرانسه معمول شده و قطب نما که در مائهٔ یازدهم و قبل از جنگ اول صلیب در دریای مغرب بکار میرفته‌است.

نتایج سیاسی و اجتماعی

مهمترین نتیجهٔ اجتماعی جنگ صلیب آن بودکه مؤید زوال قدرت ارباب ملك گردید زیرا عدهٔ بیشماری از ایشان در خلال جنگها مردند وآنها هم که‌جان بدر بردندیالاشئی‌محض شدند یا بفقر و مسکنت در افتادند .

قشون صلیب میبایستی از خودخروج‌کند وباین‌لحاظ هر سرکرده‌برای‌تدارك اسلحه و سیورسات خود و کسان و دواب خویش احتیاج به مقدار زیادی نقدینه داشت و باین جهت قسمتی از املاك خود را میفروخت یا رهن میگذاشت . همه بامید غنا رفتند لکن هرکدام که برگشتند بیچیز بودند و جز فروش و رهن مجدد چاره نداشتند. این نکبت و زوال قدرت ارباب ملك بحال پادشاهان و دولتخواهان وبالخاصه‌اهالی‌بلادوقصبات که بازای وجه‌نقد آزادی خودرامیخریدندبسیارنافع‌افتاد.

از این گذشته مردم فرانسه را در نتیجهٔ جنگ صلیب نفوذ سیاسی و تجارتی مهمی در مشرق زمین مسلم آمد که در ظرف قرون متمادیه باقی ماند و شأنی که هنوز هم زائل نشده است. بقدری فرانسوی از مشرق زمین آمد که هنوز هم ملل مشرق کلیهٔ مردم مغرب را فرنگی میخوانند که مأخوذ از کلمهٔ فرانك میباشد . زبان فرانسه در شام و قبرس و ارمنستان ومره متداول شد و حتی امروز هم در شام با وجود مجاهدات سایر ملل از انگلیسی و آلمانی وایطالیائی و روسی این‌زبان همیشه از سایر السنه فرنگی رایج تر و در حکم لسان ثانوی بومیهاست. نویسندگان فرانسوی معتقدند که اگر مردم فرانسه چند صد باب مدرسه در مشرق نزدیك احداث کرده ودائر نگاه میدارند برای این است‌که تفوق خود را در آنجا حفظ کنند و این تفوق را سنتی میدانند که از زمان جنگ صلیب شروع شده و دوام آن‌هم‌بحال رواج صنعت و تجارتشان‌مفید است وهم بحال عظمت خارجی‌مملکتشان.

فصل سیزدهم

مبارزه پاپ و امپراطور

از مائهٔ یازدهم تا سیزدهم جنگ سختی فیمابین پاپها و امپراطوران در کار بود. این جنگ را باعث آن شد که هریك از آن دو میخواست فرمانروائی‌مطلق اروپای نصرانی با او باشد.

مشاجره ای که بر سر نصب امنای دین پدید آمد پیش درآمد مبارزه بود و بر سر این موضوع پاپ گرگوآر هفتم که خیال اصلاحات داشت با امپراطور هانری چهارم در افتاد و عاقبت‌الا مرقضیه منجر بخفت امپراطور دربر نوسا[1] گردید (۱۰۷۷).

چون صد سال براین مقدمه برآمد و امپراطور بزرگ فردریك باربروس به تسخیر ایطالیا قدم گذاشت پاپ الکساندر سوم شکستی بر وی وارد آورد (۱۱۷۷) و هنگامیکه وسادهٔ پاپ جایگاه انیوسان سوم (۱۲۱۶ - ۱۱۹۸) شد قدرت پاپ بمنتهی درجه رسید.

پس از چندی امپراطور فردریك دوم بنای جنگ را با پاپ گذاشت (۱۲۵۰-۱۲۲۷) و این جنگ قوای طرفین را بتحلیل برد چنانکه پس از مرگ او ایطالیا وآلمان هر دو دستخوش هرج و مرج گردید و با اینکه پاپ ازجنگ مظفر بیرون آمد پیدا بود که دورانش دوامی ندارد.

I

مشاجره بر سر نصب امنای دین

خطر روحانیت در خلال مائهٔ نهم و دهم و یازدهم که دوره ای پر آشوب و اوان تکوین حکومت‌ارباب‌ملاك بود مقام روحانیت‌رابحران سختی گریبان گرفت زیرا ارباب عرف و امرا وبزرگان مراتب روحانیت و مسند پاپ را بدلخواه خود باین وآن واگذار میکردند وباین ترتیب استقلال ازروحانیت

(۱) – Canossa.

رفته بود. از طرف دیگر فساد بحدی در عادات و اخلاق اهل شرع راه داشت که روحانیت از اعتبار افتاده بود. این امراض هرچه بیشتر بمراتب مستلفهٔ روحانیت سرایت میکرد بر غلظت مادهٔ خطر میافزود.

کسر شأن پاپ قواعد دیانت چنین مقرر میداشت که پاپ را باید اهل علم و مردم آزادانه انتخاب کنند در صورتیکه از دورهٔ تنزل خاندان شارل انتخاب پاپ فی‌الواقع موقوف بارادهٔ امرا گردید چنانکه ارباب ملك روم و حول و حوش آن مکرر تخت پاپ را باختیار خود در آوردند و من جمله حاکم توسکولوم[1] تاج پاپ را بجهت پسر دوازده سالهٔ خود بنوآ خرید (۱۰۳۳). امپراطوران ژرمن از عهد اتن کبیر[2] ببعد بکرات پاپ را بمیل خود عزل یا نصب کردند. در ۱۰٤٦ هانری سوم سه پاپ را بر داشت و یکی از اساقفهٔ آلمان را بر اریکهٔ پاپ نشانید. و از ۱۰٤٦ تا ۱۰۵۷ چهار نفر از روحانیون آلمان پیاپی این سمت را دارا شدند باین ترتیب امپراطور پاپ را دست نشاندهٔ خود کرده بود.

در این اثنا گاهی نیز وقایع ناگوار پاپ را از اعتبار ساقط میکرد چنانکه آرنول درلئان[3] اسقف فرانسوی در ۹۹۲ مینویسد: «چه تماشائی است که ما بعمر خود نکرده‌ایم! ماژان (دوازدهم) ملقب به اکتاوی را دیده ایم که در فسق و فجور غوطه میخورد ... چون اورا طرد کردند لئون هفتم جای او بنشست اما بمحض اینکه امپراطور روم را ترك کرد اکتاوی برگشته لئون را خلع نمود وبینی و انگشتان دست راست و زبان ژان‌کشیش را برید و جمع‌کثیری از وجوه مردم روم را بکشت و چندی بعد بدرود زندگانی گفت ... جای او را جانوری مهیب موسوم به بنیفاس (هفتم) گرفت که دستش از خون سلف خود رنگین بود و خباثتی داشت بیش از حد انسانی.چون مجمع مذهبی محکومش دانست از مسندش براندند لکن بعد از اتن دوم باز در روم پیدا شده پاپ پیر[4] معروف را خلع کرد و در سیاه چالی تلف نمود».

---

(۱) -Tusculum. (۲) - Otton le Grand. (۳) -Arnoul d'Orléans. (٤) -Pierre.

اساقفه ارباب ملك

حال اساقفه نیز برهمین منوال بود . ارباب عرف (پادشاه در قلمرو خود وارباب ملك در تیولی که داشتند) بجای اینکه اهل‌علم وعموم مؤمنین را درانتخاب اساقفه آزاد بگذارند و انتخاب را امضا کنند شخصاً بانتخاب اساقفه پرداختند . این دخالت را سبب آن بود که وضع حکومت ارباب ملك در روحانیت نیز رخنه کرده و اساقفه علاوه بر آنکه رئیس روحانی حوزهٔ خود بشمارمیرفتند ملکی را نیز بـه تیول داشتند . باین لحاظ ارباب ملك قهراً نمیتوانستند در انتخاب دولتخواه خود بی علاقه بمانند و چون اسقفی میمرد کسی را بجانشینی او برداشته تیول و ریاست روحانی ناحیه را ابوابجمع او میکردند . در باب تعیین اسقفی از لیژ در آغاز مائه یازدهم چنین روایت کرده اند : « چون در حوزهٔ لیژ مسند ریـاست روحانیون خالی شد امنای شرع همه بخدمت امپراطور شتـافتند زیرا درآن اوقات نصب اساقفه برحسب ارادهٔ همایونی بود نه بحکم انتخاب . امپراطور چون از ماوقع آگهی یافت نولبدون[1] را بجانشینی متوفی معین کرد وبا ملاطفت بآنها گفت که باید باندازهٔ پدر خود بـاو احترام بگذارید » .

خریدوفروش مناصب‌روحانی و تأهل امنای دین

کمتر اتفاق میافتاد که ارباب ملك در بند سجایای دولتخواه خود باشدمثلا اگر بپول‌احتیاج داشت‌منصب اسقف‌رابمعرض فروش درآورده بکسی‌وامیگذاشت که‌بیشتر تقدیمی بدهدو اساقفه‌نیز بنوبهٔ خود رتبهٔامام جماعت ومجری‌آئین‌مذهبی‌را باین و آن می‌فروختند تا جای تقدیمی را پر کنند.این‌خرید و فروش مناصب روحانیت که بنا به نص شارع دیانت ممنوع بوده بدعت شمعون[2] نـام گرفته است بـا اینکه مقام روحانیت از چند مائهٔ قبل قواعدی بجهت رهبانیت گذاشته بود اغلب‌اساقفهٔ ارباب ملك‌از مراعات آن سرباز زده تأهل اختیارمیکردند

(۱) – Nolbodon.

(۲) – Simon شمعون‌معروف بساحر کسی‌است که‌خواست قوهٔ کشف‌وکرامت را ازحواریون بخرد.

وسعی داشتند که مناصب روحانی را نسلا بعد نسل درخانوادهٔ خودنگاهدارند.
بدیهی است که امنای زیردست ایشان نیز از این‌روسرمشق گرفتند.

اقدام باصلاح امر

در این دورهٔ پر آشوب‌چندنفر از اساقفه درصدد بر آمدند که بامفاسد اخلاق و خرید و فروش مناصب روحانیت بجنگند وپیشروان آنها مخصوصاً از رهبان دیر کلونی [1] بودندکه در سال ۹۱۰ نزدیك ماکون [2] ساخته شده بود. اما از این اقدامات جز نتایج جزئی وزودگذر چیزی بدست‌نیامد واصلاح‌حوزهٔ روحانیت موقوف‌بر آن گردید که‌رئیس‌کل یعنی پاپ‌دامن همت‌بکمر بزند.

پاپ در صورتی میتوانست درین راه قدم اقدام پیش بگذارد که باستقلال‌خود رسیده باشد، باین لحاظ پاپ نیکلای دوم درسال۱۰۵۹ فرمانی صادر کرده مقرر داشت که من بعد ارباب عرف حق هیچگونه مداخله را در تعیین پاپ نخواهند داشت واین حق خاص ائمهٔ جماعت معتبر روم که وجوه اهل علم شمرده میشدند گردید. ائمهٔ جماعت مزبور هرگاه در روم کسی را « برازنده و شایستهٔ » اینکار نمی‌دیدند میتوانستند از میان اهل‌علم سایر نقاط یکی راباین‌سمب‌بردارند.

این فرمان برای ابهت مقام پاپ اهمیت عمده داشت زیرا انتخاب پاپ‌رابارباب مناصب روحانی واگذاشت وباینوسیله استقلال آنرا تأمین‌نمود.

بعلاوه چون در میان ائمهٔ جماعت روم اهل علم بلاد دیگر نیز بودند من بعد پاپ مبعوث تمام دنیای کاتولیك بشمار میرفت نه‌منتخب شهرروم.

چند سال بعد هیلد بران [3] نامی راهب که پاپ گرگوآر هفتم لقب یافت برای اصلاح امر بجنگ قاطعی اقدام‌کرد.

گرگوار هفتم

هیلد بران اصلا ایطالیائی گمنامی بود ودرصومعه ای ازروم که امامت آن باعمویش بود تربیت یافت و بعد ها بمأموریت بفرانسه وخاك ژرمن رفت وعاقبت الامر مشیر محرم پاپ گردید. چون در۱۰۱۳

---

(۱) – Cluny. (۲) – Mâcon. (۳) – Hildebrand.

مسند پاپ بلامتصدی شد مردم بشوروشعف فریاد بر آوردند : «هیلدبران اسقف ! » وباین ترتیب ائمهٔ جماعت را وادار نمودند که اورا باین مسند بنشانند .

هیلد بران که گرگو آر هفتم نامیده‌شد در آن موقع تقریباً پنجاه‌وسه‌سال‌داشت ومردی کوتـاه و سبزه و تنومند بود . هیبتی در قیافه نـداشت لکن در عزم راسخ بود . مقام پاپ را در میـان امت نصاری بس رفیع می پنداشت ، او لویت را شایستهٔ خود میدانست و برای نجات نفوس استیلای مطلق خود را لازم میشمرد . چـون باعتقاد خود برگزیدهٔ خداوند بود با ایمان کامل کار میکرد . دشمنانش اسنـاد قهر وحقد وبغض بوی داده اند . گرگوآر مکرر اقدام کرده است که همکاران خود را بمیانه روی و حقگذاری آشنا کند امـا هیچگاه امتیازات مسند را از دست نـداده زیرا اینکار را درحکم معصیتی بدرگاه خدا میدانسته است .

گرگوآرهفتم واهل‌علم

اصلاح روحانیت موقوف برآن بودکه اهل‌علم دربرابرقدرت پاپ زانو بزنند واین نکته خود فرع آن‌بودکه‌روابط اساقفه با دربار روم استوار تر شود و دربار روم منشأ و مآب کلیهٔ امور گردد .

گرگوآر هفتم این اندیشه را بسیار عزیزمیداشت ومیگفت :چون کلیهٔ‌مزایای پطروس به پاپ رسیده است پاپ بایستی مافوق سایر اساقفه وباصطلاح اسقف‌تمـام عالم باشد . گرگوآرهفتم اصول‌عقایدخود رادرتذکره ای آورده‌واز جمله‌نوشته‌است: « حوزهٔ روحانیت روم را خداوند خود تاسیس کرده . این حوزه کـه هیچگـاه از صراط مستقیم خارج نشده و نخواهد شد نصرانیت را بوجود آورد و اختیار دار آن میباشد » بنا براین پیشوای این حوزه صاحب اختیار مطلق است « کسی‌نمیتواند اورا محاکمه کند مطالب مهمهٔ نمازخانه هاباید بعرض او برسد ، او است که‌میتواند اساقفه را معزول کند یاباز برقرار بدارد» .

گرگوآرهفتم درصدد برآمدکه‌این‌خیال را واقعیت‌بدهد وباین‌ترتیب‌سلطنتی



پادشاه که تاج برسر نهاده ودبوسی دردست چپ دارد چوگان روحانی
که علامت نصب به مقام اسقفی است تسلیم میکند

روحانی تشکیل یافت چنانکه خلفای نصاری ناچار انتخاب خودرا بصحهٔ او میرسانیدند واساقفه برای قوام کار خودبخدمت او میشتافتند. بعلاوه گرگوآر سفرائی باطراف واکناف میفرستاد تا اعمال اهل علم را وارسی کنند و هر نوع اقدامی را که بجهت

سد باب افراط و تفریط لازم بدانند انجام دهند . سفرا اختیار تام داشتند لکن اغلب بمقاومتهای سخت بر میخوردند .

در سال ۱۰۷۷ اهل علم کامبره شرحی در باب سفرای پاپ باهل علم رنس نوشته اند که بمضمون ذیل است : « سفرائی که از روم آمده‌اند بهمه چیز میتازند و از هیچ اقدامی فرو گذار نمیکنند . جسارت را بجائی رسانیده اند که از کسر حشمت مقام سلطنت و تکفیر مکارنه و عزل و نصب اساقفه نیز مضایقه ندارند ودر همه کاری عنوان دیانت را پیش میکشند . برای این مقصود مجامع عدیده منعقد میکنند و محاکمهٔ ما را بقضات بیگانه وامیگذارند . اما این اصلاحات بی اساس از چه مقوله است ؛ بدعت و القا آت کسانی که برضد مذهب کاتولیك کنگاش دارند»

فرمان درباب کیفیت نصب امنای دین

در ۱۰۷۵ گرگوآر هفتم درصدد برآمد که انتخاب اساقفه و کشیشان و ائمه جماعت را نیز مانند انتخاب پاپ بدون دخالت ارباب عرف صورت بدهد تا باینوسیله خرید وفروش مناصب روحانی منسوخ شود و کلیه امنای فرمانبردار او باشند.
علیهذا فرمانی در باب کیفیت نصب امنای دین امضا کرده این فرمان چنین مقرر میداشت که « من بعد هرکس ازدست یکی از ارباب عرف منصب اسقفی یاکشیشی بگیرد نباید درصف اساقفه وکشیشان راه یابدواطاعتی که بالنسبه باساقفه وکشیشان فرض است نباید در باره او مراعات شود . این حکم در بارهٔ مناصب پائین تر هم مطرد است . هرگاه امپراطور یا والی یا مرزبان یا حاکم یا مقام غیر روحانی دیگر کسی را به رتبهٔ اسقفی یا غیر آن بگمارد محکوم به تکفیر خواهد بود ».

فرمان پاپ که بالاصاله بحق بود در حین اجرا به نتایج سخت سیاسی منجر گردید زیرا چنانکه گذشت هر اسقف در قلمرو خود علاوه بر ادارهٔ امور روحانی امارت هم داشت و از آنجاکه فرمان پاپ سلاطین را از دخالت در امور انتخاب روحانی ممنوع مینمود در واقع نواحی اسقف‌نشین که قسمت مهمی از مملکت را

میگرفت از دست سلاطین بیرون میرفت و این امر خود بمنزلهٔ تجزیهٔ مملکت بود. باین لحاظ هیچ پادشاهی بطیب خاطر باین مطلب رضا نمیداد. از این جا کدورتها برخاست و مشاجره‌ای برسر نصب امنای دین فیمابین امپراطور و پاپ در گرفت که از ۱۰۷۵ تا ۱۱۲۲ طول کشید.

کشمکش پاپ با امپراطور

در آلمان کشمکش از همه جا سخت تر شد. امپراطورهانری چهارم که از خاندان فرانکنی[1] ومردی باکبر ونخوت وغیور بود بمدعیات پاپ تن درنمیداد وروحانیون آلمان نیز که غالباً مناصب روحانی را بمعامله صاحب شده و تأهل اختیار کرده بودند بهواخواهی او برخاستند.

هانری چهارم بفرمان پاپ وقعی نگذاشته سه اسقف در ایطالیا نصب کرد. پاپ نامه ای فرستاده او را باحترام تصمیمات خود خواند و به تکفیر تهدید نمود.

آنگاه هانری چهارم در ژانویه ۱۰۷٦ از اساقفه ای که اغلب بمعامله صاحب مسند شده واکثر مکفر بودند مجمعی در ورمس[2] منعقد نمود. روحانیون مزبور انواع معصیت را بگرگوآر نسبت داده اعلام داشتند که او شایستهٔ این مقام نیست. بنا بر این امپراطور باو تکلیف کرد استعفا بدهد باین مضمون : «تو فروتنی مرا حمل به جبن کردی و بی محابا برضد سلطنت که خدابودیعه بمن داده است برخاستی وپایهٔ جسارت را بجائی رسانیدی که مرا بخلع ترسانیدی مثل اینکه تو آنر ابمن سپرده‌ای یا آنکه زمام امر درکف تست نه در قبضهٔ قدرت خدا. تو بمن حمله آوردی و حال آنکه جز خداوند احدی نمیتواند مرا محاکمه کند . اما من از زبان اساقفه‌ام بتو میگویم : دور شو از مسندی که بغصب آنرا تصاحب کرده‌ای مسندپطروس جایگاه کسی است که درصدد نباشد جور و جبررالباس دین بپوشاند. من هانری که بموهبت الهی پادشاهی یافته‌ام با اساقفهٔ میگویم : فرودآ ، فرودآ » این نامه در موقعی بپاپ رسید که در نماز خانهٔ سن ژان دو لاتران[3] واقع در روم

(۱) - Franconienne. (۲) – Worms. (۳) – Saint-Jean-de-Latran.

مجمعی منعقد نموده بر مسند ریاست آن قرارداشت. روز بعد هانری را تکفیرواز سلطنت خلع کرد. دراینموقع پاپ چنین گفت : « ای پطروس سعید و پیشوای حواریون ! خداوند بنا بالتماس تو رتق و فتق امور دو دنیا را بمن واگذاشته‌تابنام تو انجام دهم با این اعتقاد خالص و بخاطر حفظ آبرو وصیانت کلیسای تو، من بنام خداوند قادر متعال اب وابن و روح‌القدس و باستناد قدرت و شأن تو پادشاهی را که با این کبرو تنمر احترام کلیسای ترا نگاه‌نداشته است ممنوع‌میدارم‌که بر آلمان وایطالیا حکومت کند و ذمهٔ کلیهٔ امت نصاری را که در حق او سوگند فدویت یاد کرده یا بکنند از ایفای بقسم بری میسازم. من نمیگذارم که کسی در حق او بمراسم شاه و رعیتی عمل کند زیرا کسی که میخواهد بشأن کلیسای توسکته وارد آورد سزاوار است که شمول قدرت خود را از دست بدهد. من اورا تکفیرمیکنم‌تا خلایق بدانند که تو پطروس‌هستی وفرزند خداوند شالودهٔ دیانت خودرابر آن‌سنگ نهاده است » باین ترتیب مدعیات متغایر پاپ و امپراطور که منشأ آن رقابت آنها بر سر اولویت و علو مقام بود با کمال سختی در صحنهٔ ورمس و سن‌ژان دو لاتران مصادمه یافت وضمناً بحثی که درباب نصب امنای دین پیش آمده بود ازمیان رفت زیرا از آن ببعد دیگر اختلاف در آن نبود که اساقفه را امپراطور باید انتخاب‌کند یا پاپ بلکه نزاع بر سر تعیین ریاست‌فائقه‌امت نصاری بود باین معنی که‌بایدمعلوم میشد عزل پاپ با امپراطور است یا خلع امپراطور بدست پاپ.

این منازعه که بر سر علو مقام در گرفته‌و بمشاجرهٔ پاپ و امپراطور معروف شده است عدهٔ کثیری را متوجه نمود زیرا بسیاری از مردم آن روز چون آثار امپراطوری روم ووحدت وشکوه آنرا بخاطر میآوردند خیر عامه رادرآن‌میدانستند که مافوق ممالك وسلاطین نیز مقامی باشد منتهی بزعم گروهی این مقام بایستی خاصهٔ ارباب عرف باشد یعنی امپراطور و بگمان زمره ای خاصهٔ اهل شرع یعنی پاپ.

کانوسا (۱) همینکه فرمان پاپ در آلمان منتشر شد اغلب حکام و سرکردگان که هر فرصتی را برای زبونی امپراطور غنیمت میشمردند نغمهٔ مخالفت با هانری چهارم را ساز کردند و از پاپ خواستند که بآلمان بیاید و امپراطور را محاکمه کند و ضمناً اعلام نمودند که هرگاه امپراطور محکوم شود او را معزول خواهیم کرد. بعلاوه امپراطور را ملزم ساختند که تا صدور حکم پاپ ازقیام بامور سلطنت خود داری کند. امپراطور چون از ماجری آگهی یافت اندیشه کرد که هیچ راهی برای نجات از این ورطه ندارد مگر اینکه با پاپ آشتی کند. این بود که در وسط زمستان (ماه ژانویه) ۱۰۷۷ بهمراهی زن و فرزند خرد سال خود از کوه های آلپ گذشته به مون سنی [۲] آمد. پاپ که راه آلمان را پیش گرفته بود چون خبر ورود دشمن را شنید عنان باز کشید و احتیاطاً درپناه محکمهٔ کاسونا که بر روی کوه آپنن [۳] قرار دارد توقف کرد. هانری چهارم جامهٔ توبه کاران پوشید و روز یکشنبه ۲۵ ژانویه بخدمت پاپ شتافته پوزش طلبید. پاپ بقصد استخفاف سه روز اورا در آستانهٔ قلعه منتظر گذاشت واز آن پس عذراورا پذیرفت.

گرگوآر هفتم در نامه ای که بامرای آلمان نوشته شرح ماوقع را بدینگونه میآورد: امپراطور « با عدهٔ مختصری بارگ کانوسا که مقر ما بود رسید و سه روز در عتبه ایستاد. درین مدت امپراطور علائم سلطنت را بکلی از خود دور کرده و مانند بینوایان پیراهن پشمی دربر نموده باپای برهنه اشک میریخت واستغفارمیکرد تا آنجا که حضار را دل بسوخت بروی رحمت آوردند واز سخت دلی ما بشگفت آمده بگریه و لابه شفاعت او کردند و حتی گروهی از ایشان خروش بر آوردند که ما سختی را از حد معتاد گذرانیده بقساوت رسانیده ایم. عاقبت خفت امپراطور والتماس حضار ما را بر آن داشت که باخذ تضمین طوق تکفیر را از گردن او برداریم واو را در عشای ربانی پذیرفته بکلیسا راه بدهیم» هانری چهارم قبول کرده بود که در مجمع امرای آلمان محاکمه شود ولی چون خلف وعده کرد گرگوآر هفتم مجدداً در ۱۰۸۰ او را تکفیر و عزل نمود.

---

(۱) – Canossa. (۲) – Mont Cenis. (۳) – Apennin.

مرگ گرگوآر هفتم

دراین کشمکش عاقبت‌الامر برد با امپراطور شدباین‌معنی که امپراطور دشمنان خود را در آلمان‌ومتحدین‌پاپ‌رادرایطالیا از میان برده تا ۱۰۸٤ روم را متصرف شد . گرگوآر هفتم ناچار بارگ سنتانژ[1] پناه آورد و امپراطور تالی بجهت پاپ معین کـرده در کنیسهٔ سن‌ژان دولاتران نشانید . کسانی کـه از قوم نرمان در سیسیل مستقر شده بودند پاپ را نجات دادند لکن روم را هم تاراج کردند وچندین هزارنفر ازمردم آن‌شهر را بغلامی فروختند و سپس گرگوآر هفتم را بر داشته بمملکت خود باز گشتند. گرگوآر سال بعد (۱۰۸۵) در سالرن[2] بمرد.

خاتمه مشاجره در باب نصب امنای دین

جانشینان گرگوآر باز تا مدت چهل سال بـا هانری چهارم وپسرش هانری پنجم مبارزه کردند و در این گیرودار گاه فایق آمده گـاه شکست میخوردنـد اما امت نصاری عاقبت از این مشاجره‌به تنگ‌آمد وبعضی از مردم میانه رو که‌اغلب از فرانسه بودند زمینهٔ صلحی پیشنهاد کردند. بزعم ایشان موضوع نصب امنای دین از ابتدا برداشت درستی نداشته و حق این بوده است کـه اسقف یا کشیش را اهل شرع مستقلا انتخاب کنند لکن از این لحاظ که صاحبان مناصب مزبور سمت سرکردگی نیز دارند بدست ارباب عرف (امپراطور یا شاه یا سرکرده) بر مسند تیول خود بنشینند .

این پیشنهاد عاقبت پسند افتاد و برطبق آن پاپ کالیکست[3] دوم وهانری‌پنجم در ۱۱۲۳ قراردادی در ورمس امضا کردند . بموجب این قرارداد انتخاب اساقفهٔ آلمان وایطالیا باهل علم و عامهٔ مردم واگذار شد لکـن نصب آنها در قلمرو خود برضایت امپراطور موکول گردید.

قرارداد ورمس بمشاجره‌ای که برسر نصب امنای دین پیش آمده بود خاتمه داد لکن علت اساسی کشمکش پاپ و امپراطور را که رقابت آندو بر سر اولویت

(۱) – Saint-Ange. (۲) – Salerne. (۳) - pape Calixte.

بود از میان نبرد و هنوز چهل سال بر این واقعه بر نیامده بود که مبارزهٔ پاپ و امپراطور در عهد سلطنت امپراطور فردریك باربروس تجدید شد .

II

فردریك باربروس

جلوس هوهانستوفن(۱)

بامرك هانری پنجم (۱۱۲۵) بساط سلطنت خاندان فرانکنی که یك مائه گسترده بود برچیده شد. در آن ایام در آلمان دو خانوادهٔ مقتدر وجود داشت یکی هوهانستوفن یا ویب لینگن[۲] که اصلا از سوآب بود و دیگری ولف که اصلا از باویر بود. در ۱۱۳۷ کنراد که از خاندان هوهانستوفن بود بسلطنت برداشته شد و تا ۱۲۵۰ تاج سلطنت در خانوادهٔ او باقی بود.

دورهٔ سلطنت کنراد بمبارزات ویب لینگن و ولف گذشت اما چون نوبت به برادر زادهٔ او فردریك باربروس رسید (۱۱۵۲) در صلح فراز شد زیرا فردریك از طرف پدر از خاندان ویب لینگین بود و از طرف مادر از خاندان ولف و علاوه بر این با رئیس خاندان ولف هانری لولیون[۳] نیز دوستی استواری داشت.

فردریك باربروس(٤)

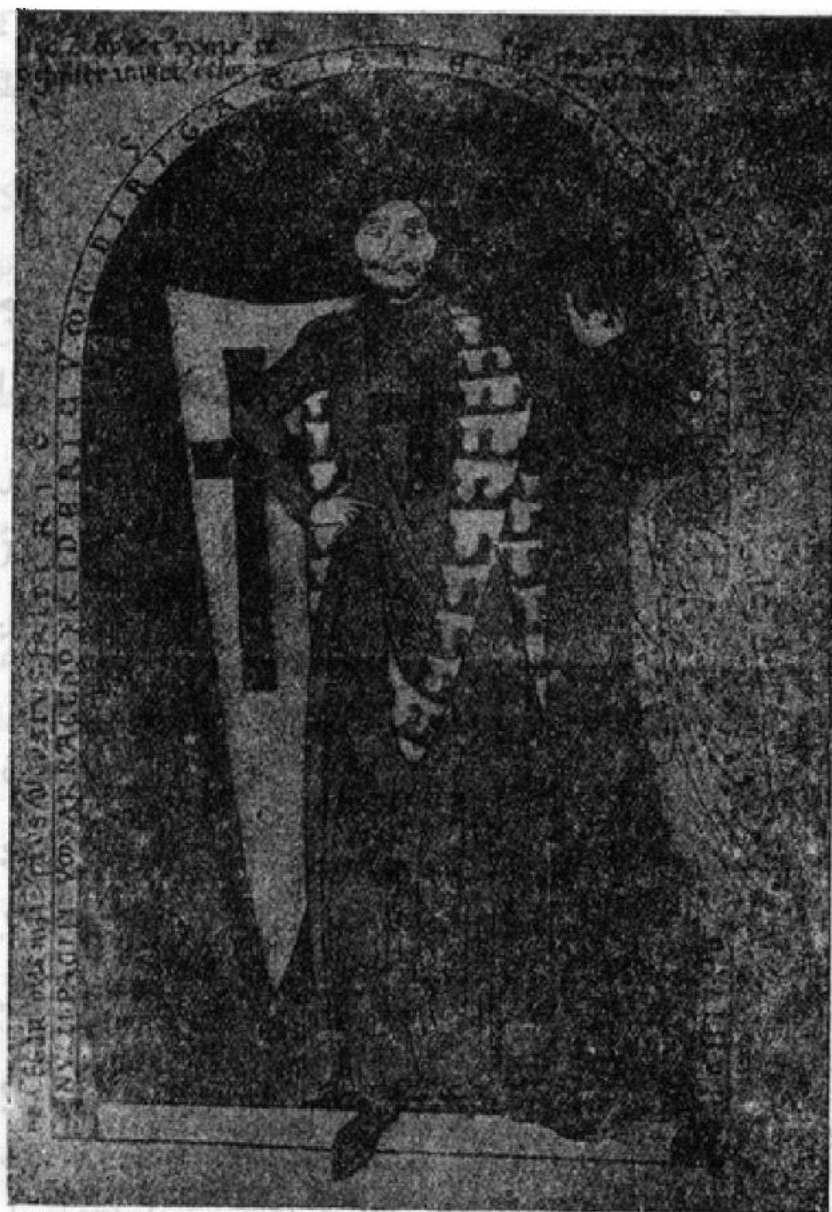
امپراطور فردریك اول که ملقب به باربروس گردید (۱۱۹۰ - ۱۱۵۲) درشأن وقدرت بر کلیهٔ پادشاهان اروپا در مائه دوازدهم پیشی گرفت وسر آمد محبوب‌ترین مردمان نامی آلمان و مانند شارلمانی موضوع داستان سرائی گردید.

فردریك خوش اندام و خوش صورت و نیرومند بود. موئی بلند و ریشی خرمائی داشت وبهمین جهت لقب باربروس (ریش خرمائی) یافت . سیمائی آرام و گشاده داشت و چشمانی تند و مژگانی پرمو . گذشت روی دلها را بجانب وی متوجه کرد چنانکه هیچ امپراطوری را خدمه‌ای جان نثار تر و وفادارتر از خدمه

---

(۱) – Hohenstaufen. (۲) – Weiblingen. (۳) – Henri le Lion.

(٤) - Frédéric Barberousse.



امپراطور فردریك باربروس بوضعی که بخود صلیب زده

وعازم بیت المقدس است تامسلمانان را از آنجا طرد کند

فردریك باربروس نبود لکن پشتکار مستمر ونیروئی که در برابر گردنکشان بروز میدادهراسی از او در دلها میانداخت . روز جنگ چنان بی پروا بود که موجب

حیرت حضار میشد، مانند یکه سواران جنگی در دیانت نیز استوار بود چنانکه هر روز در نماز جماعت حضور می‌یافت و آثار متبرکه را زیارت میکرد و صدقه میداد وحصه‌ای از عواید خود را بموسسات مذهبی تقدیم مینمود، دو بار بجنگ صلیب شتافت و بار دوم بدرود زندگانی گفت[1]

خیالات فردریك

بنا بقول یکی از معاصرین فردریك را آرزو این بود که‌تا بتواند بر شأن وشوکت مقام امپراطور بیفزاید و چون خود را وارث قیاصرهٔروم میپنداشت از اختیاراتی که قانون روم بقیاصره داده بود پای خود را پائین‌تر نمیگذاشت.

قانون روم که بقالب مجموعه قوانین ژوستی نین ریخته شده و تحصیل آن در مائه دوازدهم رائج گردیده بود چنین مقرر میداشت که‌میل پادشاه بمنزلهٔقانون است‌بعلاوه از آنجا که امپراطور در کلیهٔامور شرعی و عرفی نافذالکلمه بودفردریك نیز مانند قسطنطنین و تئو دز مجامع روحانی را دعوت میکرد و میخواست قلمرو حکومتش همان قلمرو روم قدیم و یا لا اقل اروپای غربی و مرکزی باشد.

امپراطور که شهر روم دارالملك او است «بر تمام ممالك فرمانروائی داردو کلیهٔ اقوام بایددر برابر اوسر تعظیم‌فرود آورند». پادشاهان دیگر از قبیل‌پادشاهان فرانسه و انگلیس در مقابل او کوچك‌اند و قلمرو آنها درردیف ولایتی ازخاك امپراطوری بشمار میرود. فردریك مدعای خارج از اندازهٔ خود را در سجع مهر امپراطوری باین عبارت خلاصه کرده: «روم پای تخت دنیا، سکان کشتی کرهٔ خاك است».

حکومت فردریك در آلمان

فردریك مانند شارلمانی در صدد بر آمد که‌صلح و عدالت را در عموم ممالك مستقر کند. چون بسریر سلطنت‌قرار گرفت‌رهسپار اطراف واکناف آلمان گردید تاامنیت و آرامش را درهمه‌جا حکمروائی‌دهد. انجام این مقصود صعوبت‌داشت زیرا

---

(۱) – بصفحهٔ ۲۲۹ رجوع شود.

سرد کردگان آلمان بیش از سایر ممالك بجنگاوری و غارتگری عادت داشتند اما فردریك باستظهار هانری لولیون عموم سرکردگان بزرك و کوچك را مطیع و منقاد ساخت .

حاکمی هرمان[1] نام بجرم تاراج ناحیهٔ رن مأخوذ آمد «درفرانکنی وسوآب از قدیم الایام این رسم جاری بود که اگر بزرك زاده‌ای باین قبیل جنایات محکوم میشد مکلف بود قبل از اعدام سگی را از ولایتی بولایت مجاور ببرد و این عمل در واقع خفتی بجهت مجرم بود . امپراطور بحکم این رسم هرمان سابق الذکر را که از وجوه امرای آلمان بشمار میآمد بهمراهی همدستان ده‌گانهٔ او وادار کرد که سگی را برداشته تا یك فرسخ ببرند . انتشار این خبر چنان چشم ترسی از سرکردگان گرفت که بهتر دانستند گوشه‌ای بگیرند و وارد جنگهای خصوصی نشوند . بعلاوه امپراطور از سیر و سیاحت آنی نمی‌آسود و قلعه‌وارگ ومغازهٔ راهزنان را کوبیده دستگیر شدگان را سر میبرید یا بدار میآویخت .

توسعه آلمان و بسط ید امپراطوری

درخلال این احوال فردریك را جاه‌طلبی ازهرسو ببسط ید وامیداشت مثلا در ۱۱۵٦ شاهزاده‌خانمی از بورگنی را بزنی خواست وباینوسیله علقهٔ بورگنی را باامپراطوری آلمان استوارتر ساخت . با تشریفات فوق‌العاده شخصا به بزانسون و وینه آمد . امرای لهستان و مجارستان را وادار کرد که خود را دولتخواه او بدانند . درسمت شمال‌شرقی نیز ملت آلمان لاینقطع باقوام اسلاو درزدوخورد بودچنانکه هانری لولیون در مشرق رود آلب پومرانی را تسخیر کرد و بدین نصاری آورد و آلبرلورس[2] مرزبان براندبورك خطه‌ای را که امروز شهر برلن در آنجا برپاست مطیع کرده مسکن قوم ژرمن قرار داد باین معنی که « چون رفته رفته از عدهٔ اقوام اسلاو کاسته میشد آلبر به اوترخت[3] و نواحی رن و نزد اقوام هلاند و زلاند و فلامان کس فرستاده از آنجا مهاجر آورد و درقلاع و دهکده‌های اسلاو نشانید » .

چون امنیت جایگیر گردید و کوس استیلای امپراطور از رود دانوب و الب

---

(۱) – Hermann. (۲) – Albert l'Ours. (۳) – Utrecht.

تارن ورن کوبیده شد و دین نصاری لاینقطع از جانب مشرق پیش رفت فردریک همدوشی شارلمانی واتن یافت لکن از آنجا که این دو امپراطور برایطالیاهم‌دست داشته و قدرت خود را تا روم بسط داده بودند فردریك در این باب نیز در صدد پیروی از ایشان بر آمده.

ایطالیا در اواسط مائه دوازدهم

در آن موقع ایطالیا چهارخطهٔ متمایز داشت باین‌معنی که درسیسیل وایطالیای‌جنوبی از اواسط مائه‌یازدهم شالودهٔ مملکت‌دوسیسل‌بدست مشتی‌نرمان [1] متهور ریخته‌شده و بهمت رژر دوم [2] پادشاه آن خطه که در ۱۱۵٤ بدرود زندگانی گفت کشوری بوجود آمده بود که ازلحاظ اداره وتمدن در اروپا نظیر نداشت. در شمال ایطالیا و حاشیهٔ دریای تیرنی [3] ممالك پاپ واقع شده و در تسکان و ایطالیای مرکزی امپراطوری هانری پنجم چندنفر از دولتخواهان خود را نشانده بود. در دشت پو بلاد عدیده قرار گرفته بود که در نتیجه تجارت‌وصنعت تمولی گرد کرده‌و استقلالی بهم زده ودر ردیف جمهوریهای مختار فرانسه در آمده بود. در ین بلاد زمام امور در دست قنسول بود. مجلس اعاظم باقنسول کمك میکرد و درموارد سخت عموم مردم دعوت شده رأی میزدند هر شهر سپاه و علم خاص داشت. روز جنگ علم بلد را برفراز محرابی افراشته محراب را بر ارابه نهاده ارابه را رنگ قرمز میزدند وچهار گاو بر آن می بستند. درمیان جمهوریهای مزبور میلان و کوم و پلزانس [4] ولدی [5] وونیز از سایرین مهمتر بود اما برقابت یکدیگر برخاستند و مدام باهم جنگ داشتند. بلاد مختار شمالی و امارت مرکزی وممالك پاپ مجموعاً مملکت ایطالیا را تشکیل میداد وسلطنت آن با امپراطور ژرمن بود.

فردریك در روم

فردریك بار بروس در اواخر سال ۱۱۵٤ به جلگهٔ پو وارد شده ازبلاد وامارات آن حدود سوگند فدویت گرفته و

(۱) ــ بصفحهٔ ۱۷٦ رجوع شود.

(۲) - Roger II. (۳) - Tyrrhénienne.

(٤) - Plaisance. (٥) Lodi.

بجانب روم رو آورد تا درآنجا تاج امپراطوری بسر بگذارد . درآن‌ایام شهر روم وضع غریبی داشت باین معنی‌که اهالی از ده سال‌قبل بر پاپ عصیان ورزیده‌خواستار اعادهٔ رسم جمهوری روم گردیده « سنای مبارك » را دائر کرده شعار روم قـدیم را بر بیرقها نقش نموده بودند . مردی‌زبان آور وصاحب‌مسند موسوم به‌آرنودوبرسیا[1] برایشان ریاست میکرد . آرنو دوبر سیابی ترس و واهمه میگفت اهل علم نبـایـد ضیاع و عقار و سلطنت دنیوی داشته باشند چون در ۱۱۵۵ فردریـك نـزدیك شهر شد سنا هیئتی باستقبال او فرستاده‌پیغام داد که‌اگر جمهوری روم را برسمیت‌بشناسی و پنجهزار لیور نقره هـدیه کنی افسر امپراطوری را بنام ملت روم بسر خواهـی گذاشت . این پیشنهـاد را فردریك بانظر حقارت ردکرد .

هیئت مزبور عظمت روم قدیم را بعبارات بلیغه یاد آوری‌کـرده گفته بود : « امید است که دوران گذشته باز گـردد . این شهر را که پایتخت عـالم است در میان امم امروزهٔ دنیا بمقام نخست بازرسان » فردریك با تمسخری آلوده بـه کبر گفت : « اگر میخواهی طنطنهٔ روم قدیم و شأن و شوکت سنا را بدانی و بـه فرمانروائیش در دنیا وهنرمندیش در اردو کشی وقوف یابی و برشادت و ملکهٔ نظم ونسق سواران آگاه شوی بخاك ماگذرکن زیرا این مجموع بامنصب‌امپراطوری بما رسیده است . اینـکه گفتی آنچه از آن تست بمن می سپاری جز راه گـزاف نرفته ای . آیا اسلاف مـا شارلمانی و اتن نبودند که روم و ایطالیا را از چنگ رومیة الصغری وقوم لمبار درآوردند و بدون اینـکه از جانب کسی منصوب شونـد به پشتیبـانی رشادت خود صاحب اختیار روم شدند وآنرا بامپراطوری فرانك ملحق ساختند . صاحب اختیاری این شهر از من است هر کس میتواند بیاید ایـن مقـام را از من باز ستاند» .

فردریك بروم آمد وبدست پاپ تاج امپراطوری بسر نهاد ، مردم‌شهر آشوبـی برپا کردند لـکن سخت تنبیه شدند ، آرنو دوبر سیا دستگیر ومصلوب‌گردید،نعشش را سوزانیدند وخاکسترش را برود تیبر[2] ریختند .

---

(۱) – Arnaud de Brescia. (۲) – Tibre.

مجمع رنكاگليا (۱) سه‌سال بعد فردریك قشون جراری برداشته بازبدشت پو آمد تابلاد یاغی را مطیع کند. در آن موقع در ایطالیا جمهوریهای لمبار دو دسته شده بودند : جمهوریـهای هواخواه امپراطور (لدی و پـاوی و کرمون[۲] و کوم) که معروف به ویل گیبلین بودند[۳] وجمهوریهـای خصم امپراطور (میلان و پلزانس وپارم و مدن و برسیا) که به ولف معروف شدند[٤] . امپراطور میخواست قبل از هر کار اختیارات خود را رسمی کند و باین غرض مجمع رنکاگلیا را در پلزانس دعوت کرد (۱۱۵۸) .

درین مجمع خلیفهٔ میلان برخاسته به نیابت حضار به فردریك گفت: « آگاه باش که حق وضع قانون که خاص ملت بود بتو واگذار شده است . رأیت بهر چه قرار بگیرد حق همان خواهد بود ومن بعد ارادهٔ امپراطور بهر چه تعلق گرفت چه بقالب قانون ریخته شود چه بقالب فرمان در حکم قانون خواهد بود. چون‌تو برعهده گرفته‌ای که بکلیهٔ امور بپردازی باید اختیار دار همه کس باشی » آنگاه اختیارات سلطنتی را از قبیل « اختیار ایالات و ولایات و مرز ها و قلمرو فـرمانفرمایان و بـاج راه و راهداری و عوارض حمل و نقل و صید وپل» به فردریك وا گذاشتند و فردریك هریك از امور مزبوررا بکسانی که استحقاق آنرا داشتند سپرد. «بعلاوه امپراطور را ذیحق دانستند کـه در هـر شهر با رعایت تمایل مردم گماشتهٔ وفادار وکار آمدی بگذارد وبپاس حقوق امپراطور ومردم شهر بگمارد.

شهر میلان کـه در میان بلاد خصم امپراطور معروف بود گماشتهٔ فردریك را نپذیرفت. فردریك شهر مزبور را متجاوز از دو سال در محاصره نگاهداشت و بزور قحطی عاجز کرد وبرای اینکه‌سرنوشت مردم آن اسباب‌عبرت دیگران شودبالتماس آنها وقعی ننهاده از شهـرشان بیرون کشید و در چهار ده مسکن داد . شهر را از

---

۱ – Roncaglia. ۲ – Crémone.

۳ – Villes gibelines بمناسبت آنکه امپراطور ویل‌گلیبلین بود .

٤ ـ بمناسبت آنکه خاندان ولف مدتی با خاندان ویل‌گیبلین خصمی میکرد .

پای بست ویران کرد و بر محل حصار آن شوزیده پاشید چنانکه در قدیم‌الایام با کارتاژ همین معامله شده بود (۱۱۶۲).

فردریك باربروس و پاپ

باین ترتیب ظاهراً چنان بود که همه‌چیز در برابر امپراطور سر تسلیم پیش آورد لکن فردریك را حریفی تازه بمیدان آمد. قدرت نمائی امپراطور در روم وداعیه‌ای که در ایطالیا ودر میان کلیهٔ امت نصاری داشت استقلال مقام پاپ و روحانیت را تهدید میکرد باین لحاظ جلوگیری از تجدید مبارزهٔ پاپ و امپراطور امکان نداشت و حتی در ۱۱۵۷ چیزی نمانده بود که نائرهٔ حرب مشتعل شود زیرا رلان باندینلی [1] که یکی از وجوه اهل علم ایطالیا و نمایندهٔ پاپ بود در بزانسون گفت تاج امپراطوری بمنزلهٔ تیولی است که از جانب پاپ بامپراطور داده شده باشد. فردریك از این کلام سخت بر آشفت ونامه‌ای «بقاطبهٔ رعایای خود» فرستاده یاد آوری کرد که مسند امپراطوری ودیعه است که خداوند بوی سپرده. با این قرار نزدیك بود جنگ دو حریف در بگیرد که پاپ آدرین چهارم [2] مرد و خود رلان باندینلی برأی اکثریت ائمهٔ جماعت معتبر روم بجانشینی او انتخاب شده نام الکساندر سوم برخود نهاد (۱۱۵۹). در این اثنا فردریك فی‌الفور وادار کرد پاپ دیگری انتخاب کردند و در آن هنگام پایهٔ قدرت امپراطوری بحدی بود که الکساندر سوم احتیاطاً ایطالیا را ترك کرده بخاك فرانسه ملتجی شد ودر سانس [3] قرار یافت.

ائتلاف بلاد لمبار

آلکساندر سوم که مردی کاری ومدبر بود از گرفتاری امپراطور در آلمان استفاده کرده بلاد ایطالیا را بمخالفت باو برانگیخت و مخصوصاً بلاد لمبار که از اجحاف گماشتگان امپراطوری در عذاب بودند با پاپ موافقت کردند. شهر میلان ساخته شد و این خود علامت عصیان بود.

ائتلاف بلاد لمبار که در ۱۱۶۷ صورت گرفت در قرب سواحل رودپو قلعهٔ سختی

(۱) – Roland Bandinelli. (۲) – pape Adrien IV. (۳) – Sens.

بنام اسکندریه برپاداشت. الکساندر سوم بتقلید گرگوآر هفتم اعلان خلع امپراطور را منتشر کرد.

فردریك در مدت هفت سال تدارك کار خود را دیده در سال ۱۱۷٤ بمحاصرهٔ اسکندریه آمد لکن مدتی معطل شد و کاری از پیش نبرد و از عدهٔ قشونش بسیار بکاست تا آنجاکه ناچار از داعیه خود تنزل کرده بگفت و شنود پرداخت اما از گفتگو هم نتیجه بدست نیامد و درلگنانو[1] (نزدیك میلان) ازقشون لمبار شکست سختی خورد و خود نیز بزحمت زیاد از آن معرکه جان بدر برد (۱۱۷٦).

عهد نامه ونیز وکنستانس

این واقعه بفردریك باربروس که درغرور بر کلیهٔ امپراطوران سر بود وهن بزرگی وارد آورد. پس از مذاکرات طولانی فردریك در ونیز با آلکساندر سوم ملاقات کرد (۲٤ژویه ۱۱۷۷) باین ترتیب که جلوی سر در نمازخانه سن مارك[2] منبر بزرگی ترتیب داده بودند ودرآنجا پاپ برمسندی نشسته اعاظم جماعت معتبر روم اطراف اورا گرفته بودند. امپراطور رسید در حالتی که جمع کثیری همراه او بود و موکب مجللی از دنبال اومیآمد. امپراطور از اسب بزیر آمده خود را به پای پاپ انداخت. پاپ بر اورحمت آورده از زمینش برگرفت و بوسهٔ آشتی باو بداد و سپس بنماز خانه‌اش برده در برابر محرابش تبرك نمود. آنگاه فردریك سوگند یاد کرد که پاپ را پدر محبوب و محترم خود بداند و خود را فرزند فرمانبردار و وفادار او بشناسد چون از نمازخانه بیرون آمدند فردریك رکاب گرفت تا پاپ بر اسب بنشست و سپس لجام مرکب او را بدست پیچید و چند قدم پیشاپیش او برفت. باین ترتیب چون صد سال بر واقعهٔ کانوسا برآمد باز امپراطور دیگری در برابر پاپ زانو زد و این بار ابهت مقام بیشتر شد زیرا قدرت فردریك باربروس بر اقتدار سلف وی فزونی داشت، امپراطور ابتدا متارکه‌ای بمدت شش سال با بلاد لمبار منعقد نمود و سپس در ۱۱۸۳ عهدنامهٔ کنستانس را امضاکرد. بموجب این عهد نامه فردریك استقلال

---

(۱) – Ldgnano. (۲) – Saint-Marc.

داخلی بلاد مزبور را شناخت و از داعیه‌ای که در مجمع رنکاگلیا طرح کرده بود دست کشید .

قدرت فردریک در آلمان

فردریک درایطالیا مغلوب شد لکن در آلمان قدرت‌خودرا حفظ کرد . خلع‌هانری لولیون و مجمع مایانس برهان‌قاطع این امر شمرده میشود . شکست لگنانو راسبب‌عمده رویهٔ هانری‌لولیون والی مقتدر ساکس‌وباویر بودکه امپراطور را مدد نرسانیدلذافردریك در صدد بر آمد که او را بمناسبت این‌کفران گوشمالی دهد وچون هانری‌رابعلت ظلم و اجحاف دشمن‌بسیار بود امپراطور شکایت عارضین را پذیرفته‌دولتخواه خودرا بمجمع امرا دعوت کرد . هانری چهاربار احضارشد لکن چون بروی خودنمیآورد که باید جواب عارض‌را بدهد به‌نفی از قلمرو امپراطوری ورد تیولهای خودمحکوم گردید (۱۱۸۰) . چون این‌حکم بآسانی بموقع اجرا در آمد پیدا بود که قدرت فردریك در آلمان استوار میباشد .فردریك باویر را بخانواده ویتلسباخ[۱] واگذاشت (خانوادهٔ مزبور این ناحیه را تا۱۹۱۸ نگاهداشت) وساکس را به پسر آلبرلورس و وستفالی را بخلیفهٔ کلنی . هانری اموال شخصی خودرا از دست نداد لکن‌مجبور شد جلای وطن کند .

چون چهار سال بر این واقعه بر آمد مجمعی در مایانس بر پا شده (۱۱۸٤) نمونه‌ای از جلال و جبروت امپراطور را بدست داد باین ترتیب که بقرار مذکور هفتاد هزار نفر از سواران جنگی اروپا در آنجا حضور یافتند و امپراطور چندین روز دولتخواهان خود را ضیافت کرد و در خلال آن مراسم شمشیر بندی دو پسر او انجام یافت . چیزی نگذشت که ارشد اولاد فردریك موسوم به هانری‌دختر پادشاه دوسیسیل را بزنی‌خواست . در نتیجهٔ این وصلت استیلای خانوادهٔ هوهانستوفن بر ایطالیای جنوبی نیز بسط یافت وممالك پاپ را درمیانه‌گرفت ومعلوم‌شدکه امپراطور از داعیهٔ سابق خود دست برنداشته است .

۱ – Wittelsbach.

پایان سلطنت باین لحاظ جنگ پاپ وامپراطور از نو در گرفت اما چون خبر تصرف بیت‌المقدس بدست سلطان صلاح الـدین رسید فردریك عزم جنگ صلیب کرده (۱۱۸۸) منتظر پادشاه فرانسه وانگلیس نشده‌روانهٔ آسیای صغیر گردیدوچنانکه گذشت [1] موقعیکه‌در رودخانهٔ تندی‌آب تنی‌میکرد بمرد (۱۱۹۰). بعد ها در مائه شانزدهم افسانه ای که راجع به فردریك دوم نوادهٔ فردریك بار بروس بود بخود او نسبت داده گفتند فردریك هنوز زنده است منتهی در قلعهٔ قدیمی که بر کوه بلندی ساخته شده است پنهان گردیده و در آنجا بمیز سنگی تکیه داده بخواب رفته است تا آنکه ریشش سه بار دور میز به‌پیچد. آنگاه فردریك از خواب برخاسته میآید و نظم و نسق را بر قرار و وحدت آلمان‌رااعاده می کند.

III

پاپ اینوسان سوم - امپراطور فردریك دوم

اروثت فردریك بار بروس بعدازمرگ‌فردریك‌بار بروس پسرش‌هانری‌ششم‌جانشین‌او شد. هانری برامپراطوری مقدس وممملکت‌دوسیسیل‌هر دوسلطنت میکردوچون‌درجاه طلبی برپدرفزونی‌داشت در صدد برآمد مقام امپراطوری را در خانوادهٔ خود موروثی کند و رومیة الصغری را نیز مسخر سازد لکن در ۱۱۹۷ بمرگ فجائی درگذشت.

پس از مرگ هانری قرعهٔ سلطنت دو سیسیل بنام فرزند خردسال او فردریك افتاد و مادر فردریك از او نیابت میکرد اما درآلمان چون نخواستند پسر چهارساله را بسلطنت بشناسند بعضی عموی اورا که فیلیپ نام داشت وحکومت سوآب‌میکرد هوا خواه شدند و گروهی ازاتن حاکم برونسویك و پسر هانری لولیون طرفداری میکردند وباین قرار چیزی نمانده بود که بازمیان ویل‌گیبلین‌وولف جنگ‌دربگیرد.

[1] ـ بصفحهٔ ۲۲۹ رجوع شود.

اینوسان سوم درین اثنااینوسان سوم که‌یکی‌از مردان کار آمدروزگاراست بر مسندپاپ بنشست (۱۲۱۶ ـ ۱۱۹۸) . بروزگـار این پاپ خوابی که گرگوآر هفتم در بارهٔ علو مقام پاپ دیده بود چندی واقعیت پیدا کرد. اینوسان سوم که از بزرگ زادگان روم بود ابتدا در پاریس و سپس در بولنی بکسب کمالات پرداخت و بسبب علم و ملکهٔ عدالت خود سلیمان عصر لقب‌گرفت و در سی و هفت سالگی مقام پاپی یافت . اینوسان سوم از تمام اسلاف خود بیشتر بشوکت و عظمت مقام پـاپ و تفـوق مقام روحانیت بـر امپراطـوری معتقد بود . از رشحات قلم اوست : « خلیفهٔ مسیح و جانشین پطروس کـه واسطهٔ خدا و خلق خدا میباشد از خدا کوچکتر اما از خلق بزرگتر است ... مقام روحانیت روم که بحبالهٔ نکاح من آمده جهیزی همراه آورده است مشتمل بر کلاهی که علامت شغل مذهبی من میباشد وتاجی که نفوذ دنیوی مرا میرساند ... خداوند مارا فوق کلیهٔ اقوام و ممالك قرار داده، در دنیا نباید هیچگونه اتفاقی بیفتد مگر اینکه از مدنظر پاپ پادشاه بگذرد... پروردگار عالم دوستاره در آسمان آفریده که دنیارا روشن کند ، یکی خورشید که روز حکومت میکند و دیگری ماه که شب طالع میشود. در آسمان دیانت نیز خداوند دو مقام عالی قرار داده است: مقام پاپ کـه بر روح مردم حکومت میکند و مقام سلطنت که بر جسم فرمانروائی دارد لکن مقام اول بر ثانی بسیار میچربد. همچنانکه خورشید از حیث کم و کیف نور خود بر ماه فضیلت دارد و ماه خود از خورشید کسب نور میکند رونق و قدرت سلطنت نیز مرهون قدرت پاپ است ».

اینوسان سوم و روحانیت اینوسان سوم در پشتکار مانند نداشت و در کلیهٔ امور شخصاً مذاقه بعمل آورده دستور میداد ، چندین هزار مکتوب از او باقی مانده ولی البته مکاتیبی که نوشته خیلی بیش از این بوده است. درین مکاتیب اینوسان سوم رأی خود را هم در باب مسائل معضلهٔ

سیاسی ومذهبی بیان کرده وهم راجع بلباس رهبان واموریکه باید درنماز خانه‌ها انجام یابد مطالبی برشتهٔ تحریر کشیده است : هر امری کـه دردنیای امت نصـاری پیش میآمد سر انجام به اینوسان سوم میرسید . دورهٔ هیچ پاپی بقدر دورهٔ اینوسون سوم حـائز اهمیت نشد مثلا سن فرانسو آ وسن دمینیك در آن عصر دو فرقـهٔ مذهبی تازه (فرقـهٔ مساکین) برپا داشتند . پاپ ابتدا جنگ صلیب چهـارم و سپس جنك با مرتدین آلبی را ترویج کرد و یکسال قبل از مرك خود (۱۲۱۵) یکی از مهمترین مجامع مـذهبی را درکنیسهٔ سن ژان‌دولاتـران (روم) منعقد نمود . دراین مجمع خلیفهٔ قسطنطیه وخلیفهٔ بیت المقدس ومتجاوز از چهار صـد خلیفه واسقف دیگر که ازشرق وغرب آمده بودند وهشتصدکشیش و نمایندگـان ممالك وامپراطور وسلاطین وجمهوریها وامرا همه حضور یـافتند چنانـکه مجمع لاتران مجمع واقعی دنیای نصرانی بود .

اینوسان‌سوم و پادشاهان

اینوسان سوم درنوشته ای‌چنین آورده است کـه « ما بایـد توجه دقیق مآل بینی خود را بقاطبه ممالك شمول بدهیم » و فی‌الواقع قدرت خود را بعموم پادشاهان نشان‌دادودر اروپا بمنزلهٔ ولینعمت کل جلوه کرد . اینوسان‌سوم ازبدو جلوس‌قدرت خویش را درروم برقرار کرد و سردگان آلمان را که بدست امپراطور هـانری ششم در ایطـالیـای مرکزی نشسته بودند خارج نمود . در فرانسه بافیلیپ اگوست در افتاد و مـدتی متمادی با اوکاوید تافیلیپ بزن خود این‌ژبو رژ [1] که بدون دلیل شرعی‌اوراطلاق گفته بود رجوع کند در انگلستـان ژان سان تر [2] را از سلطنت خلـع کـرد و مملکت اورا به‌فیلیپ‌اگوست بخشید وتا ژان‌خود رادولتخواه اونخوانـد ملك‌وی را برنگردانید . ازاین‌گذشته تاج وتخت مجارستان‌و دانمارك وكاستیل و آراگون نیز در اختیار اوبود ، رئیس قوم بلغار را عنوان پادشاهی داد و بفکر بود کـه در سربستان نیز سلطنتی ایجادکند .

---

(۱) – Ingeburge. (۲) –Jean sans Terre.

در آلمان داعیهٔ اینوسان سوم این بود که دیهیم واورنگ امپراطوری باختیار اواست. باین لحاظ در اوایل امر جانب خانوادهٔ ولف را که ریاست آن بـا اتن ـ دو برنسویك بود گرفت تا در کار قدرت خانوادهٔ هوهانستوفن تفاوتی حـاصل شود اما از زمانی که رقیب اتن بـدرود حیـات گفت (۱۲۰۸) واتن دستی در آورده خواست از زیر اطاعت پاپ بدرآید پاپ با او قطع دوستی کرد و فردریك جـوان را که از سیسیل بود بر ضد او بر انگیخت زیرا فردریك بنظر مطیع تر میآمـد. فردریك در بووین[۱] اتن را شکست داد (۱۲۱٤) و ایـن غلبه عـلامت فیروزی خود او وپاپ‌هردو بود وفردریك دوم در ۱۲۱۵ دراکس لاشاپل تاج‌برسر گذاشت.

سال بعد اینوسان سوم مرد. در دورهٔ حکومت اینوسان سوم قدرت‌مقام پاپ بنهایت رسید لکن همین شخص بدست خود فردریك دوم را تأیید کرد و فردریـك بالمآل یکی ازسرسخت‌ترین‌دشمنان‌مقام پاپ‌گردید.

فردریك‌دوم

امپراطـور فردریك دوم (۱۲۵۰ ـ ۱۲۱۵) که یکی از اعجوبه های قرون وسطی است بامعاصرین خود تفاوت بسیار داشته چنانکه غالباً باعث شگفت و حتی ضلالت آنهـا شده است. فردریـك دوم که نوادهٔ فردریك باربروس میباشد جز درپشتکار وجاه طلبی به پدر بزرگ خـود شباهت نداشت واز این گذشته بسواران جنگی آلمان نیز نمی ماند بلکه مـردی بود کم جثه و نزدیك بین و موی سرش نیز خیلی زود بریخت. دربـارهٔ فردریـك گفته اند که «اگر اورا ببازار برده بغلامی میفروختند دویست در هم کسی ببهـای او نمیداد». فردریك از طرف مـادر از اهل سیسیل و سبك تربیتش کاملا شرقـی یعنی نیمه یونانی ونیمه عرب بود. در علم وکمال برغالب پادشاهان عصرخود فضیلت داشت و زبان ایطالیائی و فـرانسوی و یونانی و عـربی را میدانست. ذوق هنر و علم وفلسفه در او پدیدار بود. ریـاضیات وطب و علوم طبیعی را دنبـال میکرد. عادات واخلاقش شرقی وشبیه عادات خلفای عرب بود مثلا از دد و دام نادرالـوجود

۱ – Bouvines.

باغ وحشی ترتیب داده و یك زنجیر فیل داشت که بواسطهٔ کثرت علاقه آنراهمه‌جا با خود میبرد . باو ایراد میکردند که در امر دیـانت لاابالی است زیرا سربازان مسلمان را بخدمت می‌پذیرفت و بجهت آنها مسجد میساخت . سابقاً گذشت[1] که در حال تکفیر عازم جنك صلیب شده با سلطان مصر گفتگوی عقد اتحاد نمود .

از این گونه رفتار بوی کفر شنیده میشد و باین لحاظ دشمنانش رده گوئی بسیار بر او بستند و من جمله او را متهـم کردند باینکه گفته است عـالم بشریت گول سه فریبنده را خورده : موسی و عیسی و محمد (ص) .

فردریك دوم و پاپ

فردریك دوم مردی مدبر و پر فن و بی پروا بود وبا اینکه بحمایت پاپ بمقام امپراطوری رسید طولی نکشید که‌ازاو رو بگردانید . هنگام جلوس خود وعده دادکه امپراطوری آلمان وسلطنت دوسیسیل را باهم نگاه ندارد لکن بوعده وفانکرد . وقتیکه‌مسند پاپ جایگاه گرگوآر آنهم که پیر مردی ۸۵ ساله و خلقاً سرکش و ناسازگار بود رسید کشمکش درگـرفت (۱۲۲۷) . تا موقع جـنك صلیب (۱۲۲۹ ـ ۱۲۲۸) پاپ مکرر فردریك را تکفیر کرد . آنگـاه اندك زمانی صلـح در میانه افتاد ولی چون‌فردریك درصدد برآمدکه مانند فردریك باربروس بلاد لمبار را نیزفرمانبردار خود کند مـبارزه از نو شروع شد (۱۲۳٦) و پایهٔ ظلم و جور را بجائـی رسانید که نظیرآن شنیده نشده بود . پاپ از نو فردریك را تکفیرکرده باران لعن‌ونفرین را بر سر او سر داد و از آن جمله یکی این است : « جانوری پر غضب‌سر از دریا بیرون کرده است که پای خرس دارد و دندان شیر و اندام یوز و دهان نمیگشاید جز برای سب نام خدا . با اینکه حقوق روحانیت را پـایمال کرده بازآتش غضبش فرو ننشسته ملکه نماز خانه‌های‌مملکت را نیز فرو برده تا آتش درون را از گوشت آنها آرام کند . وکلای الهی را بسیاه چال انداخته از آنها مالیات سرانه میخواهد

---

۱ ـ بصفحهٔ ۲۳٦ رجوع شود .

و در امور جنائی بقضاء ارباب عرف محکومشان میدادند» .

گرگوآر نهم مجمعی ازامنای دین دعوت کرد تامحکومیت فردریك رارسمی کند اماامپراطورپاس‌حرمت آنهارانداشته بتهوربکشتیها حمله‌آورد وبسیاری از آنها را اسیر کرد . پاپ مقهوربود اما از لجاجت دست نمیکشید تا آنکه در سن صد سالگی بدرود زندگانی گفت (۱۲٤۱) انتخاب جانشین او دو سال بطول انجامید لکن چون اینوسان چهارم بجای او نشست جدا مبارزه را از سر گرفت و مجمعی درلیون منعقد نمود (۱۲٤۵) حکم تکفیر و خلع فردریك دوم را صادر کرد .

جنگ در همه جا دست بکار کشتار شد . در ایطالیا بلاد ولف و ویل‌گیبلین بجان هم افتاده بودند و در آلمان مساعی پاپ مصروف آن بود که پادشاه تازه‌ای تعیین کند . در اثنای این مباوزهٔ فجیع فردریك دوم را تبی عارض شد و او را از پای درآورد (۱۲۵۰) .

خاتمه کار خاندان‌هوهانستوفن

پسران فردریك کنرادومانفرد[1] یکی بعدازدیگری‌در ایطالیا بجنگ پرداختند ، پاپ ازشارل دانرو[2] برادر سن‌لوئی پادشاه فرانسه استمدادکرد و اورا بسلطنت دوسیسیل گماشت . مانفرد در ۱۲٦٦ شکست خورده بقتل‌رسید و چون در ۱۲٦۸ کنرادن[3] برادر زادهٔ مانفرد نیز دستگیر و کشته شد خاندان هوهانستوفن منقرض گردید و باصطلاح گرگوآر نهم « نسل افعی» بر افتاد .

عواقب امر، ضعف پاپ

باین ترتیب بعد از آنهمه زیر و بالای پر ملال چنین بنظر میرسید که مبارزهٔ پاپ وامپراطور بغلبهٔ پاپ ختم شده‌است اما فی‌الحقیقه پاپ هم در حین ختم محاربه قوه و بنیه‌ای نداشت باین معنی که قدرت دنیویش استوار نبود چنانکه مکرر از روم طرد شدو هربار بترس و لرز آهنگ بازگشت نمود.در عهد اینوسان سوم شأن ومکانت پاپ خیلی بالا رفت لکن بتدریج رو بهبوط گذاشت زیرا پاپ درخلال کشمکشهای‌سخت

(۱) – Manfred. (۲) – Charles d'Anjou. ۳) – Conradin.

بعللی که بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت سلاح روحانی را جا و بیجا زیاد بکار زد و اثر این رویه در اذهان چنان شد که گفتند محرك پاپ بر این گونه امورجاه‌طلبی است نه درد دین و حتی سن لوئی پادشاه پرهیزکار فرانسه که در مکارم اخلاق فریدعصر خود بود لجاجت و حقد اینوسان چهارم را سزاوار سرزنش میدانست این بود که از ابتدای مائه چهاردهم مقام پاپ گرفتار مشکلات گردید و قدرت او رو بزوال نهاد.

هرج و مرج درایتالیا و آلمان

مبارزهٔ پاپ و امپراطور در ایطالیا و آلمان بیشتر از سایر نقاط جولان داشت وبهمین جهت این دو مملکت رادوچار عواقب وخیمی نمود که بیك کلمهٔ هرج‌ومرج خلاصه میشود فردریك دوم میخواست برایطالیا مستولی شود اماچون‌دوران اوسپری‌شدهیچ‌قوه‌ای در آن دیار استقرار نیافت . بر سر ایطالیـای جنوبی امرای خارجـی میزدند و میخوردند . درایطالیای مرکزی و شمالی بلاد ولف و ویل‌گیبلین بجان هم افتاده بودندواز همه بدتر آنکه مردم هرشهر نیز چند دسته شده بقصد جان هم بخلاف برمیخاستند . وضع آلمان از این هم سخت تر بود زیرا امرایش از زمان مرك فردریك دوم خود را صاحب اختیار آلمان دیده تـاج سلطنت را بهراج گذاشتند واز این گذشته کسانی که تاج را در مزایده بردند مانند امیری از انگلستان یا پادشاهی ازکاستیل تنها بنام اکتفا کرده برای تاجگذاری هم نیامدند چنـانکه در واقع آلمان در ظرف بیست و سه سال (۱۲۷۳ ـ ۱۲۵۰) مطلقاً پادشاه نداشت ودرین دوره که فترت بزرك نامیده میشود از حکومت و مملکت آلمان اثـری درکار نبود . همه‌کس از خرد و بزرك ، والی و سوار جنگی ، خلیفه و کشیش کار میکرد که مستقل‌شود . ازآن‌جمله جمع کثیری بمراد رسیدندوعـده ای از بلاد نیز آزاد شدند . باین ترتیب آلمان متلاشی شد وقریب چهار صـدمملکت‌تشکیل داد چنانکه وقایع نگاران‌فرانسوی بجای‌مملکت آلمان ممالك آلمان‌ضبط کرده‌اند. درین هرج‌ومرج نه نظمی درکار بود نه حقی نه عدالتی وبررزگـاری‌که سن لوئی توانسته بود جنك خصوصـی را تقریباً در فرانسه منسوخ کند در آلمان کسی جز این اصل نمی دانست که الحق لمن غلب .

فصل چهاردهم

روحانیت در مائه دوازدهم و سیزدهم

در مائه دوازدهم وسیزدهم قدرت روحانیت را حد و نهایت نیست .

روحانیت فی‌الواقع سلطنتی است مضبوط که دخل و خرج ومراتب‌مستخدمین وحکومت مرکزی آن مشخص و معین است و پاپ باقدرت کامله بروسادهٔ سلطنت تکیه زده و دو حربهٔ روحانی راکه‌عبارت از تکفیر و تحریم باشد بدست‌گرفته‌است تا همه کس را باطاعت وتعظیم وادارد.

توجه بخدا هر روز جانی تازه گرفته بقالب فرق تارك دنیا نمودار میشد.

بعد از زوال دوران فرق کلونی وسیتو در مائه سیزدهم فرقهٔ مساکین (فرقهٔ سن فرانسوا و سن دمینیك) پدید آمد .

معذالك ارباب زندقه وارتداد زیربـارروحانیت نمیرفتند.

روحانیت با آهن و آتش بجنگ ایشان برخاسته امانشان نداد.

اینوسان سوم برضد مرتدین آلبی اعلان جنگ صلیب داد زیـرا خطر ایـن مردم از سایرین بیشتر بـود (۱۲۰۸) . گرگوآر نهـم بانـی دیـوان تفتیش‌عقاید گردید (۱۲۳۱) .

I

دربار روم ـ اهل علم صاحب مسند

حوزه بندی روحانیت

در مائه دوازدهم حوزه بندی روحانیت تقریباً همان بود که‌در اواخر امپراطوری روم مقررشده‌بود[۱] باین معنی که‌هرمملکت بچندین بلده قسمت شده وادارهٔ هر بلده باسقفی محول بود .

از اجتماع چند بلده ولایت تشکیل می یافت وسرپرستی ولایت را خلیفه‌انجام‌میداد.

۱ ـ بصفحهٔ ۲۳ رجوع شود .

اهل علم مانند امروز مرکب از دو طبقه بودند : اهل علم صاحب مسند که با عامه زندگی میکردند واهل علم تارك‌دنیا که بدیر وصومعه‌رو آورده‌ازنظامی پیروی میکردند که برای‌هریك ازجزئیات‌امورزندگانی روزانه‌دستوری مقرر میداشت.

حکومت سلطنتی پاپ

از مائه‌یازدهم ومخصوصاً اززمان پاپ گرگوآرهفتم اختیارات روحانی‌پاپ‌روزبروزتوسعه‌یافت‌وبصورت‌حکومت‌سلطنتی‌درآمد. پاپ درانتخاب خلفای نصاری‌واساقفه مداخله داشت. علی‌الرسم تعیین هراسقف موقوف برأی بلدهٔ وی بود لکن در هر مورد که انتخاب کنندگان توافق حاصل نمیکردند رأی پاپ قاطع شمرده میشد بهرحال امنای دین مکلف بودند که انتخاب خود را بتصدیق پاپ برسانند . کلمان چهارم (۱۲٦۸ـ ۱۲٦٥) چنین مقرر داشت که هرگاه متصدی شغلی در موقع توقف خود در روم فوت شود تعیین جانشین او بعهدهٔ پاپ خواهد بود. علاوه براین ، بنای کلمان چهارم بر این بود که پاپ بالاصاله میتواند کلیهٔ مناصب روحانی دراختیارخودداشته‌باشد .

یکی از وسایل بسط قدرت پاپ رسیدگی استینافی دربار روم باموری بود که خلفا واساقفه درآن باب رأیی داده باشند. از این گذشته بعضی امور منوط برأی پاپ بود و لاغیر چنانکه هیچ مقامی جز پاپ نمیتوانست کسی را در عداد اولیاء الله بیاورد یا معاصی کبیره را ببخشد یا تخفیفاتی بجهت اشخاص قائل بشود.

از زمان گرگوآر هفتم عادت پاپ براین جاری شد که از میان اطرافیان‌خود سفرائی با اختیار تام باکناف بفرستد. در برابر این سفرا خلفای نصاری و اساقفه ناچار تسلیم محض بودند واین خود بهترین وسیله برای تسلط پاپ بر روحانیت‌ملل متنوعه گردید.

درباریان پاپ

هرکس در نظر بیاورد که پاپ بسرپرستی روحانیت اکتفا نکرده آرزوی‌تحکم برپادشاهان نیزداشت درمی‌یابد که‌چه مقدار کار مهم و غیر مهم براو عرضه میکردنـد. رسیدگی بآنهمه کار البته محتاج

بعدهٔ کثیری در باری بود و هر چندی نیز چیزی بر آن جمع مزید میشد . وجوه درباریان پاپ ائمهٔ جماعت معتبر روم بودند که در ۱۰۵۹ حق انتخاب پاپ بـآنها مفوض گردید. عدهٔ این جمع از بیست کمتر و از بنجاه بیشتر نشد و در مراتب روحانیت بعد از پاپ معتبر تر از ایشان نبود . از ۱۲٤٥ ببعد کـلاه قرمز عـلامت مخصوص آنها بشمار آمد. از آنجا که انتخاب پاپ اغلب چندین ماه طول میکشید مجمع مذهبی لیون در ۱۲۷٤ چنین مقرر داشت که هر بارچون اوان انتخاب فرا میرسد ائمهٔ جماعت مزبور باید برای اخذ تصمیم بسرائی رفته در بروی خود ببندند و چنانچه در ظرف سه روز تـوافق حاصل ننمایند هنگـام غذا بـایـد بیك خوراك اکتفا کنند.

از این گذشته کارکنان دوایر بیشمار پاپ نیز در شماردرباریان میآمدندواز آن جمله یکی دفتر بود که امر رسائل را در دست داشت و دیگرخزانه کهمالیات را ضبط و ربط میکرد.

عواید پاپ

نگاهداری این عدهٔ کثیر وابهتی که در نتیجهٔ سیاست پاپ حاصل شده بود خرج بسیار داشت . باین لحاظ پاپ برای تدارك وجه در صدد پی جوئی وسائـل بـر آمد. ممر عواید پاپ یکی از امـلاك وی بود، دیگر بـاجی از ممالك باجگذار مثل انگلستان و دو سیسیل و آراگـون و پرتغال میآمد و رسومی که در پارهای از ممالك مانند انگلستان و بهم و دول اسکاندیناوی اخذ میگردید و عوارض بیشماری که دوایر پاپ هربار که کاریبآنها عرضه میشد مطالبه مینمودند وبالاخره عشریهٔ عواید کلیهٔ متصدیان مشاغل روحانی که در موارد فوقالعاده جمع میکردند . تدارك این عواید موجب شکایـات سخت شد چنانـکه شاعر آلمانی والتر دو لاوژلوید[۱] که معاصر پاپ اینوسان سوم بـود از زبان او چنین میگوید، « من یـك تاج را بدو آلمانـی بخشیدهایم[۲] . این دو

(۱) – Walther de la Vogelweide.

(۲) ـ کنایه ازتاج گذاری اتن دو برونسویك و فردریك دوم .

نفر امپراطوری آلمان را بآتش کشیده بخـاك سیاه می‌نشانند . هنوز تـا آن روز نرسیده است جیب ما مرتب پر میشود زیرا آلمان خراجگذار من است و دارائـی مردم آن از آن من میباشدوسکهٔ آلمان‌بصندوق‌صدقات سرازیرمیشود.سرکردکان من ! مرغ بخورید وشراب بنوشید . مال مردم آلمان که از گلوی خودشان‌پـائین نمیرود نصیب شماست» .

اهل علم صاحب مسند

اساقفه وقسیسان وائمه‌جماعت را اهل‌علم صاحب‌مسندمینامند. بموجب عهدنامه ورمس انتخاب اسقف هر بلده بعهدهٔ اهـل علم وعامهٔ محل واگذار شده بود چنانکه در اوایـل تشکیل روحانیت نیزرسم همین بود اما از مائه سیزدهم ببعد ایـن حق خـاص قسیسانـی گردید که در ادارهٔ امور بلده باسقف کمك میکردندباین‌معنی که‌چون‌مسنداسقفی بلامتصدی می ماند قسیسان‌آن حوزه کسی را نامزد آن مقام مبکردنـد . نامزدرا خلیفه منصوب مینمود و نصب او را پاپ صحه مینهاد لکن مداخلهٔ پـاپ اغلب حق کشیشان و خلیفه را در این امر معوق میگذاشت چنانکه از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۱ از شانزده اسقف که‌در فرانسه منصوب شدند پانزده نفر را پاپ شخصاً انتخاب کرد.
از اینجا بود که تغییر ذیل پیدا شد : « اسقف بموهبت الهی و پاپ » نماز خانه ای که اسقف درآن نماز میگذاشت بمنزلهٔ جامع نصاری بود ولی در هربلده و دهکده نماز خانه های متعدد دیگر نیز وجود داشت ودر هریك از آنها امامی باقامهٔ نمـاز میپرداخت . نمازخانه را اغلب توانگر مؤمنی ساخته و ملکی وقف آن میکرد .
عواید ملك دست امام جماعت بود . بانی خیر سرپرست نامیده میشد واگر شخصاً پیشنماز را تعیین نمیکرد لااقل این حق را داشت کـه هرکس را شایستهٔ این کار بداند به اسقف معرفی کند. چون بـانی خیر میمرد حق سر پرستی او بورثه اش می رسید .

عادات واخلاق اهل علم صاحب مسند

از موقعیکه گرگوآر هفتم با آن دسته از اهل علم که بمعامله صاحب مسند شده یا تأهل اختیار کرده بودند سخت در افتاد بهبودی عمده برعادات واخلاق روحانیون دست یافت چنانکه وقایع نگاران عصر ذکر روحانیون معتبری را میآورند از قبیل موریس دوسولی [1] که از ۱۱٦۰ تا ۱۱۹٦ اسقف پاریس بود و ساختمان نتردام بسعی او انجام یافت و اود ریگو [2] که در حدود ۱۲۵۰ خلیفهٔ روآن بود ومدام درولایت خود گردش میکرد تا از احوال پیشنمازان قلمرو خود تفتیش کند، معذلك بازهم کار کردنی بسیار بود. در ۱۲۱۵ مجمع مذهبی لاتران بصاحبان مسند گوشزد کرد که زن نباید بخواهند، درامور زندگی جانب پرهیزگاری را نباید فرو بگذارند، البسهٔ فاخر نباید بپوشند، حالت مستی نباید بخود راه بدهند وبغدر نباید پول بدست بیاورند اما بعض اساقفه که در میان ارباب ملك بسر برده وخود نیز از همان طبقه بودند از زندگی سابق دست نکشیدند وبقول یکی از مردم آن عصر «همشان بیشتر مصروف مرغان شکاری بود. بامر روحانیت توجهی نداشتند و بامور قلمرو خود نمیرسیدند جز باین خیال که بهره ای از آن بردارند». در حدود سال ۱۲۰۰ پاپ اینوسان سوم در بارهٔ خلیفهٔ ناربن [3] چنین گفته است: «این مرد خدائی نمی شناسد جز پول، عوض دل کیسه در صندوق سینه نهاده، ده سال است که بر سر اینکار است لکن درین مدت از جای نجنبیده که بولایت خود سری بکشد یا از بلدهٔ خویش پرس جوئی کند، پانصد دینار طلا از یکی گرفته و او را مسند اسقفی ماگلون [4] داده، بجهت سلامت نصارای مشرق زمین تقاضای جمع آوری اعانه از او کردیم از اطاعت امر شانه خالی کرده است، چون مسند امامت نمازخانه ای بلامتصدی میشود آنرا خالی میگذارد تا عواید آنرا صرفه کند، دربلدهٔ او رهبان و قسیسانی دیده شده اندکه جامهٔ زهد را انداخته زن خواسته اند و بربا خواری نشسته یا بوکالت مرافعه بر خواسته یا کار اهل طرب و طبابت پیشه کرده اند».

---

۱ – Maurice de Sulli. ۲ – Eudes Rigaud. ۳ – Narbonne.

٤ – Maguelonne.

II

اهل علم تارك دنيا ـ سن برنار ـ فرق مساكين

اهل علم تارك دنيا

اهل علم تارك دنيا کسانی بودند که بصومعه و دیری رو آورده عزلت میگزیدند و نظام خاصی را پیروی میکردند. هرگاه در چند صومعه نظام واحد جریان می‌یافت تکوین یك فرقه حاصل بود. تارکین دنیا در کوه و جنگل دنبال عزلتگاه میگشتند و چون محل مناسبی می‌یافتند دیری برپا میکردند. درساختمان دیر مصلی را مقدم میداشتند و سپس مایحتاج زندگی را که عادة چهار گوش و شامل خوابگاه وسفره‌خانه‌و کارخانه و کتابخانه و غیره بود میساختند. در داخل دیر محوطه‌ای ترتیب داده و در آنجا اموات را بخاك میسپردند، دراطراف محوطه راهروئی سرپوشیده که گردشگاه‌اهل دیر بود تعبیه میکردند، میهمانسرا و انبار و اصطبل را در خارج دیر قرار میدادند و رهبان را تکلیف این بود که در زمینهای مجاور دیر بکشت و زرع پردازند. از آنجا که روحانیت مورد اکرام بود و توانائی حفظ خود را نیز داشت تارکین دنیا از شداید آن ایام در امان بودند و باین لحاظ در حول و حوش هر صومعه منطقه امنی بوجود میآمد و رعایای‌اطراف برغبت بدانسو شتافته جا میگرفته و باین‌ترتیب طولی نمیکشید که پیرامون صومعه دهکده‌ای پدید میآمد. در فرانسه قریب صد شهر و قریه باین شکل بیدا شده است از قبیل: آبه‌ویل[۲] در پیکاردی و اوریلاك[۳] در اورنی و کلونی دربورگنی. مدتها بود که فرقه سن بنوآ از حیث اهمیت‌ونفوذ در تمام اروپا نظیر نداشت لکن از مائهٔ دهم تا سیزدهم سه بار جنبش‌بزرگی ازشور مذهبی پدید آمده موجبات ایجاد فرق تازه را فراهم آورد از این قرار: درمائهٔ‌دهم فرقهٔ کلونی، در اواخر مائه یازدهم فرقه شارتروز و سیتو که صیت آن از سن‌برنار شد و در مائه سیزدهم فرق مساکین (فرقه‌سن فرانسوا و سن‌دمینیك).

---

۱ - Saint Bernard. ۲ - Abbeville. ۳ – Avrillac.

فرقهٔ کلونی

در حوالی ۹۱۰ که نظام فرقه سن‌بنوا دیگر در فرانسه رواجی نداشت گیوم حاکم آکی‌تن در صدد بر آمد که آنرا از نو رونقی بدهد و باین نظر دیری درکلونی (خاك‌بورگنی - بلده‌ماکن[۱]) بنا نهاد چیزی نگذشت که نظام سخت دیر کلونی و زندگانی بی‌غل وغش رهبان آن بر سر زبانها افتاد . رهبان کلونی نظام فرقه سن‌بنوآ را در سایر صوامع اعاده دادندوصدها دیر را که رشته آن از اسپانیا تا لهستان کشیده میشد اصلاح کردند . هر صومعه که باین ترتیب سروصورت یافت در اطاعت کشیش کلونی باقیماند و کشیش مزبور راهبی را به پیشنمازی هریك از آنها فرستاد .

رهبان کلونی جز پاپ فرمان‌کسی را نمیبردند و مخصوصاً در مائه یازدهم‌در راه پاپ وفاداری بخرج داده بامر او جان را بر کف دست گرفته بمخالفت با کسانی که خود «گاو فربه و گوساله افسارگسیخته» شان میخواندند براه افتاده عامه رابر ضد ایشان بر میانگیختند و روحانیون ناسزای مسند را بتهدید خلع بتمکین وا میداشتند .

فرقه‌شارتروز و فرقه سیتو

اما عاقبت‌الامر فرقه کلونی بسبب اقتداری که داشت عنان پشتکار و پرهیز را سست کرد و پیروان آن که بمناسبت رنگ جامه خود معروف به «رهبان‌سیاه» بودند در مائه دوازدهم بسیار متمول شدند وآثار آن دراخلاق واطوار ایشان نیز علانیه بروزکرد.

سن برنار که از طنطنه کشیشان دیرکلونی منضجر شده چنین گفته‌است:«من بچشم خود دیدم که کشیشی متجاوز از شصت سر اسب زیر بنه دارد . وقتی که میگذرند اگرنگاه شما بر آنهابیفتد میگوئید اینهاسر کردهٔ کوشك‌نشین‌اند نه کشیش عزلت‌گزین ، حاکم ولایت‌اند نه‌هادی قوم. چون براه میافتند لوازم سرسفره وظرف و تنگ وجار و رختخواب همراه بر میدارند و هر وقت بنا باشد یك فرسخ از منزل خود دور شوند بتمام اثاث‌البیت خود محتاج‌اند مثل اینکه خیال اردو دارند

۱ – Mâcon.

یا میخواهند از کویر لوت گذر کنند».

از این رو نصارای دلسوز فرق جدیدی بجهت ترك دنیا دائر کردند تا رهبان را بمراعات نظام مسکنت وادارند و فسادی را که در اطوار و اخلاق آنها راه یافته بود زائل سازند. باحداث این گونه فرق از اواخر مائهٔ یازدهم مکرر اقدام شد چنانکه سن برونو[1] نامی آلمانی که در رنس سمت قسیسی داشت در ۱۰۸٤ صومعهٔ گراند شارتروز[2] را در کوهستانهای دوفینه[3] نزدیك گرونوبل[4] ایجاد کرد. رهبان این فرقه مکلف برعایت نظامی سخت گردیدند باین معنی که از تکلم مطلقاً ممنوع بودند، جامهٔ موئی درشتی تن میکردند، جدا جدا در حجره‌ای بسر میبردند و از خوراکها بنان و شیر و سبزی قناعت میکردند. چند سال بعد یکی از رهبان کلونی موسوم بهٔ روبردومولسم[5] در نزدیکی دیژون دیر سیتو را بنا نهاد که مبنای کار آن هم ریاضت و ورع بود. این دیر در آغاز کار پیشرفتی نداشت لکن از ۱۱۱۲ که جوانی از بزرگ‌زادگان بورگنی وارد آنجا شد اهمیت و اعتبار عمده یافت.

سن برنار

سن برنار بالفطره درامر دعوت مهارت داشت چنانکه در بیست سالگی خود بدیر آمده عمو و برادران وجمعی از بزرك‌زادگان جوان را نیز همراه آورد و طولی نکشید که دیر بجهت تازه واردین تنگ شد. باین لحاظ سن برنار بجستجوی محل مناسب راه افتاده در جای دور دستی از درهٔ اوب[6] (کلرو) صومعه‌ای بر پا نمود (۱۱۱۵). کلرو بهدایت سن برنار بمنزلهٔ سر مشق گردید و نظام بسیار سختی داشت نظیر نظام فرقهٔ شارتروز. رهبان این دیر جز نان دو تنوره و سبزی نمیخوردند، ادویه بغذا نمیزدند، در طبخ غذا نوبه داشتند، برتوشك از کاه انباشته میخوابیدند، اطاق خواب را گرم نمیکردند، جامهٔ فلفل ـ نمکی بلند و ساده می‌پوشیدند. سن برنار تا موقع مرك (۱۱۵۳) همواره سر مشق دیگران بود. عوض حجره در انباری منزل داشت و بجای بالش کمی کاه

---

۱ – Saint Bruno. ۲ – Grand chartreuse. ۳ – Dauphiné. ٤ - Grenoble.
٥ – Robert de Molesmes. ٦ – Aude.

روی چوبی ریخته زیر سر میگذاشت . در حال مرض با اینکه از تب نحیف شده بود بیشتر بروزه و ریاضت میپرداخت ، چند ساعت متوالی در آثار الهی محو شده بجذبه میگذرانید و ادراك را از دست میداد تا آنجا که بجای آب روغن میخورد یا اینکه چشمش از نور میرفت .

کار سن برنار

چنان نبود که سن برنار تنها مرتاض و فریفتهٔ سکوت و عزلت باشد بلکه مرد کار نیز بود و از هیچ وظیفه‌ای رو گردان نمیشد متجاوز از بیست و پنجسال (۱۱۲۵ ـ ۱۱۵۳) در کلیهٔ امور مذهب نصاری دخیل بود و همواره میگفت : « کار خدا کار من است . هر چه راجع بخدا باشد از من بیگانه نیست » . فی‌الحقیقه در آن عصر سن برنار بهمت هوش و پرهیزکاری خود سمت ریاست روحانیت داشت و باصطلاح عادات و اطوار اساقفه و رهبان همت گماشت وحتی رساله‌ای نگاشته پاپ را بترك تجمل و پیروی از مواعظ انجیل دعوت کرد وضمناً چنین نوشت : « با این شکوه ودبدبه شما را جانشین قسطنطین میدانند نه جانشین پطروس » سن برنار فرانسه و ایطالیا و آلمان را پیمود تا بتفریق دو پاپ که بمخالفت یکدیگر برخاسته بودند خاتمه دهد (۱۱۳۰ ـ ۱۱۳۸) . سن برنار در راه حفظ وحدت روحانیت نیز غیرت بخرج داده با کلیهٔ کسانی که ظن ارتداد در بارهٔ آنها میبرد از آبلار[۱] علامهٔ شهیر پاریس گرفته تا آرنودو برسیا[۲] زعیم مردم روم سخت در افتاد . جنگ دوم صلیب بترویج و اقدام او صورت گرفت (۱۱۴۷) و با اینکه اردو کشی بشکست فاحش منجر گردید باستقامت و اعتقاد سن برنار فتوری راه نیافت چنانکه باضعف بنیه و ناخوشی به متز رفت تا بزرگ‌زادگان و مردم شهر و قصبات را که بجان هم افتاده بودند آشتی دهد و چون از آنجا برگشت در دیر خود در کلرو بمرد (۱۱۵۳) .

ضعف فرق تارك دنیا

کار سن برنار عظیم بود لکن پایدار نماند . جانشینان او در سیتو و کلرو از عهدهٔ نگاهداری نظام مقرر برنیامدند و پنجاه سال پس از مرگ سن برنار رفتار ناهنجار رهبان فرق

۱ – Abélard　　۲ - Arnaud de Brescia

مختلفه طوری شد که هر مرد مؤمنی را دلتنگ میکرد .

در اواخر مائهٔ دوازدهم گوئو دوپرون[1] نام راهب عهد دیرین در هجهو فرق مختلفه چنین میآورد : کشیشان کلونی « سه پیر زن زشت و آلوده و بیرحم را که غدر و ریا و خرید و فروش مسند باشد در دیر خود نشانیده‌اند » رهبان سیتو « بهر چه می‌بینند طمع میکنند و مردم بیچاره را ترسانیده بخاکشان می‌نشانند . رؤسای آنها خود را خوب نگاه میدارند ، پول‌وگوشت و ماهیهای خوب از آن ایشان‌است. شراب صاف را خود می‌نوشند و شراب آلوده را بسفره خانه میفرستند » . در گران‌مون[2] « ماهی لطیف‌وچاشنی‌گرم و ادویه تند میخورند ، پیش از خواب شست و شوئی میکنند و ریش خود را بدقت می‌بافند تا روزیکه مردم را می‌بینند شکیل و شفاف باشد » .

بعلاوه دراین دوره آمال مذهبی نیز عوض شده و مؤمنین پرشور کمتربفکر عزلت و مراعات نظام ریاضت آمیز رهبانیت میافتادند و اغلب راغب بودندکه مانند حواریون مسیح با خلق محشور باشند و مواعظ انجیل را یادآوری کنند . از این جا بود که در آغاز مائه‌سیزدهم دو فرقه‌تازه بوجود آمد موسوم به مساکین‌ومرکب از فرقه سن‌فرانسوا و فرقه سن دمینیك .

سن فرانسوا فرانسوا بانی فرقه سن فرانسوا پسرتاجری ایطالیائی بود از آسیز[3] که اوایل عمر را بعشرت گذرانیده و آرزویش‌این بوده که سوار جنگی بلند آوازه‌ای بشود اما در حدود بیست و پنجسالگی ناگهان از دارائی‌پدر چشم‌پوشیده بر آن شدکه درگذران عمر خود هرقدربتواند بسرمشق مسیح و حواریون عمل کند . باین لحاظ به بلوك گردشی پرداخته هر جا میرسید مردم را بفقر میخواند و از احوال مصیبت‌زدگان میپرسید (۱۲۰۹) ، ملایمت و ملاطفت قلوب را بروی رایگان ساخت . یکی از مصاحبین فرانسوا در وصف او

۱ – Guyot de Provins.

۲ – Grandmont (دیری که در حوالی ۱۱۰۰ درلیژ بنا شده بود).

۳ – Assise.

چنین آورده است . « فرانسوا دوست واقعی و پیرو مسیح بود و باین جهت بمال دنیا علاقه نداشت و پول را مکروه میدانست ، مؤمنین را ترغیب میکرد که پول رادرحکم شیطان دانسته از آن بگریزند ... فرانسوا که خود بی چیز و پدر مساکین بود چون مردی‌را بینوا تر از خود میدید ملول میشد و با اینکه به پیراهنی درشت و خشن قناعت میکرد .. همواره میخواست آنرا نیز با بیچاره‌ای قسمت کند ... هر وقت درمانده‌ای را میدید که هیمه یا بار دیگری به پشت میبرد با اینکه خود ناتوان بود آنرا از او گرفته بدوش میکشید تا رفع ماندگی او بشود . نه تنها بمردم مصیبت زده احسان میکرد بلکه‌حیوانات زبان‌بسته را نیزفراموش نمی‌نمود» .

چند نفر ازدوستان فرانسوا باو پیوسته «فرقهٔ برادران صغیر» را تشکیل‌دادند و پاپ در ۱۲۱۰ تشکیل این فرقه را تصویب کرد . برادران صغیر یا اعضای فرقهٔ سن فرانسوا پا را نمی‌پوشاندند ، نعلین چوبی بپا میکشیدند ، جامه بلند پشمی که زبر و برنك‌بخور بود وباشلق‌داشت در برمیکردند و ریسمانی دورکمرمی‌بستند بمناسبت این باشلق وریسمان بعدها بعضی ازآنهاراباشلق‌دار و ریسمان بسته‌نامیدند.

سن دمینیك

درهمین عصر یکی‌از بزرگ‌زادکان اسپانیا موسوم به سن‌دمینیك بانی‌فرقه تازه‌ای گردید . سن دمینیك در حدودسال ۱۲۰٦ بولایت تولوز (فرانسه آمد)و چون پیشرفت زندقه را در میان مرتدین آلبی دید بوحشت افتاده بر آن شد که بحشر با مردم پرداخته از راه موعظه مرتدین را براه بیاورد . سن‌دمینیك زندگی را چنان ساده گرفت که مزیدی بر آن متصورنبود و چون دید صاحبان مسند وتارکین دنیا هیچیك ادای حق مقام خود نمی‌کنندبخیال تأسیس فرقه‌ای افتاد و عمر خود را وقف موعظه و تعلیم‌کرد . این فرقه تازه فرقه «برادران وعاظ » و فرقهٔ سن‌دمینیك نامیده شد .

خصوصیات فرقه مساکین

سن‌فرانسوا و سن دمینیك علی‌رغم فرق قدیمه رهبان خود راممنوع داشتند که مالك چیزی بشوند . « برادران‌صغیر » و «برادران واعظ» را تکلیف این بود که از دسترنج‌خودو



احسان عامه گذران کنند. سن فرانسوا میگفت : « باید با اعتماد بصدقه راه بیفتند وخجالت نکشند زیرا عیسی بخاطر ما مسکنت اختیار نمود» از این جاست که این دو فرقه را « مساکین » نام نهاده اند. فرق مساکین در پارهٔ خصوصیات دیگر نیز با فرق کلونی و سیتو تفاوت داشت مثلا بعوض اینکه در صوامع و عزلتگاه خود معتکف شوند بحشر با مردم میپرداختند وچون مانند سایر مردم زندگی میکردند و بزبان آنها سخن میگفتند بسیار نفوذ کلمه داشتند و بحدی پیشرفت کردندکه سن فرانسوآ و سن‌دمینیك فرقه ای نیز بجهت زنان دائر کردند. بعلاوه ارباب عرف نیز میتوانستند هم بفرق مساکین ملحق شوند و هم خانوادهٔ خود را ترك نگویند.

علاوه بر این پاپ رهبان فرق مساکین‌را مجاز نمود که پیشنمازی‌جماعت کنند واز گناهکاران اقرار بشنوند و اموات را بخاك بسپارند و باین ترتیب بـا اهل علم صاحب مسند هم رتبه شدند. رهبان مزبور در ضمن ترویج زندگی مذهبی ببازشدن

افکار نیز کمك بزرگی کردند و بواسطهٔ علم وفضل خود مقام‌شامخی رادردارالعلومها حائز گردیدند ازجملهٔ رهبان فرقه سن فرانسوا ، سن‌بون‌آوانتور[1] و رژرباکون[2] و از فرقه سن دمینیك ، سن توماس‌داکن[4] میباشندکه معاصر سن‌لوئی بودنـد و در ردیف بزرگترین صاحبان فکر قرون وسطی بشمار میآیند . فـرق مساکین بیش از سایرین در نگاهبانی مقام پاپ استقامت ورزیدند و هر فرقه را سرداری بود که در روم اقامت داشت. فرق مزبور که مستقیما تحت فرمـان پاپ بودند حکـم قشون وی را داشتند وچون پنجاه سال از تاریخ تشکیل آنها گذشت عدهٔ فرقه سن‌فرانسوا بدویست هزار رسید و حوزهٔ مأموریت فرقه سن دمینیك تا گروآنلند[4] (نـزدیك امریکا) کشیده شد.

III

زندگی در زیر نفوذ دیانت ـ حربهٔ روحانی

شأن و مقام روحانیت

درین عصر اهل علم اروپا و بـالخاصه اهل علم فرانسه مقام مهمی را احراز کرده و کارهای عمده انجام داده است. تصور این مقام موقوف بر آنست که پیش خود تصور کنیم کـه اهل علم علاوه بر امر روحانیت در امور مربوط بسجل احوال و محاکم ومریضخانه و مدرسه نیز دخالت تامه دارند . وقایع اساسی ثلاث یعنی تولد و ازدواج و فـوت که امروز در دفاتر سجل احوال ثبت میشود آن اوقات در اختیار اهل علم بودزیرا در قرون وسطی هنوز سجل احوال در اروپـا معمول نشده و بجای آن چیزی نبود جز دفاتر نماز خانه‌ها که پیشنماز ها تعمیدوازدواج و فوت را درآن ثبت‌میکردند. قسمتی از امور قضائی نیزسپرده باهل علم بود باین معنی که‌هرگاه دعوائی‌بروحانیون یا صلیب برگرفتگان یا ارامل یا ایتام بر میگشت یا بواسطه قریب یـا بعید بمذهب رجوعی داشت از قبیل نذر و اجرای مذهبی و رده گوئی و ارتداد و وصیت و غیره

١ – Saint Bonaventur· ٢ – Roger Bacon· ٣ – Saint Thomas d'Aquin
٤ – Groenland·

بمحضر شرع میرفت . محکمه سلطنتی در عهد سن‌لوئی رونق گرفت لکن قبل از سلطنت او ارباب عرف نیز بمحاکم‌روحانی راغب‌تر بودند زیرا محاکم مزبور گذشته از رویه اعتدال بجهت احقاق حق نیز وثایق کافیه داشت . محکمه روحانیت امتحان و محاکمهٔ خداوندی را معمول نمیداشت و قضات آن حکم نمیدادند مگر بعد از تحقیق و شنیدن شهادت شهود و دفاع متهم[1] .

روحانیت ببرکت وجوه عمده‌ای که در اختیار خود داشت باموری که امروز معاونت عمومی نامیده میشود قیام میکرد . در مائهٔ دوازدهم و سیزدهم صدها مریضخانه در بلاد و دهکده‌ها ساخته شده بود . در هر صومعه دارالشفائی دیده میشد که مرضی را پذیرائی و پرستاری میکرد . دیر کلونی در یکسال به۱۷هزار فقیر اعانه داد . بعدها خواهیم دید[2] که تعلیم منحصر باهل علم بود. بعلاوه چنانکه گذشت اهل علم میکوشید که بوسیله برقراری امان‌الهی و ایام حرام از خشونت عادات و اخلاق امرا و سرکردگان بکاهد و دادرسی ضعفا و بیچارگان کند باین ترتیب درمیان آلام و شداید این دوره روحانیت با همه ناتوانی و ناشایستگی‌بعض افراد خودبوسایل مختلف کار مهمی انجام داده وموجبات عمدهٔ پیشرفت‌نظم‌ومدنیت را فراهم آورده است .

اعتقاد اقتدار اهل علم را سبب خلوص ایمان مردم بود و بهترین شاهد این امر وقوع جنگ صلیب و ساختمان نمازخانه‌های معتبر درکلیه بلاد و قصبات میباشد . شوری که برای جنگ صلیب در میان مردم افتاده بود در مائه سیزدهم[3] رو بزوال‌گذاشت لکن بکلی خاموش نشده بخصوص مردم خرده‌پا هنوز بهمان عقیده باقی بودند چنانکه در ۱۲۱۲ جنگ صلیب اطفال که خود واقعه‌ای بی‌نظیر بود پیش آمد باین معنی که چوپانی دوازده‌ساله میگفت خدا در عالم رؤیا بمن امر داده است که بیت‌المقدس را نجات بدهم و ضمناً

---

۱ ــ بصفحه ۷۲ رجوع شود.　　۲ ــ بفصل بیست‌ویکم‌این‌کتاب رجوع شود .

۳ــ بصفحهٔ ۲۲۷ رجوع‌شود.



هزار ابلیس را در کتاب خود باین وضع مجسم کرده
در ذیل تصویر نوشته شده : شیطان رجیم رئیس ابالسه

چند معجزه هم کرد، چندین هزار بچه ازوپیروی‌نمودند و تا مارسی آمده‌بکشتی نشستند اما صاحبان کشتی که دزد دریائی بودند آنها را بغلامی بمسلمانان مصر فروختند .

شور مذهبی در آن اوقات‌صور مختلف داشت، از کرامت ومعجزه‌همه‌جا بحث میشد ، مدعی کشف و رؤیا فراوان بود ، مردم مدام از ارواح خبیثه و جادوگران در اضطراب بودند . تمام نویسندگان این عصر وقتی قصص خیالی را نقل میکنند بعجب نیامده اند . رائول گلابر راهب که شیطان را بچشم دیده چنین روایت میکند : « شبی جانوری کریه‌که هیأت آدمی داشت در پای تختم بدیدارشد،هیکلی میانه بالا بود، با گردنی باریك و چشمانی تیره و پیشانی کوتاه و پرچین وبینی‌فراخ

و دهانی بزرگ و لبی ضخیم و ریشی مانند بز و گوشی تیز و موئی آلوده و راست ایستاده ودندانی بسان نیش سگ و سینه‌ای بیرون جسته و گوژی در پشت ... »

گیبر دونوژان ذکر نوآموزی را میکند که در حین پوشیدن جامه رهبانیت دید « چند دسته از شیاطین » میخواهند جامه را از او بربایند راهب « با شلق را بدندان گرفته بازوها را بشدت فشار میداد برای اینکه تکه‌تکه نشود » . پطروس محتشم کشیش کلونی چنین روایت میکند : « برادری از ما جمع کثیری از شیاطین را دیده بود که بصورت رهبان در آمده با شلق بسر کشیده از خوابگاه نوآموزان گذر میکردند و دسته‌ای تشکیل داده با نظم و وقار جلو میرفتند ...» از این نوع شواهد بسیار میتوان ذکر کرد .

یکی از خصوصیات ممتاز این دوره رواج پرستش آثار متبرکه و زیارت است .

آثار متبرکه زیارت

در آن عصر همه کس باین اعتقاد بود که بقایای جسد اولیاءالله (یعنی استخوانهای آنها) و همچنین اشیائی که متعلق بایشان بوده‌است قدرت معجزه دارد بنا بر این هرجا که معروف بود امتیاز آثار متبرکه اش بیشتر است مردم برای زیارت بیشتر بآنجا هجوم میآوردند ، مثل تربت عیسی در بیت‌المقدس و مدفن پطروس و بولس دررم و مضجع سن‌ژاك درکومپوستل[۱] (اسپانیا) ومقبرهٔ سن‌مارتن در تور ومرقدسنت‌ماری‌مادلن[۲] در وزلای[۳] (بورگنی) .

هر نمازخانه که از آثار متبرکه چیزی داشت ببرکت ازدحام زوار دارائی بهم میزد و ناحیهٔ مجاور را نیز متمول میکرد . از این جهت زیارت متضمن اهمیت اقتصادی بود چنانکه این حقیقت امروز نیز از غور درکیفیت بسط شهر لورد[٤] کشف میشود .

ازاین‌رو هرکس میخواست از هر راهی‌شده ولو بدزدی چیزی از آثارمتبرکه

۱ – Compostelle. ۲ – Saint Marie-Madeleine. ۳– Vèzelay ٤– Lourd.

بدست بیاورد و از این جهت شکار آثار متبرکه و معامله آن امری رایج شد . هیچکس در بند آن نبود که بداند آیا آثار مزبور اصل است یا بدل و آن کس که یك قطعه از آغل بیت‌لحم را در نمازخانه پواتو در کنار یك تکه از کفش مریم میدید، ابداً تعجب نمیکرد زیرا زودباوری عامه حد و منتهی نداشت .

تکفیر

در عصری که اعتقاد مردم تا باین پایه رسیده بود وهمه از افتادن بدرکات دوزخ واهمه داشتند روحانیت حاجت بزور نداشت زیرا میتوانست ارادهٔ خود را بوسیله حربه روحانی تحمیل کند ـ کاری‌ترین حربه‌ها تکفیر بود .

شخص مکفر از حوزهٔ مؤمنین خارج میشد و آئین مذهبی در بارهٔ او بعمل نمیآمد . بعضی اوقات افراد امت نصاری ممنوع بودند که با او مراوده داشته باشند و درین صورت مکفر حکم طاعون گرفته را داشت . تکفیر را تشریفاتی بود تا بخوبی در اذهان جایگیر شود . برای اینکار نمازخانه را سیاه پوشانیده ناقوس را بصدا در میآوردند و اهل علم هریك مشعلی بدست گرفته اطراف اسقف میایستادند و اسقف حکم را بصوت بلند در مقابل حضار میخواند و سپس صیغه لعن را جاری میکرد . قسمتی از صیغه لعن از این قرار است : « هر جا هستند در تمام ساعات چه روز و چه شب ، چه در خواب و چه در بیداری ، چه با زبان روزه و چه در حال خوردن و آشامیدن از فرق سر تا قدم بلعنت خدائی گرفتار باشند . انشاءالله از چشم کور و از گوش کر و از دهان لال بشوند و زبانشان بکام بچسبد و دستشان بچیزی نرسد و پایشان ازجا حرکت نکند و تمام اعضای بدنشان بلعنت گرفتار آید. چه بپا ایستاده ، چه بزمین نشسته و چه دراز کشیده باشند خدا آنها را لعنت کند. انشاءالله با سگ و خر مدفون شوند و گرگهای حریص آنها را بدرند ».

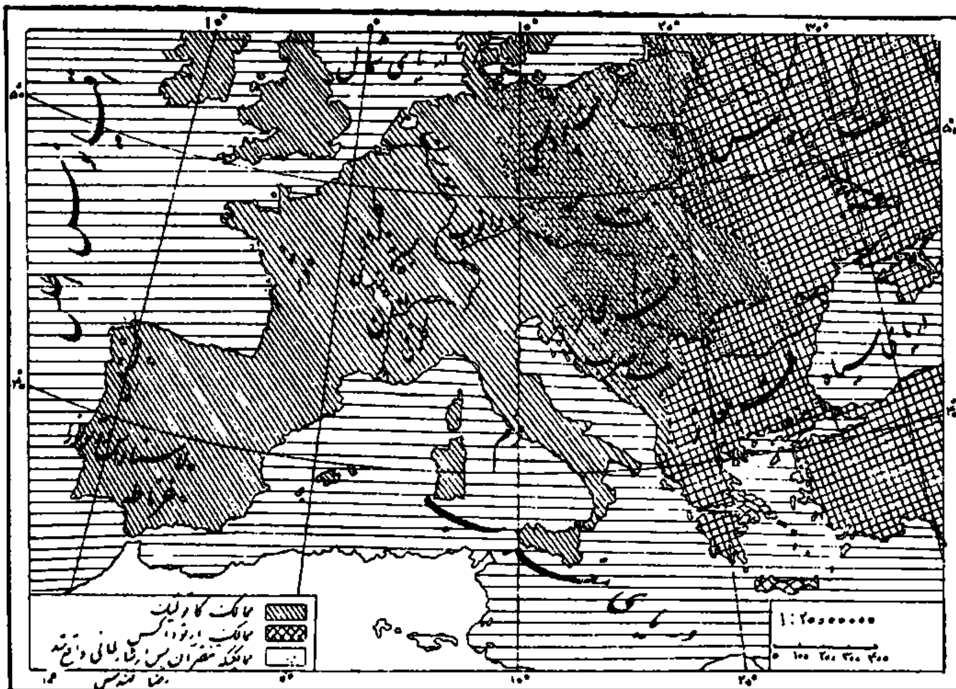
لعنت‌نامه بـاین عبارت ختم میشد : « همچنانکه این مشعلها امروز بدست ما خاموش میشود مادامیکه توبه نکرده‌اند خداکندکه چراغ عمرشان الی‌الابدخاموش

شود» آنگاه اسقف و اهل علم مشعلها را سرنگون کرده زیر پای خود خاموش مینمودند

تحریم هرگاه مقصر پادشاه یا امیری بود و تنها تکفیر کافی نبود که اورا باستغفار متقاعد سازد روحانیت حکم تحریم را دربارهٔ مملکت یا امارت او جاری میساخت باین معنی که اجرای تشریفات مذهبی معوق میماند و اهل علم جز غسل تعمید وتدهین بآئین دیگر نمی‌پرداختند ونماز جماعت را بندرت و درخفا و بی‌ناقوس میخواندند. باین معنـی که تحریم گذشته از شاه وامیر رعایا را نیز فرامیگرفت و غالبا عدم رضایت مردم کار را بجائی میکشانید که مکفر از ترس بلوای عـام تسلیم میشد. تکفیر و تحریم اغلب حربه‌ای بود بر ضد امرای بزرگ و پادشاهان. در فرانسه فیلیپ اول تکفیر شد برای اینکـه زن یکی از دولتخواهان خودرا بزوجیت خواست و فیلیپ‌اوگوست برای اینکه زن خودرا بدون جهت طلاق گفت: درین گونه مواقع اهل علم در مقابل کسانی که بمناسبت اقتدار خود بمجازات نمیرسیدند بجهت حمایت اخلاق و مذهب قد علم‌میکردند اما این حربه را جا وبیجا خیلی بکاربردند چنانکه بعضی اساقفه تکفیر را وسیلهٔ بریدن جیب مؤمنین قرار میدادند و پاپ در مبارزهٔ خود با امپـراطور با این حربه بمیدان میآمد باین لحاظ حربهٔ مزبور کم‌کم کند شد و از کار افتاد.

توبه ارتکاب معاصی‌کبیره (که امروزجنایت یا جنحه نام دارد) مستلزم دورافتادن ازدیانت بود ومرتکب نمیتوانست بحال اول عود کند مگر اینکه کفارهٔ گناه خود را بدهد. کفارهٔ گناه توبه بود، سلاطین نیزتسلیم این امر شده علی‌رؤس‌الاشهاد توبه کـردند مانند هـانری دوم پـلانتاژنه[۱] پـادشاه مقتدر انگلستان که بقـتل توماس‌بـکه[۲] متهـم بود. توبه چند قسم بود: روزه داشتن، تازیانه خوردن، وارد صومعه شدن و بزیـارت جای دور دست رفتن.

۱ – Plantagente. ۲ - Thomas Becket.



نقشهٔ اروپای نصرانی در مائهٔ سیزدهم

زیارت در حکم تبعید بود و بسبب اغتشاش و فقدان راه غالباً خطر داشت و بطول می انجامید، بعضی از توبه کاران مکلف بودند که با زنجیر بزیارت بروند و تمام مسافت را پیاده طی کنند و مدتی هم (که گاهی چندین سال میشد) در مزار مانده خدمت فقرا کنند.

فرانك لونوار (سیاه) حاکم آنژو بکفارهٔ معاصی عدیدهٔ خود که از آنجمله قتل زنش بود سه بار به بیت المقدس بزیارت رفت وبار سوم در یکی ازکوچه های آن شهر برهنه شده ریسمان بگردن کرده روی حصیری افتاد و دو نفر ازنوکرانش بتازیانه زدن او مشغول شدند .

IV

قلمرو امت نصاری و تقسیمات آن، بدعت، دیوان فتیش عقاید

بسط قلمرو امت نصاری

تنصر اروپا که دردورهٔ گرگوآرکبیر وسن بنیفاس وشارلمانی تاآن اندازه پیشرفت کرده بوددر تمام مدت قرون وسطی دوام یافت باین معنی که از یك طرف مشرکین طوعاً اوکرهاً ایمان

آوردند و از طرف دیگر مسلمانان بکلی اسپانیا را ترك کردند .

از مائهٔ نهم تا دوازدهم اقوام مشرك بهم و اسکاندیناوی و روسیه و لهستان و مجار و بلغار بدین مسیح آمدند و درین موارد اغلب ملت از پادشاه خود تبعیت مینمود چنانکه سابقاً قوم فرانك از کلویس تبعیت کرده بود . ولادیمیر[1] پادشاه قوم روس در حوالی ۹۹۰ غسل تعمید کرد . در میان مشرکین از همه سمج تر مردم پروس بودند که در سرحد آلمان و لهستان در سواحل بالتیك قرار داشتند و مادامیکه سواران جنگی آلمان سخت بکشتار آنها دست نزدند ملجأ نگردیدند (۱۲۸۳ـ ۱۲۳٤) .[2] در اسپانیا در پناه کوههای شمال چند مملکت کوچك نصرانی تشکیل یافته و هم خود را مصروف آن نموده بودند که خرد خرد بر وسعت خاك خود بیفزایند . مملکت کاستیل و آراگون درین میانه از سایرین مهمتر بود . مسلمانان اسپانیا بهدایت فرماندهانی که از آفریقا آمده بودند خواستند بممالك مزبور بتازند لکن کاری از پیش نبردند و در محاربه لاس ناواس دوتولزا[3] بکلی مقهور شدند و قسمت عمدهٔ اسپانیا بتصرف پادشاه کاستیل در آمد . از آن ببعد مسلمانان را جز منتهی الیه جنوبی اسپانیا (خطه غرناطه) جائی نماند و از آنجا نیز در ۱٤۹۲ رانده شدند .

تفریق با رومیةالصغری

با این ترتیب در مائه سیزدهم تقریباً تمام اروپا نصرانی بود اما از مائه یازدهم بواسطه تفریقی در جمع روحانیت خلل وارد شده بود این تفریق دو سبب اصلی داشت یکی پاره‌ای اختلافات در مراسم و اعتقادات و دیگر غرور خلفای قسطنطنیه که نمیخواستند از پاپ پست‌تر باشند و در برابر او سرفرود آورند . روحانیت روم و رومیةالصغری چند بار دست و پنجه نرم کردند ولی عاقبت در ۱۰۵٤ میانه آندو جدائی کامل افتاد و از آن ببعد امت نصاری بدو قسمت شد : اروپای شرقی که رومیة الصغری

---

۱ - Vladimir.

۲ – بصفحه ۲۲۸ رجوع شود.

۳ – Las Navas de Tolosa.

اقوام بلغار و روس را شامل میشد تسلیم روحانیت رومیة‌الصغری گردید و خود را ارتدکس[1] (صاحب دیانت حقه) نامید اروپای غربی و مرکزی که از لهستان تا اسپانیا کشیده میشد باطاعت پاپ باقیماند و خود را کاتولیك (صاحب دیانت جامعه) خواند .

بدعت، مساکین لیون

در اروپای کاتولیك نیز با وجود قدرت کاملهٔ پاپ در مائهٔ دوازدهم و سیزدهم بدعت یعنی عقایدی که در نزد ارباب دیانت مردودبود زیاد شد.ازجمله‌عقایدمزبور بدعت‌مساکین لیون و بدعت مرتدین آلبی هواخواه بسیار پیدا کرد و در جنوب فرانسه بسط‌یافت. بانی طریقهٔ مساکین لیون پیروالدس[2] نامی بوده از تجار متمول لیون . والدس‌چون زبان لاتن نمیدانست واداشت انجیل را بفرانسه ترجمه کردند .

در انجیل آمده که جوانی از عیسی پرسید برای رفتن به بهشت کدام وسیله از همه مطمئن تر است عیسی در پاسخ گفت : « آنچه داری بفروش و وجه‌آنرابفقرا بده » این کلام در والدس بسیار مؤثر افتاد تا آنجا که دارائی خود رافروخت و با چند نفر از دوستان خود براه افتاده مشغول شد باینکه مردم را بفقر و مسکنت بخواند (حوالی ۱۱۷۰) سن فرانسوا هم در همان اوان بهمین کار اقدام کرد اما با اینکه پاپ فرقهٔ سن‌فرانسوا را تایید نمود مساکین‌لیون را تکفیر کرد زیرامساکین لیون باین اکتفا نمیکردند که اهل علم را بمناسبت تمولی که داشتند مورد ملامت قرار بدهند بلکه میخواستند عبادت و مذهب را بصورت ساده درآورند و باین لحاظ اعلام داشتند که هر کس میتواند انجیل را بمیل خود تفسیر و ترویج کند . بعدها نصارای پروتستان نیز همین عقیده را داشتند . عقاید مساکین لیون‌درجنوب شرقی فرانسه و شمال ایطالیا رواج یافت و روحانیت روم آنها را تا مائهٔ شانزدهم بحال خود گذاشت زیرا خطری از وجود آنها متوجه نمیشد در صورتیکه در باب مرتدین آلبی مطلب طور دیگر بود .

---

۱ - Orthodoxe. ۲ - Pierre Valdès.

مرتدین آلبی این دسته از ارباب بدعت رابمناسبت شهر آلبی که کانون اصلی این عقیده بوده است مرتدین آلبی نام داده‌اند در صورتیکه اهل این طریقت خود را « پاك » میخواندند. این عقیده از مشرق سر بر زده ومحققاً از مقدونیه به لمبـاری آمده و از آنجا بجنوب فرانسه سرایت کرده است.

مرتدین آلبی نیز مانند ایرانیان قدیم گمان میکردند که وجودرا دوخداست یکی خدای خیر که ارواح را آفریده ودیگر خدای شر که روح را درزندان جسد اسیر کرده است. مسیح در نظر ایشان فرشته ای بود کـه خداوند خیر فرستاده تا ارواح زندانی را نجات بخشد. مرتدین آلبی مانند قوم هندو بـه تناسخ عقیده داشتند وممکن میشمردند کـه روح انسان بعد از مـرگ داخل بدن حیوان شود باین جهت از کشتن و خوردن گوشت حیوانات اجتناب میکردند. روحانیون این طریقه را مرد کامل نام بود و مانند مرتاضین عمر خود را بـرهبانیت‌و مسکنت بسر میبردند. بجز روحانیون، اهل این طریقه درزندگی خود مختار بودندوبرای آمرزش گناهان خود کافی میدانستند که یکی از مردان کامل دست خود رابسر آنهابگذارد و شفای روح خود را درین عمل میدانستند. لکن شفای روح جز یـك بـار امکان نداشت و باین سبب مؤمنین فقط هنگـام موت شفا میخواستند و اگـر اتفاقاً صحت مییافتند از آن ببعد مانند مردان کامل زندگی میکردند.

این عقیده در لانگدوك بسرعت انتشار یافت زیرا روحانیون کاتولیك درنتیجهٔ عادات و اطوار خود از اعتبار ساقط شده بودند. سرکردگان بزرگ و حاکم فوآ [۱] و نایب‌الحکومهٔ بزیه[۲] دنبال این طریقه را گرفته زیرا بهانهٔ خوبی بجهت تـاراج صوامع پرثروت بود. رایمون ششم حاکم تولوز نیز که‌در جنوب فرانسه‌امیری‌بقدرت او نبود با مرتدین آلبی مساعد بنظر میآمد.

روحانیت و مرتدین آلبی باین ترتیب مرتدین آلبی را از دیانت نصاری‌چیزی‌نمانده‌بود وباین سبب روحانیت بآنها و بقوم ترك بیك نظر مینگریست وپاپ اینوسان سوم چون سعی‌خود را در جلوگیری‌ازپیشرفت

---

۱ — Foix. ۲ — Béziers.

آنها بیهوده دید فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه وامرای او را دعوت کرد که بزور ماده را قلع کند (۱۲۰۷) . عنوان جنگ چنان بود که هر کس درین محاربه حاضر شود با کسانیکه برای نجات بیت المقدس رفته اند درجاتش در بهشت مساوی است ، بنا براین پاپ مردم را دعوت میکرد بجنگ صلیب برضد مرتدین آلبی . در۱۲۰۸ چون معلوم شدکه‌امیر آخور حاکم تولوز سفیر پاپ راکشته‌جنگ صلیب در گرفت وپاپ اعلام داشت که عموم ملت کاتولیك بضبط و تملك دارائی حاکم تولوز مجازاست .

جنگ صلیب فیلیپ اگوست که در آن‌موقع با ژان سان‌تر پادشاه انگلستان جنگ داشت در اردو کشی شرکت نکرد اما بسیاری‌ازامرای شمال فرانسه وامرای آلمان عازم محاربه شدندو آرنول آمالریك [1] کشیش‌سیتوزمام جنگ صلیب رابدست گرفت .

صلیب برگرفتگان از درهٔ رن سرازیر شدند و خطهٔ بزیه و کارکاس را تسخیر کرده به سیمون دومونفر [2] که از امرای ایل دوفرانس بود دادند . سیمون که جنگاوری پرطاقت و در تعصب مذهبی بی گذشت و درجاه طلبی حریص بود ریاست واقعی صلیب برگرفتگان را داراشد ودرعرض چهار سال تقریباً تمام‌لانگدوك را مطیع ومنقاد ساخته در۱۲۱۳ قشون پادشاه آراگون را که متحد رایمون ششم بود در موره [3] بهزیمت داد و عاقبت الامر تولوز را متصرف شد (۱۲۱۵) اما طولی نکشید که درشهر بلوائی بروز کرد وچون سیمون دومونفر بمحاصرهٔ آن آمد سنگی برسراو آمده‌کارش را بساخت(۱۲۱۸) .

خصوصیات جنگ صلیب جنك بسیار وحشیانه بود زیرا بنا باعتقاد آنروز هرچه ازاهل بدعت بیشتر کشته میشد بتقوی اقرب بود اما چنان نبود که آنهمه فجایع‌را جز تعصب مذهبی‌سبب‌دیگر نباشدبلکه‌فریقین از سابق باهم نقاضت داشتند و این جنك در واقع مبارزهٔ شمال و جنوب فرانسه

---

۱ – Arnault Amalric. ۲ – Simon de Monfort. ۳ – Auret.

بود زیرا مردم شمال باهالی جنوب که متمدن تر و آزادمنش‌تر بودند بانظر حقارت وحسادت مینگریستند واز زبان و سلیقهٔ آنها آگاه نبودند و بدارائی آنها طمع داشتند و مثل این بود که از دنبال غنیمت حرکت میکنند. اردوکشی را سانحهٔ مهیب شهر بزیه افتتاح کرد. درین باب سفیر پاپ اینوسان سوم چنین نوشته است: «شهر دو سه ساعته قبضه شد. کسان ما که نه بمقام توجهی میکردند نه بسن، نه از مرد میگذشتند نه از زن، قریب بیست هزار نفر را کشتند و شهررابتاراج و آتش سپردند». یکی از کسانی‌که در تصرف لاور[1] حضور داشته چنین روایت میکند: «امری[2] وهشتاد نفر از سواران جنگی را ازقلعه بیرون کشیدند، مونفر فرمان دادکه همه را بدار بیاویزند ولی‌چوبه های دار سرنگون شد. آنگاه‌سیمون بسر بریدن آنها اشارت‌کرد. مؤمنین این امر را از دل وجان استقبال وبی درنگ اجرا کردند. بانوی قلعه را بفرمان مونفر بچاهی افکندند وچاه را باسنگ انباشتند، سپس اهل قلعه را گرد آوردند وبا مسرت‌تمام‌زنده‌سوزاندند».

نتایج جنگ صلیب

پس ازمرگ سیمون دومونفرپسرش آموری[3] همه‌جا شکست خورد وچون ازکار دلسرد شد کلیهٔ املاك و حقوق خود را بپادشاه فرانسه بخشید وازآن ببعد جنگ بفرماندهی لوئی پسر فیلیپ اگوست دوام یافت. چون لوئی در ۱۲۲۶ بسلطنت رسید و لوئی هشتم لقب یافت دو باره جزء عمدهٔ لانگدوك را مسخر نمود و باین ترتیب جنگ صلیب آلبی نتایج مهم ارضی و سیاسی داد باین معنی که بر وسعت دائرهٔ املاك سلطنتی افزود وقدرت خاندان‌کاپه را تا دریای مغرب بسط داد.

جنگ صلیب آلبی نتیجهٔ دیگری نیز داشته که ازلحاظ تاریخ روحانیت حائز اهمیت عمده میباشد:

ایجاد دیوان تفتیش عقاید.

---

۱ – Lavaur. ۲ – Aimeri. ۳ – Amaury.

تفتیش عقاید مدت هیجده سال جنوب فرانسه‌بآتش وخون کشیده شدلکن باز بدعت از آنجا برنیفتاد . چون پاپ گرگوآر نهم چنین دانست که اساقفه در قلع مادهٔ فساد کما ینبغی غیرت بخرج نمیدهند در ۱۲۳۱ مأمورین مخصوص فرستاد تاحقیقت حال کسانی راکه مظنون به پیروی بدعت اند کشف کند . مأمورین مزبور معمولا از فرقهٔ سن دمینیك‌بودند وبا اینکه اختیارتام بآنها داده نشده بود هر چه میخواستند میکردند و همه کس را بمجرد سوء ظن یامکاتیب بی‌امضا امر بتوقیف میدادند . محاکمات که دربدوامرعلنی بود مخفی‌شد ، متهم بامتهم کننده مواجه نمیگردید و حتی نام او را نمیدانست و وکیل مدافع هم نداشت واگر انکار میکردبشکنجه ازاو اقرار میگرفتند در صورتیکه‌تاآنزمان روحانیون در امر قضا بشکنجه متوسل نشده بودند . هر گاه متهم بمیل یا بزور بارتداد خود مقر میآمد وتوبه میکرد بعقوبتی محکوم میشد اما اگر زیر بارتوبه نمیرفت‌یا اینکه سابقاً از ارتداد توبه‌کرده و توبهٔ خود را شکسته بود حکمش آن بود که زنده طعمهٔ آتش شود واین‌عقوبت را بدست حکام عرف یعنی مأمورین شاه وسرکردگان میچشید . درعهد سن‌لوئی یکی ازکسانی که در شامپانی مأمور تفتیش عقاید بود امر داد که یکبار ۱۸۳ نفر مرتد را زنده سوزانیدند (۱۲۳۹) .

دیوان تفتیش عقاید مدتی متمادی در جنوب فرانسه درکار بود تاریشهٔ‌ارتداد آلبی را برآورد ودرایطالیا نیز مدتها دوام داشت‌لکن‌درآلمان هرچندی‌یکبارایجاد میشد وباز موقوف میگردید . از میان روحانیون جمعی با تفتیش عقاید سخت مخالفت داشتند مخصوصاً اعضای فرقهٔ سن فرانسوا چنانکه یکی‌ازآنها نوشته است: « اگر پطروس وبولس سعید نیز باین دیوان احضار میشدند برائت ذمه حاصل نمیکردند » هیئتی که‌درآغاز مائه چهاردهم‌ازطرف‌پاپ کلمان پنجم معین‌شدستمگری دیوان تفتیش عقاید را آشکار ساخت باین معنی که بعضی از متهمین هشت سال بود

که در زندان مانده وابداً تحقیقی از آنها بعمل نیامده بود وگروهی دیگر باطاقهای بدبو دوچار وبعقاب زندانبان گرفتار شده بودنـد . اما تفتیش عقاید بحدی قدرت یافته وچنان چشم ترسی گرفته بود که پاپ نتوانست قدمی در راه اصلاح آن‌بردارد و بهمین مناسبت دنبالهٔ کار خود را رها نکرد و بـاز بسیاری از بیگناهان را بورطهٔ هلاك فرستاد .

فصل پانزدهم

فرانسه و انگلیس در مائهٔ دوازدهم

خاندان کاپه و پلانتاژنه[1]

در خلال مائهٔ دوازدهم بعهد لوئی ششم (لوئی فربه)[2] (۱۱۳۷ ـ ۱۱۰۸ ولوئی هفتم (۱۱۸۰ ـ ۱۱۳۷) سلطنت فرانسه کم‌کم دستی بدر آورد.

خاندان کاپه‌برای اضمحلال قدرت ارباب ملك وازدیادشوکت‌سلطنت‌مخصوصاً از روحانیت استمدادکردوبهترین مشیر آن راهبی بود سوژر[3] نام.

اما در اواسط مائهٔ دوازدهم تشکیل امپراطوری انگلستان و آنژورشدسلطنت کاپه را متوقف ساخت و هانری دوم پلانتاژنه که صاحب اختیار انگلستان بود (۱۱۸۹ ـ ۱۱۵٤) حریف نیرومند لوئی هفتم بشمار آمد.

I

لوئی ششم (فربه)

جلوس‌لوئی‌ششم قدرت وشوکت خاندان کاپه درموقع مرگ فیلیپ اول (۱۱۰۸)نیز بحال‌زمان جلوس هوگ‌کاپه‌بود وفی‌الواقع آثار بهبودی در اوضاع‌ظاهر نشد مگر در عهد سلطنت لوئی‌ششم یعنی‌پسروجانشین فیلیپ اول (۱۱۳۷ ـ۱۱۰۸).

لوئی ششم هنگام جلوس بیست وهشت سال داشت لکن تاآن روز ده‌سال‌بود که در امر سلطنت با پدر شرکت مینمود. فربه وپـریده رنگ بود و چون سنش از چهل بـرگذشت از فرط تنومندی از سواری بـاز ماند. سربازی رشید و جسور وزنده دل بـود و در مواقع گشودن قلعه وعبور از رودخانـه بـر همراهان سبقت میجست تا آنجا که سزاوار لقب « چابك » یـا « رزمجو » میباشد. اطواری ساده

۱ – Plantagenets. ۲ – Louis le Gros. ۳ – Suger.

داشت و مردی نیك و درست بود لکن پول را زیاده از حد دوست میداشت ووقایع نگاران عصر او را از لحاظ حرص مورد سرزنش دانسته‌اند .

امنیت املاك سلطنتی

لوئی‌ششم قسمت عمدهٔ سلطنت خودرا بمبارزه باسرکردگان املاك خودگذراندکه هریك محکمه‌ای ساخته ودرپناه‌بارهٔ آن‌کمین‌کرده براهزنی‌میپرداختند و مردم آن‌حول‌وحوش را بعذاب میآوردند و بقدرت پادشاه میخندیدند . یکی از مخوف‌ترین سرکردگان مزبور توماس دومارل سرکردهٔ‌کوسی[1] بود که « مسافرین و زوار را لخت کرده تمولی گرد آورد . هر وقت از اسرای خود فدیه میخواست آنها را ازجاهای‌حساس بدن میآویخت یا روی زمین خوابانیده از سنگ فرش میکرد و روی آنها قدم میزد و در ضمن بضرب آنها نیز فرمان میداد تا آنکه یا آنچه میخواهد بدهند یا جان بسپارند » بعدها هنگامی که « چند سوداگر را بغدر لخت کرده بامید اخذ فدیه اسیر کرده بود » خود او نیز باسارت گرفتار شد لکن « از شکنجه و زنجیر و تهدید والتماس هرچه میکردند نتیجه‌ای بدست نمیآمد و این مرد منهمك‌درخیانت برهائی سوداگران مزبور تن در نمیداد چنانکه گوئی در بند جان خود نیست اما از فدیه دل نمیکند » .

سی و چهار سال طول کشید تا این اقدامات سرانجام یافت زیرا رقبائی مانند توماس مارل یا هوگ دوپوئیزه[2] بیك ضربت از پا در نمیآمدند و بسختی از خود دفاع میکردند . محکمهٔ پوئیزهٔ سه‌بار مسخر و طعمهٔ آتش‌گردید لکن در هربار از نو ساخته شد اما پادشاه نیز سمج بود چنانکه تا عموم یاغیان را سرکوب نکرد اسلحه را بزمین نگذاشت .

در اواخر سلطنت لوئی ششم املاك سلطنتی کاملا امن و آرام یافت و قدرت پادشاه در دو طرف رود سن مستقرگردید و علاوه بر این یك نتیجهٔ معنوی نیز بدست‌آمد و آن اینکه پادشاه چون‌سرکردگان راهزن را مضمحل میساخت وظیفهٔ

---

۱ – Couci. ۲ – Hugues de Puiset.

عدالت گستری خود را نیز انجام داده در انظار چنین جلوه میکرد که در مقابل ارباب ملك‌جائر پشتیبان مردم خرده‌پا و اهل علم و سوداگران و برزگران‌است‌باین ترتیب ملت هواخواه سلطنت گردید .

لوئی ششم و دولتخواهان معتبر

مهم دیگری که پس از مدتها فراموشی در عهدلوئی ششم تجدید شد این بود که پادشاه جرأتی یافته از حدود املاك‌خود قدمی فراتر نهاد و درامورتیولهای بزرك دخالت کرد ، مثلا در موقعیکه دو نفر داعیهٔ امارتی را داشتند ببهانهٔ اینکه فیمابین آنها حکمیت کند یا بعنوان اینکه اسقفی را از تعدی حاکمی حفظ نماید قشون سلطنتی را برداشته به بری[1] رفت و تا اورنی براند تا بنابه تعبیر سوژر مردم بدانند که « پادشاهان مبسوط الیداند » .

اما این اقدام مقدمه‌ای بیش نبود زیرا اغلب دولتخواهان معتبر استقلال کامل خود را نگاهداشتند و چون لوئی ششم با هانری اول بوکلرك[2] (فاضل) والی مقتدر نرماندی که پادشاهی انگلستان را نیز داشت بنای مخاصمه را گذاشت جز شکست بهره‌ای نبرد و پادشاه انگلیس نه تنها در استعداد بلکه در زرنگی‌هم بر او پیشی گرفت چنانکه در ۱۱۱۹ هنگامی که لوئی ششم بنا بجسارت عادی خود تا قلب نرماندی تاخته بود ناگاه در برابر وی پدیدار شده در برمول[3] شکستی بر او وارد آورد و اسب و علم او را نیز بگرفت . پادشاه فرانسه هر چه خواست تلافی کند از عهده بر نیامد و نتوانست بقدرت حریف سکته‌ای بزند زیرا استعداد طرفین هیچ تناسب نداشت و چون در ۱۱۲۷ هانری اول یگانه دختر خود ماتیلد[4] را به ژوفروآپلانتاژنه ولیعهد حاکم آنژو داد بر این عدم تناسب پیرایه ای نیزبسته شد . عواقب وخیمی که این مزاوجت بجهت خاندان کاپه در برداشت بعد ها خواهیم دید .

---

۱ – Berry. ۲ – Beauclerc. ۳ – Brémule. ٤ – Mathilde.

اواخر سلطنت لوئی ششم

باوجود شکستی که هانری اول به پادشاه فرانسه وارد آورد بر حیثیت پادشاه سال بسال میافزود وبهترین شاهد رونق سلطنت، دو واقعهٔ ذیل بود : هزیمت قشون آلمان در ۱۱۲٤ و عقد دختر والی آکی‌تن در ۱۱۳۷ .

در ۱۱۲٤ امپراطور هانری پنجم که داماد و متحد پادشاه انگلیس بود قشون آلمان را برداشته بفرانسه هجوم آورد و راه رنس را در پیش گرفت . برای حفظ رنس فرانسهٔ شمالی دست اتحاد بهم داده در اطراف پادشاه فرانسه مجتمع گردید و باین جهت قشون آلمان جنگ نا کرده عقب نشست.

سوژر واقعه را چنین روایت میکند : « فرانسه ازهرطرف زبدهٔ سواران خودرا تجهیز کرد . . . در یك بدنه (سپاه) مردم رنس و شالون ایستاده اند ، در بدنهٔ دیگر مردم لائون وسوآسون صف آرائی میکنند ، بدنهٔ سوم را مردم ارلئان و اتامپ[1] و پاریس گرفته اند، بدنهٔ چهارم را تیبو[2] با عمویش هوگ حاکم والاتبار تروآ باآئین میداشت که هر چند با پادشاه خصومت میورزید لکن در دفاع شرکت کرده بود، بدنهٔ پنجم بسرداری والی بورگنی وحاکم تور آراسته بود ، رائول حاکم با شهامت و رماندوا جناح راست را گرفته و جناح چپ بمردم آمین و بووه سپرده شده است، ساقهٔ لشکر در دست حاکم والا گهر فلاندر بود و گیوم والی آکی‌تن و حاکم رشید بروطانی و حاکم رزم آزمای آنژو نیز در کنار او بودند» .

در سال ۱۱۳۷ که سال آخر سلطنت لوئی ششم بودهمای اقبال سلطنت خاندان کاپه را ناگهان زیر شهپرخودگرفت یعنی والی آکی‌تن که بزرگترین سرکردهٔ جنوب فرانسه بود یگانه دختر خود آلینور[3] را بزنی بولیعهد فرانسه داد . در نتیجهٔ این مزاوجت قدرت خاندان کاپه بر خاك وسیعی که شامل اورنی ولیموزن وپوآتو و پریگور وگاسکنی بود بسط یافت وباین ترتیب املاك سلطنتی چهار برابر شد.

---

۱ – Etampes. ۲ – Thibaut. ۳ – Alienor.

II

لوئی هفتم وسوژر

لوئی هفتم لوئی هفتم چون بجای پدر نشست شانزده سال بیش نداشت (۱۱۳۷) و جوانی کاری و باعزم بود لکن در کار چندان پای بند نظم وترتیب نبود. پس ازچندی فعالیت را از دست داد اما همیشه بدین‌داری وملایمت اخلاق وملکهٔ عدالت ممتاز بود. در رفت و آمد سادگی را از دست نمیداد وکسی را همراه بر نمیداشت. چنانکه روایت کرده اند روزی با دو سوار جنگی بیرون رفت ودر جنگلی خواب اورا در ربود. حاکم شامپانی بدو رسید و چون اورا بیدار کرد لوئی چنین گفت: «من بسیار راحت میخوابم زیرا هیچکس بدخواه من نیست».

از۱۱٤٥ لوئی هفتم اعلام نمودکه عزم کرده ام به بیت‌المقدس بروم. کیفیت شکست او پیش گذشت. اگرلوئی هفتم نایب‌مناب‌مجربی مانند سوژر نداشت‌ممکن بود غیبت‌طولانی وی(۱۱٤۹ ـ ۱۱٤۷) منجر بعواقب وخیمه شود.

سوژر سوژر اصلا وضیع یعنی پسر یکی از رعایای خانه زاد و فقیر حوالی پاریس‌بوداما‌اولادعامهٔ‌مردم‌از راه روحانیت‌میتوانستند بمقامات عالیه برسند. سوژر درصومعهٔ سن دنیس تربیت یافت و در آنجا با لوئی ششم که بعد ها بسلطنت فرانسه رسیدرفاقت ودوستی پیداکرد وچون بمقام کشیشی سن دنیس نایل آمدیکی از وجوه مشاورین لوئی‌ششم ولوئی‌هفتم‌گردید.

سوژر مردی بادرایت ومیانه‌رو بود، بعصرسن برنار میزیست و بسیار دیندار بود، از نظام ترك دنیا تخلف نکرد لکن افراط هم درآن‌کار بخرج نداد. در فضل وفصاحت مشهور بود، بتاریخ نیز باندازهٔ اخلاق والهیات رغبت داشت، چند کتاب تاریخ ومن جمله تاریخ لوئی ششم را برشتهٔ تحریر کشید. بفن و هنر نظر داشت درصورتیکه سن برنار اینکار را تجویز نمیکرد.

باقدام او صومعهٔ سن دنیس‌را از نو ساختند وپنجره‌های باشکوه درآن‌کار

گذاشتند و از آثار متبرکه و اشیاء نفیسه هرچه بدست آمد در آن بودیعه نهادند.
بالاخره سوژر قبل‌ازهرکار مدیر عالی رتبه و خدمتگذارجان‌نثار سلاطین کاپه بود.
لوئی هفتم همیشه بصلاح دید سوژر کار نمیکرد لکن هنگام عزیمت به‌بیت‌المقدس نیابت سلطنت را باو واگذاشت و باین ترتیب سوژر در مدت دو سال چرخ امور مملکت فرانسه را بخوبی بگردش آورد و امنیت را حفظ کرد ومخارج جنگ‌صلیب را تدارك نمود و دسایس برادر پادشاه و امرا را بملایمت دفع کرد اما چون لوئی هفتم مراجعت کرد چندی بعد سوژر مرد (۱۱۵۱) . سوژر استحقاق لقب پدر وطن داشته است . سن برنار در بارهٔ سوژر انصاف داده چنین میگوید: « من او را کاملا میشناسم و میدانم که در امر دنیا وفادار و محتاط است و در امر دین مؤمن و فروتن . باین هر دو میپردازد اما دامن عصمتش بلوث هیچگونه تهمتی آلوده نمیشود و این خود نهایت شایستگی را میرساند » .

گیوم راهب در ترجمهٔ حال سوژر چنین مینویسد: « از وقتی که سوژردرصف مشاورین‌شاه قرار گرفت تاروزیکه رشته عمرش‌برید مملکت فرانسه‌مدام روبسعادت رفت و بر وسعت خود افزود و بر دشمنان خود فایق آمد و بدرجهٔ عالی‌رسید ولی همینکه این مرد از میانه رفت فرانسه بمصیبت سخت دوچار آمد » .

طلاق آلینور فی‌الواقع یکسال پس از مرگ سوژر پادشاه باین خیال که آلینور از محارم اواست بطلاق‌وی تصمیم گرفت. این‌تصمیم که منجر بعواقب وخیمه گردید در ۱۱۵۲ نفاذ یافت .

چیزی نگذشت که آلینور بعقد هانری پلانتاژنه که یکی ازدولتخواهان معتبر پادشاه بود در آمد .

هانری پلانتاژنه آنژو و من و تورن و نرماندی را از خود داشت و چون دارائی زن خود را نیز براین مقدار بیفزود تمام فرانسه ساحلی یعنی حوضهٔ‌سفلای سن‌ولوآر وگارون را بدست آورد و این مجموع تقریباً سی‌وپنج ایالت از ایالات امروز فرانسه را شامل میشد و ده برابر املاك سلطنتی و پر ثروت‌ترین نواحی

فرانسه بود . بعلاوه معتبرترین بلاد فرانسه نیز از قبیل روآن و آنژر[1] و تور و بردو در آن خطه قرار داشت. دو سال بعد هانری‌پلانتاژنه باسم هانری دوم بتخت‌سلطنت انگلستان نشست (۱۱۵٤).

لوئی هفتم و هانری‌پلانتاژنه

در برابر یك چنین دولتخواهی پادشاهان فرانسه را جز این چاره نبود که‌تا قوه دارند بجنگند یا اینکه‌بکلی کناربروند. خاندان کاپه جنگ را اختیار کرد و مبـارزه که در ۱۱۵۲ بدست لوئی هفتم شروع شد خاتمه نپذیرفت جـز در ۱۲۵۹ (عهد سن لوئـی). بنا براین ، این جنگ بمنزلهٔ جنگ صد سالهٔ اول بود. در عرض این مدت‌لوئی هفتم نه در جنگ بپای حریف خود رسید، نه در مذاکرات و بی نهایت محتاط و بـی عزم شده بود. چون میانهٔ هانری دوم باتوماس بکه[2] خلیفه و بعد ها با فرزندان‌خودش بهم خورد لوئی در صدد بر آمد که از این فرصت استفاده کند لکن صرفه ای نبرد وهم نتوانست از استیلای پلانتاژنه بر ولایت بروطانی جلوگیری کند و چون مکرر شکست خورد راه نجات نیافت جز توسل به پاپ آلکساندر سوم که هانری‌دوم را بتحریم تهدید نموده بامضای صلح وادارساخت . (۱۱۷۷)

بسط قدرت سلطنت

در موقع مرگ لوئی هفتم (۱۱۸۰) چنین بنظر میرسید که سلطنت بحال هشتاد سال قبل خود یعنی اوایل عهدلوئی‌ششم برگشته‌استزیرا املاك‌سلطنتی‌وسعتی‌نیافته‌وبلکه‌تحت‌الشعاع املاك پلانتاژنه قرار گرفته است لکن با این وجود نفوذ خاندان کاپه در عهد لوئی هفتم نیز مانند زمان لوئی ششم مـدام پیش رفته بود منتهی از لحـاظ سیاست نـه از لحاظ وسعت خاك باین معنی که عموم طبقات و بخصوص اهل علم و مردم بـلاد و قصبات رفته رفته بیشتر بمقام سلطنت گرویده و بکمك آن مستظهر شدند .

---

۱ – Angers. ۲ – Thomas Becket.

سلطنت و اهل علم

لوئی ششم و هفتم تا توانستند مزایائی بجهت حوزه‌صاحبان مسند و کشیشان‌واساقفه قائل شدند و گذشته ازاملاك‌خود تیولهای دوردست را نیز مشمول این مزایادانستند زیرا باین وسیله نفوذ خود را در آنجا داخل میکردند. هر بار چون امپراطور آلمان پاپ را از ایطالیا میراند لوئی ششم و هفتم مقدم او را گرامی میداشتند و باین ترتیب میان ایشان‌اتحادی ایجاد شد. پاپ سلاطین خاندان کاپه را فرزندان ارشدروحانیت نامید و اهل علم تکیه‌گاه معنوی خاندان مزبور شده بجهت آنها تدارك پول و سرباز میکردند. هریك از اساقفه متدینین حوزهٔ خود را بشکل سپاهی درآورده و در تحت فرماندهی ائمهٔ جماعت قرار داده بود تا جنگیان را بمراعات امان الهی و ایام حرام وادار کنند. این سپاه مکرر وارد صفوف پادشاه شده در رکاب او جنگید. در ۱۱۱۱ که افواج لوئی ششم بقصر پوئیزه حمله کرده بود بر اثر مقاومت محصورین نزدیك بود عقب بنشینند که ناگاه « یکی از روحانیون که موی سرش ریخته بود وباتفاق متدینین حوزهٔ خود بمبارزه آمده بود تخته‌ای را در برابر خود حائل کرده با سر برهنه بر فراز جان‌پناه برآمد و چون به پرچین رسید در پناه چوبه‌های آن قرار گرفت و یکا یك آنها را بکند». این سرمشق سربازان را جری کرد چنانکه برجستند و قلعه را گشودند. در تمام فرانسه اهل علم سعی داشت که مستقیماً در تحت حمایت پادشاه قرارگیرد بخصوص در عهد لوئی هفتم که بدینداری شهره بود. روحانیونی از قبیل اسقف ماند[۱] از ولایات دور دست بپاریس میآمدند تا بالنسبه بپادشاه سوگند فدویت یاد کنند و اساقفه وکشیشان در ثناخوانی او شتاب میکردند و مدام عریضه بخدمت او میفرستادند که چیزی از او توقع کنند و یا ارادت و صدق خود را باو عرضه دارند. از آن جمله است عریضه‌ای که کشیش سن‌ژیل[۲] (درلانگدوك) بپادشاه نوشته است باین مضمون: « هربار که عطوفت اعلیحضرت پادشاه تفضل فرمود

۱ – Mende. ۲ – Saint-Gilles.

بطورت فرستاده یا دستخط شامل حال ما میشود ما این موهبت عظمی‌را با مسرت تامه تلقی میکنیم . لطف اعلیحضرت ما را نعمت راحت و خوشی بخشیده است . در افاضهٔ خیر و حمایت قوم بقدر اعلیحضرت بهیچکس امیدوار نیستیم باین‌سبب‌است که هر روز دست بآسمان برداشته از رحمت الهی استغاثه میکنیم که اعلیحضرت را در امن و امان بدارد و بوی سلطنت طولانی کرامت فرماید تا عامهٔ ناس در پرتو او مسرور باشند . ما که همیشه مشتاقیم از حال اعلیحضرت با خبر باشیم این قاصد را روانهٔ حضور مهر ظهور ملوکانه ساخته عرضه میداریم که مدتی است یادی از ما نفرموده‌اند ». ضمناً مقداری قرنفل و هیل و زنجبیل و غیره پیشکش گذرانده بعرض میرساند که «اگر اعلیحضرت به بیش ازاین مقداراحتیاج داشته‌باشند یا سایرمحصولات مامطبوع خاطرشان باشد مضایقه نفرمایندکه این رعایای وفاداررا مسبوق سازند » .

سلطنت و مردم بلاد و قصبات

درعهدلوئی ششم و هفتم بلاد جنبشی کردند تا آزادی‌خود را بدست‌آورند . دربدوامرسیاست سلطنت دریی‌امرمعلوم نبود . بعضی از مورخین لوئی ششم را «پدر بلادمختار» خوانده‌اند لکن درین باب باشتباه رفته‌اند زیرا لوئی ششم قدمی بمساعدت بلاد برنداشت جز در مواقعی که نفع خود را در آن میدید چنانکه مبلغی گرفته فرمان لائون را صحه گذاشت ولی در ازای مبلغ دیگری فرمان مزبور را نسخ کرد . لوئی هفتم دراین امر بیشتر خدمت کرد چنانکه مزایای فرمان لوری[1] را شامل بسیاری از اماکن املاك سلطنتی نمود و چند شهر ساخت که بسرعت بسط یافتند و در غیر املاك سلطنتی نیز ببلاد مختار کمك کرد لکن از آنجا که عادة بی عزم بوداز بعضی حمایت کرد و برخی را بحال خود گذاشت . این پادشاه ضعف نفس داشت لکن خیرخواه و بفکرمردم خرده‌پابود چنانکه جمعی از رعایای‌خانه‌زاد املاك سلطنتی را آزاد کرد و بجهت سوداگران و پیشه‌وران مزایائی قائل شد . باین جهت عامهٔ ناس از همین زمان بالنسبه بمقام سلطنت رایگان شدند ومهر باطنی

---

١ – Lorris.

آنها در موارد عدیده بروزکرد چنانکه در ۱۱٦٥ وقتی که لوئی هفتم را پس از مدتها انتظار پسری آمد که بعد ها بنام فیلیپ اگوست بسریر سلطنت نشست مردم پاریس از کثرت وجد و سرور سر از پا نمی‌شناختند و کوی وبرزن از شمع و مشعل چون روز روشن بود.

III
انگلستان در عهد هانری دوم پلانتاژنه

قدرت هانری دوم

هرگاه سلطنت فرانسه را درمائهٔ دوازدهم باسلطنت انگلستان بسنجیم تفاوت عمده ای نمایان میشود ولوئی هفتم پادشاه متدین فرانسه دربرابرهانری‌دوم پلانتاژنه (۱۱۸۹ـ۱۱٥٤) رقیب و معاصر خود جلوه‌ای نمیکند.

هانری دوم مردی درشت و چهار شانه و فراخ سینه بود، موئی بور و انبوه داشت، نه دستش را از لطافت اثری بود نه اندامش را از ظرافت خبری، تنه اش محکم بقائمهٔ پاسوارشده وپایش بشکل کمان برگشته‌بود. درشکارسرازپانمیشناخت و از جنگ عنان بر نمی‌تافت، هیچگاه قرار و آرام نداشت و همراهان بپایش نمیرسیدند، از این گذشته مانند سایر سران این خاندان از فضل و ادب بهره یافته بتاریخ و شعر رغبت داشت، در تکلم استاد بود و ازدانشمندان نگاهداری میکرد اماخود رأیی صفت ممیزهٔ او بود چنانکه اغلب کار رابخشونت‌میکشانید وبکمترین مقاومت سخت درگرفته سخط و کینه‌ای وحشت انگیز نشان میداد. جنبهٔ‌فرانسوی هانری دوم بیش ازجنبهٔ انگلیسی وی بود چنانکه حتی بزبان انگلیسی نمیتوانست تکلم کند و از سی و پنجسال سلطنت بیست و دو سال آنرا در فرانسه بسر برده‌با سلاطین خاندان کاپه در زد و خورد بود ولی با این وجود پادشاه مملکت‌انگلستان مردی قادر و فعال و فاتح و مدبر بود.

حکومت انگلستان

هنگامیکه‌اورنگ‌سلطنت‌هانری‌دوم رامسلم آمدانگلستان تازه‌ازجنگ‌خانگی‌ممتدی‌نجات یافته‌بودزیراماتیلددختر

هانری اول و اتین دوبلوآ[1] برادر زاده اومدتی قریب پانزده سال (۱۱۵۳ - ۱۱۳۸) بر سر تاج و تخت آن مملکت منازعه میکردند و در خلال آن احوال قدرت سلطنت رو بضعف گذاشته بود . هانری دوم قدرت سلطنت را باز گردانید و از حیث ضبط و ربط ، امور انگلستان را از کلیهٔ ممالك آن عصرجلوتر برد . سالی سه بار (در عید میلاد مسیح و عید فصح و پنجاه روز بعد از آن) بزرگان مملکت را جمع میآورد و درین مجالس که نظیر مجالس شارلمانی بود قانون میگذاشت ، قوانین مزبور از لحاظ عده و اهمیت پای کمی از قوانین شارلمانی نداشت و از این گذشته در تمام مملکت مجری میشد و حال آنکه در همین عصر در فرانسه اوامرسلطان از حدود املاك سلطنتی تجاوز نمیکرد . قوانین مهمه در باب قضا و امر قشون بود. امر قضا سپرده بقضاة سیار بود که از دربار شاهی راه افتاده از ولایتی بولایت دیگر میرفتند و در محاکم ریاست داشتند . از میان مردم محل بعضی را که با قوانین آشنا بودند اختیار کرده بتحقیق امور و تشخیص مقصرین میگماشتند ، این اشخاص در بدو کار سوگند یاد میکردند که جز حقیقت نگویند ورسم هیئت منصفه که امروز هم درمحاکمات جنائی وجود دارد از این جا برخاسته است. جنبه سرکردگی و دولتخواهی قشون از میان رفت . باین معنی که چون هانری دوم بجمع آوری قشون مزدور راغب تر بود سرکردگان را در ازای پرداخت وجهی معاف کرد و از این گذشته بموجب قانون جنگ ممکن بود عموم مردم آزاد را ازسوارجنگی و مردم بلاد و پیشه ور زیر اسلحه بخواهند .

هانری دوم خواست برای روحانیت نیز قانون بگذارد و آنرا باطاعت خود وادارد ولی درین قسمت مانند معاصر خود فردریك باربروس بموانع سخت بر خورد . حریفی که نتوانست در برابر وی قد مخالفت علم کند توماس بکه بود که ابتدا بهترین دوست او شمرده میشد .

---

۱ – Etienne de Blois.

هانری دوم و توماس بکه

توماس بکه پسرتاجری بود از روآن که بهلندن رفتهودر آنجا توطن جستهبود . هانری دوم توماس بکهرا برکشیده و بمقام وزارت رسانیده و از هیچگونه مرحمت در بارهٔاو دریغ نکردهبود. چون در ۱۱٦۲ شغل خلافت کانتوربری بلامتصدی گردید هانری دوم بخیال افتاد وزیر عزیز خود را بر این مسند بنشاند. بکه از قبول این کار خودداری داشت زیرا میگفت در آنصورت ناگزیرم که جز بمصلحت روحانیت قدمی بر ندارم اما این اظهارات سودمند نیفتاد و عاقبت بکه باجبار به پیشنهاد تن در داد لکن چون بآن مقام نائل آمد بگفته خود عمل کرد وبرایحفظ حقوق روحانیت انگلیس دربرابر شاه بایستاد . این بودکه هانری دوم نیز بماسبق اکتفا نکرده مواد کلاراندون[1]را مقررداشت(۱۱٦٤)بموجب اینمواد زمام اختیارروحانیت تفویض مقام سلطنت میگردید .

بعضی از مواد مزبور از این قرار است : « هر یك از روحانیون که بجرمی متهمگردید چون بمحکمهٔسلطنتی احضار شود باید هم درآنمحکمه وهمدرمحکمهٔ شرع حضور بهم برساند و اگر مجاب شود یا اقرار کند روحانیت نباید او را در تحت حمایت خود بداند . خلفا و اساقفه و قاطبهٔ دولتخواهان مستقیم شاه تیول را از ولینعمت خود دارند و باید عمل آنرا با مأمورین و صاحبان مناصب سلطنتی خاتمه دهند و تقبلات و رسوم را کلا بانجام برسانند ومانند سرکردگاندرمجالس دربار ولینعمت خود پادشاه حاضرشوند . خلفا واساقفه ومردم مملکتمجاز نیستند که بیرخصت ولینعمت خود ، پادشاه ، از مملکت خارج شوند اما درباب استیناف دعاوی اگر استیناف از حکم اسقف باشد باید بخلیفه عرضه شود و اگر خلیفه احقاق نکند استیناف امر حقشاه خواهد بود و جز باجازه او نباید بدیگری(یعنی پاپ) عرضه شود » .

توماس از امضای این مواد سرپیچید و برای اینکه متهم بکفران نعمت نشود بفرانسه گریخت و از آنجا هانری دوم را تکفیر کرد .

---

۱ - Clarendon.

قتل توماس بکه دوحریف چندی بکشمکش پرداخته ولی عاقبت ازدردوستی درآمدند و توماس بکه بانگلستان برگشت (۱۱۷۰) . در انگلستان رهبان و عامهٔ ناس اورا مانند یکی از اولیاءالله پذیرفته وخود او نیزاین بار جدی‌تر شد و چون‌در آن گیرودار جمعی از اساقفه طرف شاه را گرفته‌بودندحکم تکفیر تمام آنها را صادر کرد .

هانری‌دوم ازاین خبر سخت برآشفت‌وچنانکه گفته‌اند فریاد برآورد:«گوئی در خانهٔ خود بپرورش یك مشت ابله وبزدل پرداخته‌ام که هیچیك از آنهانمیتوانند انتقام مرا ازیك روحانی‌شوخ چشم بستانند»چهارسر کرده چون این بشنیدندفی‌الفور راه کانتوربری را در پیش گرفتند و چند روز بعد نعش بکه در پای محراب کلیسا افتاد (دسامبر ۱۱۷۰) این واقعه چنان غوغائی در کلیهٔ امت نصاری در افکند که هانری دوم ناچار مانند امپراطوران ژرمن بوهن و خفت تن در داد باین معنی که چون پاپ ویرا به تکفیر تهدید کرد هانری‌مواد کلارندون را نسخ نموده وعده داد که بزیارت بیت‌المقدس برود و هم بمزار توماس بکه شتافته علناً بتوبه و انابه پرداخت .

پایان سلطنت این پیش آمد ناچار بحسن‌شهرت‌پادشاه سکته‌ای‌واردساخت اما باز هانری‌دوم کماکان طرف ملاحظه بود و مقتدرترین سلاطین اروپا بشمارمیآمد چنانکه سال بعد از قتل توماس‌بکه بتسخیر ایرلاند کمر بست (۱۱۷۱) . در انگلستان تقریباً سلطنت مطلقه داشت و در قارهٔ اروپا جلوی لوئی هفتم ایستادگی‌شایانی بخرج داد . فقط دسایس وعصیان فرزندان وی که‌فرصت خوبی بدست فیلیپ‌اگوست پادشاه جوان فرانسه میدادند سالهای آخر سلطنت او را مکدر نمود[1] و چون شنید که ژان پسر محبوبش نیز مانند سایرین در بارهٔ پدر خیانت روا داشته است بی نهایت مهموم شد و این غصه نیز مزید بر علت پیری شده کار او را بساخت .

---

۱ – بصفحهٔ ۳۱۰ رجوع شود .

بقراریکه نوشته‌اند «چون رژر[1] بخدمت خداوندگار خود بازآمد هانری نام کسانی را که با خط مختوم بدشمنان وی پیوسته بودند در خفا خواست صاحب منصب آهی برآورده گفت : اعلیحضرتا مگر عیسی نظری کند مقدم بر همه ژان پسر شماست . شاه چون بدانست که پسر محبوبش نیز راه خیانت رفته گفت : آنچه گفتید کفایت است و دیگر دم برنیاورد لکن ویرا تن بلرزید و خون بگردید و چهره رنگ دادو گرفت چنانکه گاه سیاه و گاه گلی و گاه زرد میشد . باین حال به تختخـواب خود درغلطید و غصه چنان بر وجودش مستولی شد که حواس خود را نفهمید ، نه میدید و نه می‌شنید . این غصه تا سه روز کار خود را در وی کرد ودرظرف این‌مدت سخن میگفت لکن چیزی دستگیرش نمیشد» دو روز بعدهانری راه سرای‌دیگر گرفت .

---

۱ ــ Roger (صاحب منصبی که ازجانب هانری مأمور بود صورت کسانی را که بـاو خیانت ورزیده‌اند از فیلیپ‌اگوست بخواهد) .

فصل شانزدهم

بسط سلطنت خاندان کاپه - فیلیپ اگوست ۱۲۲۳ - ۱۱۸۰

در عهد سلطنت فیلیپ اگـوست (۱۲۲۳ ـ ۱۱۸۰) سلطنت خاندان کاپه پیشرفت عمده کرد . این پادشاه مدبر هم بتدبیر وهم بقوه برقدرت پلانتاژنه شکست آورد واتن امپراطور آلمان راکه همداستان پلانتاژنه بوددر بووین بهزیمت فرستاد (۱۲۱٤) . مردم فرانسه این فتح را بمنزلهٔ سانحه‌ای کـه عموم ملت در آن شرکت داشته است گرفتندوتجلیل کردند ، درین اثنا کارسلطنت درتمام‌مملکت‌قوامی گرفت وحکومت واداره ملك تکوین یافت . مردم شهر نشین به تدبیر جلب شدند و در استحکام مقام سلطنت تقدیم خدمت نمودند .

I

فتوحات فیلیپ او گوست

فیلیپ اگوست در ۱۱۸۰ که لوئی هفتم بمرد فیلیپ دوم ملقب به فیلیپ اگوست که سال قبل تاجگذاری کرده وشریك‌سلطنت لوئی شده بود بجای وی بنشست . یکی از معاصرین فیلیپ اگوست در وصف شمـایل زمان کهولت او چنین آورده است : « خوش اندام و موزون و گشاده رو بـود ، موی سرش ریخته ورنك چهره اش تنـد بـود ، بسیار میخورد و می آشامید ، در راه دوستان ازهیچ چیز مضایقت نمیکرد ، دربارهٔ هرکس که پسند طبعش نمیافتاد سخت خود را میگرفت ، بسیار مآل اندیش بود ، چون‌بکاری‌عزم میکرددیگردست برنمیداشت ، درمذهب کاتولیك راسخ بود ، در امور به تندی و بوفق عقـل سلیم رأی میداد ، با هریك از بزرگان که فرمان اورا نمیبردند کج تابی میکرد و خوش داشت که آنهارا بهم بیندازد وراغب بود که مردم گمنام را بخدمت‌بگیرد» .

فیلیپ اگـوست نخستین پادشاه خاندان کاپه است . مورخین آن عصر اورا

باحزم و عاقل نامیده‌اند لکن عقل او اغلب بقالب خدعه و کتمان در میآمد . در تدبیر بی پروا بود و هرچه را نافع میدید خوب میدانست . کاری و پر حوصله و سمج بود . نه تنها فرصت را از دست نمیداد بلکه شخصاً ایجاد فرصت میکرد . در بارهٔ او گفته‌اند که « از هر راهبی بیشتر خواستار صلح‌وسلم است » وفی‌الواقع با اینکه شجاع بود و جنگ کردن میدانست نه طبعاً بجنگ رغبت داشت و نه در فکر خودنمائی و کسب شهرت بود بلکه‌فقط درمورد لزوم و بخیال جلب نفع‌بمیدان جنگ رو میآورد .

آغاز سلطنت

فیلیپ‌اگوست دربدوسلطنت‌خود ضرب شستی‌استادانه‌نشان داد باین معنی که چون در پانزده سالگی بسلطنت رسیدو مقارن آن احوال ایزابل‌هنو[1] را بزنی خواسته و ایالت آرتوآ را بعنوان جهیز وی در عداد املاك خوددرآورده بود حاکم فلاندر و شامپانی و بلوآ و خلیفهٔرنس و والی بورگنی که از وجوه دولتخواهان شمرده میشدند داعیهٔ او را بخوشی تلقی نکردند و باین خیال که با جوانی او پیشرفت کار آسانی خواهد بود دست اتحاد بیکدیگر داده قرارگذاشتند باو حمله کنند . درین مرحلهٔ پرخطر فیلیپ عزم و مهارت خود را بروز داده نه تنها بر دشمن ظفریافت بلکه ائتلاف آنها را نیز برهم زد و چنان کرد که حاکم فلاندر خواستارصلح گردید و بموجب عهدنامه ناحیهٔ‌معتبر آمین و ورماندوآ را بفیلیپ واگذاشت (۱۱۸۳) .

زد و خورد با پلانتاژنه

درین غلبه‌پادشاه جوان مرهون هانری دوم پلانتاژنه‌پادشاه توانای انگلستان‌بود که میتوانست درآن هنگامه‌بوی‌حمله آوردو کارش را بسازد اما از درمحبت درآمدو بیطرف‌ماند معذلك همین که فیلیپ ازائتلاف امرا آسوده‌شد بی‌درنگ با حامی خود بمخاصمت پرداخت چنانکه سلسلهٔ پلانتاژنه را دشمنی صعب‌تر از فیلیپ‌اگوست نیامد .

استعداد فیلیپ‌اگوست در برابر خاندان پلانتاژنه ناچیز بنظر میرسید لکن

---

۱ – Isabelle de Hainault.

فیلیپ بزنگاه حریف را بدست آورد و ازهمان راه داخل شد باین معنی که ازطرفی مملکت وسیع پـلانتاژنه مرکـب از عوامل غیر متجانس بود و لااقل سه پـایتخت (لندن وروآن و بردو) داشت . ایالات و ولایات این کشور در خـارج انگلستان جز (نرماندی که راه اطاعت می‌پیمود) اغلـب دم از خودسری میزدند چنانـکـه بزرگزادگان آنژو و پوآتو طریق استقلال میسپردند . از طرف دیگر در میان‌افراد خاندان پلانتاژنه کینهٔ سختی‌ریشه دوانیده وموجبات تفرقه‌را فراهم ساخته‌بودچنانـکه یکی از ایشان میگفت : « دأب ما براین شده که فرزند با پدر غدر کند » . بـرادر بدخواهی برادر برمیخاست چنانـکه فیلیپ اگوست ریشاروژان را بروی هانری دوم واداشت وژان را بروی ریشار و آرتوردوبرطانی برادر زادهٔ ژان را بروی ژان .

مبارزه در ۱۱۸۷ در گـرفت و فیلیپ بـا ریشار ولیعهد خانـدان پلانتاژنه که بعدها کوردولیون[1] لقب یافت دست یگانـگی داده او را در دربار خود پذیرفت و با او مانند دوستی محرم معامله نمود چنانـکه حسب‌الرسم هر دو بریك تختخواب میخوابیدند و در یك ظرف غذا میخوردند . هانری دوم که بسبب هجوم سپاه‌پیری و لشکر مرض از رمق رفته بود مغلوب شد و بامضای صلح وهـن آوری تن در داده (۱۱۸۹) دو روز بعد راه دیار عدم گرفت[2] .

فیلیپ و ریشار درین‌هنگام‌درهیچ محفل‌جزذکر مصائب بیت‌المقدس‌نمیشد[3] و پاپ در صدد بود که جنگ سوم صلیب را براه بیندازد.

ریشار سلطنت انگلستان یافت و بمعیت فیلیپ‌اگوست رو به بیت‌المقـدس نهاد امـا طولی نکشیدکه میانهٔ دودوست بهم خورد وچون دربرابر عکا پیاده شدندبدخواهی یکدیگر را بدل داشتند . ریشار در شجاعـت و نیروی بازو بر عموم سواران جنگی سر بود لکن سرکش و پرخاشجو و بد سلوك بود اما فیلیپ بهمه چیز غیرت میـبرد وسوءظن داشت چون شهر عـکا تسخیر شد وقرار براین بودکه قشون به‌بیت‌المقدس

۱ – Cœur de Lion (شیردل) . (۲) – بصفحه ۳۰٦ رجوع شود .
۲ – بصفحهٔ ۲۲۹ و ۲۳۰ رجوع شود .

برود فیلیپ مرض را بهانه کرده به فرانسه برگشت و قبل از عزیمت بجهت ریشار سوگند یاد کرد که از خاك تو و مردم آن «مثل پایتخت خود پاریس» توجه خواهم کرد اما در واقع و نفس الامر باین خیال بود که از غیبت رقیب خود استفاده کند چنانکه وقتی شنید ریشار در مراجعت بدست والی اطریش اسیر شده وبزندان امپراطور هانری ششم افتاده است مبلغ گزافی بامپراطور تقدیم کرد که تا مدتی ریشار را نگاهدارد و ضمناً با برادر کوچك ریشار ژان ساتر[1] طرح الفت ریخته قسمتی از نرماندی وتورن را از او بگرفت و او را بپادشاهی انگلستان شناخت. توطئه خوب چیده شده بود لکن به نتیجه نرسید زیرا هانری ششم در ازای فدیهٔ هنگفتی ریشار را آزادی بخشید (۱۱۹۴). فیلیپ چون این بشنید به ژان نوشت: «مواظب باش که قید ازگردن شیطان برگرفتند» ریشار فی‌الواقع قالب آن بود که حق خود بستاند چنانکه درکار جنگ بقوت و مهارت پیش رفت ودرکنار رود سن محکمهٔ (شاتوگایار[2]) برپا کرد و باین وسیله راه نرماندی را بر قشون فرانسه ببست و چند نفر از وجوه دولتخواهان فرانسه و اتن دوبرنسویك امپراطور را که با وی خویشی داشت با خود همدست نمود[3] و فیلیپ اگوست را چند بار شکست داد. فیلیپ بمیانجی‌گری پاپ توانست عهدنامهٔ متارکه ای بمدت پنجسال امضاکند(۱۱۹۹).

فتح نامه ای که ریشار در موقع غلبهٔ‌خودبر فیلیپ بمردم انگلستان‌نوشته‌است چنین میگوید: «ما از جنگ گریختگان را دنبال کردیم و چنان فشاری‌در دروازهٔ ژیزور[4] بآنها وارد ساختیم که پل زیر پای آنها بشکست. چنانکه گفتند پادشاه فرانسه برودخانه افتاد وبیست نفر از سواران جنگی وی درآنجا غرق‌شدند... جمع کثیری باسارت رفتند، دویست سر اسب بغنیمت آمد که۱۴۰سرآن برکستوان

۱ – Jean sans Terre.   ۲ – Châteu Gaillard.

۳ – بصفحهٔ ۲۶۱ رجوع شود.

۴ – Gisors.

داشت » چند هفته بعد ازعهد نامهٔ متارکه‌ریشارکور دولیون بجنگ دولتخواهی‌یاغی شتافته محکمهٔ شالوس [1] (لیمو زن) را محاصره کرد لکن درینجا تیری خورد و زخمی منکر برداشت و بر اثر آن بمرد باین ترتیب اتفاق نیز بپادشاه فرانسه کمك کرده او را از دست‌حریف سخت‌کمانی که پشتش‌رانتوانسته بودبخاك آوردنجات‌داد.

محکومیت ژان‌سان‌تر

ژان سان ترکه جانشین کردولیون شد نه درشأن‌پای ریشار میرسید نه در مردانگی بلکه مردی حقیر وبی شهامت‌بود و فقطظاهری فریبنده داشت [2] باین لحاظ همه ازاو بیزارشدند و فیلیپ اگوست را فرصت مناسبی بدست آمده از آرتور دوبروطانی برادر زادهٔ ژان جانب داری کرد و یك حصه از املاکی را کـه خاندان پلانتاژنه در فرانسه داشت بجهت او خواست . طولی نکشیدکه فیلیپ اگـوست را مجالی بجهت‌استفادهٔ عمده بچنگ افتاد باین معنی که ژان ساتر نامزد یکی از سر کردگان پوآتـو را ربود و سرکردهٔ مزبور بموجب رسوم جـاریه از پادشاه فرانسه که ولینعمت ژان بود احقاق حق طلبید . فیلیپ، ژان را بدربار خود خواست و چون ژان سر فـرود نیاورد بحکم رسوم متداوله که دولتخواه کافر نعمت را سزاوار ضبط اموال‌میدانست املاکی که‌درخاك فرانسه داشت‌از اوگرفته شد (آوریل۱۲۰۲) .

فیلیپ‌اگـوست در اجرای‌این‌حکم تعجیل کرده به نرماندی حمله‌آورد . درین اثنا آرتور دو بروطانی نیز به تسخیر پوآتووآنژر همت‌گماشت لکن مغلوب واسیر شد وچندی بعد مفقود الاثر گردید ولی همه کس میگفت شب هنگام در میان‌کشتی که بررود سن میرفته بضربت خنجر ژان سان‌تر از پای درآمده‌است .

معذلك درین‌گیرودار سبقت نصیب پادشـاه فرانسه گردید و فیلیپ اگوست گاه بجنگ و گاه بمذاکره صاحب اختیار آنژو و تورن شد (۱۲۰۳) و از آن پس بمحاصرهٔ شاتوگ‌یار کمر بست واین اقدام کار راتمام کرد .

---

۱ – Chalus.

۲ ــ بفصل نوزدهم این کتاب رجوع شود .

محاصرهٔ محکمهٔ گایار

محکمهٔ گایار بر تپه‌ای گچی واقع درنزدیکی آندلی[1] ساخته شده و تپهٔ مزبور بمسافتی متجاوز ازصد متر برساحل یمین رود سن مشرف بود . تپه از هرطرف سراشیبی تند و تیزی داشت جز جنوب شرقـی که در آنجا زبانه‌ای از خاك صورت پل گـرفته و تپه را بناحیهٔ مجاور متصل میساخت .

طول بنای محکمه ۱٦۰ متر و منتهای عرض آن ۸۰ متر بود .

خندقی به پهنای ده متر و گودی ۸ متر گردا گرد بارهٔ ضخیمی را که چهـار برج در آن تعبیه شده بود میگرفت . پشت باره خندق دیگر کنده و بر فـراز آن جسر گردانی بسمت مدخل قلعه جا داده بودند . قلعه مـرکب بود از دو محوطه . محوطهٔ اول عبارت از حیاط سرطویله‌بود بانضمام مصلائی وچند سرداب که‌مخصوص آذوقه و مهمات و اسرا بود . محوطهٔ دوم بیضی شکل و مشتمل بر خـندق و باره و کوشك بود . وضع باره چنـان بود که گوئی چندین برج ناقص سـاخته‌وسر آنها را بهم آورده‌اند . کوشك را دیواری ضخیم و رفیع بود و بیست متر قطر داشت. ساختمانهای مزبور از برج اول تا خود کوشك طبقه طـبقه ساخته شده و هریك به دیگری مشرف بود .

محکمه بعدازچند ماه محاصره بقهر و غلبه گشوده شد (سپتامبر۱۲۰۳ـمارس ۱۲۰٤) و درین گیر و دار جمع کثیری ازمردم آندلی که در محکمه حصاری‌شده بودند جان سپردند باین معنی که حاکم قریب پانصد نفر را از محکمه بیرون ریخت تا ساخلو بی آذوقه نماند . در بدو امر فیلیپ‌اگوست راه عبور بآنهـا نداد و باین سبب جم غفیری از سرما و گرسنگـی در خندقها مردند و عاقبت شاه بازماندگان ایشان را جمع آورد .

فیلیپ‌اگوست ازناحیهٔ مجاور محکمه حمله آورده درکنار خندق چـند برج چوبی که دربلندی با برج محکمه برابری میکرد بساخت وازفراز آن‌بدفع‌مستحفظین

---

۱ - Andelys.

حصار پرداخت و ضمناً دست بکار انباشتن خندق شد. یک عده کوهبر از محل خندق تا شالودهٔ برج اول پلکانی در سنك تراشیدند و از آنجا بسرعت نقبی زدند. چون نقب زده شد یك بدنهٔ برج فرو ریخت و منفذی باز شد. مردم برج بانتظار هجوم ننشسته برج را گذاشته و خود را بدرون قلعه کشیدند. در محوطهٔ اول قلعه زیر مصلی مستراحی بود و از پنجره ای که در بارهٔ جنوبی محوطه تعبیه شده و برودخانهٔ سن نگاه میکرد نور بدانجا میتافت. چند سرباز خود را به پنجره رسانیدند و سر زده وارد حیاط شدند. مردم قلعه چون غافل گیر شده بودند مصلی را آتش زدند تابلکه باین وسیله راه را برایشان ببندند. اما سربازان مزبور در میان دود خود را به جسر گردان رسانیدند و آن را پائین آوردندو باین ترتیب قشون فرانسه وارد محوطهٔ اول شد. محصورین بمحوطهٔ دوم پناه آوردند لکن این محوطه نیز بکمك نقب و منجنیق شکافته شد. از آن ببعد مردم قلعه که به ۱٤۰ نفر میرسیدند دفاع کوشك را بیحاصل دیده در صدد برآمدند که از راه باریکی به دهکدهٔ آندلی بگریزند لکن بمقصود نرسیده دستگیر شدند.

انقیاد نرماندی و پوآتو

چون محکمهٔ گایار گشوده شد تسخیر نرماندی در دو ماه انجام یافت و در آن کشمکش فقط شهر روآن که مزایای مهمی از خاندان پلانتاژنه بدست آورده و از داد وستدی که با انگلستان داشت تحصیل ثروت مینمود مقاومتی بروز داده از ژان سان تر کمك طلبید. نمایندگان موقعی بخدمت ژان رسیدند که شطرنج میباخت. ژان همچنانکه سرگرم بازی بود گفت: «درظرف این مدت که میگوئید نمیتوان کمکی بشما کرد. هرچه از دستتان میآید بکنید» عاقبت روان درازای تثبیت مزایای سابقه تسلیم شد (۱۲۰٤).

فیلیپ اگوست از آنجا به پوآتو رفته همدستی و همداستانی سرکردگان معتبر را با پول بدست آورد و هرگونه مقاومتی را درهم شکست و حتی به بروطانی هم وارد شده مورد اعزاز واکرام گردید (۱۲۰٦) واین نخستین باری بود که پادشاهی

از خاندان کاپه بساحل اوقیانوس اطلس قدم گذاشت . ژان‌سان‌تر که مبارزهٔ درستی نکرده بود راضی بمعاهده شده (۱۲۰۸). جز جنوب پوآتو وگوین آنچه درفرانسه داشت از دست داد و باین ترتیب دست خاندان پلانتاژنه تقریباً بکلی از شمال رود گارون[1] کوتاه گردید و پادشاه فرانسه صاحب اختیاری مغرب یافت .

II

ائتلاف بر ضد فیلیپ اگوست - بووین[2]

ائتلاف بر ضد فیلیپ‌اگوست

معذلك برد قطعی هنوز معلوم نبود زیرا طولی نکشید که جنگ از نو درگرفت وسبب آن کینه خواهی ژان‌ساتربود و خیالات کشورگیری فیلیپ‌اگوست که حتی نقشه تصرف انگلستان را میکشید .

چون ژان‌سان‌تر با پاپ اینوسان سوم در افتاد پاپ حکم تکفیر وی‌وتحریم مملکتش را صادر کرد و مملکت را به «الیق‌ازاو» واگذاشت (۱۹۱۳) .
فیلیپ‌اگوست برای سفرانگلستان تدارك زیاد دید اما موقعی که میخواست بکشتی بنشیند شنید که ژان و پاپ آشتی کرده اند و باین لحاظ فسخ عزیمت نمود .
اما برای اینکه جبران این پیش آمد از راه دیگر شده باشد به فران[3] حاکم فلاندر حمله‌آورد زیرا فران با پادشاه انگلیس کنگاش داشت اما فران ائتلاف مهمی مرکب از ژان‌سان‌تر و امپراطور اتن‌ورنو[4] حاکم بولنی و سرکردگان هلاند و لرن ترتیب داده و قرار بر این گذاشته بود که قشون آلمان و فلاندر و لرن شمال فرانسه را فرا بگیرند و پادشاه انگلیس در مغرب پیاده شده بسمت پاریس‌راه بیفتد . این خطر بسیار صعب مینمود زیرا مؤتلفین میخواستند سلطنت خاندان کاپه را منقرض کنند . ژان قبل از دیگران حاضر شده در فوریهٔ ۱۲۱۴ دررشل[5] ازکشتی بدر آمد و از نو پوآتو را تصاحب کرده ازلوآربگذشت‌ومحکمهٔ

۱ – Garonne. ۲ – Bouvines. ۳ – Ferrand. ٤ – Renaud.
٥ – Rochelle.

رش‌امو آن[1] راکه نزدیك آنژربود محاصره نمود.فیلیپ‌اگوست‌که مجبوربود مراقب سر حد شمال باشد پسر خود لوئـی را جلو او فرستاد اما لوئی موقع جنگ نیافت زیرا قشون دشمن همینکه سربازان فرانسه را از رش‌امو آن بدیـد بوحشت افتاد و متلاشی شد (۲ ژویه۱۲۱٤) ژان‌سان‌تر را بعد از این شکست رقت‌آور باز لاقیـدی عادی دست داد و حال آنکه در شمال عملیات مهم در گرفته بود .

محاربهٔ بووین

فیلیپ‌اگوست‌را کار سخت شد زیرا تقریباً جزه۲هزارمرد نداشت و با این عده باید دربرابر ۸۰ هزار نفر که بفرمان امپراطور ایستاده بود صف‌آرائی کند باین لحاظ در صدد برآمد که از تورنه بسمت لیل عقب بنشیند و در محل مناسب‌تری قرار بگیرد .
صبح ۲۷ ژویه ۱۲۱٤ فرمان حرکت داده شد ولی همینکه اتن از مطلب آگهی‌یافت با اینکه روز یکشنبه بود عزم حمله‌کرد باین ترتیب محاربهٔ بووین‌درگرفت.

موقع ظهر بود و درزیر آفتاب ماه ژویه قسمتی از قشون فرانسه ازپل بووین گذشته و دنبالهٔ قشون هنوز در راهی که از زمان روم قدیم باقیمانده و در حـاشیهٔ یسار رودخانه مارك[2] فلات تنگی را میبرید سیر میکرد . فیلیپ در کنار مصلائـی زیر سایهٔ درخت نشسته نانی بشراب فروبرده میخورد که ناگاه مقدمة الجیش‌دشمن دنبالهٔ قشون فرانسه را پیش‌کرده سر رسید . فیلیپ بعجله بر اسب نشسته عده‌ای را که از پل رد شده بود باز پس خواند .

قشون فرانسه بوضعی قرارگرفت که رودخانه را عموداً در سمت چپ‌داشت. گرن[3] که از رهبان فرقهٔ میهمان‌نواز و نایب مناب رئیس ارکان حرب‌فیلیپ اگوست بود افواج را از هم فاصله داد و بر طول صفوف افزود تا تلافی قلت عده بشود و هم بیم احاطهٔ آن از جانب دشمن نرود . باین ترتیب جبهـه دو قشون مساوی وموازی گردید . فیلیپ و اتن هر دو در قلب قشون قرارگرفتند .

چون ممکن‌بود ازیمین مددی بدشمن‌برسد قشون‌فرانسه ازآن‌سوحمله‌آورد

---

۱ – Roch-au Moine. ۲ – Marcq. ۳ – Gaérin.

تا راه را ببندد وبه نیروی‌تمام حرب کرد ، بعد از سه ساعت قتال فران‌حاکم فلاندر که زخم زیاد برداشته بود از اسب بزیر افتاد و دستگیر شد اما در قلب، پیادگان آلمان که انبوهی چهل هزار نفربودند پیش آمده بفیلیپ اگوست رسیدند واورا از اسب انداخته با نوك نیزهٔ خود کشیدند لکن فیلیپ بواسطهٔ استحکام اسلحهٔخود و چابکی‌چند سوار جنگی نجات یافت.امپراطور هم دوبار نزدیك بوددستگیرشود، در دفعهٔ اول اسب او زخمی خورده از جا کنده شد و جان او را بدر برد ، دردفعه دوم گیوم‌دبار[1] که از سواران مشهور فرانسه است از گردن امپراطور گرفته بود که ناگاه اسب سواریش کشته شد و بزمین افتاد ، امپراطور علامت خود راکه عقابی بود از مفرغ مطلا و سوار بر ارابه بگذاشت و خود بگریخت . پیاده نظام فلاندر بکلی نابود شد . در سمت چپ حاکم بولنی دائره‌ای از نیزه داران درست کرده در مرکز آن قرارگرفته بود و از آنجا هجوم میکرد مثل اینکه در قلعه‌ای نشسته است و باین ترتیب تا غروب دوام آورد اما عاقبت بجنگ تن به تن متوسل شد و دستگیر گردید . نویسنده‌ای نظامی گفته است : «بووین سر آمد جنگهای دروهٔ ارباب ملك است باین ترتیب که فریقین هجوم کرده بهم میریزند و هیچگونه اثری ازحرکات جنگی در کار نیست ، محاربه‌بصورت قتال‌وجنگ تن به تن‌درمیآید و هرکس بی‌پروا بکسی که در برابر وی باشد حمله میآورد و هر فرد طرفی‌بجهت خود میگیرد . خط مشی جنگهای صلیب تماماً درین سه کلمه است».

اهمیت بووین

فتح بووین را یکی از بزرگترین وقایع تاریخ فرانسه دانسته‌اند و درین‌باب راه اغراق نرفته اند . این‌فتح‌را ملت مانند جشن ملی تلقی کرد و اهمیت آن نیز از همین جاست ، شوری که از اعلام این فتح در مردم پدید آمد یگانگی سلطنت و ملت را میرساند .

یکی‌از مردم آن دوره‌که این جشن را برغبت وصف‌کرده ودرآن‌باب‌شرحی با آب و تاب نوشته است چنین گفته : «کوچه و خانه و معبر قلاع و بلاد از پرده

---

۱ – Guillaume des Barres.

و فرشهای ابریشمی پوشیده شده و ازگل وگیاه و سرشاخه مستور بود. افراد تمام طبقات از مرد و زن وکوچك و بزرگ از هر جانب بتماشا رو آورده، برزگر و دروگر کار درو را گذاشته داس و کج بیل را بگردن آویخته دسته دسته بر سر جاده آمدند تا فران را زنجیر کرده ببینند و حال آنکه چندی قبل از ترس حمله‌او قرار و آرام نداشتند. برزگران و پیرزنان و خردسالان بدون هراس لب باستهزای فران گشوده بابهام میگفتند: اکنون فران (نعلبند) نعل شده و دیگر نمیتواند سرکشی‌کند در صورتیکه سابقاً با فرط فربهی بصاحب اختیار خود لگد میپرانید و جفته میانداخت. در عرض راه همه جا حال بهمین منوال بود تا بپاریس رسیدند. مردم پاریس از جماعت طلبه و اهل علم و عامهٔناس سرود خوانان و ثنای خدا گویان باستقبال پادشاه آمدند و باشارهٔ دست و سر اظهاروجدکردند بعلاوه‌شبانگاه نیز دامن سرور را از دست نداده تا هفت شب مشعل فراوان افروختند چنانکه شب مثل روز روشن بود مخصوصاً طلبه ضیافتهای شایان ترتیب دادند و مدام میخواندند و میرقصیدند».

بعلاوه فتح بووین نتایج سیاسی بسیاری مهمی در بر داشت چنانکه درآلمان باعث سقوط اتن دوبرنسویك و پیشرفت رقیب وی فردریك دوم شد[1]، درانگلستان آبروی ژان‌سان‌تر را بکلی برده شورشی برپا کرده که بصدور دستخط کبیر منتهی گردید و در فرانسه خاندان کاپه را بر خاندان پلانتاژنه چیره ساخت.

توسعهٔ خاك در عهد فیلیپ اگوست

در ۱۲۲۳ که فیلیپ‌اگوست بمرد وضع خاك فرانسه بکلی تغییریافته و بمناسبت الحاق نواحی ذیل‌وسعت املاك سلطنتی چهار برابر شده بود:

۱ ـ اراضی‌که ازید پادشاه انگلیس بیرون آمده بود: نرماندی، تورن، آنژر و قسمتی از پوآتو.

۲ ـ اراضی‌که در نتیجهٔ مزاوجت بدست آمده و یا از دست‌حاکم فلاندر بدر

---

۱ - بصفحهٔ ۲۴۷ رجوع شود.

رفته‌بود : آرتوآ ، آمین ، ورماندوآ وسن‌کانتن. باین ترییب املاك سلطنتی‌ازایالت فعلی پادوکاله تا ایالات شر[1] کشیده میشد و اورنی نیز که از سال ۱۲۱۲ در تصرف فیلیپ بود در خارج این حدود میافتاد .

فیلیپ‌اگوست در اوانی که با خاندان پلانتاژنه میجنگیدنه در جنگ چهارم صلیب (۱۲۰٤) شرکت کرد و نه در جنگ صلیبی که بر ضد مرتدین آلبی بوقوع پیوست (از ۱۲۰۹) معذلك جنگ صلیب آلبی بحال مقام سلطنت سودمند بود و چنانکه بعدها خواهیم دید ببسط املاك سلطنت در جنوب فرانسه منجر گردید.

III

حکومت فیلیپ‌اگوست

پیشرفت قدرت و نظم و نسق سلطنت

فیلیپ‌اگوست نه‌تنهاراه جمع آوری‌ممالك رامیدانست بلکه‌درامر اداره‌وسیاست‌ملك نیزمهارت‌داشت‌چنانکه قدرت‌خودرا دراملاك سلطنتی‌جایگیرساخت‌وبتدریج حکومت ارباب ملك‌را در تمام مملکت ضعیف کرده نیروی خود را بجای او نشانید. دراملاك‌سلطنتی اصلاح عمده نصب امرای دیوان‌بود که صرف اطاعت پادشاه‌میکردند و در مملکت سعی فیلیپ مصروف آن شد که بهر وسیله باشد ازقدرت‌سرکردگان بکاهد چنانکه تغییر وضع دربار و تقویت اواسط الناس وبلاد مختار و ترویج ضمان شاهی و پیمان دستیاری و برقراری امان چهل روزه همه بهمین منظور بوده است .

امرای دیوان

چنانکه‌گذشت شاه تاآن زمان جز مباشرکسی را دراملاك سلطنتی نداشت و امر قضاوخزانه و ریاست قشون‌نیزبعهدهٔ مباشر بود . مباشرین عمل ملك را بمبلغی مقطوع بر میداشتند و اغلب نیز راه خودسری میسپردند باین لحاظ هر چه بروسعت و اهمیت املاك سلطنتی افزود نظارت درکارمباشرین وجلوگیری از اجحاف آنها بیشتر لزوم یافت . فیلیپ‌اگوست منصب امارت دیوان را وضع کرد . امیر دیوان که صرف اطاعت پادشاه میکرد

---

۱ - Cher.

بحکم او منصوب شده از او مواجب گرفته و باراده او معزول میشد مأمور قلمرو چند نفر از مباشرین بود. عواید را یکجاجمع میآورد، بدعاوی استینافی رسیدگی میکرد و سالی سه بار خلاصه اعمال خود را بشاه عرضه میداشت. وظایف امارت دیوان در نواحی واقعه در جنوب رود لوآر بعهدهٔ امیر حاجب گذاشته شده بود. در انتخاب امـرای دیوان دقت وافی بعمل میـآمد و با این حال مراقب ایشان نیز بودند. هیچیك از مأمورین خاندان کاپه در وفاداری بپای امرای دیوان نرسیدند و مخصوصاً همت و غـیرت ایشان بود روز بـروز از قـدرت سرکردگان کاست و بقدرت سلطنت افزود. وقایع نگاری گمنام که لابد بزرگ زاده بوده از دست امیر فیلیپ در آراس آه و ناله کرده میگوید « چنان ظلم و اجحافی در سر تاسر خاك فلاندر راه انداخته که هرکس بشنود تعجب میکند که چگونه در برابر آن تـاب آورده‌اند ».

تغییر وضع دربار

زمام حکومت مملکت را دربار بدست‌داشت. دربارمانند اوایل سلطنت خاندان کاپه مرکـب از بزرگان وصاحبان مناصب وخیراندیشان ملك‌بوداما فیلیپ‌اگوست وضع دربار را از بیخ وبن‌عوض کرد مبنای این تغییر که از عهد پادشاهان سلف بمیان آمد این بود که بزرگـان از کار دور شوند و کلیهٔ اختیارات به خـردانی که بر آوردهٔ جان نثار شاه باشند تفویض گردد. سرکردگان بزرگ و وجوه امرا و روحانیون عـالیمقام جز بندرت وهنگام وقوع قضایای مهم و جلسات رسمی احضار نمیشدند. کسانی که در امـر حکومت و قضا و مالیه بپادشاه کمك میکردند چه اهل علم و چه ارباب عرف مردمی کم‌اسم و رسم یاوضیع بوده ودائماً درخدمت شاه بسر میبردند لکن شغل‌مخصوصی‌نداشتند و فقط رکن دربار و مشیر پادشاه خوانده میشدند و بر رویهم « دربار شاهـی » را تشکیل میـدادند. یکـی از ایشان راهبی‌گرن[1] نام از « فرقه میهمـان‌نوازان »بود که اسقف‌سانلی[2] گردید و در اواخر سلطنت فیلیپ‌اگوست خدمات عمـده‌کرده در جنگ بووین لیاقت خود را بروز داد.

---

۱ - Cuerin. ۲- Senlis.

فیلیپ اگوست و مردم بلاد و قصبات

فیلیپ اگوست سیاست ماهرانهٔ خود را در تمام مملکت بکار زد باین معنی که در برابر اقویا پشت و پناه ضعفا بود. اسلاف فیلیپ باهل علم مستظهر بودند، فیلیپ نیز از آنها استمالت کرده از خدمتشان منتفع گردید ومطیع و منقادشان نمود.

اما فیلیپ بالخاصه بمردم بلاد و قصبات توجه و مساعدت داشت چنانکه بسیاری از نقاط را مشمول مزایای فرمان لوری[1] گردانید و مزایای بلاد آزاد را تأیید کرد و هم بر آنها چیزی افزود و گذشته از این رشتهٔ وداد را با بلاد مختار محکم ساخت و بحال آنها بیشتر التفات کرد.

فیلیپ در پارهٔ نواحی که بلاد مختار نیرومند داشت و تازه بدست وی میافتاد این تدبیر را بکار میبرد و باین وسیله رعایا را جلب میکرد. بعلاوه مصلحت فیلیپ نیز مقتضی همین بود زیرا بعضی از این بلاد افواج پیادهٔ خوب تقدیم شاه میکرد و بعضی دیگر سالیانه باجی که نسبة گزاف بود پیشکش میآورد.

فیلیپ اگوست از این مقدار هم قدم فراتر نهاده اواسطالناس را در حکومت شرکت داد چنانکه درموقع انعقاد مجالس رسمی در دربار معتمدین بلد رابابزرگان و روحانیون دعوت میکرد و چون در ۱۱۹۰ بجنگ صلیب رفت دستور داد که هر مباشر بمشورت چهار نفر ومباشر پاریس بمشورت شش نفر از وجوه اواسطالناس بلد کار کند. علاوه بر این حفظ خزانه و خاتم سلطنت نیز که بمنزلهٔ نظارت عالیه در ادارهٔ امور مملکت بود بعهدهٔ معتمدین ششگانهٔ پاریس گذاشته شد و این خود اعتماد شاه را بخوبی میرساند.

ضمان شاهی، پیمان دستیاری

درعهد این پادشاه کارآگاه و کار آمد و کاری قدرت سلطنت هرروز بوجهی بدیع وعاقلانه بخوبی قوام یافت واین حقیقت از رواج رسم ضمان شاهی و پیمان دستیاری که از رسوم کهنه بود بخوبی پیداست.

---

۱ – lorris.

ضمان شاهی چنان‌بود که پادشاه میتوانست‌شهری یادهی‌یا انجمنی‌ازسوداگران یا پیشه‌وران یا اشخاص مختلف را در تحت توجه وحمایت‌خاص خود بگیرد . فیلیپ اگوست ومأمورین او این رسم را رواج دادند وبـاین وسیله سلطنت درخارج‌املاك سلطنتی مبسوط الید شد زیرا هرفردی که در ازای پرداخت مبلغی مختصر بـدائرهٔ ضمانشاهی راه میبافت از آن ببعد وابستهٔ شاه بود نه وابستهٔ سرکردهٔخود .

پیمان دستیاری نیز بهمین نتیجه منجر میشد و عبارت ازعهدی بود که پـادشاه باسرکرده‌ای می‌بست و در ادارهٔ تیول وی وعدهٔ مساعدت میداد . فیلیپ اگـوست از این نوع پیمان مخصوصاً با سرکردگان کم مایهٔ روحانی که مساعدت پادشاه را طالب بودند بسیار گذاشت و درین گونه تیول قهراً نفوذ پادشاه رفته رفته بردخالت دیگران فایق آمد . باین ترتیب قدرت سلطنت حکم قطرهٔ روغنی یافت که برصفحهٔ مملکت ریخته باشد .

پادشاه و حکومت‌ارباب ملك

میتوان گفت که از آن‌ببعد قدرت‌سلطنت برحکومت‌ارباب ملك‌مسلط شدباین‌معنی که‌هرچندحکومت ارباب‌ملك‌بکلی از میـان نرفت‌لکن‌قدرتش‌روز بروزنقصان یافت‌وشاه کاری نداشت جز اینکه سرکردگان را برعایت حقوق ولینعمت کل وا دارد باین لحاظ فیلیپ از دولتخواهان معتبر خود خواست که تکالیف مقرره را انجام بدهند [1] واز ولایات بلوآ وفلاندر حقوقی راکه در موقع انتقال تیول بارث بارباب ملك تعلق میگیرد مطالبه نمود ودر امور خانوادگی دولتخواهان خود مانند مزاوجت ووراثت دخالت کرد و بمعاملهٔ آنها بارعایا و مردم بلادشان‌التفات کـرد. بعلاوه پاره ای ازمراسم‌دورهٔ حکومت‌ارباب ملك را بنظرخود تغییردادوسرکردگان نیزپذیرفتند .

تسلط شاه بردولتخواهـان‌معتبر از واقعهٔ ذیل‌برمیآید : در ۱۲۰۳پاپ‌اینوسان سوم بفیلیپ اگوست تکلیف کرد که با ژان سان‌تر عهد صلحی بگذارد وضمناً اورا

---

۱ ــ بصفحهٔ ۱۸۷ رجوع شود .

تهدید نمود که اگر امتناع کنی حکم بتحریم خواهم داد . پادشاه از دولتخـواهان خود قول کتبی گرفت که در آن مبارزه جانب او رابگیرند . قول نامهٔ والی بورگنی باین مضمون است : « اینجانب اود[1] والی بورگنی بهرکس که این سند بدستش برسد اعلام میدارم که صلاح ولی نعمت خود فیلیپ پادشاه مشهور فرانسه را درین دانسته‌ام که باجبار و اقدام پاپ یا نواب او با پادشاه انگلیس عهد صلح و متارکه نبندد و چنانچه پاپ بخواهد ولی‌نعمت من پادشاه را مجبور کند من در مقام فدویت‌بوی قول داده و آنچه را که از وی دارم بضمانت سپرده‌ام که با کلیهٔ استعداد خود بمدد او بیایم و جز بوسیلهٔ او با پاپ آشتی نکنم » .

فیلیپ اگوست جنگ را هم که پاس حقوق آن در دورهٔ ارباب ملك رایج بود بوسیلهٔ امان چهل روزه محدود کرد باین معنی که تا آنروز هر موقع سرکرده‌ای اعلان جنگ میداد حق داشت فی‌الفور بکلیه کسانی که وابستهٔ دور یا نزدیك طرف بودند حمله بیاورد لکن قرار فیلیپ اگوست بر این شد که من بعد بستگان‌دوحریف نباید مورد حمله واقع شوند مگر چهل روز بعد از شروع مخاصمه . نقض این قرار در حکم خیانت بمملکت بود .

مرکزیت پاریس

توسعهٔ پاریس درین دوره خودعلامت‌رشد سلطنت میباشد. سلاطین اولیهٔ خـاندان کاپه در پاریس نمی‌مـاندند لکن فیلیپ اگوست غالب اوقات خود را درین شهر گذرانیده و آن را پایتخت واقعی مملکت گردانید .

درعهد سلطنت اومحلات ساحل یمین رودکه تاآنوقت جمعیتی نداشت‌وسعتی پیدا کرد و بصنعت و کسب اختصـاص یافت . بازاری را که لوئی ششم در مغـرب کوچهٔ سن‌دنیس در جلگـهٔ شامپو قـرار داده بود فیلیپ اگوست بزرگ کـرد و در آنجا دوتیمچه بجهت تجار ساخته دور آن دیوارکشید . بعلاوه کوچه‌های معتبر شهر را نیز از سنگ ، فرش کـردند . اغلب کوچه هـای پاریس از کثرت گل حکم

---

۱ – Eude.

زباله‌دان داشت چنانکه ریگور[1] وقایع‌نگار میگوید روزی « عرابه‌ای از وسط شهر میگذشت چون از میان گل‌ولای رد شد بوی گندی برخاست که کس را تاب تحمل آن نبود . پادشاه که در حیاط قصر خود گردش میکرد خودداری نتوانست و از آن ببعد نقشهٔ کار مشکلی را کشید که نهایت ضرورت را داشت لکن اسلاف وی همواره از گزافی خرج آن بیم داشتند . خلاصه آنکه مباشر شهر و مردم مرفه‌الحال را طلبیده امر سلطنت نفاذ یافت که تمام چهار راه‌ها و کوچه‌های پاریس با سنگهای سخت و محکم فرش شود » .

فیلیپ‌اگوست طالب استحکام بلاد خود بود و باین لحاظ گرداگرد پاریس حصاری کشید که آثاری از آن هنوز بر پاست . درخارج این حصار بر ساحل‌یمین رودسن لوور را ساخت که بکار قلعه و محبس میرفت . برج مرکزی این قلعه سی و دو متر ارتفاع داشت و طول محیط آن به پنجاه متر میرسید .

مرگ فیلیپ اگوست

فیلیپ‌اگوست در حال احتضار در نرماندی اقامت داشت و هر چند مایل بود بپاریسش برگردانند لکن مجال اینکار نیافت و در ۱۴ ژویه ۱۲۲۳ درمانت بمرد ویکی‌ازمعاصرین وی نقل میکند « که فیلیپ قبل از مرك فرزند خود لوئی را طلبید و بوی سفارش کرد که ازخدا بترس و ثنا خوان دیانت باش و دراحقاق حق بکوش و مخصوصاً فقرا و ضعفا را از بیداد اهل رعونت و تکبر برهان » .

سر سیاست خاندان کاپه درین کلام گنجانیده شده است .

---

۱ – Rigord.

فصل پانزدهم

سلطنت سن‌لوئی (۱۲۷۰-۱۲۲۶)

کاریکه فیلیپ‌اگوست انجام‌داد باقی ماند و ماحصل آنرا جانشینان وی‌لوئی هشتم (۱۲۲۶ ـ ۱۲۲۳) و بلانش‌دوکاستیل[1] نایب‌السلطنه (۱۲۳۵ ـ ۱۲۲۶) و لوئی نهم یا سن‌لوئی (۱۲۷۰ ـ ۱۲۲۶) نگاهداشتند و تکمیل کردند.

سن‌لوئی جمیع فضائل دیانت مسیح را جامع ودر جنگ، سواری شایسته‌بود. چون خوش نداشت که جز باکفار در افتد بجوانمردی عهد صلحی در پاریس با انگلستان بسته برقابت فرانسه و انگلیس خاتمه داد (۱۲۵۹).

سن‌لوئی درامر حکومت ترازوی ثبات و حق‌پرستی را همیشه سنگین‌داشت و هیچگاه دقیقه‌ای از حقوق ناس فرو نگذاشت، سلطنت او یکی از بهترین ادوار تاریخ فرانسه است.

I

لوئی هشتم ـ بلانش‌دوکاستیل

سلطنت کوتاه لوئی هشتم

در اواخر سلطنت فیلیپ‌اگوست قدر و منزلت خاندان‌کاپه چنان قوام یافته‌بود که پادشاه لازم‌دانست آئین تاجگذاری فرزند را در حیات خود اجراکند وپس از مرگ‌وی‌پسرش بنام لوئی‌هشتم بجای او بنشست و بقول یکی ازمردم آن دوره «کسی نبودکه‌عظمت مقام سلطنت را پاس ندارد».

لوئی‌هشتم عازم بود که در هر رشته کار پدر را دنبال‌کند چنانکه از۱۲۲٤ جنگ باخاندان پلانتاژنه را از سرگرفته رشل را تصرف‌کرد وتسخیر پوآتووسن‌تنژ را خاتمه بخشید و حتی به گوین هم دست انداخت و چندی بعد (۱۲۲۶) بدعوت پاپ و آموری‌دومونفر بامرتدین آلبی[2] در افتاده به تدمیر تمام لانگدوك

---

1 – Belanch de Castille.

۲ ـ بصفحهٔ ۲۹۲ رجوع شود.

پرداخت و مأمور خود را دربوکر و کارکاسن نشانید چنانکه املاك سلطنتی خاندان کاپه یکسره تا دریای مغرب و جبال پیرنه رسید. اما لوئی در مراجعت از این اردوکشی بمرض اسهال درگذشت (۱۲۲۶).

نیابت سلطنت بلانش دوکاستیل

درین موقع تاج و تخت فرانسه لوئی نهم پسر ارشد لوئی هشتم را مسلم آمد لکن چون دوازده ساله بود لوئی هشتم در حال احتضار فرزند و مملکت را به زنش بلانش دوکاستیل سپرد. درین اثنا بعضی از دولتخواهان معتبر که از بسط قدرت سلطنت نگران بودند این فرصت را برای پنبه کردن رشته‌های فیلیپ اگوست مناسب شمرده لوای عصیان برافراشتند امابلانش دوکاستیل بی درنك بتنکیل آنها همت گماشت.

مقام سلطنت را اقبال یاوری کرد که بلانش دوکاستیل زنی بود با کله و بی اندازه کارآمد و بالفطره با عزم و حتی لجوج چنانکه توطئه را بتدبیر برهم زد و میان سرکردگان تفرقه انداخته آنها را مغلوب کرد.

درین کشمکش ملت هواخواه مقام سلطنت و دشمن سرکردگان بود چنانکه ژوآنویل ازقول خود لوئی نهم نقل میکند که در آن ایام روزی لوئی درمونلری بود و چون یاغیان تهدیدش کرده بودند «او و مادرش جرأت نکردند بپاریس برگردند تا اینکه مردم پاریس باحربه از پی آنها آمدند. لوئی میگفت ازمونلری تا خود پاریس مردم با حربه و بی حربه راه را گرفته و همه بندای بلند از خدا استغاثه میکردند که شاه را در پناه خود بدارد و عمر طولانی و خوش بوی عطا کند و از شر دشمنانش محفوظ بدارد».

بلانش دوکاستیل آنچه را که فیلیپ اگوست و لوئی هشتم بدست آورده بودند حفظ کرد و ببرکت مذاکرات مفیدی که کرد وسیلهٔ الحاق ممالك تازه را نیز فراهم آورد چنانکه در ۱۲۲۹ حاکم عاصی تولوز مجبور شد در عهد صلح قید کند که یگانه دخترخود را به زنی به آلفنس[1] برادر پادشاه بدهد و حاکم شامپانی مجبور شد

---

۱ – Alphonse.

پادشاه را بسمت ولینعمت کل ولایت بلوآ و ولایت شارتر بشناسد و چون پادشاه مارگریت دختر حاکم پروانس را بزنی خواست نفوذ خاندان کاپه بماورای رود رن و حدود امپراطوری روم و ژرمن بسط یافت .

لوئی نهم در۱۲۳۵ به‌بیست ویك سالگی رسیده کبیر شد ولی از آن‌ببعدهم هیچگاه حرمت مادر را فرونگذاشت چنانکه بلانش‌دو کاستیل تا موقع مرگ خود اختیاری بی‌اندازه داشت (۱۲۵۲) .

II

سن‌لوئی

مآخذ تاریخ‌سن‌لوئی هنوز سی‌سال از مرگ لوئی نهم نگذشته بودکه نامش در جریدهٔ اولیاءالله درج شد . لوئی نهم به سن لوئی شهرت یافته و ازکلیهٔ سلاطین قرون وسطای فرانسه بیشتر قبول عامه داشته و سوانح عمرش معروف‌تر مانده است .

تاریخ سن‌لوئی را ژوآنویل‌که هم دررکاب اوبجنگ رفته وهم دوست‌او بوده برشتهٔ تحریر در آورده است ، بعلاوه هنگامی‌که پاپ برای درج نام سن‌لوئی در جریدهٔ اولیاءالله تحقیقات‌میکرد هرکس را که باحوال او آشنائی داشت برای‌ادای شهادت خواستند و خلاصهٔ تحقیقات را بکشیشی دادند که ملکه مارگریت زن سن‌لوئی معاصی خود را باو عرضه میداشت. کشیش مزبوراز آن‌مجموع ترجمهٔ‌حالی از پادشاه پرهیزکار ترتیب داد . ببرکت این شهادت‌ها خصوصیات سن‌لوئی تقریباً بهمان جانداری که در نظر معاصرین وی جلوه مینموده بجهت ما باقی مانده است .

شمایل سن‌لوئی راهبی که‌سن‌لوئی‌رادر۱۲٤۸ دیده است میگوید :«بلند وباریك‌بود،حالتی‌چون‌فرشته‌داشت‌وصورتی‌پرازملاحت» چون‌اسلحه‌دربرمیکرد سواری تمام عیار میشد و هنگام بروزرشادت چنان خاطر جمع بود که موجب حیرت یاران جنگی خود میگردید . آدمی خوب و بسیار با ملاحظه و بانشاط و گشاده رو واندکی شوخ بود . ذهنی تند ، مزاح وگفت و

شنود آزاد را اقبال میکرد لکن خود رأیی و غیظ را از مادر بارث برده و با اینکه سعی میکرد خودداری کند باز اغلب خشم میگرفت . دوست وی ژوآنویل روزی باو گفت : «چون هر وقت سؤالی از شما میکنند بغضب میآئید ، قرار بگذاریم که اگر امسال من سؤالی بکنم شما سر غیظ نیائید و اگر شما اجابت نکنید من متغیر نشوم ... » از این کلام سن‌لوئی خیلی خندید . ژوآنویل مینویسد که هنگام جنگ صلیب ،سن‌لوئی باهمراهان خود مشورتی کرد و در آن جمع من تنها کسی بودم که مراجعت بفرانسه را صلاح ندانستم . پادشاه در سر غذا روی سخن را با من نداشت ، بعد از غذا من به پنجره‌ای رو آورده بآرنج خود تکیه دادم و باقلبی گرفته فکر میکردم که اگر پادشاه آهنگ بازگشت کند تکلیف چه خواهد بود .

«درین اثنا پادشاه آمده خود را روی شانهٔ من انداخته دودست را برسرمن گذاشت. من بگمان فیلیپ‌دونمور گفتم آقای فیلیپ مرا بحال خود بگذارید اما اتفاقاً دست شاه بر صورت من لغزید و من زمردی را که در انگشت داشت شناختم . ضمناً شاه بمن گفت آرام باشید من میخواستم از شما بپرسم که با وجود جوانی آنقدر گستاخی ازکجاست که خلاف عموم بزرگان و عقلای فرانسه مصلحت مرا درماندن می پندارید در صورتیکه آنها صلاح رادر باز گشت میدانند . . . بزعم شما رفتن من خطاست ؟ من در جواب گفتم : اعلیحضرتا آری بخدا . شاه پرسید که اگر من بمانم شما نیز خواهید ماند؟ گفتم آری. آنگاه گفت پس آسوده باشید که من از صلاح اندیشی شما منت دارم اما در این هفته بکسی چیزی نگوئید ...» .

دینداری سن لوئی

سر آمد خصائل سن‌لوئی دینداری مطلق وی بود . سن‌لوئی دردیانت نصاری شور داشت ودر مراعات اوامرونواهی الهی مجاهده میکرد وسیاست مملکت و اعمال شخصی را همواره با ایمان خود وفق میداد و این روش را از خردی بتربیت مادر آموخته و از مادر مکرر شنیده بود که « اگر ترا در حال نزع ببینم بهتر آن است که بمعصیتی که

موجب قهر خداست مشغول باشی » سن‌لوئی از راهی که در صباوت پیش گرفت هیچگاه منحرف نگردید و ضمناً در ردیف گروهی از ارباب عرف که بفرقهٔ سن‌ـ فرانسوا ملحق شده بودند در آمد . دراجرای تکالیف مذهبی مراقبت داشت‌چنانکه مرتباً نیمهٔ شب برمیخاست و بورد سحری میپرداخت . بعلاوه بنهج پارسایان عزلت‌ـ گزین ریاضت میکشید و بیاد آلام مسیح مدام جامهٔ زبری در بر کرده روز جمعه زنجیر میزد . یکی از بزرگترین شادکامیهای او این بود که آثار راجعه‌بآلام مسیح را از امپراطور قسطنطنیه خریده است . بعلاوه سنت شاپل را که بنائی عالی است بساخت و آثار مزبور را در آن جای داد .

ژوآنویل مینویسد سن‌لوئی روزی از من پرسید : « آیا شما میخواهیدجذام بگیرید یا گناهی که موجب قهر خدا باشد مرتکب شوید . من که هیچگاه جز راست باو نگفته‌ام جواب دادم که من میخواهم جذام نگیرم و چنان گناهی بکنم . سن‌لوئی گفت شما سرسری و بسان مردم سبک‌سر سخن میگوئید زیرا جذام مطلقاً زشت‌تر از حالت کسی که مرتکب چنان گناهی بشود نخواهد بود ، جذامی چون بمیرد از مرض رسته ولی آنکه بمعصیت، خدارا بقهر آورد هنگام مرگ مطمئن نیست که بتوبه و انابه مورد عفو الهی بشود . بنا بر این از شما خواهش میکنم بخاطر محبتی که بخدا و بمن دارید قلباً عارضهٔ جذام را بر خلجان معصیتی که موجب قهر خداست ترجیح دهید ... »

رسوخ اعتقاد سن‌لوئی بدرجه‌ای بود که بحث و فحص را جایز نمیدانست و گاهی نیز دربارهٔ بدکیشان و نصارای سست‌ایمان سختی روامیداشت چنانکه‌میگفت: « ارباب عرف چون دیدندکسی دین نصاری را ببدی یاد میکند باید با تیغ بمیدان حریف بیایند و آنرا درشکم وی فرو برند » .

نخستین بار که سن‌لوئی بجنگ صلیب رفت در سزاره (فلسطین) از زرگری رده‌ای شنید ، درین باب ژوآنویل میگوید : « درسزاره دیدم زرگری را داد یکتای پیراهن و زیر جامه بنردبانی بستند و بقدری امعاء و احشاء خوك بگردن او



تصویر فوقانی سن‌لوئی را نشان میدهد که بکفارهٔ گناهان خوداز اسقف تازیانه میخورد
در تصویر تحتانی سن‌لوئی باخضوع واحترام به‌راهب جذامی خوراك میدهد .

پیچیدند که تا برابر بینی او رسید وهم شنیدم کـه از زمان مراجعت من یکـی از عوام الناس پاریس را بهمین سبب بینی ولب بسوخت » .

انفاق سن‌لوئی در دیانت نصاری فضیلتی بالاتر از انفاق در راه خدا نیست سن‌لوئی بگفتهٔ کشیشی که از پادشاه اقرار گناه میگرفت « هربار که آدمی تیره روز میدید دلش میگداخت و چون بحکم ایمان نیز خودرا مکلف بانفاق میدانست بسیار دل میسوزاند و مدام بتأسیسات خیریه میافزود چنانکه بجهت مرضی دارالشفا و بجهت سیصد نفر نابینا دارالعجزه و بجهت طلبهٔ بینوا مدرسه و مقرری تدارك کرد . شخصاً سرمشق دستگیری بعموم میداد چنانکه اغلب مساکین را بقصر خود میخواند و بجهت آنها غذا میآورد و پای آنها را می‌شست و بپاس حرمت دیانت بینوائی را که از دیگران آلوده‌تر یا مبتلا بمرضی سخت تر بود بیشتر رعایت‌مینمود .

در دیری نزدیك پاریس راهبی جذامی سر میکرد که دیدار او همه را ملول کرده‌بود زیرا خوره چشم‌وبینی او را برده ولبهای او را شکافته بود . روزی‌سن‌لوئی بدیدن اورفت ، راهب بخوردن گوشت خوك مشغول بود « پادشاه سلامی‌داده‌ازحال او پرسید و در برابرش زانو زده گوشت را میبرید و بجهت او لقمه میگرفت . . . » سپس اشارت کرد تا از کارخانهٔ شاهی کبك آوردند و «پادشاه خوش‌قلب‌بال کبك را کنده نمك میزد وبدهان مریض میگذاشت اما از آنجا که لبهای مریض شکافته بود چون نمك بآن میرسید خون میآمد و باین لحاظ شاه تکه‌های کبك راخوب‌در نمك میخواباند تا مزه پیدا کند و سپس دانه های نمك را میگرفت تا بشکاف لب او نرود» آنگاه بوی آب داد « و چون این کار انجام شد پادشاه خوش‌قلب ازمریض تقاضاکرد که در حق او دعا کند باین ترتیب شاه اغلب بعیادت وی میرفت و هر چندی بسواران جنگی خود میگفت : برویم عیادتی از ناخوش خود بکنیم » .

سن‌لوئی در جنگ صلیب چون پادشاهی را پایگاه دیانت باینجا برسد قهراً تسلط مسلمانان در بیت‌المقدس بر وی‌گران است بنا براین فکر جنگ‌صلیب آنی‌سن‌لوئی‌راراحت نمیگذاشت‌وچنانکه‌دیدیم[1]

---

۱ ــ بصفحهٔ ۲۳۶رجوع شود .

دوبار بجنگ صلیب رفت . بار اول در ۱۲۴۸ شروع شد و شش سال طول کشید چنانکه در سال ۱۲۵٤ از بیت‌المقدس برگشت . بار دوم در ۱۲۷۰ اتفاق افتاد و اقدامی عاقلانه نبود لکن سن‌لوئی امید داشت که سلطان تونس را بدین مسیح بیاورد چنانکه بسفرای او گفت : « بصاحب اختیار خود بگوئید که من بحدی مشتاق نجات او هستم که بطیب خاطر حاضرم بقیهٔ عمر را در زندان مسلمانان بسر برم و الی‌الابد روشنی آسمان را نبینم بشرط اینکه او بدیانت مسیح مشرف بشود». سن‌لوئی جان خود را روی این دعوت نهاد .

III

کارهای سن‌لوئی

خواص سلطنت سن‌لوئی سن‌لوئی در صدد برنیامد که مانند جدخود فیلیپ‌اگوست بهر وسیله باشد برقدرت سلطنتی بیفزاید زیرا باطنی‌راست داشت و در امور وجدانی کار را بوسواس میکشانید . جز باکفار هرگز بقصد کشور ستائی آهنگ جنگ نکرد و همواره باین خیال بود که در ملك خود برطبق دیانت نصاری حکومت کرده باعلای حق و ابقای امنیت بپردازد و همه‌کس را از عدالت بهره‌مند سازد و در خارج مملکت نیز با پادشاهان نصرانی از در صلح و صفا درآید تاجنگ صلیب بهتر صورت پذیرد بااینهمه سلطنت سن‌لوئی موجب قوام کار خاندان کاپه گردید و پادشاه بر اثر صیت پرهیزکاری خود مکانتی عمده یافت و در داخله و خارجه بر اقتدارش بیفزود . در داخله قضاء پادشاه کار سلطنت را پیش برد و در خارجه سن‌لوئی سمت حکم و میانجی سلاطین یافت .

پادشاه منادی حق سن‌لوئی ازهرجنبه‌ای که‌داشت چه‌سلطنت‌وچه‌ولینعمتی وچه نصرانیت همواره فکروذکرش‌این‌بود که منادی حق‌باشد وهمه کس‌را برآن داردکه حقوق‌دیگران را مراعات‌نماید . در«تذکره»ای که برای پسر خود نوشته میگوید : « فرزند عزیز عدالت باید ملکهٔ تو باشد تا هر

اتفاقی که بیفتد از آن منحرف نشوی» خود سن‌لوئی که بقول ژوآنویل «پادشاهی خوب و حقگذار» بود در بیشهٔ ونسن یا باغ قصر پاریس نشسته «هیئت عدول» را در اطراف خود قرار میداد و باحقاق حق میپرداخت.

ژوآنویل مینویسد: «مکرر اتفاق افتاد که در موسم تابستان پس از نماز جماعت بجنگل ونسن رفته به بلوطی تکیه میکرد و ما را نیز دور خود مینشانید و هرکس با او کاری داشت بی‌حاجب و دربان بخدمت او آمده بیان میکرد. آنگاه شخصاً می‌پرسید: آیا عارضی هست؟ عارضین بر میخاستند و شاه میگفت: ساکت باشید تا یکایك بعرض شما رسیدگی شود و سپس جناب پیر دوفونتن[1] و جناب روفروادو وییت[2] را طلبیده و بیکی از آنها اشارت میکرد که بعرض فلان برسیدو اگر در اثنای رسیدگی، خود نظری داشت بزبان میآورد.

پاس حق

این جمله تکیه کلام سن‌لوئی بود که «حق هرکس باید محفوظ باشد» و خود نیز با نهایت دقت پاس حقوق مردم رامیداشت چنانکه روزی جماعتی‌ازمردم در زمینی پای وعظ نشسته بودندوسن‌لوئی نیز درمیان ایشان بود. میخانه‌ای در آن حوالی بود و از قیل و قالی که ازآنجا بر میخاست صدای واعظ درست نمیرسید. سن‌لوئی پرسید حفظ نظم اینجا بعهدهٔ کیست و چون جواب شنید که حفظ نظم با خود او میباشد کسان خود را فرستادکه هیاهو را موقوف کنند.

سن‌لوئی ضمناً میخواست که دیگران نیز بحقوق او و حدود عدالت تجاوزرا روا ندارند. شارل دانژو برادرپادشاه یکی ازسرکردگان خودرا بزندان انداخت. سرکردهٔ مزبور بنا بحقی که داشت از حکم وی بشاه استیناف داد. شاه برادر را بخلاصی او وادار کرده گفت: «گمان نکنید که چون برادر من هستید از اطاعت بمقتضای عدل معاف میباشید». سرکردهٔ کوسی سه کودك را باین جرم‌که در جنگل او چند خرگوش کشته‌اند بی محاکمه بدار آویخت. شاه قاتل

---

۱ – Pierre de Fontaines. ۲ – Geoffroy de Villette.

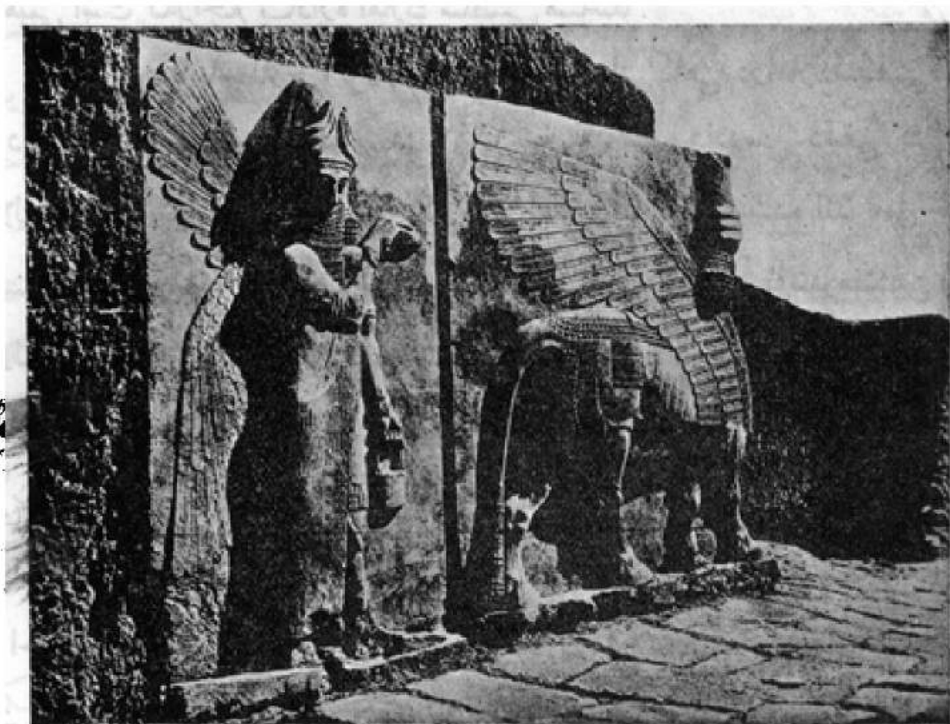
را توقیف کرد ومیخواست بر سر دار بفرستد لکن عاقبت بشفاعت کلیهٔ برزگزادگان اعدام اورا بجریمه‌ای هنگفت مبدل نمود.

بسط قضاء پادشاهی

قضای پادشاهی قهراً در عهد سن‌لوئی بسط عمده پیدا کردو از آن جمله مواردیکه صلاحیت‌رسیدگی بآن خاص‌محاکم سلطنت‌بود فزونی‌گرفت ، حق استیناف رواج یافت ودیوان عدالت تشکیل گردید .

در مواردیکه قضیه باید در محاکم سلطنتی طرح شود توجهی باین نکته نمیشد که طرف در حوزه صلاحیت قضائی کدام سرکرده واقع شده است و از این گذشته‌چون موارد مزبوره تعریف جامع‌ومانعی نداشت‌بسهولت ممکن بودبرفهرست آنها چیزی مزیدکرد چنانکه در عهد پادشاهانی که قبول عامه داشتند ازقبیل‌فیلیپ اگوست و بالخاصه سن‌لوئی مأمورین شاه (امرای دیوان و امرای حاجب) باینکار دست زده و دسته‌ای از دعاوی را از صلاحیت رسیدگی سرکردگان موضوع نمودند و هر روز نیز برتعداد آن افزودند مثلا از این لحاظ که پادشاه حافظ امنیت‌عمومی است گفته شد که هرچه درارکان قواعد و رسوم راجعه بامنیت عمومی بوجهی‌خلل وارد آورد از مواردیست که باید درمحاکم سلطنتی رسیدگی شود . جنحه‌وجنایتی هم که مجازات آن بموجب عادات ورسوم وضع حکومت ارباب ملك مشخص‌نبود جزء موارد سابق‌الذکر بشمار میآمد .

بسط این مواردبسعی مأمورین شاه انجام‌یافت درصورتیکه رواج حق‌استیناف بدست خود شاه صورت گرفت . چون در نظر سن‌لوئی شاه را تکلیفی بالاتر از این نبود که منادی حق باشد این قاعده را معمول داشت که در تمام مملکت از هر محکمه هر حکمی‌صادرشود ممکن است ازآن بشاه استیناف داد وچنانکه‌گذشت شاه برادر خود شارل دانژو را نیزبمراعات این قاعده واداشت . این پیشرفت اهمیت شایانی‌را بجهت مقام سلطنت در بر داشت زیرا از آن ببعد بوسیله حق استیناف



فیمابین پادشاه وقاطبهٔ مردم مملکت علاقهٔ واقعی بوجود آمد و چون‌همه در امر قضا بحکم او گردن نهادند در واقع بمنزلهٔ رعیت اوشدند .

درباریان بخصوص مأمور رسیدگی و احقاق حق بودند . این عده تقریباً از سال ۱۲۵۰ شورائی ترتیب دادند که سالی چند بار مرتباً منعقد شده بپاره ای از امور بدایة و بآرائی که سرکردگان در تیول خود و امرای دیوان در املاك سلطنتی داده بودند استینافاً رسیدگی میکرد . شورای مزبور درعهد فیلیپ لوبل (وجیه) صورت قطعی گرفت و عاقبت الامر یکی از تأسیسات ذینفوذ حکومت سلطنتی شد .

اصلاحات دیگر سن لوئی

سن لوئی فرامین عدیده ای هم بقصد بهبودی‌حال‌عامه‌صادر کرده است که‌منشأعموم آنها همان ملکهٔ ترویج حق‌بوده لکن موجب‌تقویت‌سلطنت‌نیز شده است‌واز همهٔ آنهامهمتر

فرامینی است که‌راجع بـادارهٔ املاك سلطنتی میباشد .

مأمورین یا باصطلاح آنروزصاحبان‌مناصب‌دولتی گاهی دراملاك‌سلطنتی‌قدرت خود را سوء استعمال میکردند . در ۱۲٤۷ سن لـوئـی دادرسی دقیقی در کلیهٔ املاك سلطنتی بعمل آورد تاکسانی که موردآزار وبد سلوکی شده اند بحق خـود برسند وهنگامی که از جنگ صلیب برگشت عده ای را مرتباً مانند مفتشین زمان شارلمانی بتحقیق و پـرسش گمـاشت . بعلاوه در ۱۲٥٤ بموجب فرمانی وظایف صاحبان مناصب دولتی را مشخص نمود چنانکه میگوید : «ما ، لوئی کـه بموهبت الهی سلطنت فرانسه‌ارزانی‌ماست‌امر ومقرر میداریم که‌امرای‌دیوان و نایب‌الحکومه‌ها ومباشرین وکلانتران وسایر مأمورین در هرکاری که باشد سوگند یـاد کنند کـه در احقاق حق فیمابین بیچیز ودارا و بیگانه و بـومی تفاوتی نخواهند گـذاشت و احترام سنن و رسوم پسندیده و مجرب را واجب خواهند شمرد . . . بعلاوه بـاید قسم یاد کنند که زروسیم از هیچکس نخواهند پذیرفت و جز میوه و شراب یا تحفهٔ دیگری که‌منتهی ده‌دینار بیرزد از هیچکس چیزی قبول نخواهند کرد . . . و بـرای کسی که عضو شورای دربار باشد وبرای زن‌وفرزند چنین کس‌هدیه نخواهند فرستاد وبکسانی که بحساب آنها رسیدگی میکنند ویا بامر شاه بجهت تحقیقات‌بقلمرو آنها گسیل میشوند چیزی هدیه نخواهند نمود . . . مباشرین و امرای دیوان راست که از قسم وتفوه بعبـاراتی که‌موهم استخفاف‌نام‌عیسی یا مریم یااولیاء الله باشدبپرهیزند واز نردباز و خرابات نشین بگریزند . . . امرای دیوان مـادامیکه در خدمت مـا میباشند مأذون نیستند که در قلمرو خود یا قلمرو دیگران شخصاً یا مع الـواسطه زمین بخرند ویا اینکه بی‌اجازهٔ مخصوص ما بمردم‌قلمرو خود دختر بدهند یااز آنها دختر بگیرند . . . ارادهٔ ما براین است که‌چون امیر دیوان‌یا نایب الحکومه‌یامباشر یاکلانتری ازکارخودخلع شود چهل روز درمحل مأموریت خود بماند تا اگرعارضی داشته باشدومأمورجدید الورود او رابطلبد بتواند حاضرشود ...» .

عهدنامهٔ پاریس سن‌لوئی که پادشاهی منادی حق بود میخواست صلح طلب هم باشد چنانکه در «تذکرهٔ» خود میگوید : «فرزند عزیز بتو سفارش میکنم که اگر نائرهٔ جنگ و جدال در مملکت یا در میان دولتخواهانت زبانه کشید حتی‌المقدور جهد کن که آنرا فرونشانی » . بنابراین مبنای معاملهٔ سن‌لوئی بادولتخواهان خودو کلیهٔ سلاطین نصاری همین اشتیاقی بود که بصلح داشت.

سن‌لوئی فقط یکبار آنهم در آغاز سلطنت خود ناچار شد که باسرکردگان پوآتو و لانگدوك که با هانری سوم پادشاه انگلیس ائتلاف کرده بودند بجنگد . اردوکشی با سرعت و نیرو انجام یافته قشون انگلیس در سنت[1] (کنار رودشارانت[2]) شکست خورد (۱۲٤۲) . امرای عاصی سر اطاعت پیش آوردند و بنا بقول یکی از وقایع نگاران « دیگر گرد خلاف نگشتند » .

اما با پادشاه انگلستان سن‌لوئی میخواست عهدصلح استواری‌بگذارد چنانکه در ۱۲۵۹ چون از جنگ صلیب برگشت عهدنامهٔ پاریس را باهانری سوم بست . بموجب این عهد نامه پادشاه انگلیس از نرماندی وآنژو و تورن و پوآتو صرفنظر کرد و در عوض سن‌لوئی با اینکه غالب شده بود بطیب خاطر و بصرف اشتیاقی که بصلح داشت لیموزن و پریگور را باو واگذاشت و تاریخ نظیر این واقعه را نشان نمیدهد .

سن‌لوئی چون تعجب درباریان خود را از این اقدام دریافت گفت : « امرا ، مرا اطمینان حاصل است که آنچه اسلاف پادشاه انگلیس از دست داده‌اند و در دست من مانده بحق بوده اما اگر خاکی را باو وامیگذارم نه از این جهت است که درین باب ذمهٔ خود را مشغول خود او یا اعقابش میدانم بلکه بآن نظر است که فرزندان خود و فرزندان او را که پسر خاله‌اند با هم رایگان کرده باشم[3] . بزعم من این بخشش از فائده هم خالی نیست زیرا پادشاه انگلیس که دولتخواه من نبود

---

۱ – Saintes. ۲ – Charente.

۳ – هانری سوم و سن‌لوئی هریك دختری از حاکم پروانس را بزنی خواسته بودند .

باین وسیله در شمار دولتخواهان من وارد میشود » .

جلالت قدر سن لوئی

صیت حق گذاری سن لوئی وجذبهٔ فضائل اخلاقی و جلوهٔ تقدس او بیش از فتوحات ولشکر کشیهای‌وی به‌علومکانت او در بر اروپا کمك کرد چنانکه هر کس ازهرجابرخاسته او را بحکمیت می‌طلبید . سن لوئی اهتمامی بخرج داد که میانهٔ پاپ و فردریك دوم صلح افتد لکن بمقصود نرسید. فیمابین امرا و پادشاه انگلستان نیز دو بار کشمکشی بروز کرد و سن لوئی میانه راگرفت. از این گذشته سن لوئی هم‌حاکم شالون را با حاکم‌بورگنی آشتی دادهم سر کردهٔ دوفینه را با والی ساووآ وهم‌حاکم بروطانی را با حاکم شامپانی و غیره .

بنا بر این سن لوئی که نزد عموم‌محترم بود برهمه کس استیلای معنوی‌داشت.

هانری سوم میگفته: «بمناسبت‌فضیلت‌سن‌لوئی درمکارم‌اخلاق»من‌بدولتخواهی او مفتخرم . مورخی انگلیسی سن‌لوئی را شاهنشاه کرهٔ خاك مینامد و میگوید : « در نظر اهل عالم اورنگ فرانسه بمثابهٔ خورشید تابانی بود که نور خود را بدنیا بخش میکرد» .

سن لوئی در ۱۲۷۰ در خلال جنگ صلیب تونس وفات کرد و خبر مرگش فرانسه و تمام اروپا را اندوهگین ساخت . شاعری گمنام از زبان مساکین که سن لوئی بغمکساری آنها کمر بسته بود چنین نوحه‌گری کرده: « حق در گور شد وجان سلطنت پرواز کرد. اکنون که بیچارگان را پادشاه خیر و غمگسار از سر برفت درمان ازکه خواهد بود ».

فصل هیجدهم

اخرین پادشاهانی که از خاندان کاپه نسلا بعد نسل بسلطنت رسیده‌اند

فیلیپ لربل (۱۳۱۴ = ۱۲۸۵)

سلطنت فیلیپ سوم جلوه‌ای نداشت (۱۲۸۵ - ۱۲۷۰) لکن چون دوران او بپایان رسید سلطنت خاندان کاپه باز در عهد فیلیپ چهارم (لوبل) رونقی گرفت (۱۳۱۴ - ۱۲۸۵) .

معتمدین معتبر این پادشاه که در قانون روم تتبع داشته و هوا خواه سلطنت مطلقه بودند شرط آزرم را بجا نیاورده بی پروا باقداماتی رسوا دست زدند .

پاپ داعیهٔ حکمروائی داشت لکن سوء قصد آنانیی[۱] خیالات او را برهم‌زد (۱۳۰۳) .

پس‌ازمحاکمهٔ فضیحت آمیزی دارائی‌فرقهٔ پاسبانان معبد مصادره شده(۱۳۱۲- ۱۳۰۷) روزگارپادشاهانی که از خاندان کاپه نسلا بعد نسل بسلطنت رسیدند در ۱۳۲۸ بسر آمد . درآن تاریخ سلطنت فرانسه از سایر سلطنتهای اروپا حکمرواتر و تواناتر بود .

I

فیلیپ سوم (لوهاردی[۲]) و فیلیپ چهارم (لوبل[۳])

کشمکش با پاپ بنیفاس هشتم

فیلیپ سوم فرزند ارشد سن‌لوئی فیلیپ سوم که فیلیپ جسور لقب یافت پادشاهی درست و دیندار بود لکن ضعف نفس داشت و اطرافیانش بروی مستولی شدند .

---

۱ - Anagni.   ۲ - le Hardi (جسور)   ۳ - le Bel (وجیه)

یگانه امر مهمی که در ظرف پانزده سال سلطنت فیلیپ (۱۲۸۵ ـ ۱۲۷۰) بوقوع پیوست الحاق ولایت تولوز باملاك سلطنتی بود . مقدمات این کار بدست بلانش دوکاستیل فراهم شده وچون آلفنس دوپو آتیه[1] عموی فیلیپ بدرود زندگانی گفت خاك او بارث به فیلیپ سوم رسید اما پادشاه خطهٔ کارپانترا[2] را از آن مجزا نموده به پاپ نیازکرد .

فیلیپ سوم بتحریك عموی دیگر خود شارل دانژو با پادشاه آراگون که میخواست جزیرهٔ سیسیل را ازدست خانوادهٔ آنژو بدر آورد مصاف داد باین لحاظ هواخواهان پادشاه آراگون در ۱۲۸۲ بلوائی کرده روز دوشنبه عید فصح هر چه فرانسوی در جزیرهٔ سیسیل دیدند سر بریدند . پاپ تاج سلطنت آراگون را به فیلیپ سوم بخشید و فیلیپ در ۱۲۸۵ آن خطه را مسخر ساخت لکن چون ناخوشی گریبانگیر وی گردید ناچار عقب نشینی اختیار کرده در پرپنیان[3] بمرد .

فیلیپ چهارم فیلیپ چهارم پسر فیلیپ سوم که درموقع مرگ پدر هفده ساله بود و معروف به فیلیپ لوبل شد بجای پدر بنشست.

در زمان سلطنت این پادشاه بر خلاف عهد فیلیپ سوم اتفاقات مهمه رخ داده و این دوره را در شمار مهمترین ایام تاریخ فرانسه آورده است ولی کنه ذات فیلیپ لوبل مکتوم مانده و از معاصرین او جز پارهٔ مطالب موجز و متناقض چیزی بما نرسیده است مثلا گروهی ازحسن محضر او داستانها گفته‌اند در صورتیکه بنا بروایتی دیگر مردم دربارهٔ فیلیپ لوبل چنین میگفتند : «شباهنگ از عموم پرندگان شکیل تراست لکن به پشیزی نمیارزد . شاه مانیز مانند شباهنگ وجیه‌ترین مردم دنیاست اما جز این نمیداند که چشم خود را بمردم بدوزد و چیزی نگوید . او را نه انسان میتوان دانست نه حیوان بلکه بمنزلهٔ مجسمه است ».

علی الظاهر در دیانت راسخ بود لکن در سیاست اغلب از آن راه منحرف شده طریق نفاق میپیمود ودر بیرحمی میکوفت. جنایات زشتی را مانند محاکمه و شکنجهٔ

---

۱ –Alphonse de Poitiers ۲ -Peps de Carpentras. ۳ - Perpignan.

اعضای فرقهٔ پاسبانان معبد مرتکب شده یالااقل ازارتکاب آن جلوگیری نکرده‌بود. مردم میگفتند فیلیپ چهارم نیز مانند پدر ضعف نفس دارد و عنان اختیار خود را بمعتمدین خویش واگذاشته است.

معتمدین شاه از جملهٔ معتمدین شاه ارباب تتبعی بودند که وقایع مهم‌این دوره‌به‌تلقین آنها انجام یافته‌است. این‌اشخاص اوقات‌خودرا بمطالعهٔ قوانین گذرانیده قاضی یا وکیل مرافعه یا نمایندهٔ اصحاب دعوی میشدند و علاوه بر رسوم و سنن حکومت ارباب ملك که بهم ریخته و در هم بود و درهر سر زمین بشکلی خاص جلوه مینمود بقانون روم قدیم هم نظر داشتند و آنرا سرمشق نظم میدانستند و « عقل مدون » مینامیدند.

قانون روم‌چون بروزگار امپراطورانی نظام یافته بودکه‌سلطنت مطلقه‌داشتند ارادهٔ شاه را قانون و خود او را « قانون ناطق » میداند در صورتیکه در حکومت ارباب ملك قول و قرارهائی که فیمابین ولی‌نعمت و دولتخواه گذاشته میشد اختیار پادشاه را محدود میساخت بنابراین ارباب تتبع مزبور که قانون روم را کامل تر میدانستند تا توانستند کوشیدند تا حکومت ارباب ملك را بردارند و بجای آن سلطنت مطلقه‌ای نظیر امپراطوری روم بر قرارکنند.

قبل از فیلیپ‌لوبل چند نفر ازاین اشخاص عضویت شورای دربار داشتندلکن نفوذ ایشان در عهد این پادشاه فزونی گرفت و بالخاصه سه نفر ازآنها که فلوت[۱]، انگوران دومارین‌یی[۲] و گیوم‌دونوگاره[۳] نام داشتند مقام مهمی را احراز نمودند. نوگاره در بدو امر از طرف شاه در بوکر بقضا اشتغال داشت لکن از ۱۳۰۲ از جهت نفوذ کلمه‌ای که درمزاج شاه پیدا کرد سرآمد اقران گردید. نوگاره مردی سخت و زمخت و بی پروا بود و در راه نیل بمقصود از هیچ اقدامی رو نمیگردانید و در امر کشمکش مقام سلطنت با پاپ بنیفاس هشتم و محاکمهٔ اعضای فرقهٔپاسبانان معبد دخالت عمده داشت.

---

۱ - Flote.　۲ - Enguerrand de Marigny.　۳ - Guillaume de Nogaret.

تصرفات تازه فیلیپ لوبل نیز مانند فیلیپ‌اگوست سعی داشت که بهر وسیله بتواند از تیول سرکردگان بکاهد و باملاك سلطنتی بیفزاید. ولایت وسیع شامپانی را بعنوان جهیز زن صاحب شده بود لکن این مقدار آتش جاه طلبی او را نمی نشانید وباین لحاظ در جنوب بخاك گوین که تیول پادشاه انگلیس بود چشم‌طمع دوخت و درشمال بولایت پر نعمت فلاندر.

فیلیپ‌لوبل بر خلاف سن لوئی ملاحظه را کنار گذاشت و همینکه فرصتی بدست آورد حکم ضبط گوین را از شورای قضائی صادر نمود (۱۲۹٤) و چون ادوارد اول پادشاه انگلیس با حاکم فلاندر اتحاد داشت فلاندر را نیز قبضه کرد.

این فتوحات را بقائی نبود زیرا بلاد معتبر فلاندر که بآزادی خود علاقهٔ تام وتمامی داشتند طغیان کردند. سواران فرانسه بی پروا بسپاه ایشان زدند لکن در جنگ کورتر[1] کشتهٔ بسیار دادند (۱۳۰۲) . فیلیپ لوبل در آن گیرودار گرفتار مخمصهٔ پاپ بود گوین را به ادوارد برگرداند (۱۳۰۳) و چون از این سو آسوده شد رهسپار فلاندر گردید وپس ازقتال سختی سپاه حریف را درمون‌زان‌پول[2] شکست داد (۱۳۰٤) لکن از این فتح کار یکسره نشد وشاه از انقیاد کلیهٔ فلاندر چشم پوشیده بتصاحب لیل ، دوئه و بتون[3] که در ۱۳۱۲ ضمیمهٔ املاك سلطنتی گردید اکتفا کرد.

فیلیپ لوبل جدی بکار برد که نفوذ خود را از جانب مشرق نیز بسط دهد و لوتارینژی قدیم را که از زمان انعقاد عهد نامه وردن[4] فیمابین خاك آلمان و فرانسه در نوسان بود ببرد. این خطه علی‌الرسم جزء خاك امپراطوری روم وژرمن بشمار میآمد لکن امپراطوران را در آنجا قدرتی پا بر جا نبود. در ناحیهٔ موز و در ناحیهٔ رن شهر لیون و اسقف ویویه[5] ربقهٔ حاکمیت پادشاه فرانسه را بگردن گرفتند ولیون از همان زمان ضمیمهٔ املاك سلطنتی شد (۱۳۱۰) .

---

۱ – Courtrai. ۲ – Mons-en-Pevèle. ۳ – Lille, Douai, Béthune.
٤ – بصفحه ۱٤۳ رجوع شود.
٥ - Viviers.

خاندان کاپه و مقام پاپ

مهمترین واقعهٔ سلطنت فیلیپ‌لوبل کشمکشی است که‌میان او و پاپ بنیفاس‌هشتم درگرفت. چنانکه‌دیدیم[1] پاپ ازمائهٔ یازدهم ببعد همواره ساعی بودکه برکلیهٔ سلاطین مستولی بشود و اختیار منع و اعطای دیهیم و اورنک و محاکمهٔ پادشاهان را خاص خود میدانست بر اثر این داعیه کار پاپ و امپراطوران ژرمن بجدالی سخت کشید و بشکست امپراطوران منجر گردید. هنگامی که پاپ با دشمنان آلمانی و ایطالیائی خود میجنگید بدوستی فرانسه احتیاج داشت و باین لحاظ در آن ایام با سلاطین فرانسه راه میآمد و پادشاهان فرانسه نیز حرمت او را نگاه میداشتند و مراحم خود را بر اهل علم نثار میکردند لکن با این وجود در برابر داعیهٔ پاپ سر فرود نمیآوردند بلکه بزعم خود روحانیت فرانسه را مطیع و منقاد خود میخواستند و دخالت پاپ را در مملکت فرانسه برای جمع آوری اعانه و نصب امنای دین (که اغلب خارجی بودند) باکراه تحمل میکردند حتی سن‌لوئی نیز که در دینداری هیچ سلطانی بپای او نمیرسید سخت بر این‌گونه اعمال اعتراض کرده و اعلام داشته بود که « امر دارائی نمازخانه‌ها فقط مربوط بشاه هست و لاغیر » .

در ۱۳۱۰ ناگهان کشمکشی میان فیلیپ‌لوبل و پاپ درگرفت و بحدی‌شدت یافت که نظیر آن هیچگاه دیده نشده بود. فلوت ونوگاره که طرف شور شاه بودند از اقدام بهیچ امری پروا نداشتند و مسند پاپ نیز از ۱۲۹٤ به بنیفاس هشتم که پیر مردی مغرور و ناسازگار و تند مزاج بود مفوض گردیده بود.

فیلیپ‌لوبل و بنیفاس هشتم

این کشمکش ابتدا از توقیف برناردوسسه[2] اسقف‌برخاست باین معنی‌که بنیفاس بدون جلب‌نظر شاه درپامیه[3] (آریژ)[4] حوزهٔ تازه‌ای برقرار کرده و برناردوسسه را که یکی از دست‌نشانده‌های وی بود در آنجا گماشت. شاه در ۱۳۰۱ اسقف مزبور را باتهام خیانت دستگیر ساخت.

---

۱ - بفصل سیزدهم این کتاب رجوع شود.

۲-Bernard de Saisset ۳ -Pamiers. ٤- Ariège.

از بنیفاس هشتم ابلاغی بـه فیلیپ رسید که اسقف را آزاد کند و ضمناً از لحـاظ طرز حکومت نیز شاه را سزاوار توبیخ دانسته نسبت‌هائی از قبیل ساختن سکهٔقلب و محترم نشمردن مزایای روحانیت بوی داده اساقفهٔ فرانسه را دعوت کرد که بروم بروند و « پس از مداقه آنچـه را که بصـلاح مملکت باشد و برای اصلاح پادشاه لازم بدانند انجام دهند وامر باجرای آن صادر نمایند ».

پاپ در نامه‌ای که به فیلیپ لوبل نوشته چنین آورده است : « فرزند عـزیز زنهار باورت نشود که ترا دستی بالای دست نیست و تو نبـایستی فرمانبردار رئیس مناصب روحانی باشی . آنکه چنین گمانی ببرد ابله است و آنـکه درین‌تصور باطل اصـرار ورزد بدکیش و از دیـانت عیسی مهجـور ... نمازخانه های فرانسه کـه تا کنون در امنیت و آزادی بسر میـبردند و جلوه و جلائی داشتند اینك وابستهٔ تو شده‌اند . توخود میدانی‌که ما بامید اینکه تو باز سر براه‌آوری اغلب‌بخدا متوسل شده و بخودت رو آورده‌ایم ولی تو مانـنـد ماری کر،گـوش نـداده‌ای از این پس بر ما بحثی نخواهد بود که حربه برگیریم و کمان و ترکش برداریم ولی خواستیم که قبلا ترا آگهی داده باشیم » . فیلیپ لوبل دانست که اگر ملت فـرانسه از او تقویت نـکند کار مشکل خواهد شد وباین لحاظ در صدد بر آمدکه عزت‌نفس‌ملت را تحریك کند لذا نامهٔ پاپ خلاصه و قلب شد چنانـکه بر آثار رعونت‌آن افزود. آنگاه پادشاه در۱۰ آوریل ۱۳۰۲ مجلس بزرگـی از بزرگ زادگان و اهل علـم و عامه در نتـردام دوپاری منعقد نمود و برای حفظ « حقـوق مملکت و دارائـی روحانیت » از تعدی پاپ بتوسط پیرفلوت[۱] از مجلس استمداد جست . مجلس بشور و شعف تأیید شاه را بعهده گـرفت و اهل علم نیز پیام صلح‌آمیزی بپاپ فرستـاد لـکن بنیفاس‌که مرد آشتی و سازگاری نبود ازقلب نامهٔ خود منضجرشده برپیرفلوت که او را « ممزوجی از سر که و صفرا » می‌نامید خشم‌گرفت و ضمناً اعلام داشت که اگر پادشاه توبه نـکند باکمال افسوس ناچارم او را چون کودك ناشایسته‌ای از

۱ – Pierre Flote.

از سلطنت خلع کنم. درین اثنا هنگامهٔ کورتر[1] بر پا گردید و در آن گیرودار پیرفلوت تلف شد. این پیش آمد بمنزلهٔ انتقام الهی قلم رفت و بر غرور بنیفاس‌هشتم افزود.

بنیفاس هشتم مجمع‌اساقفهٔ فرانسه را در روم تشکیل داد و بیانی که درآنجا کرد داعیهٔ او را بصورت قطعی درآورد. از آن جمله این است: «قوهٔ معنوی و نیروی ظاهری هر دو در اختیار روحانیت است. منتهی روحانیت قوهٔ معنوی را خود در دست میگیرد لکن نیروی ظاهری را دیگران بنا بمصلحت روحانیت بکار میزنند. قوهٔ معنوی در کف امنای دین است و نیروی ظاهری تا مدتی که امنای دین مقتضی بدانند در مشت سلاطین و جنگیان. علیهذا از این دو قوه یکی باید فرمانبردار دیگری باشد باین معنی که نیروی ظاهری باید در برابرقوهٔ روحانی سر تسلیم فرود آورد ... حکم عقل بر این است که وضع و نیروی ظاهری و محاکمهٔ آن در حال ضرورت حق قوهٔ روحانی است ... پس از اظهار و اعلام و عزم و حکم ما بر این است که شرط لاینفك نجات هر فردی این خواهد بود که در برابر پاپ روم خاضع و خاشع باشد».

اسباب چینی نوگاره[2]

معذلك هنوز قدم مهمی برداشته نشده بود زیرا شاه درکار تردید پیدا کرده‌وحتی روزی چنین بنظر رسید که‌میخواهد تسلیم شود اما عاقبت گیوم دونوگاره طرحی را که نهایت تهور و غدر در آن بکار رفته بود باو قبولاند. طرح مزبور عبارت از این بود که بایطالیا رفته پاپ را دستگیر سازند و باین وسیله ضرب شستی باو نشان بدهند.

نوگاره برای زمینه سازی زشت‌ترین جنایات را به بنیفاس هشتم نسبت داده و از شاه تقاضا کرد که به «پاس دیانت» او را توقیف کند و سپس مجمعی دعوت کرده او را محاکمه و خلع نماید (۱۲ مارس ۱۳۰۳). ادعانامه در برابر جمعیت انبوهی در باغ سلطنتی خوانده شد (۱٤ ژوئن ۱۳۰۳). در ادعا نامه قید شده

۱ - Courtrai. ۲ - Nogaret.

بود که « بنیفاس به بقاء روح و حیات جاودانی اعتقاد ندارد و شرم نکرده میگوید اگر سگ یا خر باشم بهتر از این است که فرانسوی باشم.مکرر بزبان آورده‌است که حاضرم تمام عالم و دیانت را از دست بدهم برای اینکه فرانسه خفیف شود.
تمثال سیمین خودرا در نمازخانه‌ها گذاشته و باین ترتیب مردم را به بت پرستی کشانیده است. چندین نفر از اهل علم را داده در حضور او کشته‌اند و از مرگ آنها خرسند شده است واگر بضربت اول‌نمی‌افتادند فریاد میکشیده است که بزن، بزن. همه میدانند که مناصب روحانی را بخرید و فروش میگذارد و از همه چیز پول در میآورد. باسلف خود سلستن[1] معاملهٔ فجیعی کرده و او را کشته است».

سوء قصد آنانیی[2]

بنیفاس چون این اخبار بهت‌آور را شنید مقررداشت که‌در فرانسه اهل علم و طلاب تعطیل کنند و ضمناً ذمهٔ مردم فرانسه را نیز از فدویت در راه شاه بری ساخت (۱۵ اوت ۱۳۰۳) لکن نمیدانست که حادثهٔ عظیمی در کار ظهور است.

نوگاره در خفا بایطالیا رفته و درآنجا با خانوادهٔ کلنا[3] که دشمن پاپ‌بودند قرار خود را گذاشته و از مردم اطراف دسته‌ای مرکب از هزار و ششصد نفر جمع‌آورده بود. درین موقع پاپ در مسقط الراس خود آنانیی اقامت داشت. نوگاره در ۷ سپتامبر ۱۳۰۳ وارد شهر شد. عامهٔ مردم نیز بدستهٔ او ملحق شدند و بتاراج خانهٔ دوستان پاپ پرداختند. پاپ تنها در قصر خود مانده جبه را پوشیده تاج را بر سر گذاشته مقالید تربت پطروس و صلیب را بر دست گرفته بانتظار ورود دشمن بر تخت نشست. فراوان دشنام و ناسزا بوی گفتند وبمرگش تهدید کردند لکن هیچیك در وجود پیر مرد مؤثر نشد. اسچیاراکلنا[4] پیش رفت که او را بکشد. پاپ گفت «این سر و این گردن من» نوگاره مردم پر جوش و خروش‌را ردکرده تقصیرات پاپ را یکان‌یکان بر وی شمرد و آنگاه گفت«بحکم

---

۱ - Célestin.   ۲ - Anagni.   ۳ - Colonna   ٤ - Sciarra Colonna.

قواعد حقوق عمومی وبپاس دین روحانیت » ترا توقیف میکنم .

دو روز بعد از این واقعه مردم آنان‌یی را عقیده برگشت، قیام کردندوخروش «زنده باد پاپ» و « مرده باد بیگـانه» بر آوردند. نوگاره بگریخت و پاپ نجات یافت و بروم برگشت، لکن از اثـر این مصیبت سخت شکسته شده بود و یك ماه بعد مرد .

نتیجه مرگ بنیفاس هشتم یکسره‌فیلیپ‌لوبل راچیره ساخت‌ووسیله شد کـه فیلیپ در ۱۳۰۵ بر تـران دوگو[۱] خلیفهٔ بردو ار بجانشینی او بنشاند. این شخص که از کسان فیلیپ بود نـام کلمان پنجم بـر خود نهاد و چون در روم مأمون نبود به آوینیون آمد و از آن ببعد تا مدت هفتاد سال آوینیون مقر پاپ شد (۱۳۷۸ ـ ۱۳۰۹) کلمان پنجم دست نشاندهٔ پادشاه فرانسه بود چنانکه گیوم دونوگاره را عفو کرد و درباب فیلیپ لوبل اعلام داشت کـه «از راه دلسوزی و دینداری» باینکار اقدام کرده است .

غلبهٔ فیلیپ‌لوبل بر بنیفاس هشتم واستقرار پاپ در آوینیون یکی ازمهمترین وقایع قرون وسطی است زیرا بازگشت آن نه‌تنها بفرانسه بلکه بتمام اروپا میباشد وباین ترتیب نقشهٔ پاپهـا که میخواستند بر تمام سلاطین نصرانی مستولی باشند در آغاز مائهٔ چهاردهم بکلی بر هم خورد . دربنجا تیر فردریـك باربروس و فردریـك دوم بسنگ آمده بود لـکن تیر فیلیپ لـوبل بهدف رسید . از این ببعد استقلال سیاسی سلاطین و ممالك از مداخلهٔ پاپ محفوظ ماند لکن در عـوض قوهٔ معنوی که ممکن بود کار حکم و میانجی‌کند معدوم شد و اساسی که میتوانست جلوی جاه طلبی وظلم را بگیرد فرو ریخت .

II
حکومت فیلیپ لوبل

عواید سلطنت معتمدین شاه در امر حکومت ملك نیز باهمین تهور وبیباکی بمیدان آمدند وجدی داشتند که از اختیارات سرکردگان و

---

۱ – Bertrand de Got.

بلاد و اهل علم بکاهند و بر قدرت پادشاه بیفزایند و برای نیل باین مقصود کلیهٔ وسایل نامشروع را نیز جائز میشمردند.

هم این اشخاص بیشتر مصروف آن میشد که مالیهٔ سلطنت را توسعه بدهند و منظم کنند. از زمان فیلیپ‌اگوست مقام سلطنت که بمهمات عدیده دست میزد و بجنگ اقدام میکرد و باحقاق حق میپرداخت بمبلغ هنگفتی احتیاج داشت و عواید شخصی شاه کفاف مخارج را نمیداد باین لحاظ سلاطین در صدد جستجوی منابع عایدی بر آمدند. فیلیپ‌لوبل قرض میکرد و مانند اسلاف خود از اهل علم بنام عشریه اعانه میگرفت و مالیاتی بر معاملات گذاشت و بالاخره باین بهانه که در مواقع سخت پادشاه حق دارد عموم مردم مملکت را بسربازی بطلبد چنین مقرر داشت که هر کس بخواهد میتواند در ازای پرداخت مبلغی از خدمت سربازی معاف باشد و این عوارض را مأمورین شاهی در املاك سلطنتی و تیولهای بزرگ جمع آوری میکردند. باین ترتیب رسم مالیات که چندین ماه بود متروك مانده بود از نو وضع شد ولی از آنجا که مردم باینکار عادی نبودند شاه بکج‌دار ومریز رفتار میکرد و این نکته از دستورالعملی که در ۱۳۰۳ بعمال خود داده بخوبی برمیآمد چنانکه میگوید: « مراقب باشید که با مردم بعبارت نرم گفتگو کنید... و حتی‌المقدور مالیات را بآرامی وصول کنید و مردم خرده پا را بعذاب نیاورید فقط بآنها بفهمانید که با ادای این مبلغ هم جان خود را از هلاکت بدر میبریدوهم از مصارف گزاف خلاص میشوند». « در خاك هیچ سرکرده‌ای بر خلاف رأی او بوصول مالیات اقدام مکنید ولی این راز را بر آنها فاش منمائید زیرا اگر بر آن آگاه شوند خسارت عمده بما وارد میشود بنا بر این بترتیبی که خودتان مناسب بدانید رضایت ایشان را بدست آورید. اسم کسانی را که مخالف دیدید زود بما بنویسید تا اقدام لازم بعمل آوریم. کلام خودرا چنان به بیان خوش وبا ادب ادا کنید که هیاهو در کار نیاید».

اعمال نامشروع فیلیپ‌لوبل و معتمدین وی برای صرفهٔ خزانه و جلب نفع بانواع تدابیر زشت و نامشروع از قبیل غش مسکوك و مصادرهٔ خودسرانهٔ اموال متوسل شدند.

ازعهد سن‌لوئی مسکوك سلطنتی در تمام مملکت رواج یافت و مرغوب‌تراز مسکوك امرا شد زیرا مردم بدرستی شاه اطمینان داشتند. اما فیلیپ لوبل برخلاف سکه قلب زده بر عیار مسکوك طلا و نقره افزود و باینوسیله منافع کلی برد واز این گذشته قیمت مسکوك رایج را نیز عوض میکرد چنانکه مسکوك نقره‌ای‌راکه ابتدا یك دینار ارزش داشت در ۱۳۰۵ حکم کرد عوض سه دینار بردارند و در ۱۳۰۶ مجدداً یك دینار کرد. این تغییر به تجارت سکته میزد و کار معامله و ادای مال‌الاجاره و پرداخت دین را مختل میساخت تا آنجا که در پاریس و چند شهر دیگر موجب بلوا گردید.

ضبط اموال کاری سهلتر و نامشروع‌تر بود. قوم یهود که بیشتر در جنوب فرانسه اقامت داشتند در ۱۳۰۶ توقیف و تبعید شدند و اموالشان ضبط گردید و بمعرض فروش درآمد. صرافهای ایطالیائی نیز دسته دسته نفی شدند و عمال پادشاه مأمور وصول مطالبات آنها گردید اما از همه این اعمال معروف تر و پر هیاهوتر محاکمهٔ فرقهٔ پاسبانان معبد بود.

توقیف اعضای فرقه پاسبانان معبد چنانکه گذشت[1] فرقهٔ‌پاسبانان معبد پس از جنگ‌اول صلیب تأسیس یافت تابحراست بیت‌المقدس بپردازد. چون بیت‌المقدس ازدست رفت اغلب اعضای این‌فرقه باروپا برگشتند وچنانکه میگویند صاحب نه‌هزار خانه شدند. درفرانسه ازاعضای این فرقه بسیار بود. در پاریس محکمه‌ای موسوم به تامپل[2] داشتند که کوشك آن تا زمان انقلاب کبیر فرانسه نیز برپا بود.

این فرقه تمولی بهم بسته و در واقع صراف پاپ و پادشاهان و از زمان‌فیلیپ

---

۱ - بصفحهٔ ۲۲۸ رجوع شود.

۲ – Temple.

اگوست مخصوصاً صراف پادشاهان فرانسه بود. فیلیپ لوبل که همیشه تنك مایه بود از این فرقه مبالغ هنگفتی بقرض گرفته بود و همواره میخواست فرقه را منهدم سازد و دارائی آنرا تصرف کند. اجرای این نقشه از این جهت آسان بود که این فرقه بواسطه مکنت‌خود محسود اقران شده بدنام بود. در بارهٔ این فرقه نیزاقدامی که در مورد بنیفاس هشتم کرده‌بودند تجدید شد باین معنی‌که در ۱۳ اکتبر ۱۳۰۷ در تمام فرانسه اعضاء فرقه را دسته دسته گرفتند و برای اینکه این گرفتاری را بحق جلوه دهند بیانیه‌ای صادر شد ودر طی آن نوکاره همه گونه جنایت و معصیت‌موهوم ازقبیل زندقه و استخفاف مقدسات وعادات واخلاق ننگ‌آور بت‌پرستی‌وهتك‌حرمت صلیب بآنها نسبت داد.

محاکمهٔ اعضاء فرقه

محاکمهٔ اعضای «فرقهٔ پاسبانان‌معبد» بدیوان تفتیش‌عقاید واگذار شد و دیوان مزبور آنها را تسلیم شکنجه کرد تا بجنایات منتسبه اقرار کنندواغلب متهمین بنا باصطلاح یکی از آنها «بآنچه دژخیمها خواستند اقرار کردند». اسقف پاریس بکسانی‌که مأمور بودند از توقیف‌شدگان اقرار بگیرند چنین دستور میدهد: «در غذا باید بآنها تنگ گرفت و جز نان و آب و خوراك مختصر چیزی بآنها نداد ... اگر اثر نکند باید آنها را بشکنجه و حتی شکنجهٔ سخت تهدیدکرد واسباب اینکار را بآنها نشان داد لکن نباید فی‌الفور بشکنجه پرداخت. هرگاه تهدید هم نتیجه ندهد میتوان به سؤال و شکنجه مشغول شد ولی در بدو امر شکنجه باید خفیف ... و بحد اعتدال باشد» حقیقت آنکه شکنجه بسیار سخت بود چنانکه متهمی گفته است: «دستهایم را به پشت‌آورده چنان محکم بستند که از ناخنها خون میآمد آنکاه مرا بگودالی کوتاه انداختند و همانجا گذاشتند. اگر باز بچنین شکنجه‌ای دوچار شوم آنچه گفته‌ام انکار خواهم‌کرد و هرچه‌آنها بخواهند خواهم‌گفت» متهم دیگری که‌اسباب شکنجه را دید فریاد برآورد: «اگر بخواهید حاضرم اقرار کنم که عیسی را نیز من کشته‌ام».

بسیاری زیرشکنجه‌مردند وبسیاری نیز بعدازشکنجه ازاقرار خود برگشتند. پنجاه وچهار نفر از ایشان را بجرم ارتداد درپاریس سوزانیدند . این عده بیگناهی خود وعدم آلودگی فرقه را گوشزد عموم کرده مرگ را با شهامت استقبال نمودند (۱۳۱۰) . آخرین قربانی این اقدام فجیع ژاك موله [۱] رئیس فرقه بود . او نیز در موقع مرگ همین بیان را کرد (۱۳۱٤).

بهم زدن فرقه

محکومیت اعضای فرقه درفرانسه‌این حق را نمیداد که‌دارائی فرقه را ضبط کنند بلکه اینکار موقوف بآن بود که‌این فرقه را در تمام عالم بهم بزنند. کلمان پنجم ابتدا زیر چنین باری نرفت اما چون دید نوگاره دست بنغمه‌ای زده که اسباب رسوائی او میباشد و علاوه بر این از عاقبت بنیفاس هشتم نیز عبرت گرفته بود بوضع رقت آوری تسلیم شد و برای حل مطلب مجمعی در شهر وین (واقع در کنار رود رن) تشکیل داد . فیلیپ لوبل باقشونی به وین آمد و پاپ بزور او بهم زدن فرقه را از تصویب مجمع گذرانید (۱۳۱۲) دارائی فرقه قرار شد به فرقهٔ مهمان نوازان داده شود لکن در واقع جزء عمدهٔ اموال فرقه در فرانسه نصیب فیلیپ لوبل گردید .

بهم زدن فرقهٔ پاسبان معبد بخودی خوداهمیت زیادی‌ندارد لکن حرص ونفاق و بیباکی وبیرحمی فیلیپ لوبل واطرافیان اورا آشکار میسازد.

مجلس طبقات سه‌گانه

باوجود این جنایات که شایستهٔ طعن و دق است دورهٔ فیلیپ لوبل مآثر بزرگ دارد ودر آن عهد قدم مهمی در راه ترقی سلطنت خاندان کاپه بر داشته شده است . شاه و معتمدین او برای تقویت قدرت مطلقهٔ سلطنت بزرنگی تمام رسوم دیرینه را بکار انداخته و از آن جمله بودمجلس‌طبعات‌سه‌گانه .

سلاطین که علاوه برپادشاهی سمت‌ولینعمت‌کل را نیز دارا بودند حسب‌الرسم در مواقع مهمه امنای دین وامرا را دعوت کرده در دربار مجلس تشکیل میدادند .

---

۱ – Jacques de molai.

چون اواسط الناس بلاد درین اواخر جائی گرفته بود فیلیپ اگوست نمایندگان «عامهٔ ملت» را نیز دعوت کرد. در عهد فیلیپ لوبل هر بار که پادشاه محتاج بمساعدت عموم ملت میشد مجلس طبقات سه‌گانه را تشکیل میداد مثلا در ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ برای کار بنیفاس هشتم و در ۱۳۰۸ برای فرقهٔ پاسبانان معبد و در ۱۳۱۴ برای جمع آوری اعانه و جنگ با یاغیان فلاندر.

امنای دین و امرا شخصاً در مجلس حاضر میشدند اما بلاد و قصبات هر کدام دو نماینده میفرستادند وتعیین نماینده گاهی بوسیلهٔ آراء عمومی بعمل میآمد. اجتماع نمایندگان طبقات سه‌گانه برای این بود که تصمیمات وخیالات شاه‌را تصویب کند نه اینکه وارد بحث و فحص قضایا شود.

شهر آمین که نمایندگانی بمجلس ۱۳۰۸ گسیل داشته است در اعتبارنامه‌ای که خطاب بشاه نوشته وبدست آنها سپرده است میگوید: «حسب‌الامر اعلیحضرت پادشاهی مناسب دانستیم که برای حفظ‌دیانت کاتولیك حاملین این عریضه‌ژان‌فرویتیه[1] کدخدا و ژاك دومس[2] کدخدا، همشهریان خود را بحضور بفرستیم. مشارالیهما باعلیحضرت کمك خواهند کرد و در باب فرقهٔ پاسبانان معبد و همچنین سایر مطالبی که اعلیحضرت مقتضی بدانند اطاعت امر خواهند کرد».

از انقیاد این مجالس پیداست که در آغاز مائهٔ چهاردهم سلطنت‌بی‌اندازه‌قدرت یافته است. بعدها درخلال جنگ صد ساله مجلس طبقات سه‌گانه سعی کرد قدرت سلطنت را محدود نماید.

ختم سلاطین مستقیم خاندان کاپه

بزرگ‌زادگان درصددبر آمدندمزایای‌خودرا حفظ کنند زیرا حسن خدمت‌مأمورین سلطنت هرروز ازاختیارات آنها میکاست باین لحاظ در سال ۱۳۱۴ در چند ناحیه سرکردگان دست اتحاد بیکدیگر دادند وچون در آن اثنا فیلیپ لوبل‌مرد جانشین او لوئی دهم چندین دستخط عطا کرده وعده داد که «رسوم قدیمه» را محترم‌بدارد وهمین مواعید مبهم سرکشان را ساکت کرد.

---

۱ – Jean Fruitier. ۲ – Jacques de Mes.

اما پیش آمد با آنها مساعدت نمود زیرا در ظرف مدت قلیلی سه‌بار پادشاه تغییر کرد باین معنی که پسر ارشد فیلیپ‌لوبل موسوم به لوئی دهم (لوهوتن[1]) بعد از دو سال سلطنت مرد (۱۳۱۶ ـ ۱۳۱٤) و جز یك دختر (ژان) نگذاشت. آنگاه پسر دوم فیلیپ لوبل موسوم به فیلیپ پنجـم (لولون[2]) در رنس تـاج بر سر نهـاد و سپس مجلس طبقات سه‌گانه را دعوت‌کرده کار گذشته را بتصویب رسانیدلکن او نیز در ۱۳۲۲ مرد و از او هم جز دختری نماند. آنگاه پسر سوم فیلیپ‌لوبل‌موسوم به‌شارل چهارم (لوبل[3]) بتخت نشست وشش سال پادشاهی‌کرد (۱۳۲۸ـ۱۳۲۲)لکن از او نیز اولاد ذکوری نماند لذا بعد از او تاج و تخت به فیلیپ دووالوآ[4] که‌پسر عموی شارل چهارم بود منتقل شد.

جلوس فیلیپ دووالوآ بدورهٔ پادشاهانی‌که از زمان هوگ کاپه نسلا بعدنسل بسلطنت رسیده‌اند خاتمه داد.

کارهای سلاطین مستقیم خاندان کاپه

ازعهد هوگ‌کاپه تا زمان شارل چهارم سلاطین خاندان‌کاپه در مدت سیصد سال وظیفهٔ مهمی را انجام داده‌اندکه درسه کلمهٔ توحید مملکت واعادهٔ قدرت سلطنت وتأسیس‌دولت، خلاصه میشود و این هر سه جنبه هـای مختلف تشکیل فرانسهٔ جدید میبـاشد.

سلاطین خاندان کاپه بسرسختی و مانند رعیتی که مدام در صدد است سر و شکلی بزمین خود بدهد انواع وسایل را از خریداری و مزاوجت و وراثت‌وضبط و تسخیر بکار بردند تا جزء عمدهٔ مملکت را در ردیف املاك سلطنتی‌آوردند. در ۱۳۲۸ هنوز بعضی از نواحی از قلمرو املاك سلطنتی خارج بود لکن از میان آنـها فقط چهارناحیه یعنی فلاندر، بروطانی، بورگنی و گوین که اهمیت داشتند هریك درگوشه‌ای افتاده بودند.

---

۱ – le Hutin (شیطان). ۲ – le Long (بلند). ۳ – le Bel (وجیه)
٤ – Philippe de Valois.

در املاك سلطنتی قدرت سلطنت جایگیر شده و حتی از آنجا بخارج نیز سرایت کرده بود. حقوق‌حاکمیت امرا که عبارت از حق قضا و جنگ وضرب‌سکه بود محو نشده لکن بتدریج رو بتحلیل میرفت. مقام سلطنت علاوه برمباشرین،جمع کثیری مأمور و مفتش وامیرديوان وامیرحاجب درنقاط مختلفهٔ مملکت داشت واین اشخاص هر يك عده‌ای بعنوان قاضی و تحصیلدار و مأمور ثبت در اختیار خود داشتند... امر قضا و وصول مالیات بصورت منظمی در آمده بود زیرا دیوان‌عدالت و دیوان محاسبات بر آن نظارت مینمود.

باین ترتیب بااینکه دوران خاندان مروه و خاندان شارل به تیره روزی‌خاتمه یافت کار خاندان کاپه که در بدو امر جلوه‌ای نداشت روز بروز رونق گرفت زیرا خاندان کاپه چون بکاری عزم میکرد تا بنتیجه نمیرسید دست بردار نبود و آن اندازه هم عقل‌داشت که عزم خود را با وسع خویش وفق دهد چنانکه هرچه‌بیشتر وسیله پیدا کردند بر جاه طلبی خود افزودند لکن تقریباً همیشه میدانستند چه میخواهند و علاوه بر آنچه میتوانستند چیزی نمیخواستند.

فصل نوزدهم

انگلستان در مائهٔ سیزدهم - دستخط کبیر - مجلس شوری

در انگلستان برعکس فرانسه بزرگ زادگان واهل علم و مردم بلادوقصبات در مائهٔ سیزدهم باهم همدست شدند تا اختیارات شاه را محدود کنند.

در ۱۲۱۵ امرا شوریدند و از ژان سان‌تر دستخطی گرفتند کـه بموجب آن حق تفتیش اعمال پـادشاه بشورای سرکردگـان محول شد. شورای مزبور بعد ها مجلس شوری نامیده شد.

در ۱۲۵۸ هانری سوم ناچار دستخط اکسفرد[1] را امضا کـرد. بموجب این دستخط زمام کلیهٔ اختیارات در کف امرا قرار گـرفت. رئیس امرا سیمون دومونفر[2] وکلای بزرگ زادگان درجهٔ دوم و مردم بـلاد و قصبات را نیز بشوری دعوت کرد (۱۲٦۵). راست است که هانری سوم قدرت از دست رفته را باز بدست آورد و پسرش ادوار اول[3] (۱۲۷۲ - ۱۳۰۷) پـادشاه مقتدری گـردید اما باز مجبور شد تعهد کند که بدون رضای شوری هیچگونه مالیاتی نخواهد گرفت.

I

ژان سان تر - دستخط کبیر

فرانسه و انگلیس تاریخ‌انگلیس‌در مائهٔ سیزدهم نیز ماننددسایرادوارقرون وسطی ارتباط کاملی باتاریخ‌فرانسه‌داشت چنانکه‌بسیاری حوادث انگلستان از فرانسه مایه گرفته و بسیاری از وقـایع فرانسه در انگلستان ریشه بندکرده است. بعضی اوقات سلسله جنبانـان وقایع نیز همه از یك خانواده بوده‌اند (از قبیل خانوادهٔ مونفر). رویهمرفته میتوان گفت کـه این دو مملکت مدام جولانگاه فعل وانفعال بوده است.

---

۱ – Oxford. ۲ – Simon de montfort. ۳ – Edward I.

این پیش آمد را سبب اصلی آن بوده که پادشاهان انگلیس از بدو استیلای قوم نرمان بر انگلستان همواره در فرانسه سمت امارت داشتند و این معنی نه تنها در بارهٔ اعقاب گیوم فاتح که از نرماندی آمدند صدق میکرد بلکه درمورد خاندان پلانتاژنه که از آنژو برخاستند جلائی بیشتر گرفت زیرا جنبهٔ امارت خانوادهٔمزبور درفرانسه بیش از جنبهٔ سلطنت آن بر انگلستان بود چنانکه هانری دوم از سی و پنجسال سلطنت فقط سیزده سال در انگلیس ماند وزبان انگلیسی مطلقاً نمیدانست وکلیهٔ خاندان پلانتاژنه املاکی را که در فرانسه داشت اصل مایهٔ خود میدانست و تاج انگلستان را از ملحقات آن[1] . بدیهی است که این خانواده نیز راه و روش گیوم فاتح را دنبال کرده مایل بود در انگلستان مستقر شود لکن بآن کشور جز باین نظر نمی نگریست که از آنجا بفرانسه مال ولشکر ببرد وباخاندان کاپه بجنگ وستیز بپردازد.

تاریخ سلطنت انگلیس در مائهٔ سیزدهم و مقاومتهائی که ازمردم بروزکردو رفته رفته بر غلظت آن افزود و عاقبت منجر ببلوا و کسر قدرت سلطنت گردید همه بر همین پایه قرارگرفته است.

ژان سان‌تر

هانری دوم وریشارکردولیون که مردانی کارآمد بودند و ازکارزار مظفر ومنصور بیرون آمده‌اند صولت خودرا دردلها جاکرده باکرام میزیستند و چون فرمانی میدادند بنفاذ میرسید. با این وصف روزگار ایشان نیز همه بآرامی نگذشت وچندبار آتش بلوا زبانه کشید منتهی‌بسعی ایشان خاموش گردید اما چون کوس دولت بنام ژان‌سان‌تر زده شد وضع انگلستان دگرگونه گشت (۱۲۱٦ ـ ۱۱۹۹) .

ژان‌سان‌تر پادشاهی بود زیرك وگیرنده و باسواد لکن تبه‌کار ومنافق‌وپرشره وخون‌آشام وغدار و پیمان شکن. در مقام بر خورد باضعفا شرم و ادب را کنار میگذاشت و در زمینهٔ اقویا از مردانگی خبر نداشت. یکی از معاصرین ژان‌سان‌تر

۱ بصفحهٔ ۳۰۲ رجوع شود.

میگوید : «دوزخ هرچه آلوده‌باشد بازوجود ژان لکه‌ای بر دامان آن خواهد بود».

چیزی از جلوس ژان نگذشته بود که اجحاف و بیرحمی وی مردم انگلستان را از او بیزار کرد زیرا مدام پول میخواست و هر کس نمیداد بزندان میافتاد یا زیر شکنجه میرفت. ضمناً ژان پی‌درپی در جنگ شکست میخورد و بی‌آبرو میشد چنانکه در نتیجهٔ زد و خورد با فیلیپ‌اگوست جزء عمدهٔ املاك خود را در فرانسه از دست داد[1] (۱۲۰۶_۱۲۰۳) و چون خواست با پاپ دست و پنجه نرم کند چیزی نمانده بود که اساساً مملکت خود را روی این کار بگذارد.

زبونی ژان‌سان‌تر در برابر پاپ

ژان‌سان‌تر راداعیهٔ آن‌بود که مناصب‌ودارائی‌روحانیت باختیار اومیباشد. چون در ۱۲۰۵مسند خلافت کانتوربری[2] بلامتصدی گردید اساقفه‌وقسیسان کسی را نامزد این مقام کردند و پادشاه‌دیگری را اختیار کرد و چون رأی پاپ اینوسان‌سوم را خواستند پاپ اتی‌ین‌لانگ تون[3] را که یکی از دانشمندترین روحانیون آن عهد بود برگزید.

ژان‌سان‌تر بغضب آمده‌لانگ‌تون را برسیمت نشناخت واموال‌خلافت کانتوربری را ضبط کرد. مادهٔ کدورت رفته رفته غلیظ شد تا آنجا که پاپ حکم تحریم را بر انگلستان جاری ساخت و حال آنکه در آغاز کار روی آشتی نشان میداد.

ژان رو باساقفه‌کرده گفت : « بدندان عیسی که اگر کلمهٔ تحریم را بر زبان جاری‌کنید قاطبهٔ اهل علم را روانهٔ دیار پاپ میسازم و تمام اموالشان را بمصادره میبرم و آنچه رومی درین‌کشور بیابم چشم میکنم و بینی میبرم و بولایت خود باز میگردانم تا بهر سرزمینی بروند انگشت‌نمای خلق باشند، شما هم اگر از جانتان سیر نشده‌اید زود از دم نظر من دورشوید ».

مدت چهار سال رعب اهل علم انگلستان را فرا گرفت، دارائی صوامع و قلمرو اساقفه ضبط دیوان شد و جز دو نفر عموم اساقفه از مملکت بیرون رفتند. پاپ به نفی ژان‌سان‌تر از اروپا و بتکفیر وخلع او حکم داد و تاج‌وتخت‌انگلستان

---

[1] بصفحه ۳۱۲ رجوع شود.

[2] – Cantor Béry.

[3] – Etienne Langton.

را به فیلیپ‌اگوست بخشید . ژان‌سان‌تر با تمـام این مراتب تاب آورد ولـی چون شنید فیلیپ‌اگوست تدارك خود را دیده و چـیزی نمانده است که به دوور[1] پیـاده شود (۱۲۱۳)[2] بخواری و زبونی سر فـرود آورده سوگند یادکرد کـه حق همه را مسترد میـکنم و سلطنت انگلستان و ایرلـند را از پاپ میدانم و خود را دولتخواه او می‌شمارم .

دستخطی که درین باب صـادر شده است چنین میآورد : « ما را سروش‌غیبی چنین اشارت کرد که بالطوع و الرغبه دون‌الاکراه والاجبار و بی آنکه از تحریم هراسی داشته باشیم کشور انگلستان ومملکت‌ایرلند را بالتمام بنا بصوابدید امرای خود بعیسی و حواریون او پطروس و بولس و روحـانیت روم و ولینعمت خودمـان پاپ اینوسان و جانشینان کاتولیك وی نیاز کنیم ... ما از این ببعد ممالك مزبوره را از جـانب پاپ و مقام روحانیت و بسمت نایب‌السطنه در دست خواهیـم داشت .... ما را رأی براین قرار گرفته است که روحانیت روم بدون اینکه از صدمات پطروس ذکری‌بکند هرسال بدو قسط هزار لیره انگلیسی نقره از ما بگیرد ... اگر مایایکی ازاعقاب ما بامدلول این دستخط مخالفت کنیم از حق سلطنت بر این‌مملکت‌محروم خواهیم بود » .

بلوای امرا

هنگامیکه انگلستان از این بحران ممتد نجات یافت‌سخت ملول بود و بر پادشاه خود خشم داشت . عموم طبقات از بزرگ‌زاده واهل‌علم ومردم بلادوقصبات همه‌ناراضی بودند.خلیفهٔ‌لانگ‌تون در۱۲۱۳ با امرا کنکاشی‌کرد و رأی براین قرارگرفت‌که پادشاه را وادارند بر طبق آنچه‌در دستخط هانری اول قیده شده‌است پاس حقوق روحانیت و امرا را نگاهدارد لکن این‌گـونه کنگاشها همه سری بود و فقـط بعد از شکست رش اموآن[3] و بووین (۱۲۱٤) از پرده بیـرون افتاد و مواضعه‌کنـندکان آشکارا نغمهٔ عصیان را ساز

۱ – Douvres.

۲-بصفحه ۳۱۵ رجوع شود .

۳ – Roche au Moine.

نموده سوگند یاد کردند که تیغ از نیام بر آورند واز پای ننشینند تا ژان‌سر تسلیم فرود آورد. ژان باب مذاکره را گشود لکن نتیجه ای بدست نیامد.

« در عید فصح ۱۲۱۵ بزرگ زادگان مجهز و مکمل حاضر شدند و تقریباً بزرگ زادگان تمام مملکت را نیز دیده بودند که بآنها پیوسته سپاهی بیارایند. رسولی از جانب شاه آمد، امرا تذکره‌ای حاوی سنن ورسوم دیرینهٔ مملکت ترتیب داده بوی سپردند و ضمناً گفتند که اگر شاه آنرا بی درنگ صحه نگذارد و خاتم خود را بر آن ننهد قلاع و استحکامات وی را میگیریم و او را بقبول این تقاضا مجبور میکنیم... شاه چون این بشنید سخت بر آشفت و با تمسخر فریادی بر آورد که چرا امرا مملکت انگلستان را از من نخواسته اند؟ مستدعیات ایشان بر هیچ پایه ای استوار نیست و عاقبت قسم یادکرد که هیچگاه از اینگونه آزادیها که مرا بردهٔ امرا میکند اعطا نخواهم کرد».

اما ژان سان‌تر وسیلهٔ مقاومت نداشت و تمام ملت از او اعراض کرده بود. روز ۲٤ مه ۱۹۱۵ مردم دروازهٔ شهر را بروی شورشیان گشودند و بقرار مذکور بجز هفت سوار جنگی در اطراف ژان نایستاد و ژان که از فرط غضب بر خود می پیچید چاره جز آن ندید که هر چه میخواهند بدهد وبمهر خود مختوم سازد (۱۵ ژوئن ۱۳۱۵). مواعیدی که باین ترتیب مسجل شد دستخط کبیر نامیده میشود.

دستخط کبیر

متن دستخط کبیر باقیمانده و بعضی از فقرات عمدهٔ آن‌ازین قرار است:

۱ ـ حقوق و مزایای دیرینهٔ روحانیت وامرا و بلاد تأیید میشود، مثلا « بلدهٔ لندن مانند سابق از کلیهٔ مزایا و معافیتهای دیرین درخشکی و دریابهره‌مند خواهد شد. بعلاوه مزایا و سنن سایر بلاد وشهرها و قصبات و بنادر مملکت را نیز بآنها برمیگردانیم ...».

۲ ـ توقیف خودسرانه موقوف میشود : « هیچ فرد آزادی را نمیتوان دستگیر نمود یا بزندان انداخت یا جریمه کرد یامهدورالدم دانست یا نفی بلد ساخت یازیانی بر او وارد آورد... جز بموجب حکم قانونی سرکردهٔ او یا بر طبق قانون مملکتی».

۳ ـ آزادی تجارت برقرار میشود: « سوداگرانی که برای داد و ستد باخاك انگلیس رفت و آمد دارند ودر آنجا باقامت ومسافرت میپردازند در خشکی و آب محروس ومأمون اند... » .

٤ ـ اخذ مالیات خودسرانه ممنوع میشود: « وضع هرگونه اعانه جز برای ادای فدیه یا بمناسبت شمشیر بندی پسر ارشدوشوهر رفتن دختر ارشدما ممنوع است ودرین گونه موارد نیز میزان اعانه نباید گزاف باشد...».

٥ ـ شورای کبری تأسیس میشود : « خلفا واساقفه و کشیشان و حکام وامرا رابموجب دعوت نامه های مختوم احضار کرده شورای عمومی مملکتی تشکیل میدهیم وعلاوه بر این کلیهٔ دولتخواهان بلاواسطهٔ خودرا بوسیلهٔ کلانتران وامرای دیوان دعوت میکنیم... ».

٦ ـ حق تفتیش و عدم تمکین مقرر میشود :« سرکردگان بیست و پنجنفر از امرای مملکت را انتخاب میکنند و این عده باتمام وسائل ممکنه مراقب ومواظب آزادی و امنیتی که ما عطا کرده ایم خواهند بود » : اگر شاه از انجام تعهدات خود تکاهل ورزد « این بیست و پنج نفر و عموم مردم مملکت از هر راهی که بتوانند سکته بکار ما خواهند زد ، مثلا قلاع واراضی واموال ما را تصرف خواهند کرد... تا مطلب موافق میل آنها اصلاح شود . . .» .

اهمیت دستخط کبیر

دستخط کبیر چیز تازه‌ای نبود زیرا نویسندگان آن در موقع تدوین ، سنن دیرینه و فرامین سابقه را (مانند فرمان هانری اول) درمد نظر آوردندلکن مقررات دستخط کبیر از فرامین ماقبل منجز تر و صریح تر بود و ٦۳ بند داشت در صورتیکه فرمان هانری اول را ١٤ بند بیش نبود ، علاوه بر این هانری اول بطیب خاطر فرمان را عطا کرد و حال

آنکه ژان‌سان‌تر دستخط کبیر را بفشار امضا نمود و از این امر چنین مستفاد میشود که شاه را صاحب اختیار مطلق نشمرده سنن جاریه و قانون را بر تر از او میدانستند .

دستخط کبیر غلبهٔ ارباب ملك را میرساند و بدست امرای عاصی صورت پذیرفته است،این دستخط اختیار تصویب مالیات‌را به‌مجلسی مرکب ازبزرگ‌زادگان و روحانیون میگذاشت و بیست و پنج نفر از امرا را بمراقبت پادشاه میگماشت اما از لحاظ آنکه پاره‌ای از مقررات آن شامل حال عموم افراد ملت انگلیس میشد و از جهت مالیات و احقاق حق همه را از خود سری در امان میداشت امروز هم شالودهٔ ظهور آزادی درانگلستان محسوب میشود .

پایان سلطنت ژان‌سان‌تر درغضب بود که چرا باید بمراعات دستخط کبیر سوگند یادکند و چنانکه یکی از معاصرین او میگوید « دندانهای خود را بهم میفشرد و چشمان غضب‌آلود را در چشم خانه میگردانید و چوبی را بدندان میگرفت ... » و چون مراسم حلف برگذار شد اقدام کرده از پاپ اینوسان سوم اذن‌گرفت که باین قسم وفا نکند اما سرکردگان باز آمادهٔ حرب شدند و چون دانستند که ژان‌سان‌تر هیچگاه پای بند تعهدات خود نخواهد بود تاج سلطنت انگلستان را به لوئی‌دوفرانس[۱] پسر فیلیپ اگوست (که بعدها بنام لوئی هشتم بتخت سلطنت فرانسه نشست) واگذاشتند و لوئی بالشکری بانگلستان آمد (۱۲۱۶) در این اثنا که چیزی نمانده بود انگلستان ازچنگ خاندان پلانتاژنه بیرون برود ژان‌سان‌تر بعارضهٔ تب بمرد.مرگ ژان بزرگ‌زادگان انگلیس را منقلب ساخت چنانکه غالب امرا بفرزند او هانری‌که کودکی ۹ ساله بود ملحق شدند واو را بپادشاهی برداشتند مشروط براینکه دستخط کبیر را صحه کند . لوئی خواست با حریف بجنگد لکن پیشرفتی حاصل نکرد و ناچار بفرانسه برگشت (۱۲۱۷) .

---

۱ – Louis de France.

II

هانری سوم و سیمون مونفر ـ دستخط اکسفرد

هانری سوم

هانری سوم از ۱۲۱٦ تا ۱۲۷۲ سلطنت کـرد و سلطنت طولانی او تقریباً درست مقارن با سلطنت سن‌لوئی درفرانسه بوده است (۱۲۷۰ ـ ۱۲۲٥).

هانری سوم وسن لوئی ابتدا دست وپنجه‌ای با هم نرم کردند لکن در نتیجهٔ انعقاد عهد نامهٔ پاریس[1] فیمابین آنها صلح افتاد و دوستی شد. ازاین گذشته با هم خویشی‌داشتندباین معنی که‌هردوپادشاه دختران حاکم پروانس رابزنی‌خواسته بودند.

هانری سوم‌برپدرفضیلت داشت زیرا چسبنده وگشاده‌رو ودیندار بودودرایمان بپای سن لوئی میرسید لکن ضعیف‌النفس و دهن بین بود و اطرافیانش اغلب بیگانه بودند باین‌معنی که چون مادرش‌بسر کرده‌ای از پوآتو شوهر رفته وزنش (الئونور)[2] از پروانس بود عدهٔ کثیری از مردم پوآتو و پروانس بدربار شاه راه باز کرده بودند و سفیر پـاپ در نزد شاه نیز کـه همیشه حاجاتش روا بود مشاغل مهمه را بمردم ایطالیا تفویض مینمود. این اشخاص بانگلستان نمی‌آمدند جز بامید اینکه طرفی از آن مملکت بربندند وصاحب آلاف والوف بشوند و هر وقت که مقررات‌دستخط کبیر را مغایر با هوی وهوس خود میدیدند میگفتند: «ما انگلیسی‌نیستیم ونمیدانیم معنی این قوانین چیست».

اقدامات ومخارج هانری سوم

هانری سوم بسیار جاه طلب بود و بمهماتی دست زد که اغلب نتایج وخیمه داد مثلا در صدد برآمد اراضی راکه‌ژان‌سان‌تر از دست داده بود مجدداً بحیطهٔ تصرف آورد وباین خیال از امرای فرانسه که در ۱۲۳۰ بـر ضد بـلانش دو کاستیل قیام کردند و در ۱۲٤۲ بر ضد سن لوئی شوریدند تقویت کـرد لـکن در سنت[3] شکست خورد.

---

۱ ـ بصفحهٔ ۳۳۷رجوع شود.

2 – Éléonore.

۳ ـ Sainte. (بصفحهٔ ۳۳۷ رجوع شود).

در آلمـان میخواست برادر خود ریشار دوکرنوای[1] را بتخت امـپراطـوری بنشاند، ریشار مبلغ هنگفتی صرف کرده انتخاب شد لکن طولی نکشید که آلفنس از کاستیل سر بدر آورده مدعی او گردید . در ایطالیا پاپ تـاج مملکت دوسیسیل را به هانری سوم داد و هانری نیز پذیرفت لکن نتوانست آن مملکت را مسخرسازد .

این اقدامات بسیار گران تمام میشد وهانری برای تحصیل وجه متوالیاً شورای کبری را که کم کم مجلس شوری نامیده میشد دعوت میکـرد لکن روحانیـون و بزرگ زادگان رفته رفته ازوضع حکومت هانری رنجیدند و بهدایت سیمون دومونفر که مردی کارآمد بود در ۱۲۵۸ کمر عدم تمکین بستند .

سیمون دومونفر

سیمون دومونفر حاکم لیستر[2] وفرزند سرداری بود که روزگار مرتدین آلبی[3] راتیره ساخت.ولایت لیستر که از یك مائهٔ قبل تعلق بخانوادهٔ مونفر داشت بارث به سیمون دومونفر رسیده بود. سیمون دوست محرم هانری سوم شده خواهر او را بزنی خواست و بمشاغل مـهمه مخصوصاً حکومت گوین منصوب گردید . حاکم لیستر مانند پدر مردی جاه طلب و باعزم و در دیانت متعصب بود و چون همت بامری میگماشت برگشت درکارش سراغ نمیشد . در مدت حکومت وی امرای گاسنکی از او رنجیدید و عزل او را خواستند ، شاه سیمون را احضار کرد ومیانهٔ آن دو بهم خورد . سیمون ابتدابفرانسه آمد (۱۲۵۳) . در آن موقع بلانش دوکاستیل تازه مرده و سن لوئی هنوزازجنگ صلیب برنگشته بود . امرای فرانسه خواستند سیمون را نایب السلطنه کنـند لکن سیمون نپذیرفته بانگستان برگشت و مردم ناراضی را دور خود جمع کرد و چون پـادشاه مدام محتاج پول بود مجلس شوری را به اکسفرد دعوت کرد تا مالیات تازه ای بگیرد ، امرا مجهز و مـکمل آمدند و دستخطی را که معروف به دستخط اکسفرد وحاوی اصلاحاتی چندمیباشد صادرکردند (۱۲۵۸) .

---

۱ – Riphard de Cornouailles. ۲ – Leicester.

۳ – بصفحه ۲۹۱ رجوع شود.

دستخط اکسفرد

دستخط اکسفرد حکومت و ادارهٔ مملکت را تغییر داده چنین مقرر میداشت که شورائی مرکب ازپانزده نفر ازنمایندگان امرا تشکیل شود و « درکلیهٔ امور نظرخود را بشاه گفته هرگونه اصلاح و تصحیحی راکه لازم بداند بعمل آورد » . مجلس شوری سالی سه‌بارمنعقد گردد و صاحبان مناصب مهمهٔ دربار از قبیل قاضی و خزانه‌دار و رئیس دفتر یکسال متصدی مقام خود باشند و نصب ایشان و بازپرس از آنها بعهدهٔ مجلس شوری‌قرار گیرد و من‌بعد کلانتران که از جانب پادشاه بولایت مأمور میشوند از میان‌بزرگ‌زادگان محل انتخاب شوند و چهار سوار جنگی ناظر اعمال آنها بوده در مواقع لازمه به مجلس شورا شکایت برند .

باین ترتیب دستخط اکسفرد خیلی از دستخط کبیر پیش افتاد باین معنی که دستخط کبیر اختیار پادشاه را تنها بمراعات رسوم قدیمه محدود مینمود درصورتیکه دستخط اکسفرد کلیهٔ اختیارات را به بزرگ‌زادگان تفویض میکرد .

مجلس شورای کبری

این اصلاح ازجملهٔ اصلاحات معتدلی نبود که بدون کشمکش مستقر شود ، هانری سوم سوگند یاد کرد که آنرا رعایت کند لکن همینکه پاپ ذمهٔ او را از سوگند بری دانست با سیمون دومونفر بمحاربه پرداخت (۱۲۱۶) . فریقین چندی دست ازجنگ کشیده فیصلهٔ امر را بحکمیت سن‌لوئی واگذاشتند اما چون سن‌لوئی بموجب حکم آمین حق‌رابطرف هانری سوم داد امرا تمکین نکردند و جنگ از نو درگرفت (۱۲٦٤) .

در ۱٤ مه ۱۲٦٤ در میدان جنگ لویز سیمون‌دومونفر را فتح نمایانی نصیب آمد وپادشاه باتفاق پسرارشد خود ، ادوار ، اسیر گردید . باین ترتیب‌سیمون صاحب اختیار انگلستان شد ومقرر داشت که‌از آن ببعد شورای سلطنت بانتخاب‌سه نفر تشکیل شود یعنی درواقع زمام حکومت در دست هیئتی سه نفره که‌سیمون‌در صدر آن جای داشت قرار گرفت . ضمناً سیمون مجلس شورای فوق‌العاده‌ای دعوت

کرد تا اختیارات خود و تصمیمات متخذه را بتصویب برساند (۱۲٦۵).

علاوه بر روحانیون و امرا دو سوار جنگی بنمایندگی هرولایت و نمایندگان مردم بلاد وقصبات نیز درین مجلس دعوت داشتند. نمایندهٔ بزرگ زادگان درجهٔ دوم سابقاً نیز در مجلس عضویت داشت لـکن تا آنروز نمایندگان مردم بـلاد و قصبات بمجلس نیامده بودند و از این جهت در تاریخ انگلستان مجلس شورای سال ۱۲٦۵ اولین مجلسی است کـه جنبهٔ ملی داشته است لکن باید دانست کـه این اقدام سیمون دومونفر بر قرار نماند و این رسم فقط در اواخر مائـهٔ سیزدهم رایج ومتداول گردید.

سقوط سیمون دومونفر

استیلای سیمون‌دومونفر چندان دوامی‌نیاوردزیرااقتدار اوبهمه‌گران‌میآمدومخصوصاً بسیاری‌ازبزرگ‌زادگان‌را بدشمنی بااو واداشت وچیزی نگذشت که اذهان‌متوجه هانری سوم گردید. همه‌کس سیمون را ترك کرد وگروهی نیز باو خیانت‌ورزیدند لکن سیمون همچنان در مقاومت راسخ بود و بـالاخره نیز در اوشـام[1] جنگیده مرگ را بانقیاد ترجیح داد (۱۲٦۵). دشمنان سیمون بجسد مشبك او توهین وارد آوردند و سر اورا بریدند لکن ملت نام او را بلند خواست و بـا وجود منع شاه مدفن او نیز مـانند تربت توماس بکه مزار عامه گـردید. چون سیمون دو مونفر بمرد رشته های او همه پنبه شد و اقتدار سلطنت اعاده گـردید. پادشـاه مجدداً جمیع مزایای سابقه را احراز کرد و در زمان مرگ هانری سوم (۱۲۷۲) مقام سلطنت‌استقرار داشت لکن بااین وجود دستخط کبیر باقی ماند ورسم دعوت مجلس شوری متداول بود.

III
ادوار اول - پیشرفت مجلس شوری

ادوار اول

جانشین هانری سوم پسر او ادوار اول بود که از ۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷ سلطنت کـرد. در عهد ادوار اول در فرانسه فیلیپ

---
۱ – Evesham.

سوم و فیلیپ لوبل پادشاهی داشتند.

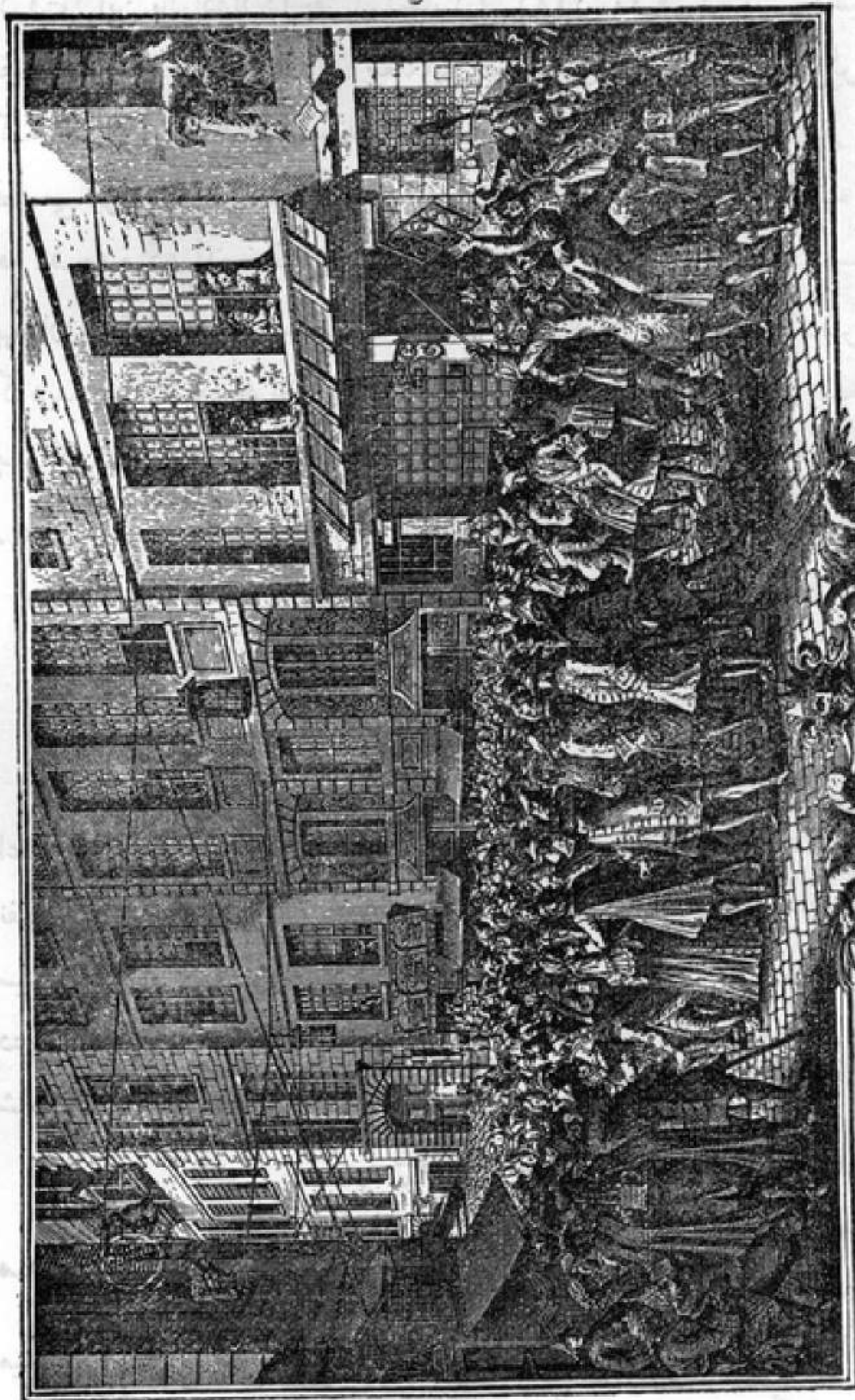
دورهٔ ادوار اول در تاریخ انگلیس باندازهٔ فیلیپ‌لوبل در تاریخ فرانسه‌اهمیت دارد. ادوار اول یکی از بزرگترین پادشاهان انگلستان‌بشمار آمده و بی‌اندازه‌قبول عامه داشته است. از خاندان پلانتاژنه بود ، لکن بیشتر از اسلاف خود بانگلستان مهرمیورزید وازجملهٔ سلاطین این خاندان نخستین کسی است که‌نام آنگلوساکسون داشت . مردی سخت و جنگی و سواری تمام عیار و دیندار بود چنانکه در حرب اوشام هنر خودرا بروز داد. هنگام جلوس خود در بیت‌المقدس بود و تا ۱۲۷۴ مراجعت ننمود . از لحاظ فعالیت بجد خود هانری دوم میماند ، در دوستی و حق گذاری کوتاهی نداشت‌لکن باختیارات سلطنت علاقه‌مند بود چنانکه پس‌ازمراجعت از فلسطین رسیدگی کاملی‌کرد و آن قسمت از املاك سلطنتی را که امرا در خلال جنگهای خانگی بغصب برده بودند بر گردانید . پادشاهی جنگاور و قانون گذار بود و مانند فیلیپ لوبل جمعی از ارباب تتبع در قوانین در اطراف او بودند . ادوار اول بتقویت اقتدار سلطنت و کسر حشمت بزرگ زادگان و اهل علم اقدام کرد لکن با این وجود اصول راجعه بمجلس شوری در عهد او بسط یافته است .

جنگهای ادوار اول

ادوار اول درصدد بر نیامدکه در قارهٔ اروپا جنگ با خاندان کاپه از سر گیرد. چون ۱۲۹۴ فیلیپ لوبل بوی حمله آورد ادوار بزودی با اوازدرصلح درآمده دختر پادشاه فرانسه را بجهت پسر ارشد خود خواستگاری کرد (۱۲۹۹) . اما در عوض در تمام مدت سلطنت خود بجنگ با اهالی گال واسکاتلند مشغول بود.

سلاطین انگلستان از زمان گیوم فاتح همواره سعی داشتند که خطه گال را مطیع کنند لکن پیشرفتی‌حاصل ننمودند زیرا مردم آنجا درمواقع سخت‌بکوهستانها پناه برده مقاومت سختی بخرج میدادند. رؤسای معتبر مردم گال در کوهستان اسنودن[۱] سرکردگی داشتند و حتی یکی از ایشان در ازای وعدهٔ فدویت از هانری سوم لقب امیر گال گرفت (۱۲۶۸) ولی باین وصف در بارهٔ ادوار اول مراسم دولتخواهی رامعمول نداشت.

۱ – Snowdon.



ادوار بروی حمله کرده باطاعتش آورد لکن امیرگال از نو راه عصیان پیش گرفت . این بار ادوار را بقتل رسانید (۱۲۸۲) و فرزند نو رسیدهٔ خود را لقب امیرگال بخشید . از آن ببعد این لقب خاص ولیعهد انگلستان گردید. جنگی که ادوار با اهالی اسکاتلند کرد طولانی تر و خون آلوده تر بود و نتیجهٔ قطعی نیز نداد چنانکه ادوار چندین بار صاحب اختیاری اسکاتلند یافت لکن هر دفعه مردم آن خطه‌سرکشی آغاز نهادند و استقلال رفته را بدست آوردند .
پهلوان میدان استقلال اسکاتلند در بدو امر والاس[1] بود که در فالکیرك[2] دستگیر گردید و زیر شکنجه تلف شد (۱۳۰۵) و پس از او ربربروس[3] . بعدها ادوار دوم پسر ادوار اول مجبور شد که استقلال اسکاتلند را بشناسد.

مجلس شوری در عهد ادوار اول

چون درتمام این محاربات قشون ادوار اول قشون مزدور بود پادشاه بپول احتیاج‌داشت ومانند‌اسلاف خودبرای جمع آوری اعانه مجلس شوری را دعوت میکرد. مجلس‌شوری معمولادر کلیسای وست مینستر[4] واقع در نزدیك لندن انعقاد میبافت .

ترتیب تشکیل مجلس شوری هنوز بموجب قانونی صورت قطعی نیافته وعدهٔ اعضای آن در هر دوره تغییر میکرد چنانکه در سال ۱۳۰۵ از ششصد نفر به ۳۷ نفر رسید . در مجلس شوری اولویت با امرا و روحانیون بود لکن ادوار اول بتقلید سیمون‌دومونفر نمایندگان بزرگ زادگان درجه دوم و مردم بلاد و قصبات را نیز دعوت کرد و در ۱۲۹۵ از روحانیون درجه دوم نیز نماینده خواست . باین وسیله شاه برعایای خود نزدیکتر شده مالیات را بهتر وصول میکرد .

مقام مجلس شوری

بنا براین مجلس شوری رفته رفته صورت مجلس شورایملی میگرفت لکن از حیث تشکیل بی شباهت بمجلس طبقات سه‌گانهٔ فرانسه‌که فیلیپ‌لوبل برای القای ارادهٔ‌خود دعوت میکرد نبود. فی‌الواقع‌حضور درمجلس‌شوری‌خدمتی‌بودکه‌شاه ازاین‌وآن میخواست وهمه‌کس‌سعی‌میکرد که‌اززیر آن‌بارشانه خالی کند زیرا مسافرت گران تمام میشد .

---

۱ – Wallace.   ۲ - Falkirk.   ۳ – Robert Bruce.   ٤ - Westminster.



کلیسیای وست مینستر

۰ فرق بزرگی که مجلس فرانسه با مجلس شورای انگلیس داشت این بود که مجلس فرانسه بندرت منعقد میشد لـکن مجلس شورای انگلستان مجلسی عـادی بود ومتناوباً (یعنی سالی یك یاچند بار) تشکیل مییافت . کار مجلس فـرانسه

منحصر بتصویب تصمیمات شاه بود در صورتیکه مجلس شورای انگلیس داعیهٔ آن داشت که مراقب اعمال شاه است و او را بمراعات دستخط کبیر وادار میکند چنانکه ادوار اول با همهٔ قدرت مکرر ناچار شد که رأی مجلس را ملحوظ کند مثلا ۱۲۹٦ که ادوار با فرانسه و اسکاتلند میجنگید چون راهبردار بجائی نبود هرچه پشم در دسترس خود دید گرفت و از هر ولایت مقدار زیادی غله خواست اما مخالفتی بروز کرده رو بشدت گذاشت تا آنجا که ادوار ناچار سر تسلیم فرود آورده متعهد شد که دستخطهای سابق را محترم بدارد و بدون رضایت روحانیون وامرا وسواران جنگی و مردم بلاد وقصبات وافراد آزاد یعنی بدون رضایت مجلس شورائی که نمایندهٔ ملت باشد هیچگونه عوارضی نگیرد (۱۲۹۷). این اصول که زمینهٔ آن در دستخط کبیر طراحی شده بود تا امروز اساس زندگی سیاسی انگلستان شمرده میشود.

ادوار دوم و مجلس شوری

پس از مرگ ادوار اول پسرش ادوار دوم بتخت سلطنت نشست (۱۳۲۷ - ۱۳۰۷) و در عهد او مجلس شوری بر داعیهٔ خود افزود. ادوار دوم پادشاهی بود نالایق و چند معتمد ناشایسته بر وی مسلط بودند. حکومت نا مناسب او موجب طغیان گردید و بالاخره ملکه نیز که دختر فیلیپ لوبل بود با سرکشان همدست شده معتمدین شاه را کشتند و بحکم مجلس شوری ادوار دوم را خلع و بامضای استعفا نامه مجبور کردند وپسر او ادوار سوم را بسلطنت برداشتند (۱۳۲۷).

سلطنت درفرانسه و انگلیس

بنا براین وضع سلطنت انگلستان وفرانسه درین عصر با هم تفاوت داشت چنانکه میتوان گفت ازمائهٔ یازدهم تا مائهٔ چهاردهم امور سیاسی در دوجهت مخالف افتاده وجلو رفته است. در فرانسه قبل از لوئی چهارم (لوئی لوگرو) پادشاه اقتداری نداشت در صورتیکه در موقع مرگ فیلیپ لوبل (۱۳۱٤) بترویج اهل تتبع ارادهٔ پادشاه بمنزلهٔ قانون شمرده میشد.

در انگلستان در عهد گیوم فاتح وهانری دوم پلانتاژنه پادشاه انگلیس مقتدرتر از کلیهٔ سلاطین اروپا بود و حال آنکه در مرگ ادوار اول جا داشت که پادشاه را محکوم قانون بگویند زیرا مجبور بود قانونی را که برعایت آن سوگندیاد کرده محترم بدارد و برای نظارت در اینکار مؤسسهٔ عادی موسوم بمجلس شوری بر پا شده بود .

البته فیلیپ‌لوبل مانند لوئی چهاردهم پادشاهی مطلق‌العنان نبود و ادوار اول جز در موارد شذ وندر وقعی بنظارت مجلس شوری نگذاشته است لکن این‌حقیقت نیز مسلم است که از آغاز مائهٔ چهاردهم در فرانسه جادهٔ سلطنت مطلقه کوبیده میشد و در انگلستان برخلاف بساط سلطنت محدوده‌ای چیده میشد که بعدها سلطنت مشروطه نام گرفت .

فصل بیستم

مدنیت درمغرب زمین

۱ - کار وعادات و رسوم

مدنیت که مدتی متمادی رو بزوال نهاده بود درمائهٔ دوازدهم و سیزدهم ازنو در مغرب زمین جانی گرفته رو بشکفتگی میگذارد و باین مناسبت در امر اقتصاد نشوری پدید میآید . در شهرها پیشه‌وران دور هم جمع شده اصناف را بوجود میآورند و سوداگران انجمنهای قوی و بازارگاه های بزرگ ترتیب میدهند .

انعقاد جشن و سرور لطفی در زندگی شهری میآورد واین زندگانی را باهمهٔ خطری که دارد مطلوب‌تر و زیباتر میسازد . مردم با مکنت بلاد نیز مانند بزرگ‌زادگان ذوق تجمل پیدا میکنند .

I

فلاحت و صناعت

ترقی فلاحت در مائهٔ دوازدهم و سیزدهم بسط دامنهٔ کار و رونق امور اقتصادی دررشتهٔ فلاحت و صناعت و تجارت ترقی مدنیت‌را آشکار میساخت . مخصوصاً امر فلاحت باندازه‌ای وسعت یافت که صورت اروپا را تغییر داده آبادیهائی را که امروز نیز برجاست دائر کرد .

قطعات بزرگی از جنگل و دریا و مرداب زیر کشت رفت . جنگلهای بزرگ آلمان را قطعه قطعه تراشیدند و بتدریج بوسعت آنها افزودند . انگلستان که‌سابقاً زیر جنگل مستور بود تماماً آباد شد . درسواحل دریای شمال قوم فلاندروساکسون سدها بستند و زمین زیادی از آب گرفتند . در سواحل فرانسه زمینهای پیکاردی و کوتان تن[۱] و پواتوولانگدوك را خشك کردند و جریان رودخانه‌ها را (مانند

۱ – Cotentin.

رن) تحت قاعده آوردند در نواحی خشک اسپانیا و سیسیل زارعین بتقلید قوم عرب و ملت روم قدیم بآبیاری اراضی پرداختند .

محصول قدیم و جدید

در آن ایام نیز محصول عمده گندم و انگور بود که دائرهٔ کشت آنها در آن دوره توسعه عمده‌یافت. دیگر نباتاتی که بکار رشتن میرود مانند کتان و شاهدانه لکن کشت پنبه هنوز رواجی نداشت . دیگر نباتاتی که بمصرف رنگ پارچه میرسید مانند زعفران،نیل و روناس که امروز تقریباً متروك شده و جای خود را بمواد شیمیائی داده است.

نباتات تازه از قبیل کتان وشاهدانه و زعفران اغلب از ممالك مسلمان مشرق زمین وسیسیل و اسپانیا راهی باروپا باز کرده کشت آن کم‌کم رواج یافته است . از همین قبیل است برنج وزرت و گندم سیاه از جملهٔ غلات و اسفناج و بادنجان وکنگر فرنگی از جملهٔ بقولات و موسیر وترخون از جملهٔ چاشنیهای غذا و زردآلو از جملهٔ اشجار مثمره. آسیای بادی نیز از مشرق آمده و در اواخر مائهٔ دوازدهم در فرانسه رواج یافته است .

تربیت دواب نیز باکشت وزرع همعنان شده رایج گردید چنانکه دارائی‌عمدهٔ زارع منحصر بمواشی و مخصوصاً خوك و گوسفند بود . نگاهداری مگس عسل اهمیت بسیار داشت زیرا ساختن قند را از چغندر نمیدانستند و قند نیشکر نیز کمیاب وگران بود و باین جهت عسل بجای قند مصرف میشد و علاوه براین با موم آن شمع میساختند .

کشت

امر فلاحت رو بترقی میرفت لکن در طرز کشت و افزار کار بهبودی ملحوظ نبود زیرا کلیهٔ مرور ایام در تغییر کار دهقان چندان تأثیر ندارد وحتی میتوان گفت که طرز کشت تقریباً از عهد دیرین تا امروز همواره بر یك نهج بوده وفقط درین دوره قسمتی از عملیات زراعتی را بدست‌ماشین داده اند و موقع کشت کود شیمیائی مصرف میکنند . در آن ایام زمین کمتر از امروز حاصل میداد زیرا کود نداشت و زود از رمق میرفت. باین جهت بکار

و مکار ترتیب داده هر زمین را یکسال یا دو سال در میان میکاشتند تافرصتی کرده بحال بیاید بسیاری از رعایا با بیل و کلند زمین را میکاویدند زیرا استطاعت‌خرید حیوان شخم را نداشتند و خیش گاوآهن نیزاغلب چوبی بود بعلاوه بر خلاف امروز که هر مملکت باقتضای جنس‌خاك و آب و هوای خود بکشت محصولات‌مخصوص می‌پردازد فقدان وسایل مراوده هر ناحیه را وادار میکرد که کلیهٔ حوائج خود را خود آماده کند ولو اینکه طبیعت خاك و آب و هوای آن برای کشت بعضی محصولات مناسب نباشد مثلا در نرماندی و فلاندر نیز موستان سر میانداختند در صورتیکه امروز درین نواحی مو وجود ندارد بنا براین از این راه نیز بر داشتها اغلب چیز قابلی نبود .

در امر فلاحت پاره‌ای موهومات نیز درکار بود مثلا زارع قبل ازشخم کمی نان و جو سیاه را با یك شمع افروخته سه بار دور گاو آهن میچرخانید تابرداشتش خوب بشود یا اینکه روی علوفه چوب شمشاد متبرکی میگذاشت تا حشرات از آن دورشوند یا در باغ کلهٔ مادیانی زیر خاك میکردتا کرمها بگریزند یاهنگامیکه‌شراب را بشیشه میریخت چاقوی خود را میان اولین‌حلقهٔ آهنی چلیك‌وبدنهٔ آن‌فرومیبرد.

نشو رصناعت در آغاز قرون وسطی بازار صناعت بیشتر از فلاحت کاسد گردیدومدتی‌مدید باآن حال باقیماند.درآن موقع صنعتگر در حکم خانه‌زاد ارباب ملك بود و در قلعه یا شهری از ایشان نشسته برای آنهاکار میکرد . گذشته از این صنعتگر بسیار کم بود و در مهارت نیز بپای صنعتگران‌روم قدیم نمیرسید . درآن دوره صنعت در رومیةالصغری و مملکت عرب رونق‌داشت.

اما از مائهٔ یازدهم ببعد در تمام اروپای غربی صناعت را نشور واقعی دست داد . گرمی بازار تجارت و استغنا و آزادی بلاد وبسط تجمل ممد نشور صناعت گردیده پیشه‌وران مغرب را بر آن داشت که آنچه نمیدانند از مشرق زمین اخذ کنند و چیزی نگذشت که در کار خود استاد شدند و با استادان بنای رقابت را گذاشتند . ضمناً با هم مجتمع شده اصناف یا جمعیت های مذهبی را تشکیل دادند

و از زیر استیلای ارباب ملك بدر آمدند . تاریخ این وقایع بدرستی معلوم نیست وکسی نمیداند که اصناف چگونه و در چه دوره‌ای بوجود آمـده‌اند . اساسنامهٔ بعضی از آنها در مائهٔ یازدهم نوشته شده لکن تشکیل اصنـاف مخصوصاً درمائـهٔ سیزدهم رواج یافت و اهمیت پیدا کرد چنانکه در عهد فیلیپ‌لوبل لااقل ۱۰۰صنف در پاریس وجود داشت . ضمناً این نکته‌رانیزباید متذکر بود که در آن دوره هـر حرفه بچندین صنف منقسم میشد مثلا صنف پاره‌دوز جـزء صنف کفش دوز نبود و جولاه و بزاز و رنگرز و خیـاط و کهـنه فروش و غیره هر یك صنف جداگـانه‌ای محسوب میشدند .

اصناف

در مائهٔ سیزدهم هر شهر چندین صنف داشت . صنف نوعی از هیئت‌های اتحادی کنونی بود با دو تفاوت : ۱ـ در هر صنف شاگرد و استاد هر دو عضو بودند و حال آنـکه امروز کارگر و کارفرماهریك هیـئت اتحادیهٔ جـداگانه دارند . ۲ ـ امـروز عضویت هیئت اتحـادیه اختـیاری است در صورتیـکه در مائهٔ سیزدهم هرکس داخل صنفی نبود نمیـتوانست بکسب خود بپردازد .

ازآنجاکه هر صنف در کارخود منحصر بفردبود هم خود را مصروف‌میداشت که نگذارد اصناف دیگر با وی رقابت کنند ولی از آنجا که هر حرفه بچندین‌صنف قسمت شده بود انجام این مقصود صعـوبت داشت و بچشم و همچشمی منجر میشد مثلا آشپزها میگفتند کباب‌پز نباید خورش حاضر کند وکباب‌پزها میگفتند آشپز حق ندارد کباب بپزد . خیاطـها میگفتند کهنه فروش نبـاید پوشاك نو بفروشد و بزازها و رنگرزها چندین ماه با هم نزاع داشتند .

هر صنف اساسنامه و نظاماتـی داشت . در پـاریس اساسنامه را ازبر بیـان میکردند لکن بعدها در عهد سن‌لوئی در حوالی ۱۲٦۸ اتین‌بوالو[1] مباشر بسیـاری از آنها را جمع آورده در دفتری که دفتر حرف نام دارد و تاکنون باقیمـانده است

۱ – Etienne Boileau.

مضبوط ساخت . از این دفتر نظامات داخلی حرف و وضع کار در مائهٔ سیزدهم معلوم میشود .

انضباط امور اصناف هـر صنف مرکب از چهار دسته بود : شاگرد و کارگر و استادکار و ریش سفید . کسیکه تازه داخل حرفه‌ای‌میشد بشاگردی می‌نشست و بتفاوت حرفه‌ها از سه تا دوازده‌سال شاگردی میکرد . استاد خوراك و منزل شاگرد را میداد و بعهده میگرفت کـه با او خوش سلوکی کند و باو کار یاد بدهد و ضمناً حق داشت که او را بزند . پس از شاگردی دورهٔ کارگری فرا میرسید . کارگران روز مزدی کار میکردند یا اینکه بهفته‌وسال اجیر میشدند و هر کدام‌بیکار بودند درمیدان یا محل معینی‌جمع‌میشدند تاکسی‌که کارگر میخواهد بسراغ آنها بیاید. کارگران اغلب درخانهٔ خود زیسته از خودخرج‌میکردندلکن‌حق‌نداشتند که‌درخارج‌دکان استادکار کنند کسیکه‌میخواست استاد کار بشود باید مدتی شاگردی یا کارگری کرده باشد و ریش‌سفیدان‌صنف‌اورا باین سمت بپذیرند . ریش سفیدان ابتدا تحقیق میکردند که آیا داوطلب خوش نام است و آن اندازه مایه دارد که بتواند چـرخ کار خود را بگـرداند یا نه و سپس برای تعیین پـایهٔ استادی وی او را امتحان میـکردند وساخت چیزی را که شاهکار داوطلب نامیده میشد از او میخواستند . اگر رأی ریش‌سفیدان بحال داوطلب‌مساعد بود با رعایت مراسمی او را در حوزهٔ استادان کار میپذیرفتند و او قول میداد که با درستی کسب کند و اساسنامهٔ صنف را رعایت نماید .

رؤسای هرصنف که بانتخاب افراد معین میشدند ریش‌سفید و کدخـدا مرد و ناظر نام داشتند . ادارهٔ دارائی هرصنف و حکمیت مرافعات افراد و مـراقبت در اجرای کامل اساسنامه بعهدهٔ آنهـا بود . در اساسنامهٔ ۱۳۲۳ نیم‌تنه‌دوزان پـاریس چنین آمده است : « هرکس بخواهد در پاریس نیم تنه دوز شود باید حرفهٔ خود را بدانـد و در بدو امر ۸ دینـار به شاه و ٤ دیـنار بریش سفیدان صـنف بـدهد. کسی استادکار این حـرفه شناخته میشود که تا شش سال تمام در پـاریس‌شاگردی

کرده ... و یا اینکه در شهرهای معتبر دیگر سمت استادی داشته باشد . هر کس از این صنف در خانهٔ خود کار کند ۱۰ دینار به شاه و ۵ دینار به ریش سفیدان صنف خواهد داد. آنکه کارگر است نمیتواند شاگرد بپذیرد . آنکه استاد کار است حق ندارد بیش از دو شاگرد بگیرد یا اینکه مدت شاگردی آنها را از شش سال کمتر قرار بدهد».

از آن پس مقرراتی می‌آید که مربوط بدوخت نیم تنه میباشد و من جمله یکی این است که باید مسطوره‌ای از لائی نیم‌تنه به یقهٔ نیم‌تنه آویخت تا «مردم گول نخورند».

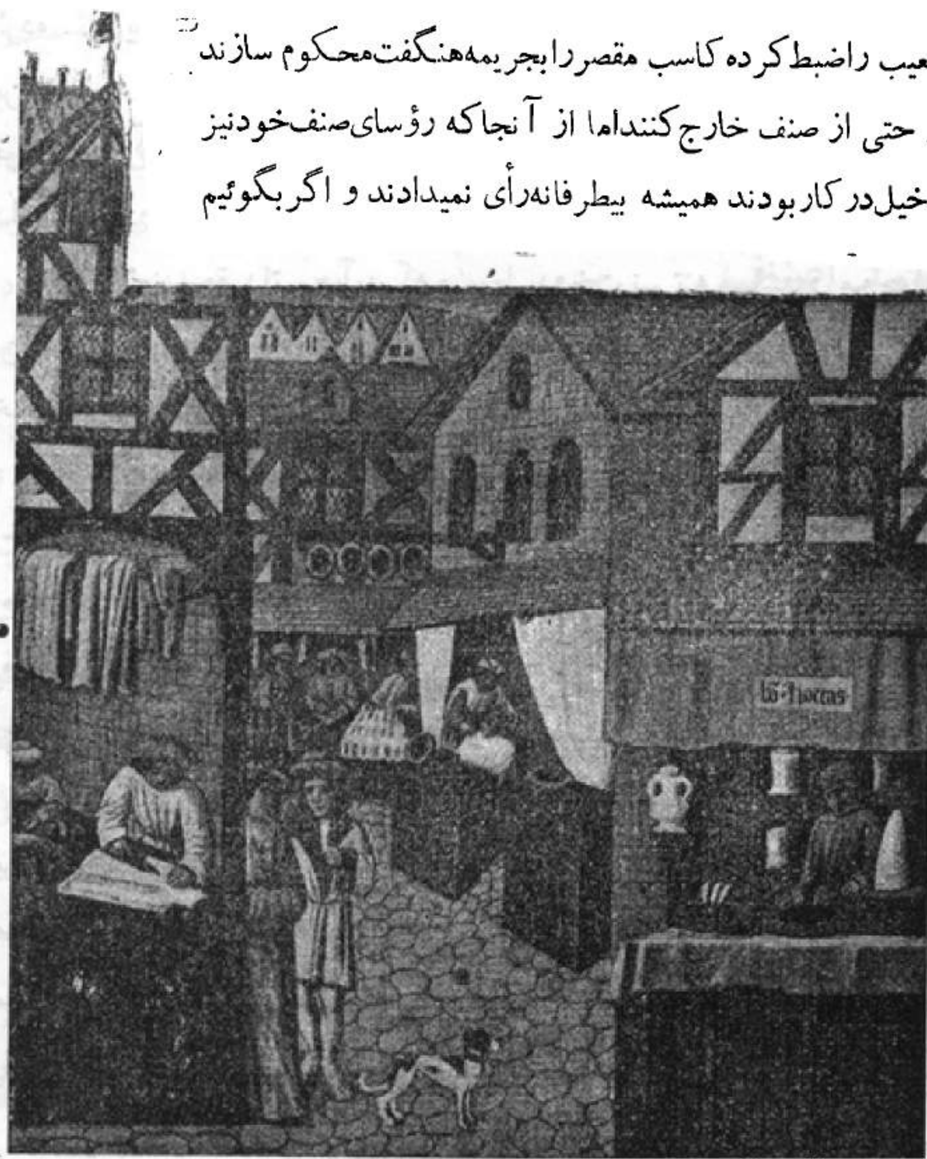
«هریك شنبه فقط یك نفر ازصنف بنوبت حق فروش دارد و الا ده دینار جریمه»
«خواهد شد . هیچکس نباید شاگرد دیگری را بکار بپذیرد مگر اینکه شاگرد»
«مدت خدمت خود را در نزد استاد اول بپایان آورده یا اینکه استاد خود او را»
«مرخص کرده باشد».

قواعد کار

از همین یك نمونه پیداست که اساسنامه ها کیفیت کار ها را بدقت معین کرده بود مثلا شبکاری را عموماً ممنوع میداشتند زیرا کار شب بخوبی روز نبود و بیم حریق نیز میرفت . ارباب پیشه در مرئای عموم کار میکردند چنانکه امروز نیز در بازارهای مشرق زمین همین طریقه معمول است . در دکه را نیم باز میگذاشتند و جنس را بی‌شیشه و جعبه آینه در منظر مردم قرار میدادند چنانکه همه کس میتوانست به‌بیند صاحب دکان چگونه کار میکند .

انواع احتیاطات را بکار برده بودند تا خریدار در باب جنس متاع گول نخورد و بهمین جهت قواعد کار را دراساسنامه قید میکردند مثلا کسی مجاز نبود که دسته چاقوی استخوانی را نقره کوب کند بلکه نقره کوبی مختص دستهٔ عاج بود . ریسمان تاب حق نداشت که در ریسمان کنف رشتهٔ کتان بگذارد و بافت پارچهٔ نخ و ابریشم درصورتی مجاز بود که نخ کاملا پیدا باشد . بعضی اصناف قرار داده بودند که تاشیئی را صنف لایق فروش نداند و علامتی بر آن نگذارد نباید بمعرض بیع در آید . رؤسای صنف مدام در مقام تحقیق و تفتیش بودند و میتوانستند امتعهٔ

معیب راضبط کرده کاسب مقصر را بجریمه هنگفت محکوم سازند و حتی از صنف خارج کنند اما از آنجاکه رؤسای صنف خود نیز دخیل در کار بودند همیشه بیطرفانه رأی نمیدادند و اگر بگوئیم



یکی از کوچه های بلاد اروپا در قرون وسطی

درقرون وسطی در جنس تقلب نمیشد در واقع راه اغراق رفته‌ایم .

خواص صناعت

کارصناعت در آن عصر بهیچوجه شباهتی بکار امروز نداشت زیرا مردم آن روز بقوهٔ بخار و برق پی نبرده و بالنتیجه از چرخهائی که امروز جای بشر را گرفته بیخبر بودند و اشیاء را جز با دست

ویکایك و به تناسب احتیاج نمیتوانستند بسازند.

امروز ببرکت تلفون و تلگراف وراه آهن میتوان در مملکتی مثل فرانسه متاعی را از یك گوشهٔ مملکت بگوشهٔ دیگر سفارش داد و پس از ۲٤ ساعت تحویل گرفت و باین جهت چند شهر مرکز صناعت گردیده تمام حوائج یك مملکت یا چند مملکت را رفع میکند در صورتیکه درقرون وسطی مراوده سیار صعوبت داشت وطی مسافت پاریس و مارسی که امروز دردوازده ساعت انجام میشود آنروز بیش از سی روز وقت میخواست باین لحاظ چاره‌ای نبود جزاینکه حوائج مردم هرشهر درمحل تدارك شود چنانکه امروز نیز ممالکی که راه آهن ندارند یا کم دارند بهمین وضع دوچارند.

در مائهٔ سیزدهم در اروپا فقط دو ناحیهٔ فلاندر و تسکان بود که مقدار کلی پارچه می‌بافت . شهر های فلاندر (سن تومر[۱] و لیل[۲] و والانسین[۳] و ایپر[٤] و گان[٥]) پشم انگلیس را کار میکردند و شهرت ماهوت فلاندر ازحیث لطافت و رنگ بجائی رسیده بود که بمشرق زمین نیز میرفت . مرکز عمدهٔ صناعت تسکان فلورانس بود که تاصد هزار قواره در سال پارچهٔ تجملی تهیه میکرد. پارچه های فلورانس برشته و لطیف و نشت و براق و شبیه نوعی از ماهوتهای امروز فرنگ بود که مثل پوست میماند.

حال کارگر

اما این دو ناحیه مستثنی ودرنقاط دیگر عدهٔ کارگر کم بود . کارگران بجای اینکه مانندامروز صدنفر صدنفر جمع شونددر دکهٔ کوچکی که بیش از ٤ یا ٥ نفر کارگر داشت قرار میگرفتند . نمیتوان دانست که حال کارگر درین دوره چه بوده زیرا از دورهٔ قبل از مائهٔ چهاردهم اسناد کافی در دست نیست. ساعت کار درروز بمناسبت اختلاف فصول کم و زیاد میشد زیرا معمولا کارگر از طلوع تاغروب آفتاب کار میکرد لکن تعطیل زیادداشت و روز های شنبه نیز قبل از سایر ایام دست از کار میکشید . رقابت چندان در

۱ – Saint-Omer. ۲ – Lille. ۳ – Valenciennes. ٤ - Ypres.
٥ – Gand.

کار نبود وجنس خوب بفروش میرفت و استاد کار میتوانست مزد کافی بکارگـران خود بدهد بنا بحسابی که شده درآغاز مائهٔ چهاردهم در استراسبورگ‌اجرت‌روزانهٔ یك نجار معادل قیمت پنج جوجه یا بیست لیتر شراب یا چهار کیلو گرم کره بوده است. وضع زندگی کارگر و استادکار آن‌روز باندازهٔ امروز تفاوت‌نداشت.استادکار با کارگران وشاگردانش در یك دکان سرکرده و تقریباً بیك نهج زندگی میکردند. برای هرکارگر که اندکی اندوخته داشته باشد استاد شدن آسان بود . گـاهگاه کارگرانی که ازوضع خود رضایت نداشتند باهم قرار میدادندکه بهبودی امر خود را از استادان بخواهند و حتی گاهی اتفاق افتاده است‌که کـارگران کار را لنگ کرده‌اند لکن این کشمکشها جز در نواحی فلاندر و تسکان که بکارگران سخت میگذشت حائز اهمیتی نگردید .

مباشر پاریس در ۱۲۷۷ در موضوع ساعت کار یومیه کارگران پشم حکمی صادر کرده است از قرار ذیل : « از آنجا که فیمابین استادان کار پشم درپاریس از طرفی وکارگران ایشان از طرف دیگر نقاری بروزکرده . . . و کارگران بولینعمت ما پادشاه شکایت برده میگفتند استادان هر روز تا بیگاه ما را بکار میدارند واین امر بحال ما مضر است چنانکه چند نفر از ما در سر اینکار هلاك شده اندواستادان در جواب میگفتند که نامه ای مختوم بمهر مباشرت عهد ملکه بلانش دو کـاستیل داریم . . . ما نظر بصلاحدید اشخاص خیر خواه وتوافق طرفین رأی خود رااینطور اظهار داشتیم که نامهٔ مزبور ملحوظ و محفوظ بماند واین نکته نیز بر آن افـزوده شود که کارگران باید هرروز کار در موقع طلوع آفتاب سر کار بیایند و تا پیشین کار کنند و سپس کار پیشین را نیز تا غروب دوام بدهند. ما بنا بمصلحت مشترك مقرر میداریم که صنف مزبور از استاد وکارگر و شاگرد هیچگاه شب کـار نکنند وهرکس شب کار کند جریمهٔ مقرره را بپادشاه خواهد پرداخت ».

جمعیت های مذهبی

اهل هر حرفه غیر ازصنف ، دراجتماعات دیگری نیزکه جنبهٔ مذهبی داشت عضو میشدند لکن عضویت درین گونه‌جمعیتها اجباری نبود و از این گذشته هیچکس فضیلتی بـر دیگران

نداشت و استاد و شاگرد یکسان بودند .

هر جمعیت خودرا درظل عنایت یکی از اولیاءالله که بنا بروایات قدیمه بهمان کسب گذران میکرده میگذاشت مثلا سن کرپن[1] سرپرست کفش دوزان بود و سن‌ژزف[2] سرپرست نجاران و سن‌پیر[3] سرپرست نانوایان و سن‌فیاکر[4] سرپرست باغبانان . جمعیت‌مصلائی درنمازخانه بنام سرپرست خود ترتیب میداد ومراسم‌مذهبی را در آنجا بعمل میآورد . روز عید سرپرست عموم اعضا بنماز جماعت آمده‌دسته میشدند و ضیافت شایانی میکردند ضمناً فقرا را نیز فراموش نمیکردند چنانکه بزازان روز عید یك قرص نان‌ویك تکه‌گوشت و کمی شراب بجهت مساکین‌دارالشفا و زندانیان میفرستادند .

این‌گونه جمعیت‌ها عموماً جمعیت امداد واقعی‌بود و بایتام و ارامل‌وکارگران شکسته کمك میرسانید و گاهی مخارج تشییع جنازهٔ اعضای خود را نیز میداد . هر عضو مرتباً مبلغی بصندوق جمعیت کارسازی میداشت .

II

تجارت . بازارگاه

تجارت در قرون‌وسطی

تجارت‌قرون‌وسطی‌نیزمانندصناعت آن باتجارت امروزتفاوت داشت باین‌معنی که تجارت جزئی وجود نداشت وسازنده اغلب خود فروشنده بود چنانکه ارباب حرف وکسبه متاع خود را دربساطی‌گسترده یا ببازار شهر میآوردند و باین ترتیب‌مباشرت فروش آنرا خود بعهده میگرفتند . بنابراین تنها تجارت کلی رونقی یافته سوداگران را برای خرید امتعهٔ کمیاب وگرانبها یا مواد کار نشده‌که بکار صنعت میرفت بنقاط‌دوردست میفرستاد و برای معامله ببازارگاه بین‌المللی روانه میساخت . از آنجا که راهها خوب نبود وامنیت هم نداشت تاجر را دل از رنج وبیم سفر نمی‌آسود بعلاوه‌چنانکه گذشت خود سرکردگان نیز باکی نداشتند که مال تجار را بیغما ببرند یا فدیه‌ای

---

۱ - Saint-Crépin. ۲- Saint Joseph. ۳ - Saint Pierre. ٤- Sains Fiacre.

از ایشان بخواهند یا لااقل حق‌العبور مطالبه کنند باین ترتیب تجارت آزاد نبود و از امتعه واجناس عوارض بیشماری در راه میگرفتند مانند عوارض ورودی یاخروجی و عوارضی که هر سرکرده در خاك خود میخواست یا آنچه در هر شهر و کنارهر پل‌وسر هرگذار اخذ میشد مثلا جنسی که از روآن (واقع درکنار رودلوآر) آمده تا به نانت برسد ۷۴ مرتبه رسوم و عوارض میپرداخت.

اشکال دیگری که در معاملات تجارتی ظاهر میشد اختلاف سکه بود زیرا هر ناحیه سکهٔ خاصی داشت و امرا اغلب بغش سکه‌میزدند. طلا و نقره نیزکمیاب بود و قرض کردن هم صعوبت داشت زیرا دیانت ربا را منع میکرد.

رونق تجارت، معذلك از مائهٔ دوازدهم ببعد تجارت رونق گرفته حال‌تجار بهبودی یافت. مسافرت و معاملات تجارتی آسان‌تر شد و چون پادشاهان خود بمنافع آن پی بردند تا توانستند موجبات تسهیل کار را فراهم کردندومزایائی درحق تجار بر قرارکرده آنها را درتحت حمایت رسمی‌خودگرفتند.

فیلیپ پنجم (لولون ـ بلند) که پادشاهی کار آمد و مرد اصلاح بود بخیال توحید اوزان و مقادیر افتاد لکن این اصلاح قبل از انقلاب کبیر فرانسه انجام نیافت. وقایع‌نگاری چنین مینویسد: « فیلیپ پنجم میخواست رسمی بگذاردکه در تمام مملکت او شراب و گندم و سایر امتعه بیك وزن خوانده نشود ولی چون مریض شد نتوانست این کار را سر انجام دهد. همین پادشاه پیشنهاد کرد که در تمام مملکت یك سکه بیشتر رایج نباشد... لکن روحانیون و امراکه از قرون‌سالفه حق ضرب سکه داشتند ... راضی نشدند».

راه‌خشکی سر وصورتی گرفت و برودخانه‌ها پل بسته شد مانند پل‌آونییون (۱۱۷۷ ـ ۱۱۸۹) و در کوهستانهائی که زیاد آمد و شد داشت مهمانخانه و سرپناه و مهمانسرا ساخته شد. راه دریا ببرکت فانوس بحری و تهیهٔ نقشهٔدریائی[۱] و استعمال قطب‌نما که در مائهٔسیزدهم شایع گردید و رفته‌رفته تکمیل و آلت‌مفیدی

---

۱ ـ نخستین بار مردم ایطالیا و اهالی کاتالنی نقشهٔ دریائی کشیدند.

بجهت جهان یابی شد از خطرات خود کاست. با وجود منع دیانت تجارت نقره و معاملات صرافی (تبدیل سکه) بسط یافت و تجارت رارونق داد. علاوه برقوم یهود اهالی ایطالیا (که آن اوقات لمبار نامیده میشدند) ومردم کاتالنی وفلاندر ولانگدوك (که بمناسبت شهر کاهر[1]، کاهری نام داشتند) و حتی بعضی از فرق مذهبی مانند فرقهٔ پاسبانان معبد بشغل صرافی وتبدیل پول پرداختند.

بسیاری از مردمان متمول بمضاربه مشغول شدند یعنی به تجارتخانها سرمایه میدادند واز منافع آنها سهم میبردند.

انجمن تجار

تجار مانند ارباب حرفه جمع شده انجمن تشکیل‌میدادند تا خود را بهتر حفظ کنند. انجمن تجار مهمتر و قویتر از اصناف بود و درهر شهر صف اول را داشت.

انجمن هائی که برای حمل ونقل امتعه‌باآب‌بود برسایر انجمن‌ها پیشی گرفت. آب از سایر نقاط طرق‌حمل ونقلی راحت‌تر بود زیرا هم سرعتی در کار میآوردوهم‌بیم خطر حمله در آن کمتر میرفت. رودخانه در قرون وسطی حکم راه های روم قدیم را داشت وبالنسبه بآن دوره بمنزلهٔ راه آهن امروز بشمار میآمد. شهری که‌در کنار رودخانه می‌افتاد از برکت آن‌آباد و پرنعمت میشد چنانکه نیرومندترین انجمنهای پاریس « انجمن تجار آب » بود. تجار مزبور انحصار حمل ونقل رود سن را از پاریس تا نانت داشتند وجز با دریافت حقی بهیچکس اجازه نمیدادند که در این قسمت رفت و آمد کنند. بندرگاهی در میدان گرو[2] (که امروز پلاس دو لوتل دوویل[3] نام دارد) داشتند و بندرگاه دیگری در لوور. رئیس تجار مزبور مباشری بود که بعدها تقریباً کلانتری پاریس یافت. شعار این انجمن نقش کشتی بود و امروز هم همان شعار علامت شهر پاریس میباشد.

از این گذشته تجار بلاد مختلفه نیز اجتماعاتی ترتیب دادندودرمائهٔ‌سیزدهم مهمتر از همهٔ آنها انجمن هفده شهر[4] بود که تجار بلاد پیکاردی وشامپانی وفلاندر

---

۱ - Cahors. ۲ – Grève. ۳ – Place de l'Hôtel de Ville.

٤ ـ دراصل هفده شهر بودند لکن در اواخر مائهٔ سیزدهم عده بشصت شهر رسید.

وهنو[1] را دور هم جمع میکرد وانجمن لندن که اعضای آن تجاری بودند که بزبان ژرمن تکلم میکردند و با بازارگاه انگلستان رفت وآمد داشتند ومرکز اصلی آن بروگ[2] (فلاندر) و بالاخره «اتحادیهٔ انجمن» که اعضای آن در بحر بالتیك و دریای شمال تجارت داشتند.

این انجمن اخیرالذکر در مائهٔ چهاردهم قدرت عمده ای بهم زد ومقام سیاسی مهمی را حائز گردید.

تجارت ازسمت دریای مغرب

در این عصر تجارت دریای مغرب بیش از سایر نقاط رونق داشت زیرا از آن راه بود که مغرب بمشرق اتصال مییافت. جنگ صلیب و تأسیس امارات نصرانی درمشرق زمین تجارت دریای مغرب را بسط عمده داد. تجار ایطالیا ولانگدوك و اسپانیا از دنبال امتعهٔ مشرق باسکندریه و جزیرهٔ قبرس و بیروت وبیزانس میرفتند و بخصوص خواهان ادویه وقند وعطریات ورنگها وپارچهٔ ابریشمی وپنبه ای و فرش ومنسوجات پنبه ای ومروارید وشیشه وبارفتن بودند و علاوه بر این گندم و ماهی و پوست و حتی غلام وکنیز نواحی دریای سیاه را نیز میخریدند زیرا خرید و فروش برده که در میان مسلمانان رواج کامل داشت از میان نصاری نیز بر نیفتاده بود. در ازای امتعهٔ مزبور تجار اجناس مغرب زمین را که عبارت از فلزات وطلا ونقره و شراب و اسلحه و بخصوص پارچه های فلاندر وایطالیا بود میبردند.

در نتیجهٔ این تجارت دو شهر ژن و ونیز ثروت بسیاری بدست آوردند. اهالی ژان بازار بیزانس و ممالك دریای سیاه را بخود اختصاص دادند ومردم ونیز دریای آدریاتیك و مجمع‌الجزایر را بحیطهٔ تصرف خود آوردند وبالخاصه باسکندریه معامله میکردند و حتی در صدد برآمدند که با شرق اقصی نیز مستقیماً مراوده پیدا کنند. در عهد فیلیپ لوهاردی یکنفر از مردم ونیز مارکوپولو[3] نام از آسیای مرکزی عبور کرده به چین رفت وهفده سال در آنجا ماند وسه سال بعد ازمراجعتش (۱۲۹۱) شرح مسافرت حیرت انگیز خودرا بفرانسه املا کرد.

1- Hainaut. ۲ - Bruges. ۳ - Marco Polo بتاریخ قرون جدید صفحه (۵) رجوع شود.

شهرهـای ناربن و مون‌پلیه و مـارسی با بنادر ایطالیا رقابت میکردند . در سفرنامه‌ای که در ۱۱۷۰ نوشته شده چنین آمده است : « مون‌پلیه برای تجـارت محل بسیار مناسبی است . نصاری ومسلمان دسته دسته برای تجارت بآنجا میآیند. از عرب و تجار لمباردی و روم و مصر و سرزمین بنی‌اسرائـیل و یونـان وگل و اسپانیا و انگلستان و ژن و پیز عدهٔ زیادی در آنجا هستند و بتـمام زبانها گفتـگو میکنند » .

تجارت از سمت اقیانوس

دراوایل امر از سمت اوقیانوس چندان تجارتی نمیشدلکن ازمائهٔدوازدهم ببعدتجارت‌این‌سمت‌نیز بسط یافت‌وهنگامیکه سواحل فرانسه درتصرف دولت‌انگلیس بود بلاد انگلستان و بنادرفرانسه ازقبیل روآن و روشل و بردو روابط محکمی پیدا میکردندچنانکه دریکسال(۱۲۹۹) یکصد و هفتاد وسه کشتی شراب به لندن میفرستادندوانگلستان نیز درعوض پشم و چرم و فلزات و ماهی نمك سود بآنجا وارد میکرد امابزرگترین بندر بروگ‌بود که درساحل فلاندر واقع شده و از انگلستان پشم وجلدینه وچوب و قطران و از اسکاندینـاوی پوست و بوسیلهٔ رودهـای اسکو ، موز و رن امتعهٔ آلمان و مجارستان و ایطالیـا را وارد میکـرد و دوپیش بندر (دام[۱] و اکلوز[۲]) و چندین سد وفانوس بحری و اسکله داشت وبقول یکی از مردم آن روزگارثروت سی خطهٔ مختلف بدانجا آمده رویهم انبار میشد . بروگ ونیز شمالی بود .

راه خشکی

راه عمدهٔ تجارت راهی بودکه ایطالیا را بآلمان یافلاندر و انگلستان‌متصل مینمود وبوسیله ایطالیا بامشرق‌زمین‌مربوط میشد . فلاندر و ایطالیا دو مملکت صنعتی و تجارتی و از سایر ممالك پر ثروت‌تر بودند و فرانسه که فیمابین آندو قرار گرفته بود موقع ممتازی داشت . از ایطالیا وقتی میخواستند بآلمان بروند اغلب راهی را اختیار میکـردند که ازگـردنهٔ برنه[۳] گذشته بآلمان جنوبی و بازارهای بزرگ اگسبورگ و نورمبرگ[۴] سر درمیآورد.

---

۱ – Damme. ۲ – Écluse. ۳ – Brenner. ٤ –Nüremberg.

در فرانسه اغلب راهها بناحیهٔ شامپانی میرسید باین معنی که بعضی از خطوط از ایطالیا آمده از راه مارسی یا از گردنهٔ آلپ و لیون یابزانسون وتروا ورنس وتورنه بفلاندر میرفت و بعضی دیگر از اسپانیا و گوین و لانگدوك ونیم[1] و بردو آمده از شامپانی میگذشت . در سر این خط بزرگی که ایطالیا را بفلاندر متصل میکرد چندین بازارگاه بود و تجار اغلب برای معامله بآنجا میآمدند .

بازارگاه

صعوبت مراوده باعث آن میشد که هرکس مایحتاج خودرا بجهت‌مدتی متمادی‌تدارك کند وباین جهت‌تأسیس بازارگاه بسط عمده یافت بطوریکه در بعضی از شهر در مواقع معین بازارگاهی منعقد میشد و معاملات بسیار در آنجا انجام میگرفت .

در مائهٔ سیزدهم بازارهای شامپانی ازعموم بازارهای فرانسه و بلکه‌تمام‌اروپا مهمتر بود و شش بار در سال منعقد میشد . از همهٔ آنها مهمتر بازارگاه ماه مه در پرون بود و بازارگاه ماه ژویه در تروآ که هر یك چهل روز طول میکشید . اینها یکی از بزرگترین بازارهای بین‌المللی محسوب میشدندودرآنجا علاوه برپارچه‌های فلاندر و ایطالیا و مشرق زمین چرم اسپانیا و مراکش و پوست و جلدینهٔ شمال و ادویه و غیره نیز بمعرض فروش میآمد.درآنجا مردم فرانسه و فلاندر بااهالی‌ایطالیا و پروانس وحتی مسلمانان ملاقات میکردند و بعد ازختم بازارگاه صرافان‌ایطالیائی و کاهری به تبدیل نقود و معاملات صرافی میپرداختند .

در جنوب بازارگاه بوکر[2] بود که درکنار رود رن قرار داشت . پاریس نیز چند بازارگاه داشت و از همهٔ آنها معروفتر بازارگاه لاندی[3] بود که در ماه ژوئن در جلگه سن دنیس منعقد میشد .

درین بازارگاه چندین هزار نفر حاضر میشدند و در ضمن معامله تفریح و سرگرمی نیز داشتند . زیرا تردستان وپهلوانان وکسانی‌که حیوانات‌آموخته داشتند بردر دکه تجار بساط خودرا میگستردندومعرکه میگرفتند.کلیهٔ بازارگاه باازدحام

۱ – Nimes. ۲ Beaucaire. ۳ – Landit.

زیاد و البسهٔ جور بجور مردم وامتعهٔ فراوان و گوناگونی که بمعرض فروش میآورد درحکم نمایشگاه عمومی قرون وسطی بود.

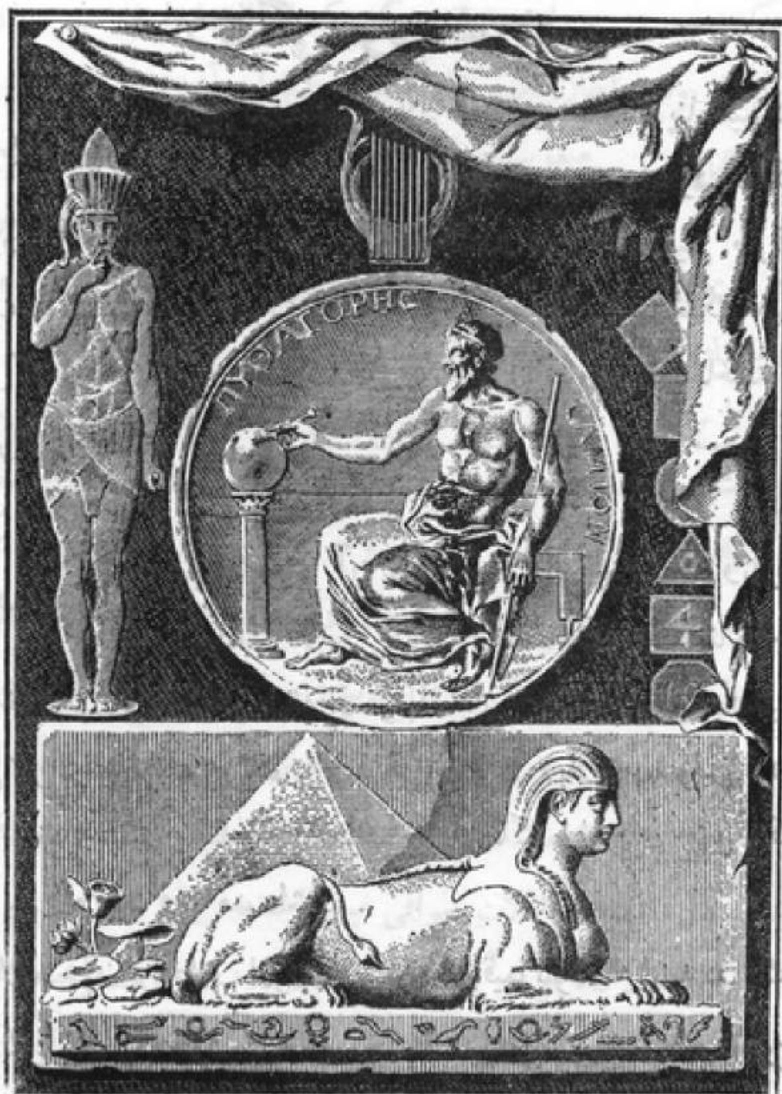
III

زندگی مردم شهرنشین

ظاهر بلاد درین دوره عموم بلاد از نا امنی بحصار پناه میبردندویااینکه فضای چهار دیواری را چندان وسعتی نبود همه کس بدانجا رو میآورد تا از دستبرد ایمن باشد باین لحاظ در هر وجب زمین صرفه را رعایت کرده ابنیه را سخت بهم میفشردند و میدان و کوچه را بسیار تنگ میگرفتند و در بلادی که رودخانه از آن میگذشت روی پلها را نیز خانه میساختند چنانکه در پاریس صرافان بر روی پلی دکان داشتند و همین سابقه وجه تسمیهٔ پل مزبور شده است.

معابر علیهذا معابر آن عهد کوچه هائی بود تنگ وتاریك وکج و آلوده. تاریکی کوچه راسبب آن بودکه بنا هرچه بالامیرفت بر عرض خود میافزود و هر طبقه از مرتبهٔ تحتانیِ خود جلوتر میآمد.شیروانی بناهم که نوکی تیز و شیبی تند داشت تا از فراز آن برف وباران بسهولت فروریزدبشکل لبهٔ کلاه بر نمای عمارت سایه می انداخت تا آنجاکه خانه‌های جنبین کوچه‌ازروی شیروانی بهم راه رفت و آمد داشت .

بعلاوه چون بر خلاف امروز کسی درین قید نبود که ابنیه در یك ردیف‌قرار گیرد هرکس بدلخواهٔ خود خانه میساخت و درنتیجه کوچه‌ها کج ومعوج‌میگردید، آلودگی کوچه از اینجا ناشی میشدکه‌هیچگونه مجرائی‌جز یك رشته جوی‌نداشت وعموم آلودگیها را که از آن جمله خون حیوانات ذبح شده بود در آن میریختندو جز خوکها که در کوچه ها میچریدند هیچکس آلودگیهای مزبور را نمیگرفت چنانکه امروز نیز در بلاد ترك سگها این وظیفه را انجام میدهند . معمولاکوچه‌ها نه سنگفرش داشت نه پیاده رو ونه روشنائی. هرگاه کسی شب هنگام از خانه



بیرون میشد مشعل یا فانوس همراه میبرد وتازه رفت‌وآمد اشکال داشت٭ زیرا همینکه شب فرامیرسید زنجیرهای سنگین دروسط کوچه‌ها میکشیدند.

جنب و جوش در کوچه

کوچه ها تماشائی بود و جنب و جوشی داشت مثلا تصاویر با مزه ای در ورق آهن درآورده برسر چوب میکردندو به نشانه در سر در هر خانه نصب مینمودند. چون در آن‌اوقات نمره متداول نبود علامات مزبور بکار تمیز خانه ها میرفت مثلاعوض اینکه امروز میگویند خانهٔ نمره ۱ یا ۳ آنزمان میگفتند خانه « ظرف ارزیر » یا « کاسهٔ زر » یا « گربهٔ ماهیگیر » یا « سگ سیگارکش » یا « خوك ریسمان تاب » . کسبه‌ودوره‌ـ گردان جلوی دکان ایستاده یا در خانه ها آمده مشتری را میخواندند. خوراك‌پزها از پخت خود تعریف میکردند که « به‌به از این ناهار ! نان تازه از تنور درآمده و ماهی تازه سرخ شده و شراب اعلی که تازه سرش باز شده است ! ».

چون فن چاپ را ندانسته و راه اعلان را نیاموخته بودند جنس خود ونشانی محل فروش آنرا جار میکشیدند یااینکه مال‌را درکوی و بازار میگرداندندچنانکه امروز هم خرده فروشان پاریس با چرخهای خود همین کار را میکنند.

مثلا شراب فروش فریاد میکرد که : «سر این شراب تازه باز شده و بکپ‌وخم آن هنوز دست نخورده است . شرابی دربسته و پر مایه و جلد و چابك است ». فریاد های امروزی خرده فروشان فرانسه در خیابانها از دورهٔ قرون وسطی باقیمانده است .

حفظ نظم

اما چون شب فرا میرسید دیگر کسی از ترس بدکاران جرأت نداشت پا بکوچه بگذارد زیرا در حفظ نظم مراقبت‌شایانی نمیشد و از این گذشته در بلاد معتبر مانند پاریس مشتی مردم مظنون که‌از اطراف واکناف اروپا آمده و بکلاه برداری و فالگیری میپرداختند یا اینکه خود را بنا خوشی میزدند، اینجا و آنجاکمین میکردند تا شکاری بچنگ آورند. بنابراین شب هنگام آدم‌حسابی‌از خانه بدر نمی‌آمد وکسی جز گشتی ازکوچه‌های بی‌سر و صدا وتاریك‌نمیگذشت. گشتیها راعادت آن بود که بگویند ازشب چه میرودوضمناً این عبارت عهود سالفه را نیز تکرار میکردند که « ای گروه خفتگان ! برخیزید

و برای درگذشتگان طلب آمـرزش کنید » . در بسیاری از بلاد حفظ نظم بعهدهٔ اصناف محول بود مثلا در موقع تاجگذاری « اربـاب حرفهٔ رنس موکل دروازه‌ها بودند از این قرار:

صنف کفش دوز چرم و خام موکل دروازهٔ ول[۱]

صنف بافندهٔ پارچه و منسوجات موکل دروازهٔ نو[۲]

صنف نجار دروازهٔ رونیه بویرون[۳]

صنف نانوا و قناد دروازهٔ پرت مارس[٤]

صنف قصاب وسماك دروازهٔ شاکر[٥]

صنف کهنه فروش دروازهٔ سن پیر[٦]

صنف شیروانی ساز موکل آتش است.

صنف دباغ کوره های خود را می پاید ».

حریق

دو بلیهٔ سخت همواره بلای جان بلاد بود : حریق و ناخوشی: بیشتر خانه ها از چوب بود و شیروانـی را نیز اغلب از تخته های کوچك میساختند چنانکه امروز هم در سوئیس سقف منزل روستائیان ازتخته است . چون خانه ها در جنب یکدیگر قرار داشت اگر یکی از آنها آتش میگرفت تمام محله و گاهی تمام شهر طعمهٔ حریق میگردید زیرا در آن ایام نه از تلمبه خبرداشتند و نه کسی مأمور اطفائیه بود و غالباً آب را بادلو ازچاه‌میکشیدند. باین لحاظ اقداماتی میکردند تا از خطر بکاهد مثلا کارکردن پای چراغ را ممنوع داشتند و ساعت هشت یا نه بعد از ظهر ناقوس کلیسا یا کوشك اعلام میداشت که هرجا شعله ای هست فی الفور خاموش کنند ، از آن پس هیچکس جز اخگری‌که زیر خاکستر می نشانید آتش نگاه نمیداشت و چون کبریت نداشتند نشاندن‌اخگر ضرورت داشت ، با این وجود آتش سوزی زیاد میشد چنانکه در ظرف سال ۱۱۸۸ شش شهر مهم رنس وبووه وتروآ و پرون و آرا و پوآتیهٔ از حریق‌سخت خسارت

۱-La porte à Velles. ۲ – La porte à Neuve ۳-La porte Renier Buyron. ٤-La porte de Porte-Mars. ٥ -La porte Chacre. ٦-La porte Saint-Pierre.

دید و قسمت اعظم آنها نابودگردید و در مدت بیست و پنجسال (از ۱۲۰۰تا۱۲۲۵) شهر روآن شش مـرتبه سوخت .

نـاخوشی آلودگی کوچه‌ها موجب انتشار سریع ناخوشی میگردید. همینکه هوا کمی گرم میشد بوی عفونت همه‌جا رامیگرفت چنانکه روزی فیلیپ‌اگوست بهوای نسیم‌درکنار پنجرهٔ قصرخودنشسته بودکه‌ارابه‌ای از میان لجن گذرکرد وچنان عفونتی برخاست که حـالت غشیه بفیلیپ دست داد . آلودگی گورستان نیز با آلودگی جویها دست بهم میداد زیرا گورستانها را دروسط شهر و بدون حصـار و دیوار میساختند مثـلا در پاریس که از مائهٔ دوازدهم ببعد « عروس دنیا » نام داشت قبرستان اینوسان در جوار میـدان خرید و فـروش بود و عابرین از وسط قبرستان رد میشدند چنانکه گوئی از میدان شهر میگذرند و حتی سرقبرستان بازار معامله ترتیب میدادند .

در آن عهددو ناخوشی مسری شیوع عمده داشت یکی طاعون و دیگری‌جذام که از امراض جلدی بسیار زشت است . وقتیکه طاعون میآمد مردم را هـزار هزار هلاك میکرد چنانکه گفته انـد طاعون سیاه سال ۱۳۴۸ ثلث سکنهٔ اروپای غربی را بهـلاکت رسانید اما جذام همه جـا وجود داشت . مـردم جذامی را بجذام خانه میفرستادند و هریك را اطاقی میدادند . در مـائهٔ سیزدهم فرانسه در حدود دوهزار جذام خانه داشت و مهمترین جذام خانهٔ پاریس سن‌لازار بود . هر جا جذام خـانه نداشت جـای جذامی را عوض میکـردند و پیشنماز محل بر سر او رفته او را در عماری‌سیاه‌پوش گذاشته بنمازخانه میبرد و نماز میت بر اومیگذاشت .سپس‌جماعتی‌او را بجایگاه مخصوص وی بر میگرداندند ، آنگاه کشیش دستکش و هم اسبابی باو میداد که هر وقت بیرون میآید بصدا در آورد تا عابرین از او دور بشوند .

کثرت مصائب گاهی عـامه را دیوانه کرده بجان جذامیها میانداخت و آنها را بجادوگری منسوب کرده و بمسموم کردن چشمه‌هـا متهم مینمود چنـانکه در

عهد فیلیپ پنجم مردم بر سر آنها ریخته بسیاری از ایشان را سوزانیدند و تنها در شهر شینون[1] صدوشصت نفر از آنها بهلاکت رسیدند.

شهرهای بزرك

باوجود اینهمه مخاطرات و بلایا از این دوره ببعد رفته‌رفته رغبت مردم‌بزندگی‌درشهر زیاد شد و بلادعمده بسرعت‌ترقی میکرد چنانکه گفته‌اند روآن دراواسط مائهٔ سیزدهم هفتاد هزار نفر جمعیت داشت و پاریس و حومهٔ آنرا در ۱۳۲۳ قریب سیصد هزار نفر سکنه بود. عموم وقایع نگاران عصر با وجد و شوری تمام از زیبائی و مکنت پاریس گفتکو میکنند. یکی ازمعاصرین فیلیپ‌اگوست می‌نویسد: «من درپاریس که مقر سلطنت است نشسته‌ام، درین شهر بقدری نعمت فراوان است که نه تنها سکنه‌اش تاب مفارقت آن ندارند بلکه مردم بیگانه نیز بهوای‌آن از وطن دل میکنند ... رود پر هیمنه و پر آب‌سن اطراف خاکی را که بمنزلهٔ سر و قلب و جان شهر است احاطه کرده صورت‌جزیره بآن میدهد و دریمین ویسار آن دو آبادی کشیده شده و از این دو آنکه‌کوچکتر است تازه مورد رشك بسیاری از بلاد میباشد. هر آبادی را دو پل سنگی‌بجزیره وصل میکند. پل بزرگ بشمال (دریای انگلیس) متوجه است و پل‌کوچك به رود لوآر. پل بزرگ پرپهنا و محل دادوستد و معرض ثروت و جای جنب و جوش است وکشتیهای بیشمار با جنس و مال فراوان اطراف آنرا گرفته است. پل‌کوچك جایگاه حکماست که روی آن بگشت و گذار پرداخته مباحثه میکنند.

در جنب قصر سلطنت که در جزیره واقع شده و بتمام شهر مشرف است کاخ حکمت (مدرسه‌نتردام؛) قرار دارد و درآنجا جز بحث‌وفحص چیزی وجود ندارد».

VI

زندگی خصوصی - بازی و اعیاد

وضع سر و لباس

درقرون وسطی نیزمانند دورهٔ ما وضع‌سر و لباس گاه‌بگاه عوض شده و مثل امروز بسلیقهٔ خیاطان لباسی که دراز بوده کوتاه شده و آنچه گشاد بوده تنگ شده است.

۱- Chinon.

بطور کلی میتوان گفت که از مائهٔ یازدهم تا سیزدهم لباس رفته رفته گشاد و دراز شد تا آنجا که پوشاك مرد و زن تقریباً یکسان گردید و هر دو یك اسم گرفت. سبب عمدهٔ این وضع جنگ صلیب بود که مردم فرانسه را با لباس فراخ اهالی مشرق زمین آشنائی داد.

لباس مائهٔ دوازدهم

لباس مردم در آغاز مائهٔ دوازدهم با پوشاك قدیم قوم فرانك که درعهد شارلمانی متداول بود چندان تفاوتی نداشت باین معنی که مردها زیر جامه‌ای پوشیده و زیر پیراهنی که اغلب تصویر داشت با چینهای ریز روی آن میکشیدند. زیر پیراهن هنوز جزء البسهٔ تجملی و مخصوص مردم دارا بود و هنگام خواب نیز آنرا از تن بدرکرده برهنه میخوابیدند. از اوایل مائهٔ چهاردهم عامه مردم زیر پیراهن پوشیدند و این خود علامت بهبودی وضع زندگانی آنها میباشد. لباس رو، پیراهنی چسبیده ببدن بود که تا زانو میرسید. پاها را جوراب ساقه‌بلندی میپوشانید و جوراب را بندی نگاه میداشت. روی لباس شنلی که اغلب باشلق داشت میانداختند و روی شانهٔ راست می‌بستند.

از اواسط مائهٔ دوازدهم سرکردگان و مردم بلاد و قصبات بتدریج لباس را بلندتر کردند و زیر پیراهنی را تا بند پا آوردند. لباس مرد و زن بهم شباهت یافت. زنها پیراهن پشمی یا ابریشمی می‌پوشیدند که بالاتنهٔ آن قالب بدن ودامن آن چین ریز داشت.

لباس مائهٔ سیزدهم

در مائهٔ سیزدهم پیراهن را کمی کوتاه میگرفتند و روی آن جامهٔ بی‌آستین یا آستین کوتاه می‌پوشیدند و روی همه پوست گرفته بدوش میانداختند. پوست را اغلب از قاقم یا سنجاب یا بیدستر میکردند و شنل را با بندی می بستند.

ژوآنویل که اطلاعات دقیقی در باب لباس سن لوئی بدست داده است چنین

مینویسد که در ۱۲٤۱ در مجلس عمومی سومور[1] « شاه پیراهن ابریشمی ضخیم و قشنگی دربر کرده و شنل قاقم گرفته‌ای از ابریشم گلی بدوش انداخته و کلاه پنبه‌ای بر سر گذاشته بود لکن این کلاه خوب بسرش نمی نشست » بعد ها چون پادشاه برای امر قضا به‌جنگل ونسن یا بباغ سلطنتی میرفت « جامهٔ بی‌آستنی که از پشم شتر یا موی بز بافته شده و شنلی از تافته سیاه پوشیده و سر خود را خوب شانه کرده کلاهی با پرطاوس سفید برسر نهاد » سن‌لوئی از وقتیکه از جنگ‌صلیب برگشت دیگر گرد آرایش نگشت .

زنها پیراهنی می‌پوشیدندکه تاپشت پا میرسید و آنهاکه بخیال آرایش بودند بپارچه‌های مشرق زمین و ایطالیا از قبیل زری و پارچه ابریشمی زر دوزی شده و لطیف و براق و قصب و مخمل براق و زرکشیده رغبتی تمام داشتند . گاهی آستین را جدا میدوختند وموقع پوشیدن آنرا به پیراهن سنجاق ویاشلال‌میکردند. جامه‌ای هم که روی پیراهن بتن میکردند بسیار بلند بود تا آنجا که گاهی دامن آن روی‌زمین میکشید و باین جهت درموقع حرکت ناچار میشدند آنراجمع‌کنند.

وضع سر و طرح پاپوش ودستکش

مردم از زمان شارلمانی مو را کوتاه میکردند وریش رامیتراشیدند لکن دراواخر مائهٔدوازدهم که‌بازلف گذاشتن متداول شد آنرا حلقه‌حلقه کرده پریشان مینمودند . زنها در بدو امر گیس خود را دوتا کرده می بافتند و گاهی نیز گیس عاریه میگذاشتند اما پس از چندی‌گیسوان را برگردانیده بوسیله نواری که اززیر گلو رد میکردند نگاه میداشتند .

طرح کلاه تغییرات زیاد کرد و انواع گوناگون داشت مانند شب‌کلاه وکلاه نمد و کلاه پر و کلاه گل[2] . اغنیا دستکش کشباف یا چرمی یا خزی میپوشیدند ، دستکش را بخصوص در لندن‌وپاریس درست میکردند . کفش رانوك تیزمیساختند، کفش عادی را کفش‌دوز عادی و کفش ظریف را کسانی که بطرح عرب قرطبه

---

۱ – Saumur.

۲– Chapel de fleurs اين‌کلاه را مردم‌آرایش دوست درمواقع رسمی بسر میگذاشتند .

کار میکردند میسوختند .

بنا بروایت نویسندهٔ افسانه « گیوم دودل[1] » طرح سر و لباس مردم فرانسه در حوالی سال ۱۲۰۰ شهرتی داشته است. گیوم که‌بقصر امپراطور دعوت داشت لباس مجللی پوشید « مثل توت سیاه » قاصد چون آنرا بدیدگفت: « ازبرش‌خوش این لباس پیداست که در فرانسه دوخته شده است » گیوم و دو سوار جنگی که بمصاحبت او میرفتند کلاهی از گل آبی بسر گذاشتند و پیشخدمتی کمربند نو و دستکش سفید بجهت آنها آورد .

غذا و اثاث‌البیت

کسانیکه در جنگ صلیب‌شرکت کردند نه‌تنهادروضع‌لباس ذوق تجمل را از مشرق زمین آموختند بلکه در غذا و اثاث‌البیت نیز همین رویه را ظاهر کردند. درخانهٔ‌اغنیاروی میز سفرهٔ سفید دولا میگستردند و لوازم سفره را روی آن میچیدند. گوشت وماهی زیاد میخوردند و سبزی کم . کسانی که در خوراك سلیقه بخرج میدادند گوشت وخوراك شکار و طاوس و لك‌لك و قو و مرغابی میخوردند. در ادویه از قبیل نعناع و قرنفل و دارچین و فلفل و انیسون و غیره اسراف میکردند . شراب‌خالص می‌نوشیدند و علاوه بر این گاه شراب را با انگبین مخلوط کرده دارچین و بادام در آن میخواباندند.

در قصص وحکایاتی که از آن عصر مانده صورت اغذیه را چنین‌میآورد: در ضیافتی که امپراطور کرده بود « مرغابی و ماهی » فراوان آوردند و تکه های بزرگ‌گوشت شکار و ران گوزن وکتف‌گراز وکباب قو و طاوس. درولیمهٔ‌عروسی گوشت گراز و خرس و گوزن و درنا و غاز وحشی و کباب طاوس و آبگوشت میآوردند.

سر شام شهد و فلفل وکباب و میوه وشیرینی‌میآوردند وبرف ویخ‌میگذاشتند تا شراب را خنك کنند. زنی از بزرگ زادگان که بفلاکت افتاده است با آه و

---

۱ – Guillaume de Dôle.

افسوس ذکر غذاهائی را که سابقاً میخورده چنین بزبان میآورد: « قو ، طاوس، کبك قرقاول ، مرغابی ، شکار خوب ، ماهی فلفل چاشنی زده ، نان ماهی ، انواع کلوچه وشهد ، نان شیرینی ، نان کره‌ای ، نان ، گوشت ، انگبین ، شراب گاسکنی ،شراب بون[۱] ، سن پورسن[۲] ، شراب آنژو. ارلئان ، گاتی نه[۳] ، لائون وغیره».

درین دوره سرکردگان و مردم متمول بلاد و قصبات باستعمال بساط و فرش و اثاث‌البیت ظریف پرداختند، دیوار ها را با منسوجات رنگ شده و یا چرم مصور و مذهب قرطبه پوشانیدند، شیشه‌های رنگارنگ در میان تیغه های باریك سرب نشانیده بجای پنجره قرار دادند ، مسند های بلند که بشکل صندلی های دسته دار بزرگ و اغلب مستور از منبت کاری بود ترتیب دادند. برای ظروف گرانبها و پیاله ها وجامهای شراب میز مخصوص ساختند، تخت خواب را در وسط اطاق قرار میدادندچنانکه‌فقط‌بالای آن‌بدیوار وصل میشد، دورهٔ تخت خواب پرده میکشیدند، بخاری را بزرگ ساخته و در آن نازك کاری میکردند .

بازیها و اعیاد از آنجاکه‌زندگی ازسابق مرفه تر شده و ثروت فزونی گرفته بود مردم قهراً مسرور تر گردیده و بیشتر تفریح و اشتیاق داشتند و باین‌جهت برعدهٔ بازیهاواعیاد افزوده‌شد. بزرگ زادگان مانند سابق عاشق ورزشهای سخت از قبیل شکار ومسابقهٔ جنگی و زور آزمائی باآدمك‌چوبی بودند، مسابقهٔ جنگی بمنزلهٔ جشن بزرگی بود وجمع کثیری بدانجا روی میآوردند.تفریح غالب ارباب ملك نرد و شطرنج بود.

در طی قرون متمادیه بازیهای‌عامه همواره شباهت‌تامه‌بایکدیگر داردچنانکه در آن دوره نیز مثل امروز تفریح عمدهٔ مردم رقص و توپ بازی بود . توپ آن عهد چرمی یا چوبی بود و خود بازی با فوت بال امروزی فرقی نداشت.

بعضی از اعیاد مذهبی نشاط خاصی میآورد مثلا اعیادی که در آخر سال میگرفتند نظیر جشنی بود که در روم قدیم بافتخار ساتورن برپا میشد .

---

۱ – Beaune. ۲ – Saint–Poursain. ۳ – Gâ tinais.

در ۲۸ دسامبر که سر سال قتل عام « معصومین »[1] بود اسقفی انتخاب شده نماز جماعت را میگذاشت‌وبرکت‌میداد وچیزی‌ازاسقف‌میگرفت. درین روز دربعضی از صوامع زنان تارك دنیا حق داشتندکه جمعی را دعوت‌کرده با آنها ناهاربخورند و برقصند و « جشن‌خر» را نیز در همین موقع برپا میداشتند باین‌معنی که‌بیاد خری که بر طبق روایات منقوله عیسی و مریم‌بر آن سوارشده‌اند خری را آورده‌زرزیور میکردند و خطابهٔ مضحکی میخواندند و سپس‌تمام حضار آواز خر سر داده‌غوغائی بر میانگیختند.

در رنس هرسال دستهٔ‌ماهی راه‌میافتاد و آن چنان بودکه قسیسان‌دسته‌میشدند وهریك از ایشان یك ماهی بریسمان بسته از دنبال خود میکشید وسعی داشت که‌هم ماهی قسیس جلوی خودرا لگد کند وهم مانع شود که قسیس پشت‌سر وی پاروی ماهی او ننهد

اعیاد مذهبی

اعیاد دیگر که‌کمتر جنبهٔ مسخره داشت بهدایت اهل علم ودر ایام متبرکه مانند عید میلاد مسیح وعید فصح برپا میشد.

از مائهٔ یازدهم ببعد وعاظ را عادت بر این جاری شده بود که برای جلب مردم روایات کتاب مقدس را بتوسط بعضی از مؤمنین در نماز خانه نمایش بدهند مثلا روز میلاد مسیح آخوری ترتیب میدادند و یك زن ویك بچهٔ کوچك مریم وعیسی میشدند و چند، نفر لباس شبانی در بر کرده بپرستش‌مولود نورسیده‌میآمدند یا اینکه پیشنماز پیغمبران بنی اسرائیل را که از آمدن مسیح خبر داده بودندیکایك نام میبرد و هردفعه یکی از مؤمنین که بمنزلهٔ پیغمبر مزبور بود جلو آمده عباراتی را که تورية بوی نسبت داده است تقریرمیکرد.

این خود اساس نمایش تاریخی گردید وطولی نکشیدکه سوانح مهمه تورية را بمعرض نمایش‌آوردندچنانکه درمائهٔ‌دوازدهم سرگذشت‌آدم و حوا و قتل هابیل را بدست قابیل نمایش دادند ونسخهٔ آن هنوز در دست است.

---

۱ - Innocents.

جمعیت‌های مذهبی نیزدرروز عید سرپرست‌خود واقعهٔ کوچکی راکه متضمن کرامتی از سر پرست‌بودنمایش‌میدادند این‌اعیاداز نظر ادبیات اهمیت شایانی‌دارد زیرا ریشهٔ تآترفرانسه میباشد ودرین‌مملکت نیزمانندیونان‌قدیم‌تآترمنشأمراسم‌مذهبی‌بوده‌است.

عدم تهذیب عادات‌ورسوم

جامعه اروپا در مائهٔ دوازدهم وسیزدهم با اینهمه جنب‌وجوش وغوغاجامع‌ضدین‌است‌زیرا در آن دوره هنوز بساطی دهشتزا را برنچیده اند که‌پردهٔ خنده ومسخره را بالامیبرندو هنوز از قتل‌عامی زشت دست نشسته‌اند که بسان فرشتگان بامور خیر میپردازند. بعضی از عادات و رسوم تهذیبی یافته است و سرکـردگـان در برابر زنها جانب ادب را نگاه میدارند لکن هنوز در میان عامه ناس وصف ارباب ملـك بطش‌درکاراست و عادات دیرینه از قبیل انتقام خانواده از خانواده و جنگ‌خصوصی‌بقرار سابق‌باقیست.

درده یا شهر یا قلعه اگر کسی لکهٔ‌ننگ‌را با خون نمی‌شست رسوامیشدو باین لحاظ اغتشاش و پرخاش ومحـاربه لاینقطع در میان بزرگ زادگان و مردم بلاد و رعایـا درکار بود . چنانکه گذشت ابتدا اهل علم‌وسپس سلاطین‌خاندان‌کاپه اهتمام کردند که این وضع را به نظم و آرامی بدل کنند و هر چند جنگ‌خصوصی‌بکلی نسخ‌نشدلکن‌اززمان فیلیپ‌اگوست محدود گردید. برای جلوگیری‌ازجنگ‌خصوصی و انتقام از مائهٔ سیزدهم ببعد این رسم رواج یافت که اگرکسی مورد حمله‌یاتهدید قرارگیردمیتواندبپادشاه یاسرکرده یاهیئت‌حاکمهٔ‌بلدشکایت آورد.درین‌صورت‌طرف مکلف بود نزد حاکم قضیه آمده متعهد شود که شاکی وکسان اورا درامان‌خواهد گذاشت و اگر خلف وعده میکرد حاکم حق داشت که بجرم « شکستن امان» اورا دنبال کند . علیهذا این رسم وثیقهٔ مؤثری برای امان دادن نبود مگر در مواردیکه حاکم قدرت داشت ارادهٔ خود را تحمیل کند . در این زمینه در مائهٔ سیزدهم پیشرفتهائی حاصل شد وقدرت پادشاه رفته رفته بجائی رسید که توانست مستنکفین را بمراعات احکام آنان وادارد. جنگ خصوصی و انتقام رو بتخفیف گذاشت لکن بکلی معدوم نشد و تا وقتیکه سلطنت مطلقه استقرار نیافت باقیماند وجنگ تن‌بتن نیز که هنوز مرسوم است یکی از آثار همین رسوم جاهلانه میباشد.

فصل بیست و یکم

مدنیت در مغرب زمین

۲ـ نشر علوم، ادب و هنر

از دورهٔ رونق امور اقتصادی علوم و فنون نیز بجنبش آمده است.

طلبه از هرطرف با شور و ولع بدارالعلمها رو میآورند چنانکه مشتری درس علمای الهی از مجلس نقالان و سخنوران کمتر نیست.

تمام ملت برای ساختن کلیسا بذل جهد میکنند.

در مائهٔ سیزدهم هوش ملت فرانسه سایر ملل اروپارا تحت الشعاع قرارمیدهد و بر اثر صیت دارالعلم پاریس و انتشار ادبیات و زبان فرانسه و شکوه سبک معماری بر عموم ملل سبقت میجوید.

امابزرگترین شاعر قرون وسطی دانته[1] و اولین نقاش بزرگ ژیوتو[2] درآغاز مائهٔ چهاردهم در فلورانس (ایطالیا) قدم بعرصهٔ وجود میگذارند.

جنبش علوم و فنون

ازمائهٔ هفدهم تاهمین اواخر بسبب بعضی موهومات وپیروی قدما و نارسائی عقول که ازدرك افكار غیر یونانی وغیررومی عاحز بود قرون وسطی دورهٔ جاهلیت شمرده میشد اما فی‌الحقیقه این دوره را از مائهٔ یازدهم ببعد مدنیت خاصی بود که در مائهٔ سیزدهم بکمال خود رسید و فرانسه را مرکز خودگردانید. از وقتیکه امور اقتصادی رونق گرفت در علوم و فنون نیز نشوری پدید آمد و بسطی مشهود افتاد چنانکه مدرسه زیاد شد و دارالعلم تأسیس یافت[3]. هر دارالعلم چند هزار طلبه داشت و دارالعلم پاریس بر همه سر بود.

---

۱ - Dante بکراورصفحهٔ (٤١٤) این‌کتاب وبصفحهٔ (۳۰) تاریخ قرون جدید رجوع شود.

۲- Giotto (بتاریخ قرون جدید صفحهٔ (۳۱) رجوع شود.

۳ - درنیمه اول مائهٔ سیزدهم هفده دارالعلم بازشد.

در آغاز مائهٔ چهاردهم شاهکار ادب ایطالیا بقلم دانته بوجود آمد.

نهضت فنون از علوم نیز قدم فراتر نهاد و ارباب فن ابتدا نمازخانه را بسبك روم‌ساختند و سپس سبك بدیعی در معماری بوجود آورده در تکمیل آن کاررابپای اعجاز رسانیدند. درکلیساهای این دوره مجسمه ونقوش برجسته‌ای دیده میشودکه بعضی از آنها همپایهٔ ظریف‌ترین آثار قدیمه است. دراواخر مائهٔ سیزدهم نقاشی در ایطالیا بسط یافت و اولین شاهکار آن بدست ژیوتو معاصر دانته بظهور رسید.

تمدن قرون وسطی چنانکه از آثار امتعهٔ آن پدیدار است مظهر نصرانیت بودواین خود خاصهٔ اصلی وصفت ممیزهٔ آن میباشد زیرا ریاست علوم و فنون را روحانیون داشتند و در هر دارالعلم زمام علوم و تدریس در دست رهبان و امنای دین. آزادی فکر سخت مطرود بود. هنر بیش از همه جا در کلیساها قدرت نمائی کرد وهوش کلیهٔ استادان هنرمند از معمار و حجار ونقاش پنجره و قلمزن و زرگر همه در آنجا بکار رفت.

I
دار العلم

بسط مدارس

شارلمانی حکم کرد[1] که هرصومعه وهر نمازخانه‌را مدرسه‌ای مجانی باشد و اهل علم (راهب یاکشیش) درآنجا تدریس نمایند و همه کس را نیز بپذیرند. بعدازشارلمانی نیز پاپ و مجامع مذهبی این‌امر را مکرر کردند. نمیتوان دانست که مقررات مزبوره تا چه حد رعایت شده است لکن مسلم است که در اوان هرج و مرج قرون وسطی یعنی مائهٔ دهم و یازدهم نیز اهل علم درس را ترك نکردند. بعضی از دهکده‌ها مدارس کوچکی داشت که با مدارس ابتدائی امروز همپایه بود. در بلاد و صوامع بزرك مدارس مهمتر دائر میشد. مراقبت در امر درس باساقفه و قسیسان محول بود و یکی از ایشان که

۱ ـ بصفحهٔ ۱۳۷ رجوع شود.



طلبه در قرون وسطی

مدیر تعلیمات بود بنام اسقف اجازهٔ تدریس میداد و بی‌اذن او هیچکس این حق را نداشت .

درین دوره آوازهٔ بعضی از مدارس بمناسبت لیاقت معلمین آن در اطراف و اکناف پیچید از قبیل : مدارس رنس و شارتر و ارلئان و مدارس رهبان کلونی‌وبك (قرب اورو) در مائه یازدهم .

از اواخر مائه یازدهم مدارس پاریس در شهرت بر همه پیشی گرفت مانند مدرسه کلوآتر نتردام[1] در جزیره و مدارس صوامع سن‌ویکتور و سن‌ژنویو[2] در ساحل یسار رود سن .

صیت این مدارس مخصوصاً بوجود بعضی از مدرسین بود که سرآمد عموم

1 - Cloîter Noter– Dame. 2 - Sainte-Geneviève.

آنها آبلارد[1] فیلسوف میباشد (۱۱۴۲ـ۱۰۷۹).

طلبه هزار هزار از ممالك مختلفهٔ اروپا میـامدند که سر درس این مدرس فصیح و محبوب حاضر شوند. نظر باشکالاتی که در آن دوره همعنان مسافرت بوده و هم بلحاظ فقدان روزنامه و مکاتبات مرتب که وسیلهٔ کسب اطلاع میباشد مجرد یك چنین ازدحام بخوبی میرساند که علم و فضل چه اندازه قدر و منزلت داشته است.

تشکیل دارالعلم پاریس

از اواخر مائه دوازدهم مدرسین و طلبه بتقلید کسبه و تجار در هم جمع شدند و انجمن خود را دارالعلم نام نهادند.

دارالعلم پاریس نخستین دارالعلم اروپا بود و چون ممالك دیگر اغلب از آن سرمشق گرفتند از دقت در کیفیت این دارالعلم سایرین را نیز می‌توان شناخت.

درست معلوم نیست که دارالعلم پاریس در چه تاریخـی تشکیل یافته. فقط میدانیم که در آغاز مائه سیزدهم مزایای عمده از شاه و پاپ گرفته است.

چون در ۱۲۰۰ مأمورین نظم شهر را باطلبه مصادمه‌ای دست داد و در نتیجه پنج نفر طـلبه کشته شد فیلیپ‌اگوست پاره‌ای مزایای قضائی بطلبه اعطـا کرد باین معنی که من بعد مأمورین سلطنت حق محاکمه آنها را نداشتند و این حق مخصوص محاکم روحانی گردید.

چون باین ترتیب دارالعلم را در برابر شاه استقلالـی دست داد نوبت اسقف پاریس رسید. دارالعلم بکمك پاپ از قید اسقف مزبور نیز بدر آمد و حتی تکفیر و حبس و جریمه اعضای دارالعلم و حق مضایقه از دادن اجـازهٔ تدریس بکسانیکه مدرسین شایسته این مقام بدانند از اسقف مزبور سلب گردید.

بنا براین دارالعلم پاریس دولت مستقلی شد بشکل جمهـوری تدریس و جز پاپ کسی را نمی‌شناخت.

قدرت دارالعلم

دارالعلم پاریس هم بمناسبت مزایائی که داشت وهم بواسطهٔ عدهٔ کثیر اعضای خود مقتدر بود. اغلب مدرسین و طلبه

۱ – Abélard

که جای خود را در جزیره تنک دیدند در ساحل یسار رود سن (دامنه کوه سن ژنویو)[1] قرار گرفتند. این ناحیه بعدها محله لاتن نام گرفت زیرا در آنجا بزبان لاتن که زبان درس بود گفتگو میشد.

دارالعلم با پادشاه معامله همسر میکرد و هر وقت چیزی میخواست با پاس احترام مزایای خود را مطالبه مینمود شاه را بتعطیل درس تهدید میکرد وشاه نیز میترسید که مبادا تعطیل درس طلبه را بدارالعلم دیگر متوجه سازد و از این گذشته شهرت دارالعلم پاریس و عده کثیری طلبهٔ آن ممکن بود غوغائی بین‌المللی ایجاد کند. بنا به تعبیر پاپ هنور یوس سوم[2] هرگاه « این شط علوم که خاك روحانیت را آبیاری و بار ور میکند از جریان بازایستد » تمام اروپا متغیر خواهد شد.

انضباط امور دارالعلم

در نیمه دوم مائه سیزدهم (سلطنت سن‌لوئی)که دارالعلم پاریس‌بکمال بسط خودرسید خصوصیات آن بقرارذیل‌بود: مدرسین و طلبه بر حسب اختلاف علوم بچهار شعبه‌قسمت میشدند: شعبه علوم الهی، شعبه علوم روحانی، شعبه طب و شعبه فنون.

عده اعضای شعبه فنون از سایرین زیادتر بود زیرا اعضای شعب دیگر قبلا باید این شعبه را طی کنند و این شعبه در واقع حکم مدرسه متوسطه را داشت و هر یك از طلبه پیش از اینکه شعبه خاصی را پیش بگیرد معلومات کلی را درآنجا میآموخت. مدرسین نیز از این شعبه بیرون میآمدند.

مدرسین و طلبه این شعبه بچهار ملت تقسیم میشدند: ملت فرانسه، ملت نرماندی، ملت پیکاردی و ملت انگلستان منشأ این تقسیم آن بودکه‌ابتدا استادانی که از یك مملکت بودند باین ترتیب دور هم جمع شده بودند لکن بعدها معنی جغرافیائی این اسامی ملحوظ نگردید.

شعبه علوم الهی و علوم روحانی هریك خلیفه‌ای داشت و خلیفهٔ شعبه فنون بمناسبت اهمیتی که این شعبه دارا گردید سمت ریاست کل دارالعلم یافت. رئیس دارالعلم بمدت سه‌ماه از میان مدرسین شعبه فنون انتخاب میشد و همشأن وجوه

---

۱ - Geneviève. ۲ - Honorius III.



خاتم دارالعلم پاریس

ارکان مملکت بود ، در تشریفات عمومی مقدم برائمه جماعت معتبر می‌نشست و در صف شاهزادگان سلطنتی جای میگرفت و در محلهٔ لاتن حاکم علی‌الاطلاق بود . نه تنها مدرسین و طلبه اطاعت او میکردند بلکه تمام کسانی که بوجهی در امر دارالعلم دخیل بودند مانند کاغذ فروش ، صحاف ، کاتب و خدمهٔ طلبه دارا وصاحبان میهمانخانه ها ومیکده . خلاصه سکنهٔ محله لاتن اجماعاً فرمان‌اومیبردند .

دروس دروس شعبهٔ فنون راهفت قسمت کرده بودند: سه قسمت ادبی که در آنجا صرف ونحو ومنطق ومعانی وبیان درس میدادند وچهارقسمت علمی که درآنجاموسیقی وعلم اعداد وهندسه وعلم افلاک میآموختند . در کلیهٔ شعب بزبان لاتن درس میگفتند زیرا زبان دیانت وزبان علم لاتن‌بود.

طریقهٔ تدریس چنان بود که کتب معتبره را بخوانند و مطالب را یکایک شرح کنند. تکرار درس بمباحثه حاصل میشد و درس همیشه شفاهی بود زیرا کتاب که روی کاغذ خانبالغ و بدست نوشته میشد کمیاب وگران بود و استعمال کاغذی که از کهنه ساخته میشود فقط در خلال مائه چهاردهم رواج یافت. باین جهت محصلین نمیتوانستند کتاب بخرند و اغلب یادداشت هم نمیتوانستند بردارند.

درمائه سیزدهم اساس دروس رسائل ارسطو حکیم یونانی بود که درآنموقع استاد کلیهٔ علوم شمرده میشد. غالباً اصل رسائل مزبور را نیز نداشتند زیرا در آن زمان تقریبا هیچکس یونانی نمیدانست بلکه بترجمه لاتن آن اکتفا میکردند و این ترجمه نیز از نسخه‌ای بود که مسلمانان بعربی ترجمه کرده و باسپانیا آورده بودند. عقیدهٔ آن روز بر این بود که ارسطو اگر کلیه دقایق و نکات هر علمی را بیان نکرده باشد اصول تمام علوم را ذکر کرده وباین جهت ما را کاری نیست جز آنکه مطالب را بقوهٔ استدلال از گفته او بیرون بکشیم و آنها را با اصول مذهب نصاری وفق بدهیم. این طریقه برای تربیت علمای الهی و فلاسفه که باید در فن استدلال ومباحثه استاد بشوند مفید بود لکن تا وقتیکه این جمود باقیماند و روح استقرار تجربه در درس راه نداشت علوم را راه ترقی مسدود بود.

امتحانات، مدرسین طلبه باید ابتدا شعبه فنون را ببیند و دو درجهٔ آنرا طی کند هر کس باخذ درجه فراغ از تحصیل نائل میشد حق تدریس داشت. امتحان هر درجه پس از چند سال تحصیل صورت میگرفت و درجهٔ فراغ از تحصیل دو سال درس میخواست. امتحان مباحثه‌ای بود که طلبه در حضور مدرس یا با خود او میکردند. کسی که میخواست بدرجهٔ فراغ از تحصیل نائل شود باید مدرسین او را شایسته این مقام بشناسند، درین صورت داوطلب عنوان استاد فن می‌یافت و این تشریف با مقدمات و مراسمی باو عطا میشد طلبه‌چون شعبه فنون‌را باتمام میرسانیدند بیکی دیگر ازشعب دارالعلم واردمیشدند

شعبه مهم دارالعلم پاریس شعبه علوم الهی بود و کسی در آنجا سمت اجتهاد می‌یافت که هشت سال درس خوانده وسه جواز مقدماتی ویك جواز فراغ از تحصیل

گرفته و لااقل سی وچهار سال داشته باشد .

معاملهٔ مدرسین و طلبه با امروز تفاوت داشت باین معنی که مدرسین ازدولت مواجب نداشتند بلکه‌برحسب قراری که قبلا میدادندحق‌الزحمه‌ای ازطلبه‌میگرفتند.

در اساسنامهٔ دارالعلم مون‌پلیه چنین آمده است که «اگر مدرسی را با یکی از طلبهٔ خود اختلافی درباب حق‌الزحمهٔ یا چیز دیگری دست دهد مادامیکه‌شاگرد ترضیه خاطر مدرس را بعمل نیاورده یا وعده این کار را نداده است مدرسی دیگر نباید دانسته و فهمیده او را بپذیرد » « هیچ مدرسی نبایـد طلبه مدرس دیگر را پیش خود بیاورد » .

از مواد دیگـر اساسنامه چنین بر میآید که دارالعلم برای امداد بهمدیگر بود مثلا میگویند : اگر کسی از خارج مدرسه بمدرس یاکسان او حمله آورد از مدرسین و طلبه هرکس‌دعوت شود ازصلاح اندیشی و کمك مضایقه نخواهدکرد» .

« مدرسین وطلبه عموماً درتشییع جنازه اعضای دارالعلم حاضر خواهندشد».

تا مدتی متمادی درس محل مخصوصی نداشت بلکه مدرسین اطاقی کرایه کرده درس‌میدادند . بعدها طلبه هریك ازملل‌متنوعه اطاق درس تهیه‌کرده دراختیار مدرس گذاشتند . تقریباً تمام اطاقها در خیابان فوآر[1] که هنوز هم باقی است اتفاق افتاده بود . مدرس منبر داشت لکن در اطاق‌میز و نیمکت نبود و طلبه یا روی‌زمین می‌نشستند یا روی تلی از کاه .

زندگی طلبه

در مائه دوازدهم وسیزدهم مدرسین و طلبه مردمی‌غوغاگر بودند و درس از خشونت عادات و اخلاق آنها نمیکاست.

فیلیپ‌اگوست راجع باین طبقه از مردم میگفت که اینها درکارد کشیدن ازسواران جنگی در شمشیر کشیدن جری‌تراند . درکوچه‌های محله لاتن مصادمه زیاد اتفـاق میافتاد و اغلب نیز خون جاری میشد .

موقع اجتماعی افراد طلبه متفاوت بود مثلا بعضی از بزرگ‌زادکان‌وگروهی از مردم مرفه‌الحال بلاد بودند و مدرسین اغلب شکایت داشتند که طلبه دل بدرس

۱– Fouarre.

نمیدهند چنانکه واعظی میگوید : « بعضی از طلبه وقت خود را در میخانه ها میگذرانند و بخیالات واهی عمر راتلف مینمایند و اطاق درس رابخوابگاه بدل میکنند.»

از طلبهٔ آن عصر مکاتیب متعددی باقیمانده است که باقوام خود نوشته وپول میخواهند . از آن جمله است مکتوب ذیل که دو تن از طلبهٔ ارلئان نوشته اند : « باولیای عزیز و مکرممان سلام و تسلیم فرزندانه باد . مهربانی فرموده مسبوق باشید که مادرشهر ارلئان درعین سلامت هستیم و شبانه روز خود را وقف درس کرده و میدانیم که کاتن[1] گفته است : دانستن هر چیز باعث مجد و شرف است . ما در خانهٔ خوب و زیبائی که بیش از یك بنا با مدرسه و بازار فاصله ندارد نشسته ایم چنانکه هر روز میتوانیم سردرس حاضر شویم و پایمان‌تر نشود .بعلاوه مارا رفقائی است...که از هرحیث مورد تمجید میباشند...ولی برای اینکه فقدان اسباب کار در نتیجه‌ای که میخواهیم بگیریم رخنه‌ای وارد نیاورد گمان میکنیم که باید از مهر پدرانه شما استعانت جسته استدعا کنیم که لطفاً وجهی بتوسط حامل بجهت ما بفرستید تا بتوانیم کاغذ و مرکب و دوات و سایر چیزهائی که لازم داریم بخریم ... بهمین وسیله شما میتوانید از حال خودتان بما خبر بدهید » لکن غالب طلبه فقیر و حتی تیره روز بودند و برای امرار معاش کارشان بگدائی و نوکری کشیده بود. بعضی از مردم دیندار را دل بمسکنت ایشان بسوخت وبرای علاج این کار وهم‌برای وادار کردن‌طلبه بکار میهمانسراها و مدارسی ساختند . از جملهٔ این تأسیسات‌قدیمتر میهمانسرای هیجده نفره است که در ۱۱۸۰ (موقع جلوس فیلیپ اگوست) یکی از مردم لندن برای هیجده نفر از طلبهٔ بینوا بساخت و از همه معروفتر بنائی بود که در ۱۲۵۷ ربردوسوربن[2] (روحانی سن‌لوئی) بناکرد و بمناسبت اسم‌او سوربن نامیده شد .

میهمانسرا و مدرسه قواعدی نظیر قواعد رهبانیت داشت و طلبه حق خروج از آنجا را نداشتند مگر موقعیکه میخواستند سردرس بروند .

۱ – Caton.　　۲ – Robert de Sorbon.

دارالعلمهای فرانسه و سایر ممالك اروپا درفرانسه وسایر ممالك اروپا دارالعلمهای عدیده دائر شد. در فرانسه علاوه بر دارالعلم بزرگ پاریس دارالعلمی در ۱۲۲۳ درتولوز تأسیس یافت ودارالعلمی دیگر در ۱۲۸۹ در مون‌پلیه ودارالعلم سومی در ۱۳۱۲ در ارلئان. دارالعلم‌مون‌پلیه بواسطهٔ شعبهٔ طب خود شهرت یافت و این شهرت تا امروز نیز باقی‌است. صیت دارالعلمهای ارلئان وتولوز بواسطهٔ تدریس حقوق مدنی بود که درپاریس درس نمیدادند.

در ممالك دیگر اروپا نیز دارالعلمهای معروفی وجود داشت مانند، دارالعلم بلنی[۱] (در ایطالیا) که آوازهٔ آن بواسطهٔ تدریس حقوق روم در اطراف پیچید و دارالعلمهای اکسفرد و کامبریج در انگلستان که امروز نیز دو دارالعلم معتبر آن مملکت میباشد.

همچنانکه بسیاری از طلبهٔ ممالك دیگر برای تحصیل بفرانسه میرفتند عدهٔ کثیری از طلبهٔ فرانسه نیز از پی درس بممالك دیگر اروپا مسافرت میکردند. در آن عهد دارالعلمها و تحصیل در آنها بیش از امروز جنبهٔ بین‌المللی داشت.

II

ادبیات

ادبیات بزبان لاتن وسعت دامنهٔ درس و بحث بالطبع موجب ظهور آثار ادبی بزرگی در مائه دوازدهم و سیزدهم گردید. اما درین‌زمان از قسمت عمده آن اطلاعات وافیه دردست نیست زیرا عموماً بزبان لاتن نوشته شده بودند. در میان نوشته های آن عهد مهمتر از همه رسائل متالهین و فلاسفه است که بعضی از آنها وجود ذیقیمتی بوده‌اند. از آنجمله درمائهٔ دوازدهم آبلار[۲] را باید شمرد و در مائه سیزدهم آلبرلوگران[۳] و سن‌توماس‌داکن[٤] را که از فرقه سن دمینیك بودند و سن‌بون‌آوانتور[٥] و رژرباکون[٦] را که از فرقه سن‌فرانسوا شمرده میشدند. رژرباکون که انگلیسی بود و در دارالعلم

۱ -Bologne. ۲-Abélarod. ۳ - Albert le Grand. ٤ - Saint Thomas d'Aquin
٥ - Saint Bonaventure. ٦ - Roger Bacon.

پاریس درس خوانده بود مزیت طریقهٔ استقرا وتجربه‌را بر طریقهٔ استدلال بـرهانی دریافت واهتمامی بخرج داد که آنرا بدیگران نیز بفهماند. باکون در عهد خود عدیم‌النظیر و برعموم اقران سر بود و بحدس صائب بآیندهٔ علوم و کشفیات بزرگ پی برد لکن از افکار او ترسیدند و بزندانش افکندند چنانکه باکون مجال‌تربیت شاگرد نیافته رخت بر کشید. باکون معتقد بود که از علوم ومخصوصاً علم‌جراثقال میتوان نتایج حیرت‌انگیز گرفت چنانکه نوشته است: «بایدچرخهائی ساخت که‌بدون احتیاج به ستور بسرعت باور نکردنی سیرکند... میتوان چرخی بـرای پـرواز تعبیه کرد که اگر کسی درمیان آن جا بگیرد و اسبابی رابچرخاند بالهای‌مصنوعی آن هوا را بشکافد و مانند پرندگان بپرد. همچنین ممکن است چرخی ترتیب‌داد وبا آن بدون هیچگونه خطری زیردریا و رودخانه رفت» بزبان لاتن رسائل‌تاریخی بسیاری نیز نوشته شد که شرح وقایع بود یا تـرجمه حال چنانکه درین کتاب از گیبر دونوژان[۱] و سوژر و گیوم دوتیر و رژر دو واندور[۲] انـگلیسی قطعات عدیده ترجمه و درج شده است.

چنان‌نبود که رسائل مزبور همه‌مقام‌نازلی درادبیات داشته باشدبلکه‌مخصوصاً نویسندگان مائهٔ دوازدهم که مرید قدما بودند بعبارات صحیح ومنقح چیز نوشته‌اند اما بعدها چندان درقید ظرافت نبودند و باین جهت زبان لاتن سست وآشفته شد.

زبان عوام زبان لاتن زبان علم و مخصوص اهل علم و ارباب درس بود لکن مردم بزبان رومی که خود از زبان لاتن مشتق شده و چندین بار تغییر شکل داده بود تکلم میکردند. از این گذشته زبان رومی نیز در تمام فرانسه بیك صورت نبود بلکه زبان شمال با زبان جنوب تفاوت داشت و هـر یك نیز بچندین لهجه منقسم میگردید. لهجهٔ جزیره (ایـل دو فـرانس) چون زبان مردم املاك سلطنتی بود از پیشرفت خاندان کاپه منتفع شده از مائهٔ سیزدهم ببعد بسط عمده یافت و بیشتر نویسندگان بآن زبان چیز نوشتند. درواقع از مائهٔ یازدهم ادبیاتی بزبان عوام وجود پیدا کرده رفته رفته وسعت یافت وآثار عمدهٔ آن

۱ - Guibert de Nogent. ۲ - Roger de Wendover.

ابتدا تصانیف داستانی وقصص آمیخته بادب بود و بعد قصص هجائی ورسائل تاریخی نظم زودتر از نثر رواج یافت. در دربارهرسر کردهوسر هرمزار وبازار گاه‌یکی‌از تفریح‌های‌مطلوب‌مردم‌تماشای معرکه گیری بود که شعر یا آواز میخواند وکمانچهٔ خودرا نیز بآن کوك میکرد. گاهی معرکه گیر از خود شعر میساخت و میخواند[1] لکن عموماً معرکه گیران‌راوی سخنوران‌بودند.

تصانیف‌داستانی ، قصص

تا اواسط مائهٔ دوازدهم همه جا تصانیف داستانی رواج داشت . مقصود از این تصانیف اشعاری است‌که مفاخر افسانه آمیز بعضی از جنگاوران شهره رااز‌قبیل شارلمانی ورلان ورائول‌دوکامبره وگیوم دورانژ وغیره وصف میکرد . از جملهٔ این اشعار حماسی معروفتر تصنیف رلان میباشد که میگویند شاعری ازاهل‌نرماندی در اواخر مائهٔ یازدهم بقالب شعر ریخته است.

در خلال مائهٔ دوازدهم قصه سرائی نیزکه شرح سرگذشت یاعشق‌ورزی‌کسی بود شایع شد. قصه قطعه شعری بودکه‌مبنای‌تاریخی آن بتصانیف داستانی‌هم‌نمیرسید لکن گزارش احوال یك سوار جنگی‌کامل و مبادی‌آداب را می‌آورد مثلا نویسنده‌ای عروس داستان‌خودرا جامع جمال‌وکمال جلوه‌داده میگوید: «گورونال[2] که‌جلوداری قابل بود در عرض چند سال هرگونه هنری‌را که شایسته بزرگان است‌بوی‌آموخت از قبیل نیزه وشمشیر وسپر وکمان‌بکاربردن‌و سنگ پرتاب‌کردن وبخیزازگودالهای عریض جستن و از دروغ و غدر پرهیختن و بداد ضعفا رسیدن و سر قول ایستادن و بهر راه آواز خواندن و چنگ نواختن و باتازی بشکار رفتن . هر وقت که این تازهٔ سوار باجلو داران نورس باسب بر می‌نشست مثل آن بود که اسب و اسلحه از وی جدائی ندارد وهمه با هم ریخته شده اند . هرکس که او را با آنهمه آثار بزرگی و وقار میدید از پدر او رهال[3] تمجید میکرد که چنین فرزندی فراخ شانه وباریك میان و قوی هیکل وصدیق ورشید دارد» .

۱ ــ این‌دسته ازسخنوران‌رادرشمال‌فرانسه تروور Trover ودر جنوب تروبادور Troubador میگفتند
۲ - Gorvenal· ۳ – Rohalt·

این قصص را سخنورانی از اهل بروطانی در فرانسه منتشر میکردند و منشأ غالب آن افسانه های قوم سلت بود (مانند داستان تریستان[1] و ایزو)[2] یا وقایع یونان وروم (مثل داستان اسکندر) . مشهور ترین قصص مائهٔ دوازدهم داستان کرتین‌دوتروا[3] بودکه‌در حوالی ۱۱۹۵ فوت شده و شهرتش درهمهٔ آفاق‌پیچیده‌بود.

منظومه بزمی و هجا

ادبیات رزمی و اخلاقی مطلوب سرکردگان وارباب‌ملك بود لکن عامهٔ مردم واواسط الناس که رو برشد نهاده بودمشتری متاع دیگر بودند.

از این جا آثاری پدید آمد که بیشتر جنبهٔ بزمی داشت وبرای نشاط وسرور وخنده بود از قبیل اشعاری که موضوع آن از زندگانی روزانه عامه اخذشده‌بود وهمچنین قصص هجائی وقطعات نشاط انگیز و مسخره آمیز.

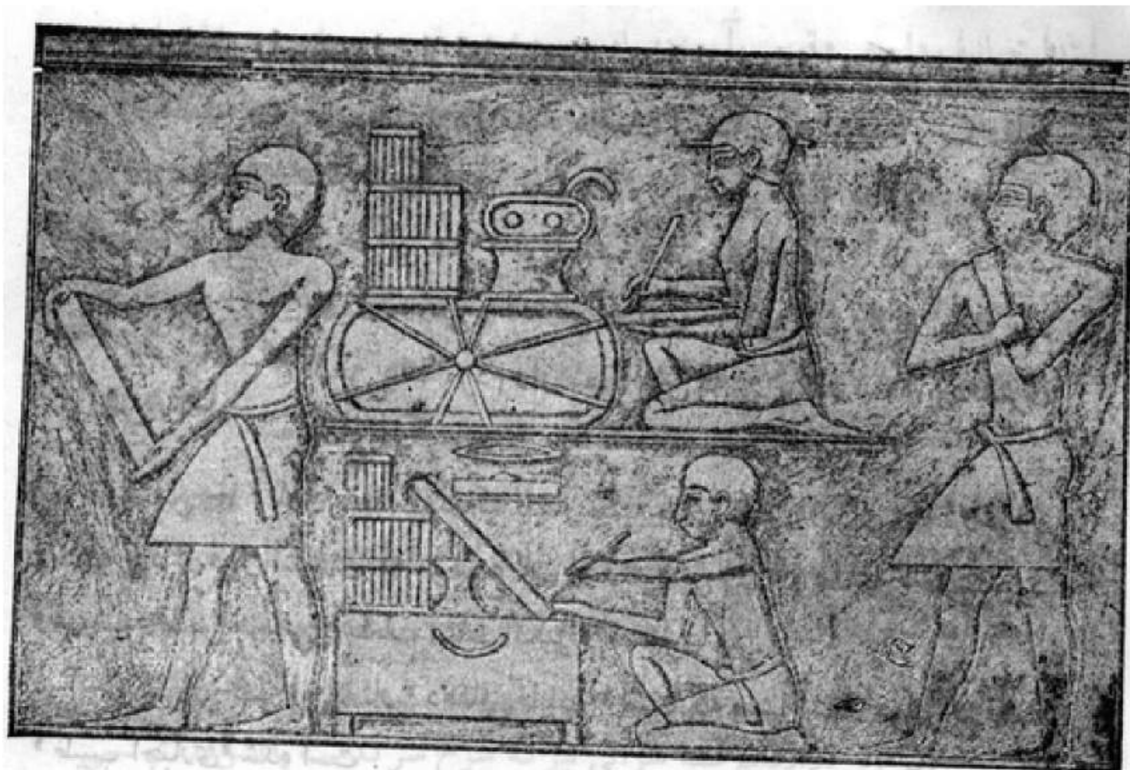
یکی از جملهٔ این آثار « دهقانی طبیب » است که منشأ اشعار مولیر[4]درقطعهٔ « طبیب اجباری» شده است .

گاهی نیز حیوانات را بمیان آورده عادات و اخلاق بشر را بآنها می بستند تا در استهزا دست وبالشان باز باشد . از این نوع قصص هم در مائهٔ دوازدهم وجود داشته است وهم درمائهٔ سیزدهم لکن از همهٔ آنها مشهورتر « داستان روباه » است که جنگ روباه و گرگ را بتقلید تصانیف داستانی وصف کرده است.

در مائهٔ سیزدهم ذوق نمایش نیز ظهور کرد و علاوه بر نمایشی که‌جمعیت‌های مذهبی از کرامت سرپرست خود میدادند بعضی از قطعات کوچك نشاط انگیز و مسخره آمیز هم بمعرض تماشا درآمد و یکی از آنهارا آدام‌دولاهال[5] که‌سخنوری از آراس[6] بوده بنظم آورده است .

ذوق سرودن هجا بتدیج زیاد شده تا آنجا که تقریبا در تمام منظومات آن زمان وحتی در « داستان گل » نیز آثار آن مشهور است. قسمت اول این داستان را یکی از اهل علوم موسوم به گیوم دولوری[7] در حدود سال ۱۲۳۰ برشتهٔ نظم

۱ - Tristan. ۲ - Iseut. ۳ - Chrétien de Troyes. ٤ - Molière.
٥ – Adam de la Halle. ٦ - Arras. ۷ - Guillaume de Lorris.



آورده و منظور وی جز این نبوده است که دستوری بجهت آداب معاشرت بدست بدهد لکن قسمت دوم آن که در حدود ۱۲۷۶ بدست ژان کلوپینال[۱] نام که یکی از اواسط الناس مونگ[۲] بوده نوشته شده است پادشاه و بزرگان و فرق مذهبی را سخت مسخره میکند. مثلا شاعر در بارهٔ بزرگان و امرا چنین میگوید: «بدنشان حتی باندازهٔ یك سیب از تن رعیت واهل علم و جلو دار بیشتر نمیارزد» ودرباب شاه چنین میآورد که «هروقت رعیت نخواهد بشاه کمك نمیکند وشاه تنها میماند».

تاریخ نویسان نخست

اولین نوشتهٔ مهمی که به نثر بزبان «عوام» نوشته شدتاریخی بود کـه ژوفرو آدوویل هاردوئن[۳] در اوایل مائهٔ سیزدهم در تحت عنوان «فتح قسطنطنیه» برشتهٔ تحریر کشیده وقـایع جنگ چهارم صلیب را شرح داد[۴]. صد سال بعد (در اوایـل مائهٔ چهاردهم)

۱ - Jean Clopinel ۲ - Meung ۳- Geoffroy de Villehardouin

۴ - بصفحه ۲۳۴ رجوع شود.

ژوآنویل (۱۳۱۷ - ۱۲۲٤) باکهولت سن سوانح عمری را که درخدمت سن لوئی گذرانیده بود وهم صفات پسندیدهٔ خداوندگار محبوب را جمع کرده تاریخی از سن لوئی ترتیب داد که بسیار ساده وحاوی قصه های کوچك وپر از روح وملاحت وجلاست[۱].

بسط زبان فرانسه مکانت سلاطین خاندان کاپه و مخصوصا تام و شهرت دارالعلم پاریس باعث انتشار زبان و ادبیات فرانسه در تمام اروپا شد. مخصوصا در مائهٔ سیزدهم که مانند مائه هجدهم زبان اهل فضل عموم ممالك و بمنزلهٔ زبان تمام اروپا بود.

در عهد سن لوئی برونتولاتینی[۲] نام ایطالیائی « گنجینهٔ علوم و فنون » (۱۲٦۵) خود را بفرانسه نوشت زیرا میگفت « زبان فرانسه مرغوب تر است و اغلب مردم آنرا میدانند » سی سال بعد سیاح بزرگ ونیزی مارکوپولو[۳] « کتاب غرائب » خود را بزبان فرانسه املا کرد.

ادبیات اروپا موضوعات خودرااز تصانیف داستانی وقصص رزمی و بزمی فرانسه برمیداشت. تصنیف رلان به ایطالیائی و آلمانی وهلندی و حتی نروژی ترجمه شده است.

ادبیات سایر ممالك اروپا معذالك در خارج فرانسه نیز رسائلی بزبان عوام نوشته شده بود چنانکه در آلمان حماسهٔ معتبر نیبلونگن[٤] بوجود آمد وتغزلات دلفریب والتر دولاوژلوید[۵] ایطالیا تا مدتی متمادی در تحت نفوذ ادبی فرانسه بود لکن در آغاز مائهٔ چهاردهم شاهکار ادبی قرون وسطی[٦] که شاهکار تمام ازمنه و ادوار میباشد از ایطالیا طلوع کرد. دانته آلیگری[۷] در ۱۲٦۵ در فلورانس بدنیا آمد و چون یك بار جزء رؤسای شهر شده بودوقتی دستهٔ مخالف پیش برد نفی بلد گردیده بیست سال باوارگی ومصیبت گذرانید وعاقبت نیز در ۱۳۲۱ در

۱ - بصفحات ۳۲٦، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳٤، ۳۳۸ رجوع شود.
۲ - Brunetto Latini.
۳ - marco Polo (بتاریخ قرون جدید صفحهٔ (۵) رجوع شود).
٤ - Nibelungen.
۵ - بصفحه ۲۷۰ رجوع شود.
٦ - منظومه الهی دانته.
۷ - Dante Alighieri.



تصویر دانته که بقلم ژیوتو کشیده شده

راون بغربت بمرد دانته قبل ازاینکه جلای وطن شود جز تغزلاتی بسبك سخنوران جنوب فرانسه شمری نداشت اما چون در نتیجهٔ مصیبت پخته شد و بغض وقریحه‌اش کمال یافت منظومهٔ سه گانه دوزخ و برزخ و بهشت راسرود که بر رویهم منظومهٔ الهی نامیده میشود .

درین منظومهٔ بی نظیرو پر اثر وپرداخت شده دانته چنین میآورد که ابتدا بهدایت ویرژیل[1] وسپس براهنمائی زنی بآتریکس[2] نام بتماشای دوزخ و برزخ و بهشت رفته است و درین فرصت کلیهٔ افکار واطلاعات وعقاید سیاسی ومهر و بغض ودرد و امید خود را در ضمن تخیلات گیرنده بیان کرده است. هیچیك از آثار ادبی زندگانی معنوی قرون وسطی را بهتر از این منظومه نمیرساند. چون دانته منظومهٔ خودرا بلهجهٔ تسکان نوشت لهجهٔ مزبور زبان ادبی ایطالیا گردید .

III
مظاهر هنر

مشخصات کلی نفود فنون فرانسه دراروپا کمتراز نفود ادبیات آن‌مملکت‌نبود. از آغاز مائهٔ سیزدهم تا نیمهٔ مائهٔ چهاردهم فنون‌فرانسه رقیبی

۱ - virgile ۲ - Béatrix.

در اروپا نداشت لکن در نیمهٔ دوم مائهٔ چهاردهم آثاری که مظهر کمال هنر بود در ایطالیا بوجود آمد.

در قرون وسطی هنر عمده معماری بود زیرا فنون سائره همه به تبع معماری نمودار میشدند و حجاران در ردیف کمك معمار میآمدند و باصطلاح آنروز استاد کار نام داشتند.

درین دوره هنر جنبهٔ مذهب گرفته و بالتمام در کلیسا ظاهر شده و کلیسارا بصورت موزهٔ کاملی در آورده است زیرا مردم قرون وسطی در ایمان رسوخی داشتند و هر وقت کلیسائی میساختند یقین میدانستند که خانه ای بجهت خدا بر پا میکنند و خدا در آن جای خواهد گرفت و در هر حال خدای نامرئی را در حرم حاضر و ناظر می پنداشتند. باین لحاظ کلیساهای قرون وسطی بقول میشله [1] مورخ « بهترین برهان‌ایمان است ».

طرح نمازخانه طرح عموم نمازخانه ها تقریباً یکسان و همه جا بشکل‌صلیب بود. در بدوامر نمازخانه را شبیه کنیسه های روم و مانند دهلیزی دراز و باطاق میساختند و در منتهی الیه آن نیم دائره ای رو بمشرق (بیت المقدس) ترتیب میدادند. پس از چندی طول دهلیز را ثلث و ثلثان کردند و از مقسم آن دهلیز دیگری افقاً گذرانیدند. باینطریق دو بازو تشکیل یافت و شکل صلیب کامل شد. در قسمت سر صلیب محراب را بنا میکردند و آن محل‌را خاص اهل علم میداشتند ودر قسمت پای صلیب مؤمنین را جای میدادند. بعد ها که بجای طاق سقف ضربی معمول شد سقف نمازخانه بشکل کشتی وارون درآمد.

معمولا در یمین ویسار قسمت پای صلیب شبستانی میساختند که سقف آن کوتاه‌تر بود و چند ردیف ستون آنرا از بنای میانه مجزا میکرد. در نماز خانه بجایگاه مؤمنین باز میشد و در مقابل محراب اصلی قرار داشت وبسیار بلند ومزین بود. جلوی آن سر پناهی میساختند و دو طرف آن دو برج. از وقتیکه دو بازوی

۱ – Michelet.

صلب ساخته شد هر بازو را در جداگانه دادند. بجهت ناقوس برج خاصی بنا کردند که گاهی دور از بنای نماز خانه بود (مثل ناقوس سن مارك ونیز) وگاهی وصل بآن. بعلاوه در مقابل در نمازخانه نیز فضائی موسوم بصحن ترتیب میدادند.

طرح عموم نمازخانه‌ها همین بودلکن شکل ساختمان آن ازوضع طاق‌وهلالیها وستونها تغییر می یافت. همچنانکه معماری یونان سبك درید و سبك ایونی داشت در قرون وسطی نیز دو سبك بوجود آمد یکی سبك رومی و دیگر سبك فرانسوی یا سبك هلالیهای متقاطعه که بمسامحه سبك قوم گت نامیده‌میشود .

نماز خانه سبك رومی

تا اواخر مائهٔ دهم پوشش نماز خانه ها از چوب بود و باین جهت بسیاری از آنها در خلال هجوم قوم نرمان و قوم مجار بسوخت[۱] . چون این دوره سپری گردید و سکون و امنیت مستقر شد ازنوبساختمان نماز خانه پرداختند ولی این بار تمام آنرا ازسنگ‌ساختند و طاق آنرا نیز با سنگ زدند. این امر مبدأ ظهور سبك رومی بود.

درین باب رائول گلابر راهب که خود شاهد مطلب بوده است چنین‌میگوید: « تقریباً سال هزار وسه بود که کنیسه های عموم آفاق ومخصوصاً ایطالیا و گل ترمیم شد. فی‌الواقع بعضی از آنها حاجت بمرمت نداشت اما امم نصاری بر سر جلال و طنطنه با هم رقابت میورزیدند تا معلوم شود که نمازخانهٔ کدامیك از آنها موزون تر خواهد بود . جا داشت گفته شود که دنیا بالاتفاق جامهٔ ژندهٔ عهد عتیق را دور میکند تا لباس سفید نماز خانه را در بر نماید، این بود که مؤمنین کلیساهای معتبر و نماز خانه ها و مصلا ها را بصورت خوش در آوردند».

بر سر منشأ معماری رومی مباحثه و اختلاف نظر عمده وجود دارد . بعضی آنرا از معماری روم قدیم مشتق دانسته معماری رومیش نام نهاده اند و گروهی معتقدند که بسیاری ازاصول آن از مشرق و بالخاصه از انطاکیه و اسکندریه آمده وواسطهٔ نقل آن رهبان بیت‌المقدس ومردم شامات بوده اند که بابلادفرانسه‌وایطالیا

---

۱ ـ بصفحهٔ ۱٤٥ رجوع شود .

داد و ستد داشته‌اند . هرچه باشد سبك رومی در اواخر مـائه دهم‌ظهور کرده است. نمازخـانه های بدوی این سبك چـون خوب ساخته نشده بود فـروریخت لکن از اواسط مائه یازدهم معماران بکار خود اطمینان پیدا کردند و سبك مزبور از ۱۰۶۰ تا ۱۱٤۰ تقریباً بکمال خود رسید .

مشخصات نمازخانه‌های رومی

صفت مشخصه معماری رومی اطاقی است که بشکل استوانه‌ناقص ساخته شده وهلالیهای‌نیم دائره که‌روی سقف‌تمام میشود در بعضی ازنواحی بتقلیدکلیساهای بیزانس (مانندایاصوفیا) بجای‌طاق گنبد ساختند .

هلالیها و طاق یا گنبد نماز خانه را گـاهی بپایه های یـکپارچه تکیه می‌دادند و گاهی بسـتونهای قطور . سر ستون را پر پهنا میگرفتند و تصاویر آنـرا کوتاه و درشت میساختند . چون فشار طاق و گنبد چنان بود که میتوانست دیوار را از هم بپاشد پایه هـائی بمثابهٔ شمع تعبیه کرده و باین وسیله از خـارج بنا بدیوار کمك میدادند و پایه‌های مزبور را تا زیر سقف می‌بردند . برای استحکـام دیوار پنجره کم باز میکردند و پنجره را بزرك نمی‌گرفتند . باین لحاظ نماز خانهٔ سبك رومی عموما تاریك است و رویهم رفته مظهر قوت و استحکام میباشد .

تزئینات سبك رومی

تزئینات نماز خانه تلالؤ و جلالی دارد . سطح درونی‌دیوار های آن مستور ازتصاویر آب ورنك میباشد و ازداستانهای انجیل یا سرگذشت اولیاءالله حکایت میکند . درنمازخانه های فرانسه از این نقاشیها چیز مهمی باقی نمانده است مگر در کلیسای سن‌ساون[۱] نزدیك پوآتیه سر ستونهای کلیسا را حجاری کرده‌اند و بـا آنکه مهارتی در آن بکارنرفته نمود خاصی دارد و اشکال آن گل و بوتهٔ بهم پیچیده و حیوانات‌خیالی و وقایع تورية را مجسم میکند .

۱– Saint - Savin.

درنمای بنا چندین طبقه منفذ هلالی قرار میدادند مثل نمای نتردام دوپوآتیه[1] و سن‌پیردانگولم[2] در هلالی بالای در نمازخانه صوری بشکل تختهٔ شطرنج و گل وبرگهای مضرس و مار پیچ در میآوردند و رنگهای تند و اکلیلی بآن میزدند

این تزیینات رفته رفته بیش از پیش بسط یافت چنانکه نیم دائره بالای در بعضی از نمازخانه‌ها از نقوش برجسته مستور گردید و موضوع آن همواره وقایع روز حشر بود ولی این حجاریها را مقامی نبود زیرا حجاران در کار خود مهارتی نداشتند و میخواستند ریزه کاریهای بیزانس را روی سنك در بیاورند باین جهت تناسب‌رعایت نگردیده واشکال دراز و باریك شده است‌اما با این وجود تصاویریست زنده و جنبده و با اینکه حرکاتش منظم نیست جاندار است .

نمازخانه های عمده رومی

ایجاد و انتشار سبك رومی مخصوصا بدست رهبان کلونی انجام گرفت و نمازخانه‌های عمده‌ای که باین سبك ساخته شده نمازخانه های رهبان و بقاعی است که بجهت حفظ آثار متبرکه برکشیده‌اند ازقبیل نمازخانه مادلن . چون درایام زیارتی جمع کثیری بیقاع مزبور روی میآوردند طرح آنرا وسیع میگرفتند .

کلیه این مشخصات در عموم نماز خانه‌ها جمع بود لکن پاره‌ای تفاوت‌ها نیز در بین میآمدکه بکار تمیز آنها میرفت مثلا سبك رومی در فرانسه چندین طرح‌ولایتی داشت و از آن جمله یکی طرح اورنی بود که بهترین نمونه آن کلرمون میباشد مزیت این طرح در آنست که جزء عمدهٔ تزیینات خارجی آن خاتم کاری است و با سنك سرخ و سفید و سیاه در آورده‌اند . طرح پوآتو در سن پیر دانگولم و سن فرون دوپریگو[3] طاق را مبدل به گنبد کرد . طرح نرماندی در نمازخانه مردان و نمازخانه زنان کائن[4] طاق را بسیار بلندگرفت . مشهور ترین نمازخانه ها در بورگنی‌سن‌لازار دوتون[5] و سن‌مادلن دووزلای[6] و درلانگدوك‌سن‌تروفیم[7] (آرل) و سن‌سرنن[8] (تولوز) بود .

۱–Notre -Dame de Poitiers. ۲ - Saint - Pierre d'Angoulème·
۳ – Saint-Front de Périgueax· ٤ – Caen· ٥ -Saint-Lazare d'Autun·
٦ – Saint-Madeleine de Vézelay· ۷ - Saint -Trophime· ۸ -Saint-Sernin.

معماری سبک فرانسوی درمیان طرحهای مختلفه‌سبک رومی‌رونق معماری‌شمال‌فرانسه ازهمه کمتر بود ولی با این وجود در مائه دوازدهم از آنجا سبك تازه ای سر برزد که از لحاظ اصول علمی و مذهبی بـر دیگران سر بود وتوجه بخدا در آن بهتر نمودار میشد. این سبك را سبك هلالیهای متقاطعه یا سبك فرانسوی نامیده‌اند ولـی بیشتر معروف بسبك قـوم گت میباشد درصورتیکه این اسم بلا مسمی است زیرا هیچ چیز از قوم گت در آن دیده نمیشود فقط در مائه شانزدهم که مردم ایطالیا معماری کـلیساهای مزبور را نمی پسندیدند آنرا جاهلانه دانستند و با این کلمه ببدی یاد کردند و این اسم بر این سبك ماند. در حقیقت این سبك را باید بمعمول قرون وسطی سبك فرانسوی گفت زیرا اولین شاهکار های خود را در جزیرهٔ (ایـل دو فرانس) بوجود آورده است و بمناسبت تناسب و ظرافت و توجهی که بکمال دارد نویسندگان فرانسه آنرا بهترین مظهر روح ملت خود دانسته اند.

مشخصات این سبك مشخصات‌این سبك همه مبتنی برطرزتازه ساختمان‌سقف‌است. در نیمه اول مائه دوازدهم استادی ناشناس بفکـر افتاد کـه بر روی چهار پایه قالبی از سنگ بشکل دو هلالی متقـاطع بریزد و طـاق را روی چهار شاخه قالب بزند باین ترتیب شاخه‌های قالب فشارسقف را بپایه ها میرسانید و اگر پایه ها محکم میشد بر خلاف سبك رومی‌باستحکام‌زیاد دیوار ها حاجتی نمی‌ماند. قالبی را که درین سبك برای استحکام طاق‌بکار میرفت هلالیهای متقاطعه نـامیدند و سقفی را که باین ترتیب برپای میشد طاق هلالیهای متقاطعه گفتند باین لحاظ معماری تازه سبك هلالیهای متقاطعه نامیده شد. بمناسبت این تغییر شمع دیوارها نیز تبدیل‌وضع یافت‌باین معنی که درسبك رومی‌شمع ببدنه دیوار میچسبید لـکن درین سبك شمع را جدا ساخته و آنرا بوسیله چند هلالـی بپایه وصل میکردند و بنا را بپایه تکیه میدادند. بعضی گمان کرده اند که صفت مشخصه این سبك وجود هلالیهای ناقص است لـکن این نظر درست نیست زیـرا

هرچند که درین سبك هلالیها تمام نیست لکـن در بسیاری از نمازخانه های سبك رومی نیز هلالی ناقص دیده شده است.

سبك هلالیهای متقاطعه و ناقصه را موجب چنان استحکامی میدانستند کـه بی اندازه بر وسعت نمازخانه افزودند چنانکه ارتفاع سقف را در نتردام دو پـاری[1] ۳۴ متر گرفتند و در کلیسای آمین و متر ۴۳ متر و در کلیسای بووه (که فروریخت) ۴۸ متر. ضمنا پایه‌ها نیز از صورت اولیه خارج شده بشکل یك دسته ستون ظریف در آمد که مانندساقهٔ باریك درخت تازیر سقف اوج میگرفتند و در آنجا چتری‌شبیه شاخ و برگ میساختند. در فواصل پایه‌ها جز خلاء چیزی نبود باین معنی که چون پایه را بجهت نگاهداری سقف کافی میدیدند بعضی اوقات بکلی از ساختمان دیوار منصرف شدند و بجای آن پنجره‌های بزرگی بشکل سرنیزه قـرار دادند. در سن شاپل دو پاری پایه هائی که در فواصل پنجره ها دیده میشود بمنزله نردهٔ آهنی است که امروز در گرمخانه ها نصب میکنند. فی‌الحقیقه معماران معاصر ما تنها باستظهار مصالح فلزی توانسته‌اند ابنیه‌ای بسازند که با ساختمانهای سبك هلالی‌های متقاطعه برابری کند. برجهای جناحین در نماز خانه نیز پنجره‌های بلندی به‌بیرون داشت. پنجره مدور بود و با شیشه های خود شباهت خورشیدی از سنگ و شیشه میداد. روشنائی زیادی بدرون نمازخانه راه داشت و بنا مظهر قوت و هوش وظرافتی‌ممزوج با جسارت‌بود.

تزیینات، شیشه بند، حجاری

این سبك از لحاظ تفننی که درتزیینات‌کرده بسیارمورد توجه است. تزیین عمدهٔ آن ساختمان شیشه‌بند استو اسراف درحجاری و نقوش برجسته و مجسمه. درواقع چون دیوار و تصاویر آب و رنگ از میانه رفت شیشه بند بجای آن نشست وبمنزلهٔ حصاری شفاف و مصور در آمد. هر شیشهٔ خود پرده‌ای جداگانه بود و نقوش‌عدیده داشت. موضوع این تصاویر گاهی سوانح عمر یکی از اولیاءالله بود وگـاهی مشاغل یکی از اصناف.

---

۱ - Notre - Dame de Paris.



اما تزیین عمده حجاری بود وهر گیاهی از خاك فرانسه مانندسرخس وشبدر و توت فرنگی و موو کلم و غیره موضوعی بجهت تزیین بدست میداد. نقوش برجسته



قسمتی از کنیسهٔ رنس

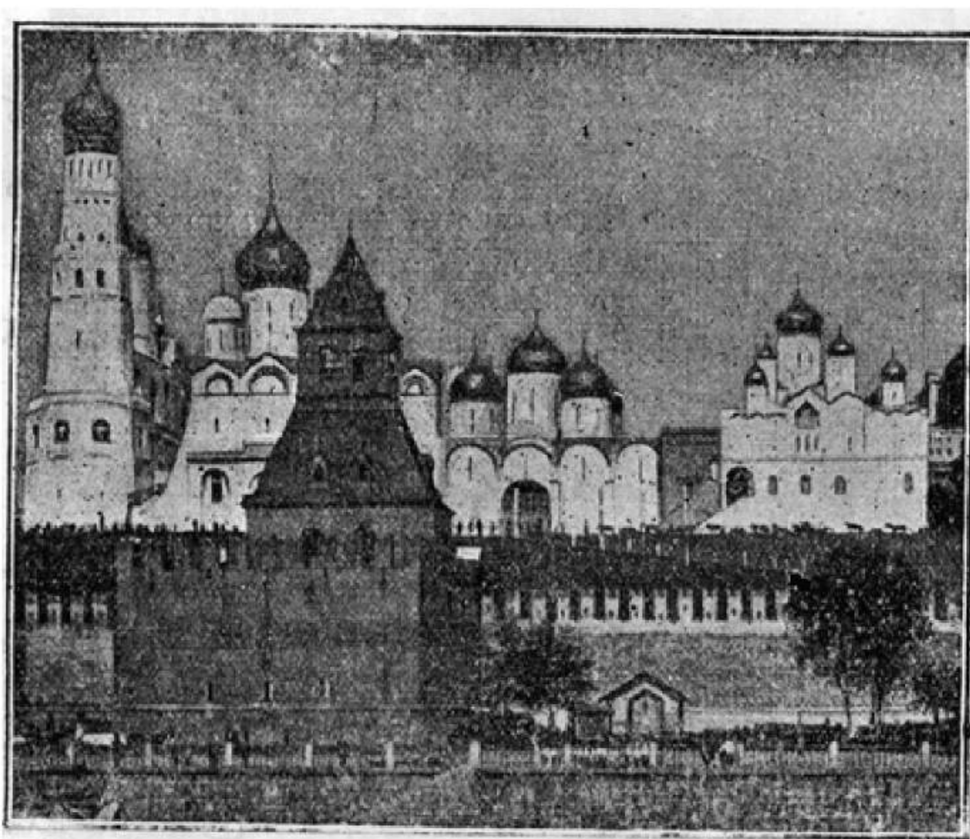
بالای درها زندگی عیسی و مریم و اولیاءالله را مجسم میساخت. همه جا بر عدهٔ مجسمه‌ها میافزودند چنانکه در کلیسای رنس تادوهزار مجسمه بودوقبل ازاینکه آسیبی از گلوله آلمان بدان برسد درنظر مانند توری از سنگ جلوه مینمود. مجسمه هارا

یا در دهلیز میچیدند یا در جنبین در کلیسیا ردیف میگذاشتند . مجسمه‌های اولیه تا حدی ناموزون و بیجان بود لکن رفته رفته بر علم و مهارت مجسمه سازان افزود و کارشان جان گرفت چنانکه بعضی آثار پدید آوردند و در دقایق آن چندان هنر بخرج دادند که آنرا شایسته بزرگترین هنرمندان یونان میسازد .

غرض از حجاری و ساختمان شیشه بند بیشتر تعلیم بود نه تزئین زیرا بنا بتعبیر یکی از مجامع مذهبی تزیینات در حکم «کتاب بیسوادان» و جانشین کتاب‌مقدس و تاریخ و اخلاق و علوم و هنر و مدام در جلوی چشم مؤمنین گشوده بود . بنا بر این موضوع تزیینات را اهل علم معین میکردند و استادان کار نمیتوانستند بسلیقه خود کار بکنند مگر در امور درجهٔ دوم از قبیل سر ناودانها و نقوش خنده آوری که مکمل تزیینات کلیسیا و روح بنا میگردید .

بنای نماز خانه بسبك هلالیهای متقاطعه

بنای نماز خانه سبك رومی بیشتر بسعی رهبان انجام گرفت و بنای نماز خانه‌های سبك فرانسوی باهتمام مردم بلاد . کمال این هنر باتوسعه وتمول بلاد قرین بوده است . در ظرف‌مدتی قریب یك مائه در میلان بلادی که مخصوصا در شمال رودلوار واقع شده بودند همچشمی غریب افتاد و هر یك افتخار خود را درین می‌دیدند که زیباترین و پرخرج ترین و بلندترین نماز خانه‌ها در خاك وی باشد باین لحاظ عموم سکنه هر شهر با همان اعتقاد و غیرتی که صلیب بر گرفتگان دورهٔ نخست بسوی بیت‌المقدس راه افتادند بساختمان نماز خانه پرداختند . غنی و فقیر در بذل جهد رقابت میکردند ، اغنیا پول میریختند و مردم عموما بکار میچسبیدند و پیشه وران لاینقطع بهدایت اهل‌علم میکوشیدند تادر میان خانه‌های بهم‌چسبیدهٔ شهر نمازخانه‌ای با شکوه تمام قد بر افرازد ، باین ترتیب میتوان گفت که این سبك نمازخانه کارتمام ملت است



کشیشی از نرماندی در باب ساختمان کلیسای شارتر [1] چنین میآورد: «کـه
دیده بود که امرای توانا وارباب مکانت ومکنت و بزرگ زادگان از زن و مرد

۱ - Chartres.

گردن افراختهٔ خودرا فرود آورند وبارابه بسته شده مانند ستور بار شراب و گندم وروغن وچوب بکشند و آذوقهٔ عمله ومصالح بنائی را تاجایگـاه مسیح ببرند ؟»

ساختمان کلیسای سن‌دنیس نیز بهمین وضع انجام گرفت چنانکه سوژرمیگوید: «هربار که تخته سنگهای بزرك را بطناب بسته از مقطع بالا میکشیدند مردم آن خطه و نواحی مجاور آمده طناب را ببازو و سینه وشانهٔ خود مـی‌بستند و مانند حیوانات بارکش سنگها را بالا میبردند».

ابنیه این سبك ومعماران آن

سبك هلالیهای متقاطعه فرصتی میخواست تابکلی اززیر نفوذ سبك رومی خارج شود چنانکه در اوایل امر آثاری از آن سبك را از قبیل اشکال یك پارچه و هلالیهای تمام نگاهداشته بود اما در مائهٔ سیزدهم بکمال خودرسید وبا اینکه در آغاز کار ساده بودبتدریج‌در اشکال موزون تر گردید و در تزیینات بتجمل گروید.

اولین نمونه بزرگ این سبك کنیسهٔ سن دنیس میباشد که بسعی‌سوژر ترمیم یافت ودر ١١٤٤ باحضور لوئی هفتم افتتاح شد . شاهـکار های فنون فـرانسه از عهد فیلیپ اگوست وسن لوئی میباشد. بنای نتـردام دو پـاری از ١١٦٣ شروع شد وکلیساهای شارتر وروآن ورنس وبورگ وآمین وسن‌شاپل قصر سن‌لوئی همه در فرانسه شمالی است. درجنوب لوآر این سبك نتوانست کامـلا بسبك رومـی فایق آیدبلـکه‌با آن ترکیب شد چنانـکه در کلیسای پوآتیه مانند نماز خانـه های سبك رومی هلالیها تمام رسم شده و پایه‌ها مستقیماً بدیوار تـکیه کرده و میان آنها هلالی فاصله نشده است.

سبك هلالیهای متقاطعه نه تنها در نمازخانه بکار رفت بلـکه در بنای‌صوامع‌نیز متداول گردید مانند دیرمون سن میشل که یکی از ابنیهٔ زیبای اروپا محسوب‌است. بعلاوه در ساختمان ابنیهٔ غیر مذهبی نیز رایج شد و از آن جمله است قصر سن‌لوئی در پاریس ومشورت خانهٔ ایبر در فلاندر ومحـکمه های عدیده و غیر آن.

با اینکه در نتیجه تتبعات مستمره هرروز اسامی معماران تازه کشف میشود لکن سازندگان اغلب نماز خانه های این سبك هنوز مجهول مانده اند. فقط نام کسانی را که موجد قشنگترین کلیساهای فرانسه شده‌اند میدانیم اما از ترجمهٔ حال آنها چیزی در دست نیست. بانی نتردام دو پاری موریس دو سولی[1] اسقف و ژهان دوشل[2] بوده، بانی کلیسای رنس ژان دوربه[3] و ربر دو کوسی[4]، بانی کلیسای آمین ربر دو لوزارش[5]، بانی سنت شاپل پیردو مونترو[6] و بانی بورگ ژیرول[7]. این اشخاص که تقریباً فراموش شده اند شایسته‌اند که باندازهٔ بزرگترین معماران تاریخ قدیم یونان یا دورهٔ نشور هنر بر سر زبانها باشند.

بسط هنر فرانسوی

این سبك تازهٔ هنر بدرجه‌ای جاندار و پر شعاع بود که چندین مائه باقیماند و بجاهای دوردست رسید. در فرانسه تا مائه شانزدهم که دورهٔ نشور هنر نامیده میشود و قریب چهار صد سال را میگیرد مستقر ماند. در خارج فرانسه بتمام اروپا راه یافته بآسیا هم قدم گذاشت چنانکه در لندن و میلان و ونیز و سین وبورگو وکلنی ونورمبرك ومونیخ وپراك و وینه وکراکوی وبلاد پلوپونز وجزیرهٔ ردس وقبرس وشام کلیساها وقصور ومشورت خانه‌ها ومحکمه های عدیده دیده میشود که باین سبك و اغلب بدست استادان فرانسوی ساخته شده است.

رونق هنر در ایطالیا

معذالك فرانسه در مائه سیزدهم نقاشی را متروك گذاشته‌بود زیرا در سبك‌هلالیهای متقاطعه‌بجای نقاشی آب ورنگ‌شیشه بند نشست واز آن ببعد نقاشی جز بصورت تذهیب که بکار کتب خطی میرفت نمودار نشد. در عوض اولین شاهکار نقاشی در اواخر مائهٔ سیزدهم در ایطالیا ظهور کرد.

تاآن‌وقت هنر درایطالیا رونقی نگرفته‌واین‌مملکت که در میان‌دو کانون‌معتبر

۱– Maurice de Sulli· ۲–Jehan de Chelles. ۳ – Jean d' Orbais·
٤– Rodert de Couei· ٥–Robert de Luzarches· ٦-Pierre de Montereau.
۷– Girauld·

هنر (امپراطوری بیزانس و فرانسه) واقع شده بود زیر نفوذ آنها قرار گرفته و بسرمشق آنها کار میکرد چنانکه دیوار کلیسا را بطرح بیزانس از خاتم می‌پوشانید واین تزیینات را در کلیسای سبك فرانسوی نیز معمول میداشت، زیرا پنجره ها را بوسعت پنجره‌های کلیسای فرانسه نمی‌گرفت. اما از آغاز مائهٔ سیزدهم تمایلی در ایطالیا بروزکرد که ازخودکار بدیعی بیاورند و امپراطور فردریك دوم (۱۲۵۰ ـ ۱۲۱۵) که خواهان ابتکار وصاحب ذوق بود اهتمام داشت که سنن روم قدیم را زنده کند، بتشویق او هنرمندان ایطالیای جنوبی مجسمه ها و نقوش بر جسته و سکه های قدیمه را سرمشق کار خود قرار دادند و یکی از آنها موسوم به نیکلای آپولی [۱] (که بیشتر باسم نیکلای پیز [۲] معروف است) در ۱۲٦۰ منبر مصلای پیز راچنان بظرافت منقش ساخت که پای کمی‌از نقوش تابوت‌روم قدیم نداشت. بعد از او دیگران این راه را ترك کردند اما هنرمندان ایطالیا در موقعی که بتقلید آثار روم قدیم با آثار فرانسه کار میکردند دقت در طبیعت واشکال زنده وجاندار را از نظر دور نمیداشتند. در ایطالیا نقاش فراوان بود. نقاشان در بدو امر بسر مشق حجاران کار کردند ولی کم‌کم قیود سابقه را کنار گذاشته خاتم کاری را متروك داشتند و تصویر آب ورنگ را پیش گرفتند و نقاشی‌جدید را بوجود آوردندودرین فن در مدت سه مائه سمت استادی مسلم یافتند .

اولین نقاشان بزرك

بزرگترین نقاش این زمان ژیوتو میباشد که ازاهل فلورانس (تسکان) وبنابراین همشهری دانته‌بوده‌است (۱۳۳٦ـ۱۲٦٦) ژیوتو هنر خود را در نقاشی آب و رنگ مصلای شهر پادو [۳] که شرح زندگانی مسیح و مریم را میاورد و کلیسای سانتا کروس [۴] در فلورانس که زندگی سن ژان باپتیست [۵] وسن ژان وسن فرانسوا را مجسم میسازد بروز داده و صنعت مزج وترکیب را بکمال رسانیده است . همان روح وجلا وجمال وحالتی

۱– Nicolas d'Apulie. ۲ – Nicolas de Pise. ۳ – Padoue.
٤- Santa Croce. ٥ – Saint Jean Baptiste.

را که حجاران رنس وپاریس و آمین بمجسمه های خود داده اند ژیوتو در تصویر آورده است .

در عصر ژیوتو کسان دیگری نیز بودند که با اوهمچشمی مینمودند مثلاسین شهر دیگر تسکان چند نقاش بزرك داشت از قبیل دو چیو[1] و سیمون دی مارتینو[2] که اولی از ژیوتو مسن تر و دومی از او جوان تر بود و همه مانند استاد فلورانس از طبیعت سرمشق میگرفتند. نقوش استادان سین از حیث قوت وسعهٔ نظر وابداع بپای تصاویر ژیوتو نمیرسد لکن لطافت وظرافت و ملاحت خاصی دارد .

همچنانکه در فرانسه معماری وحجاری از مذهب مایه گرفته در ایطالیا نیز نشور نقاشی از دیانت بوده است و نه تنها روح تصاویر نمازخانه ها و نقوش محرابها باروح مجسمه های کلیسای فرانسه یکسان است بلکه درایمان نیز همه باهم شریك اند. بنا براین نقاشی ایطالیا که در آغاز مائهٔ چهاردهم پا بعرصهٔ وجود گذاشت ومعماری وحجاری فرانسه همه از یك شاخه سر برزده اند و هریك از راهی کمال مطلوب امت نصاری را که روح قرون وسطی میباشد ظاهر ساخته اند .

پایان

---

۱ – Duccio ۲ – Simone di Martino